



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

زندگے وزمانہ سید حسن تقی زادہ

سید علی علوی



مؤسسہ مطالعات و پژوهشہاں سیاسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زندگی و زمانه سیدحسن تقی زاده

نویسنده:

علی علوی

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	زندگی و زمانه سیدحسن تقی زاده
۹	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۳	فهرست مطالب
۱۹	اشاره
۲۳	مقدمه
۳۱	تبریز زادگاه تقی زاده یکی از مهمترین مراکز نوگرایی
۳۱	موقعیت سیاسی تبریز و نقش آن در نوگرایی
۳۳	موقعیت جغرافیایی تبریز و نقش آن در نوگرایی
۴۵	تقی زاده؛ کودکی تا مشروطه
۴۵	دوران کودکی تقی زاده
۴۸	تحصیلات تقی زاده
۵۵	دوران تدریس و تأسیس مدرسه تربیت
۵۹	انتشار نشریه گنجینه فنون
۵۹	سفر تقی زاده به شامات و مصر
۶۳	تقی زاده در دوره اول مجلس
۶۳	اشاره
۶۸	تقی زاده و وکالت تبریز
۶۹	تدوین اصول متمم قانون اساسی و نقش تقی زاده در آن
۱۰۲	نقش انجمن‌ها، کمیته‌های مخفی و لژهای فراماسونی در نهضت
۱۰۲	اشاره
۱۰۲	کمیته مخفی تهران
۱۰۸	مرکز غیبی و مجاهدین تبریز

- ۱۲۴ ترور اتابک
- ۱۳۳ ترور شیخ فضل الله نوری
- ۱۳۵ ترور محمدعلی شاه قاجار
- ۱۳۸ ماجرای به توپ بستن مجلس
- ۱۴۳ پناهنده شدن تقی زاده به سفارت انگلیس
- ۱۵۷ سقوط محمدعلی شاه و پایان استبداد صغیر
- ۱۶۰ هیئت مدیره و دادگاه عالی
- ۱۶۰ هیئت مدیره
- ۱۶۴ دادگاه عالی
- ۱۷۵ سخنی پیرامون فرقه «اجتماعیون - عامیون»
- ۱۷۵ اشاره
- ۱۷۷ حیدرخان عمواعلی و تشکیل فرقه اجتماعیون - عامیون
- ۱۸۵ دوره دوم مجلس و احزاب سیاسی در ایران
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۷ تقی زاده و تشکیل حزب انقلابی
- ۱۹۰ ترور مرحوم سیدعبدالله بهبهانی
- ۲۱۵ خروج تقی زاده از کشور
- ۲۱۵ عزیمت تقی زاده به اروپا
- ۲۱۷ سفر تقی زاده به امریکا
- ۲۲۰ تقی زاده و کمیته برلن
- ۲۲۵ تقی زاده از بازگشت به ایران تا خروج رضاخان از کشور
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۲۸ بازگشت از امریکا و آلمان، دوره هفتم مجلس، والیگری خراسان
- ۲۳۱ مأموریت لندن
- ۲۳۹ نقش تقی زاده در تمدید قرارداد داری
- ۲۵۴ سخنان سید حسن تقی زاده در باب تمدید امتیاز داری در مجلس دوره پانزدهم

- ۲۶۰ ----- استعفای دولت مخبرالسلطنه و برکناری تقی زاده
- ۲۶۴ ----- انتصاب تقی زاده به عنوان وزیر مختار ایران در پاریس
- ۲۷۲ ----- تدریس در مدرسه السنه شرقیه لندن
- ۲۷۴ ----- انتخاب تقی زاده به عنوان سفیر ایران در لندن
- ۲۷۶ ----- اوضاع ایران پس از جنگ جهانی دوم
- ۲۷۶ ----- اشاره
- ۳۰۰ ----- تشکیل مجلس پانزدهم
- ۳۰۵ ----- تقی زاده و مجلس پانزدهم
- ۳۱۲ ----- تقی زاده در مجلس پانزدهم
- ۳۱۴ ----- لژهای فراماسونی در ایران
- ۳۱۴ ----- اشاره
- ۳۲۴ ----- فعالیت لژهای فراماسونری بعد از شهریور بیست
- ۳۲۷ ----- تأسیس لژ مهر
- ۳۲۹ ----- لژ آفتاب
- ۳۳۸ ----- مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان و مجلس سنا
- ۳۳۸ ----- اشاره
- ۳۴۵ ----- مجلس سنا
- ۳۴۷ ----- فعالیت احزاب و گروهها و دسته بندی ها جهت ورود به مجلس سنا
- ۳۴۷ ----- تقی زاده و مجلس سنا
- ۳۵۲ ----- مجلس سنا و حوادث ملی شدن نفت
- ۳۵۲ ----- اشاره
- ۳۶۱ ----- تقی زاده و نمایندگی مجلس سنا از تبریز
- ۳۶۹ ----- استعفای تقی زاده از ریاست مجلس سنا
- ۳۷۲ ----- علل استعفای تقی زاده از ریاست مجلس سنا
- ۳۷۸ ----- نارضایتی تقی زاده از دکتر اقبال
- ۳۷۹ ----- سفر تقی زاده به امریکا

۳۸۹	موضع تقی زاده در برابر اصلاحات ارضی در دولت امینی
۳۸۹	اشاره
۳۹۵	طرح اصلاحات ارضی و تحدید مالکیت
۳۹۷	شرکت تقی زاده در کنگره دهقانان
۴۰۳	درگذشت تقی زاده
۴۰۵	قمری شمسی میلادی
۴۱۱	فهرست منابع
۴۱۷	فهرست اعلام
۴۸۸	تصاویر
۵۰۰	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: علوی، علی، - ۱۳۰۲

عنوان و نام پدیدآور: زندگی و زمانه سیدحسن تقی زاده/علی علوی

مشخصات نشر: تهران: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۵.

مشخصات ظاهری: ۶۰۰ ص. مصور، جدول، عکس؛ ۱۴/۵/۲۱X۵/۲۱ س م

شابک: ۹۶۴-۵۶۴۵-۶۳-۸۴۰۰۰۰ ریال:

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا

یادداشت: کتابنامه: ص. ۵۳۵ - ۵۳۲؛ همچنین به صورت زیرنویس

موضوع: تقی زاده، حسن، ۱۳۴۸ - ۱۲۵۷ -- سرگذشتنامه

موضوع: ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۵۷ - ۱۳۰۴

موضوع: سیاستمداران ایرانی

موضوع: روشنفکران -- ایران

شناسه افزوده: موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

رده بندی کنگره: DSR۱۴۸۶/ت۷ع۸ ۱۳۸۵

رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۰۹۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۸۴-۳۵۷۲۴

ص: ۱

اشاره

اشاره ۹۰۰۰

مقدمه ۱۳۰۰۰

تبریز زادگاه تقی زاده یکی از مهمترین مراکز نوگرایی ۲۱۰۰۰

موقعیت سیاسی تبریز و نقش آن در نوگرایی ۲۱۰۰۰

موقعیت جغرافیایی تبریز و نقش آن در نوگرایی ۲۳۰۰۰

تقی زاده؛ کودکی تا مشروطه ۳۵۰۰۰

دوران کودکی تقی زاده ۳۵۰۰۰

تحصیلات تقی زاده ۳۸۰۰۰

دوران تدریس و تأسیس مدرسه تربیت ۴۵۰۰۰

انتشار نشریه گنجینه فنون ۴۹۰۰۰

سفر تقی زاده به شامات و مصر ۴۹۰۰۰

تقی زاده در دوره اول مجلس ۵۳۰۰۰

ص: ۵

تقی زاده و وکالت تبریز ... ۵۸

تدوین اصول متمم قانون اساسی و نقش تقی زاده در آن ... ۵۹

نقش انجمن ها، کمیته های مخفی و لژهای فراماسونی در نهضت مشروطه ... ۹۱

کمیته مخفی تهران ... ۹۱

مرکز غیبی و مجاهدین تبریز ... ۹۷

ترور اتابک ... ۱۱۳

ترور شیخ فضل الله نوری ... ۱۲۲

ترور محمدعلی شاه قاجار ... ۱۲۴

ماجرای به توپ بستن مجلس ... ۱۲۷

پناهنده شدن تقی زاده به سفارت انگلیس ... ۱۳۲

سقوط محمدعلی شاه و پایان استبداد صغیر ... ۱۴۶

هیئت مدیره و دادگاه عالی ... ۱۴۹

هیئت مدیره ... ۱۴۹

دادگاه عالی ... ۱۵۵

سخنی پیرامون فرقه «اجتماعیون - عامیون» ... ۱۶۵

حیدرخان عمو اوغلی و تشکیل فرقه اجتماعیون - عامیون ... ۱۶۷

دوره دوم مجلس و احزاب سیاسی در ایران ... ۱۷۵

تقی زاده و تشکیل حزب انقلابی ... ۱۷۷

ترور مرحوم سیدعبدالله بهبهانی ... ۱۸۰

خروج تقی زاده از کشور ... ۲۰۵

عزیمت تقی زاده به اروپا ۲۰۵۰۰۰

سفر تقی زاده به امریکا ۲۰۷۰۰۰

ص: ۶

تقی زاده و کمیته برلن ... ۲۱۰

تقی زاده از بازگشت به ایران تا خروج رضاخان از کشور ... ۲۱۵

بازگشت از امریکا و آلمان، دوره هفتم مجلس، والیگری خراسان ... ۲۱۸

مأموریت لندن ... ۲۲۱

نقش تقی زاده در تمدید قرارداد داری ... ۲۲۹

سخنان سید حسن تقی زاده در باب تمدید قرارداد امتیاز داری

در مجلس «دوره پانزدهم» ... ۲۴۴

استعفای دولت مخبرالسلطنه و برکناری تقی زاده ... ۲۵۰

انتصاب تقی زاده به عنوان وزیر مختار ایران در پاریس ... ۲۵۴

تدریس در مدرسه السنه شرقیه لندن ... ۲۶۱

انتخاب تقی زاده به عنوان سفیر ایران در لندن ... ۲۶۳

اوضاع ایران پس از جنگ جهانی دوم ... ۲۶۵

تشکیل مجلس پانزدهم ... ۲۸۹

تقی زاده و مجلس پانزدهم ... ۲۹۴

تقی زاده در مجلس پانزدهم ... ۳۰۱

لژهای فراماسونی در ایران ... ۳۰۳

فعالیت لژهای فراماسونری بعد از شهریور بیست ... ۳۱۱

تأسیس لژ مهر ... ۳۱۴

لژ آفتاب ... ۳۱۶

مقدمات تشکیل مجلس مؤسسان و مجلس سنا ... ۳۲۵

فعالیت احزاب و گروهها و دسته بندی ها جهت ورود به مجلس سنا ۳۳۴۰۰۰

ص: ۷

تقی زاده و مجلس سنا ... ۳۳۴

مجلس سنا و حوادث ملی شدن نفت ... ۳۳۹

تقی زاده و نمایندگی مجلس سنا از تبریز ... ۳۴۸

استعفای تقی زاده از ریاست مجلس سنا ... ۳۵۶

علل استعفای تقی زاده از ریاست مجلس سنا ... ۳۵۸

نارضایتی تقی زاده از دکتر اقبال ... ۳۶۵

سفر تقی زاده به امریکا ... ۳۶۶

موضع تقی زاده در برابر اصلاحات ارضی در دولت امینی ... ۳۷۵

طرح اصلاحات ارضی و تحدید مالکیت ... ۳۸۱

شرکت تقی زاده در کنگره دهقانان ... ۳۸۴

درگذشت تقی زاده ... ۳۸۹

سالشمار زندگی سیدحسن تقی زاده ... ۳۹۰

فهرست منابع ... ۳۹۷

تصاویر ...

فهرست اعلام ... ۴۰۱

ص: ۸

بررسی و شناخت تاریخ معاصر ایران، بدون شناخت انقلاب مشروطه، علل و عوامل، ریشه های انحراف، علل پیدایش استبداد رضاخانی از دل این انقلاب و موضوعاتی از این دست میسر نخواهد بود؛ در این بررسی، رجال و شخصیت های مؤثر تاریخ معاصر سهم به سزایی دارد.

در بررسی رجال عصر مشروطه، سید حسن تقی زاده از چهره های مؤثر به شمار می رود. وی که در بین چهره های روشنفکر غربگرا، از شهرت خاصی برخوردار است، نه تنها شعار «از ناخن پا تا موی سر باید غربی شد» را سرداد، بلکه به تعبیر خود «اولین بمب تقلید از غرب را در ایران منفجر کرد» و در نهایت به این آموزه ها نیز عمل نمود.

سید حسن تقی زاده از چهره های صاحب نام و ذی نفوذ در دستگاه وابسته ماسونی بود و تا مرتبه «استاد اعظم»ی ترقی کرد و از همین راه عده ای از اهل قلم و فرهنگ این مرز و بوم را به تشکیلات فراماسونری

رهنمون ساخت؛ هر چند برای فرار از بیان واقعیات تاریخی و کتمان وابستگی اش به لژهای ماسونی، تجاهل کرده و آن را افسانه ای بیش نمی خواند.

از دیگر اقدامات ناپسند تقی زاده که البته در مقام پاسخگویی و در توجیه عملش، خود را «آلت فعل»ی بیش ندانسته، تمديد قرارداد داری در عصر رضاخانی است. این اقدام وی در ۱۹۳۳ م. مَهر ننگی دیگر از وابستگی را بر پیشانی اش نشانده؛ ننگی که تا پایان عمر توان زدودن آن را نیافت.

وی که مبلغ جدایی دین از سیاست بود، در مقابل دین، دیانت و روحانیت ایستاد؛ گواه اقدامات وی، مشارکتش در ترور شهید آیت الله سید عبدالله بهبهانی است. این اقدام وی را منفور اهل فتوی گرداند و با صدور فتوای مرحوم آخوند خراسانی و احراز «فساد سیاسی» اش، صلاحیت او برای حضور در مجلس شورای ملی رد شد.

بررسی زندگی سیدحسن تقی زاده، شاید نکات کم و بیش مثبتی در عرصه های تحقیقی، ادبی و تاریخی به وی نسبت دهد، اما در میدان عمل، سیاست و حکومت، اقدامات خائنه وی و اطاعت محض از استادان غربی اش، از او چهره ای ساخت که حتی نزدیکترین دوستان و فرزندان فکریش نیز نتوانستند آن طور که باید و شاید از او دفاع کرده و تطهیرش کنند.

بیش از سه دهه از پایان عمر تقی زاده می گذرد اما هنوز اسناد و آثاری تاریخی منتشر می شود که نیاز به بررسی و تحلیل زندگی وی را بیش از پیش روشن می سازد.

کتاب حاضر توسط دکتر سید علی علوی، استادیار دانشگاه الزهراء(س) نوشته شده و گوشه ای از زندگی تقی زاده را بیان داشته و تلاش نویسنده را برای نشان دادن چهره واقعی سیدحسن تقی زاده مشخص می سازد.

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی از نویسنده محترم کتاب و سایر دست اندرکارانی که در چاپ و ارایه این اثر، همکاری داشته اند، سپاسگزار بوده و امیدوار است کتاب حاضر مورد مذاقه اهل فن قرار گرفته و انتقادات و پیشنهادات خود را به مؤسسه ارسال فرمایند.

امید است در آینده با دسترسی به اسناد جدید، بتوانیم کتاب دیگری درباره تقی زاده منتشر کنیم.

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

ص: ۱۱

اگر چه این نوشتار تحت عنوان زندگینامه سید حسن تقی زاده عهده دار به تصویر کشیدن چهره یکی از شخصیت های سیاسی صاحب نام در تاریخ معاصر ایران است، اما آنچه بیشتر توجه نگارنده را به خود معطوف داشته تبیین مواضع و عملکرد یکی از جریان های سیاسی است که در حساسترین فرازهای تاریخ معاصر ایران، یعنی نهضت مشروطه، ایفای نقش نموده و تقی زاده نیز در شمار یکی از اعضای شاخص و چهره های بارز این جریان سیاسی است؛ جریانی که تحت عنوان «روشنفکری» در بسیاری از حوادث دوران مشروطه و قبل و بعد از آن به صورت پنهان و آشکار دخیل بوده است.

نهضت مشروطه، در آغاز همچون سایر قیامهای عدالتخواهانه مردم دین باور از جمله: نهضت تحریم استعمال تنباکو، از پایگاههای سنتی و مردمی این دیار، یعنی مساجد، حسینیه ها، تکایا و بقاع متبرکه، به رهبری روحانیت، شروع شده و با قیام مردم متدینی که با انگیزه مبارزه باحکام

جور و عمل به تکلیف شرعی، گرد علم عدالتخواهی و استبداد ستیزی گرد آمده بودند، بدون توسل به خشونت و خونریزیهای متداول در این گونه قیامها، تا تحقق اهداف خویش، ادامه یافت، به گونه ای که جریان فکری مذکور که غالب اعضای آن تحت تأثیر آرا و افکار لیبرال - دمکرات ها و مروجین سکولاریسم غرب بودند، به صورت فعالی به قیام ضد استبدادی و ضد استعماری مردم پیوستند.

هر چند پیش از آغاز نهضت مشروطه، گروهی از این روشنفکران با تشکیل انجمن های سری و ترویج آرا و افکار غربیان با نشر و توزیع پاره ای از کتب و مجلاتی که در داخل و خارج طبع می شد، به زعم خویش در جهت تنویر افکار مردم اقداماتی انجام داده و قشر خاصی از مردم را با دمکراسی غربی و تحولات دنیای غرب به صورت سطحی آشنا کرده بودند، اما اقدام اساسی آنان هنگامی شکل گرفت که جمعی از علما و روحانیون، به عنوان اعتراض به عملکرد مستبدین و ظلم و ستمی که ایادی دربار بر مردم روا می داشتند، پایتخت را ترک و به شهر مقدس قم مهاجرت کرده بودند. در همین مقطع بود که دستهای پنهان بیگانگان از آستین گروهی از این روشنفکران بیرون آمد و جریان ذلت بار و غرور بر باد ده «بست نشینی» در باغ سفارت انگلیس را سامان داد.

تجمع مردمانی بی اطلاع از ترفندهای سیاسی سفارت انگلیس و وابستگان آن، در سفارت انگلیس موقعیت مناسبی را فراهم آورد تا روشنفکران وابسته به سفارت و همفکرانشان، حرف خود را از زبان مردم یا به زبان مردم، مطرح سازند. روشنفکران سکولار که موفق شده بودند با سوء استفاده از احساسات مذهبی و شور انقلابی مردم، گروهی از مردم

کوچه و بازار، کسبه و تعدادی از طلاب جوان را به باغ سفارت بکشاند و در مقابل پایگاههای سنتی قیامهای شیعی، پایگاه جدیدی در ظل پرچم دولت فخریه بریتانیای کبیر تشکیل دهند(!) به منظور تحقق اهداف خویش، از زبان بست نشینان سفارت انگلیس بیانه صادر و خواستههای خویش را مطرح و به علما امر و نهی می کردند. چنانکه پس از صدور فرمان مشروطه و اجازه تأسیس مجلس شورای اسلامی ۱ لس شورای اسلامی، ۴ توسط مظفرالدین شاه، گردانندگان متحصن، از زبان مردم (بست نشینان) اعلام کردند به رغم تصمیم علما مبنی بر بازگشتشان به تهران و درخواستشان از بست نشینان در باب ترک سفارت، تا حذف واژه «اسلامی» از پس مجلس شورا و تبدیل آن به واژه «ملی»، سفارت انگلیس را ترک نخواهند گفت.

عدم پافشاری گروهی از رهبران روحانی مهاجر و مماشات آنان با روشنفکران، موجب تبدیل واژه اسلامی به واژه «ملی» شد. این موفقیت جریان فکری مزبور - که در پی برپایی نظامی لائیک در ایران بود- زمینه ای فراهم کرد تا با اعتماد به نفس بیشتر در جهت تحقق اهداف خویش مجدانه به تلاش بپردازد. ورود گروهی از این روشنفکران به مجلس شورا و واگذاری مسئولیت تدوین «پیش نویس» قانون اساسی از طرف نمایندگان به آنان، توفیق دیگری را برای این جریان رقم زد. رویارویی این گروه با نمایندگان متشرع در مجلس، به ویژه هنگام طرح پیش نویس قانون اساسی و لزوم بازنگری و تطبیق پیش نویس قانون اساسی با احکام شرع و مقاومت آنان در برابر این خواسته، دو دستگی و شکاف میان نمایندگان مردم را به دنبال داشت.

مواضع دین ستیزانه این گروه از نمایندگان مجلس و هتک حرمت علما

و متشرعین و موضع گیریهای سخیف آنان و مطبوعات وابسته به آنان در برابر اعتقادات و باورهای دینی مردم، وحدت مردم را شکست. به گونه ای که از بروز این تفرقه و جدایی، دوباره مستبدین جان گرفتند و قدرت یافتند تا آنجا که مجلس منحل و به توپ بسته شد و دوره استبداد صغیر آغاز شد.

پس از فتح تهران و سقوط محمد علی شاه، گروهی از اعضای این جریان فکری که به دلیل وابستگی به اشرافیت درباری، حمایت سفارت انگلیس و عضویت در لژهای فراماسونری، از تعرض مستبدین در دوره استبداد صغیر مصون مانده بودند و برخی از آنان روزگار خویش را در کمال اعزاز و اکرام در بلاد فرنگ، نه در غربت که در قربت سپری کرده بودند، در کسوت قهرمانان ملی و پیشگامان نهضت ضد استبدادی در هیئت مدیره و دادگاه انقلابی براریکه قدرت نشستند و به عنوان متولیان مشروطیت زمام امور را در دست گرفتند. دادگاه انقلاب و هیئت مدیره ای که متعرض هیچیک از سردمداران حکومت استبدادی نشد و تنها برگ زرین عملکردش بردار کردن آیت الله شهید «شیخ فضل الله نوری» به جرم اسلام خواهی و عدم مامشات با بیگانگان و دست پروردگان سفارت انگلیس و اعضای لژهای فراماسونری بود؛ عمل شومی که وجهی نداشت، جز انتقام شکست بریتانیای کبیر از قیام مردم ایران به رهبری روحانیت در مقابل کمپانی رژی و در هم کوبیدن هیمنه نظام استعماری آنان!!

تقی زاده چنانکه گفته شد و در این کتاب به تفصیل بدان خواهیم پرداخت، یکی از چهره های شاخص و شخصیت های اثرگذار وابسته به

این جریان فکری بود.

او روحانی زاده ای بود که چون سایر جوانان هم روزگار خویش، در حوزه علمیه زادگاهش تبریز دروس معمول و متعارف حوزوی را خوانده به حکم سنت ملبس به لباس روحانیت شد. اما از آغاز جوانی تحت تأثیر روشنفکرانی چون «طالبوف» و «میرزاملکم خان» قرار گرفت و با مطالعه آثار مکتوب آنان و خواندن نشریاتی که از اسلامبول، مصر، کلکته، قفقاز، لندن و پاریس مخفیانه به ایران می رسید، با آرای لیبرال-دمکرات ها آشنا شد و پیش از عزیمت به غرب، غربگرایی در ذهن و ضمیرش نضج یافت و رفته رفته به عنوان یک روشنفکر سکولار، تلاش خود را در جهت اشاعه آرای پیشکسوتان غربگرایی، در زادگاهش تبریز آغاز کرد و در دوره اول مجلس به عنوان نماینده مردم تبریز به مجلس راه یافت.

وی عضو کمیته مخفی تهران یا لژ بیداری ایران بود. در تهیه پیش نویس قانون اساسی دخیل و به عنوان یکی از چهره های شاخص و فعال جریان روشنفکری، طرفدار جدایی دین از سیاست بود. تقی زاده شدیدترین خطابه ها را علیه نمایندگان متشرع مجلس به ویژه هنگام طرح لزوم بازنگری پیش نویس قانون اساسی و انطباق آن با قوانین شرع و ارائه اصل دوم قانون اساسی ایراد کرد. باحزب اجتماعیون - عامیون و شخصیت بارز آن - حیدر خان عمواغلی - مشهور به «بمبی» در ارتباط بود و سرانگشت اتهام همکاری با وی در برنامه ریزی و عملیات تروریستی از جمله ترور اتابک، محمد علی شاه و شیخ فضل الله نوری به سوی او نشانه می رفت.

اگر چه در روز واقعه به توپ بستن مجلس، بر خلاف انتظار در کنار

مردم و نمایندگان نبود، اما شبانگاه همان روز، به همراه چند تن از یارانش به سفارت انگلیس پناه برد و پس از چندی تحت حمایت سفارت انگلیس به اروپا عزیمت کرد.

پس از فتح تهران و سقوط محمد علیشاه، عضو «هیئت مدیره» شد و در زمره کسانی درآمد که با تأیید حکم بردار کردن شیخ فضل الله نوری، زمینه ساز شکست نهضت مشروطه شدند.

عملکرد گذشته و مواضع تند و دین ستیزانه او در مجلس دوم به عنوان لیدر حزب دمکرات، موجب شد تا علمای مشروطه خواه نجف او را تفسیق کنند. شهرت ترور سید عبدالله بهبهانی به دستور حزب دمکرات و تظاهرات اعتراض آمیز مردم علیه حزب دمکرات و رهبران آن و مطرح شدن حکم تفسیق، عرصه را بر تقی زاده چنان تنگ کرد که مجبور به خروج از ایران گردید.

در آغاز جنگ جهانی اول، ظاهراً بنا به خواست آلمانی ها و در واقع به دستور سرویس اطلاعاتی بریتانیا برای مبارزه با روس و انگلیس، کمیته برلن را که هدفش مبارزه با روس و انگلیس اعلام شده بود، تشکیل داد و در کنار حسینقلی خان نواب، چهره شاخص وابسته به سفارت انگلیس که در آن زمان به اصرار تقی زاده به عنوان سفیر ایران در آلمان مأموریت یافته بود، نقش پیچیده و بحث برانگیزی را ایفا کرد.

در جریان انتقال سلطنت به خاندان پهلوی، به عنوان یکی از شخصیت های مدعی پیشگامی در نهضت مشروطیت و حامی قانون اساسی، به عنوان مخالف طرح خلع قاجاریه از سلطنت سخن گفت، اما به رغم مخالفتش با انتقال سلطنت به رضاخان، در دوران سلطنت

رضاخان، چون گذشته مورد عنایت خاصه رضاخان قرار داشت! او در آغاز سلطنت رضاخان، مدتی به عنوان والی خراسان و سپس به عنوان سفیر ایران در لندن خدمت کرد.

در دوره سفارتش در لندن، در جریان بازی سیاسی تمدید قرارداد داریسی قرار گرفت و پس از چندی برای ایفای نقش در خیمه شب بازی تمدید قرارداد داریسی به ایران فراخوانده شد و به عنوان وزیر دارایی در این بازی شرکت جست و به عنوان طرف ایرانی، این قرار داد ننگین را امضا کرد.

نظام استبدادی که هیئت حاکمه آن به زور بر مردم سیطره یافته، فاقد پشتوانه مردمی است و برای بقای حکومت خویش از هیچ ظلم و ستمی بر مردم، فرو گذار نمی کند و همواره دولت در مقابل مردم قرار دارد، جز جلب حمایت بیگانگان چاره ای ندارد و طبعاً چنین دولتهایی جز در جهت منویات بیگانگان گامی بر نمی دارند. در چنین نظامهایی، سرنوشت افرادی چون تقی زاده که به مردم و باورها و اعتقادات آنان پشت کرده اند چیزی نیست جز تبدیل شدن به «آلت فعل» دولتهای مستبد و ضد مردمی و تن دادن به منویات بیگانگان.

سیدعلی علوی

استادیار دانشگاه الزهرا (س)

زمستان ۱۳۸۴

ص: ۱۹

موقعیت سیاسی تبریز و نقش آن در نوگرایی

در برهه ای از تاریخ معاصر ایران، تبریز، پس از تهران، مهمترین مرکز روشنفکری محسوب می شد.

عمده ترین عاملی که موجب شد، تبریز بیش از دیگر مناطق این دیار، در معرض فرهنگ و تمدن غرب قرار گیرد موقعیت خاص سیاسی و جغرافیایی آن بود. سنت حضور ولیعهد سلسله قاجار در تبریز، سبب شده بود که این شهر، پس از پایتخت به عنوان دومین مرکز سیاسی، مورد توجه خاص غربیان قرار گیرد.

حضور عباس میرزا، ولیعهد فتحعلیشاه، در تبریز، به ویژه در دوران جنگهای ایران و روسیه تزاری، را می توان نقطه عطفی در فرایند آشنایی مردم این دیار با غرب قلمداد کرد. چرا که در این مقطع تبریز مرکز ثقل امور مربوط به جنگ و صلح و محل آمد و شد نمایندگان مختلف غرب بود که هر یک در پی تحقق اهداف خویش می کوشیدند به ولیعهد ایران نزدیک شوند. حضور نمایندگان سیاسی، کمپانیهای تجاری، مستبشرین

مسیحی، دلالت‌ن اسلحه و... که هر یک برای دستیابی به اغراض و مطامع خویش، به همراه عوامل شان مدتی در تبریز رحل اقامت می افکندند و باب آشنایی هر چه بیشتر درباریان، اجزاء دیوان، جوانان و توده مردم این دیار با فرهنگ و تمدن غرب را می گشودند.

حضور فرهیختگانی که به عنوان معلم و مربی ولیعهد و یا در نقش «آتابیگی - اتابکی» مسئولیت وزارت و مشاورت ولیعهد را عهده دار بودند، نیز تجمع گروهی از دانشجویان و اهل فضل که هر یک به اقتضای وظیفه ای که بر عهده داشتند، در دربار ولیعهد گرد آمده و غالباً در اثر مراوده با غربیان، روحیه تجددطلبی پیدا کرده بودند، هر یک در امر ترویج فرهنگ غرب نقش داشتند. چنانکه میرزاعیسی قائم مقام فراهانی مشهور به میرزا بزرگ، خود در زمره هواخواهان رشد و توسعه و ترقی ایران و از جمله تجدد طلبان و طرفداران اشاعه علوم و فنون غرب بود و نوشته اند که عباس میرزا، به شدت تحت تأثیر وی بود و علاقه این ولیعهد جوان به رشد و توسعه ایران و اخذ دست آوردهای تمدن غرب، حاصل تربیت میرزا عیسی بود.

فریدون آدمیت در این مورد می نویسد: پیشتازان اصلی مکتب اصلاح طلبی عباس میرزای ولیعهد و وزیر فرزانه اش میرزا بزرگ قائم مقام بودند و پس از میرزا بزرگ، پسرش قائم مقام دوم (میرزا ابوالقاسم) در این راه گام برداشت. عباس میرزا و میرزا بزرگ پایه اصلاحات جدید را ریختند و مظاهر آن گوناگون بود. در ترقی قشون که توجه اصلی معطوف به آن بود، «نظام جدید» را درست کردند و پیشرفت خوبی داشت. در بنای صنعت جدید، از یک سو کارخانه های توپ ریزی و تفنگ سازی و باروت سازی ساخته شد که به درد کار نظام می خورد. از سوی دیگر به

استخراج معادن آهن و سرب و مس پرداختند. به علاوه عباس میرزا فرمان آزادی استخراج معادن را صادر کرد و حتی در این اندیشه بود که صنعتگران و هنرمندان فرنگی را به عنوان مهاجر به ایران بیاورد تا فنون غربی را رواج دهد. از اینها گذشته دستگاههای پنبه ریزی و پشم ریزی و پارچه بافی بر پا کرد و در صنعت پارچه بافی «آرمسترانگ» انگلیسی همتی به خرج داد.

در جهت عقلی و رواج دانش جدید نیز کارهایی صورت گرفت. عقاید کپرنیک و اصول علمی نیوتن شناخته شد و عباس میرزا خود نزد یکی از افسران فرانسوی به آموختن فن ریاضی پرداخت. به فرستادن شاگردان ایرانی به اروپا دست زدند. شاگردان ایرانی در انگلستان طب و مهندسی و حکمت طبیعی و نقشه برداری و صنعت چاپ و برخی فنون دیگر آموختند. از کارهای دیگر تأسیس چاپخانه و ترجمه پاره ای کتب فرنگی بود و مقاله هایی چند از دایره المعارف بریتانیا، به فارسی برگردانده شد. (۱)

موقعیت جغرافیایی تبریز و نقش آن در نوگرایی

علاوه بر موقعیت خاص سیاسی تبریز، جغرافیای این منطقه نیز، در رواج روشنفکری و غربگرایی برخی، تأثیر بسزایی داشت. همسایگی آذربایجان با روسیه و عثمانی و رفت آمد بازرگانان و پيله وران آذربایجانی به تفلیس، باکو، باتوم، عشق آباد و همچنین استانبول و دیگر مناطق تحت تسلط دولت عثمانی و حتی برخی از شهرهای اروپایی، به آشنایی هر چه بیشتر آنان با فرهنگ و تمدن غرب انجامید به گونه ای که اغلب آنان، پس از بازگشت، مسحور ظواهر تمدن غرب می شدند و با شگفتی و شیفتگی

ص: ۲۳

بسیار از پیشرفتهای مردم آن دیار یاد می کردند تا آنجا که ترویج تمدن غرب و تجددطلبی را وجهه همت خود می ساختند.

نه تنها بازرگانان، بلکه بسیاری از مردم آذربایجان، در پی یافتن کار و تأمین معاش، یا به سبب ظلم و تعدی و اجحاف حکام و زمامداران محلی جلای وطن کرده و در ناحیه قفقاز و باکو استقرار یافته بودند. در باب تعداد ایرانیانی که در مناطق مذکور زندگی می کردند، اقوال مختلف و آمارهای متفاوتی ارائه شده است. درباره تعداد این کارگران در زمان نهضت مشروطه، کسروی می نویسد: «کارگران ایرانی کانهای نفت در صابونچی و بالاخانی به ده هزار نفر می رسید.»^(۱)

سیدحسن تقی زاده می نویسد:

«ایرانی در باکو کلیه عده عظیمی داشتند - به من گفتند که در زمستان هشتاد هزار نفر ایرانی کارگر و غیره هستند و در تابستان پنجاه هزار نفر، برای این که در تابستان عده ای برای زراعتشان به ولایت خود خلخال و غیره می رفتند. ولی مردمان خیلی زیاد از تجار و غیره که معتبر و دارا بودند، آنجا سکونت داشتند.»^(۲)

طبعاً آمدوشد این کارگران و سایر پیشه وران به مناطقی چون قفقاز و بخش های غربی دولت عثمانی که در آن روزگار دروازه ورود به غرب بود و خود بسیاری از مظاهر تمدن غرب را اخذ کرده بودند، در اشاعه فرهنگ و تمدن غرب و ترویج و تبلیغ مظاهر آن بی تاثیر نبود.

آنچه در مبحث آشنایی ایرانیان با تمدن غرب حائز کمال اهمیت است، نوع نگاه و چگونگی رویکرد به غرب است. مسئله ای که علیرغم اهمیت آن مغفول مانده و آن گونه که باید مورد عنایت واقع نشده و

ص: ۲۴

۱- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، ص ۱۹۳.

۲- زندگی طوفانی، ص ۹۱.

پرداختن بدین مهم که به زعم نگارنده می تواند کلید فهم بسیاری از نابسامانیها در برخورد با غرب، اخذ دست آوردهای تمدن غرب، توسعه نیافتگی و... باشد، نیازمند بررسی و تحقیقی مستقل است و در این مقال نمی گنجد. علی ایحال لازم به تذکر است که در این دوره، یعنی از عصر ولایتعهدی عباس میرزا، تا پیروزی مشروطه طلبان، سه گونه برخورد با غرب را در میان اهل قلم می توان بازشناخت. گروه نخست، که در واقع گروه غالب و پرشماری نیز بود، گروه طرفداران دریافت فرهنگ و تمدن غرب «طابق النعل بالنعل» و به دور از هر نوع اجتهاد و دخل و تصرف و بومی سازی دست آوردهای آن بود. بارزترین چهره این گروه میرزاملکم خان بود که به تقلید صرف از فرهنگ و تمدن غرب و اشاعه این طرز تفکر در نوشته های خود اهتمام می ورزید. هر چند وی به اقتضای جو حاکم بر جامعه آن روز در پاره ای از موارد، از جمله قوانین موضوعه، جانب احتیاط را رها نمی کرد و علیرغم عدم پای بندی اش به دین، از اتم و اکمل بودن قوانین الهی و احکام شرع انور سخن می گفت:

«سبب همه این مصایب ایران از عدم اجرای قوانین شریعت خداست و استخلاص این ملک ممکن نخواهد بود مگر به اجرای احکام الهی. اکمل تدابیر و منبع جمیع فیوض هستی در خزانه شریعت اسلام است. ترقی بنی آدم در هر نقطه عالم که ظهور بکند لامحاله از پرتو معرفت اسلام است.

لهدا امروز فلاح ایران عبارت است از اجتماع آن انوار هدایت و آن فیوض حکمت که در وجود فضیلتی اسلام متفرق و مخفی مانده اند. باید اجله این فضیلت و کمالین قوم و اعیان ملک به یک تدبیر ملی در یک شورای کبرا جمع بشوند و به اقتضای احکام الهی یعنی بر طبق اصول اسلام حدود سلطنت و حقوق رعیت و

شرایط عدالت و اسباب ترقی و لوازم سعادت عامه را به حکم قوانین مشخص فرمایند و بعد اجرای این قوانین مقدسه را در زیر حمایت پادشاه و به ضمانت وزرای مسؤل به دستیاری مجالس مخصوص مقرر و مستدام بسازند.»^(۱)

در جای دیگر می نویسد:

«بعضی ها چنان تصور می کنند که ما می خواهیم به واسطه این جریده در ایران قوانین تازه نشر بدهیم. این تصور به کلی غلط است. مقصود و احتیاج ما به هیچ وجه این نیست که از برای خلق ایران قوانین تازه اختراع نماییم. این قوانین و آن اصولی که خدا و پیغمبر و حکما به علمای اسلام یاد داده اند همه را خیلی صحیح و کافی می دانیم.»^(۲)

در نمره بیست چهارم جریده قانون آمده است:

«درد ملک ما به هیچ وجه در این نیست که ما قانون نداریم. چه قانونی عالی تر و صریح تر از آن قوانین خدا که هزار و سیصد سال است در کل عالم اعلام و منتشر شده است. درد اصلی و مصیبت ملی ما در این است که ما اهل ایران از شرایط اجرای قانون بالمره غافل مانده ایم.»^(۳)

این رویه میرزاملکم خان و مماشات و مداهنه او با متشرعین و علما و روحانیون که به منظور برنینگیختن مخالفت علما، از سر سیاست بازی اتخاذ نموده بود، به کلی مغایر بود با عملکرد شاگردان و پیروان او در عصر مشروطه که به صراحت اعلام می نمودند: برای اخذ دست

ص: ۲۶

۱- قانون - نمره نهم.

۲- قانون - نمره ششم، غره ذی حجه ۱۳۰۷.

۳- قانون - نمره بیست و چهارم.

آوردهای نظام دموکراسی غربی، هیچ راهی جز اخذ قوانین کشورهای غربی و اجرای آن در ایران وجود ندارد. لذا آشکارا در مقابل متشرعین که خواهان تدوین قانون بر مبنای قوانین و احکام شرع انور بودند، سخت به مخالفت برخاستند که تفصیل آن را در جای خود بیان خواهیم کرد.

گروه دوم، بر این باور بودند که: میان قوانین شرع و فرهنگ و تمدن غرب، مغایرت‌های بنیادین وجود ندارد؛ لذا می‌توان با حفظ فرهنگ بومی و رعایت جانب شرع از فرهنگ و تمدن غرب بهره جست. از بارزترین چهره‌های این گروه می‌توان میرزا یوسف خان مستشارالدوله را برشمرد که در کتاب خود، با نام «یک کلمه» کوشیده است، نشان دهد، مغایرتی اصولی بین قوانین دمکراتیک غرب و احکام شرع انور، وجود ندارد.

گروه سوم که با اخذ دست آوردهای تمدن غرب مخالف بوده، پاسداری از فرهنگ و تمدن خودی و حفظ و حراست قوانین شرع را بر ذمه خود می‌دانستند.

برخورد غالب روشنفکران جامعه ما با فرهنگ و تمدن غرب، از نوع برخورد گروه اول بود. یعنی اکثر آنان بر این باور بودند که اولاً- تبعیت و ترویج فرهنگ و تمدن غرب در فرآیند رشد و توسعه، امری است محتوم و اجتناب ناپذیر و ما در تحقق اهداف خویش برای دستیابی به زندگی بهتر، دمکراسی، عدالت اجتماعی، بالا- بردن سطح آگاهی و دانش افراد جامعه و رسیدن به رشد و توسعه‌ای که غریبان بدان نائل آمده‌اند، راهی جز تبعیت و تقلید از غرب، فرا راهمان نیست. ثانیاً در فرآیند دستیابی به مظاهر فرهنگ و تمدن غرب، باید به دور از هر گونه تعصب و تصلب، مقلد صرف بود و از هر نوع اجتهاد و دخل و تصرف در قواعد زندگی

مدنی غرب خودداری ورزید و همه آنها را در زندگی اجتماعی خویش پذیرفت.

یکی از چهره های بارز این گروه از روشنفکران، سید حسن تقی زاده است که باور مشهور خود را در نشریه کاوه چنین می نگارد:

«به عقیده نویسنده سطور، امروز چیزی که به حد اعلا- برای ایران لازم است و همه وطن دوستان ایران با تمام قوی (تحت اللفظ) باید در آن راه بکوشند و آن را بر هر چیز مقدم دارند. سه چیز است که هر چه درباره شدت لزوم آنها مبالغه شود کمتر از حقیقت گفته شده:

نخست قبول و ترویج تمدن اروپا بلا شرط و قید و تسلیم مطلق شدن به اروپا و اخذ آداب و عادات و رسوم و تربیت و علوم و صنایع و زندگی و کل اوضاع فرنگستان بدون هیچ استثنا (جز از زبان) و کنار گذاشتن هر نوع خودپسندی و ایرادات بی معنی که از معنی غلط وطن پرستی ناشی می شود و آن را «وطن پرستی کاذب» توان خواند.

دوم اهتمام بلیغ در حفظ زبان و ادبیات فارسی و ترقی و توسعه و تعمیم آن.

سوم نشر علوم فرنگ و اقبال عمومی به تأسیس مدارس و تعمیم تعلیم و صرف تمام منابع قوای مادی و معنوی از اوقاف و ثلث وصیت تا مال امام و احسان و خیرات از یک طرف و تشویق واعظین و علما و سیاسیون و جراید و انجمنها و غیره و غیره از طرف دیگر در این خط تا کار به جایی رسد که مجلس شورای ملی که محض مقبولیت میان عوام سالی ده روز در بهارستان روضه خوانی می کند، سالی یک ماه مجلس درس اکابر شبانه در بهارستان ترتیب دهد.

این است عقیده نگارنده این سطور در خط خدمت به ایران و همچنان رأی آنان که به واسطه تجارب علمی و سیاسی زیاد با نویسنده هم عقیده اند. «ایران باید ظاهرا و باطنا جسما و روحا فرنگی مآب شود و بس».^(۱)

جالب است که عبارت ایران باید ظاهرا و باطنا و جسما و روحا فرنگی مآب شود و بس، در وسط ستون، با خط نستعلیق نه چندان خوش و با حروفی درشت تر، از سایر عبارات متمایز شده است.

نکته قابل تامل در برخورد نوگرایان ما با غرب، همین برخورد انفعالی و مبتنی بر احساس کهنتری بود و متأسفانه این شیوه، برخورد مصایبی در پی داشت که هنوز آثار و عواقب آن دامنگیر جامعه ماست که البته پرداختن به چند و چون آثار و عواقب این گونه برخورد و تقلید صرف و تمکین در برابر اوامر و نواهی آنان و تأثیر آن بر فرهنگ، سیاست، اقتصاد و دیگر شئونات زندگی اجتماعی ما، خود مجالی می طلبد که این مختصر را گنجایش شرح و بسط آن نیست.

اما آنچه به ایجاز می توان گفت اینکه: همان گونه که شکست سپاهیان ایران در مقابل سپاهیان دولت عثمانی در جنگ چالدران در زمان شاه اسماعیل صفوی، یکی از عمده ترین عواملی بود که سبب شد دربار صفوی در عصر سلطنت شاه عباس، به غرب نزدیک شود و آن را مفری برای تقویت قوای نظامی خود، تلقی نماید و در نخستین مراودات - بیش از آنچه بایسته و شایسته بود- برای نمایندگان اعزامی از غرب ارج و بها قایل شود و بدون توجه به نیت استعماری و استثمارگری آنان و بدون عنایت به نقش ارزنده و حیاتی ایران برای غرب در بازداشتن سپاهیان

ص: ۲۹

دولت عثمانی از پیشروی در کشورهای اروپایی، به آنان اعتماد کند و برادران شرلی را در امور نظامی و روابط خارجی مشیر و مشار خویش سازد و از موضع ضعف برقراری ارتباط ایران با کمپانی هند شرقی را گامی در جهت رشد و ترقی ایران قلمداد نماید. شکستهای غرور بر باد ده در برابر روسیه تزاری و عقد قراردادهای ذلت بار گلستان و ترکمانچای و از دست دادن بخش وسیعی از آب و خاک ایران، را نیز می توان یکی از عمده ترین عوامل برخورد انفعالی زمامداران ایران در برابر غرب قلمداد کرد. برخوردی از موضع ضعف و مبتنی بر احساس کهنتری. متأسفانه در این مقطع تاریخی، ناکامیها و احساس خودکم بینی حاصل از آن در سطح زمامداران محدود نماند. تلخی این شکست ها، موجب شد که بسیاری از جوانان و بخش اعظم نیروهای بالفعل و بالقوه ما که می بایست در جهت رشد و شکوفایی کشور به کار آید - دچار چنان ذهنیتی شدند که شکست و ناکامی برای کشورهای شرقی، از جمله ایران را امری محتوم و اجتناب ناپذیر دانستند به گونه ای که رهایی از آن جز به مدد غرب و هدایت و راهنمایی غربیان برایشان متصور نبود. همین ذهنیت، خود موجب تسلیم در برابر غرب و تمکین در برابر اوامر و نواهی و تقلید از گفتار و کردار آنان شد و توفیق غربیان در تهاجم همه جانبه شان بدین مرز و بوم را در پی داشت.

این دور و تسلسل ناکامی و شکست و روابط مبتنی بر احساس کهنتری و ناکامیهای حاصل از آن - توسط زمامداران حقیر و ناتوان و بعضاً مزدور و خائن - گردابی در دریای متلاطم جامعه ما ایجاد کرده بود که گویی همه چیز و همه کس را در خود فرو می کشد و چنان تخم یأس و ناامیدی و احساس شکست و ناکامی را در این دیار پراکند که گویی «حس کهنتری» در

برابر غرب را در فرهنگ مردم ما نهادینه کردند. حسی که هنوز جامعه ما از آن رنج می برد. حسی که موجب شده است روشنفکران غرب باور ما، نه تنها دیروز که امروز نیز برای درمان هر درد اجتماعی، به غریبان توسل جویند و برای رشد و شکوفایی و توسعه فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و... تئوریهای غربی را توصیه نمایند. روشنفکران امروز ما نیز چون اسلاف خویش از جدایی دین از سیاست، به حاشیه راندن دین و محدود کردن آن به عبادات و روابط انسان با خدا، نهادن قوانین موضوعه به جای قوانین الهی و حذف احکام الهی در صورت مغایرت آن با حقوق بشر غربی و رواج آزادیهای مورد نظر قوانین موضوعه در پارلمانهای غربی و اباحیگری سخن می گویند. ناگفته نماند که در بیان علل غربگرایی و غربزدگی و رواج «حس کهنتری» و کاهش اعتماد به نفس و عدم خود اتکایی و چرایی آن، اشاره به شکست چالدران و ناکامی ایران در جنگ با روسیه تزاری، در واقع انگشت نهادن بر علل قریب است. به زعم نگارنده، عوامل متعددی در احساس کهنتری و خود کم بینی و در نتیجه فقدان اعتماد به نفس که از عمده ترین عوامل غربگرایی روشنفکران دیروز و امروز ما شده دخیل است که پرداختن بدین مهم موجب تطویل کلام است. از عمده ترین عوامل کاهش خودباوری، تضعیف حاکمیت فرهنگ «اسلامی - ایرانی» در جامعه ماست که در عصر سلطه حکومتهای ترک تبار بیگانه، یعنی غزنویان آغاز شد و تا پایان عهد حکومت تیموریان به شدت ادامه یافت. فرهنگی که موجب شده بود ایران اسلامی، در ادوار مختلف تاریخ بلندخود، پرافتخارترین دوران حیات خویش را در سایه آن رقم زند. این دوره شکوفایی که از اواخر سلطه امویان تا اوایل سلطه غزنویان تداوم یافت، دوره ای است که ایران اسلامی بزرگترین

اندیشمندان و متفکران را به عالم بشریت عرضه داشت.

مهمترین شاخص های این فرهنگ که تا چندی پس از سقوط حکومت آل بویه حاکمیت داشت عبارت بودند از:

گرایش به فرق مختلف مذهب تشیع، گرایش ایرانیان اهل سنت به مکتب کلامی معتزله، بهادادن ایرانیان به عقل و علوم عقلی و عدم اعتقاد به آرای مجتبره و در نتیجه تلاش در جهت رشد و تعالی و...

بر خلاف آن دوران، در ادوار بعد حکام ترک تبار به مبارزه با شیعیان و معتزله پرداختند و آرای مجتبره و کلام اشاعره را ترویج کردند و به تبعیت از اهل حدیث و اشاعره علوم عقلی را علوم تعطیل خواندند، تعلیم و تعلم فلسفه، کلام، ریاضی، هندسه، علم الحیل (مکانیک) و طبیعیات را ممنوع اعلام کردند، جبر باوری را دامن زدند، دانشمندان ایرانی را به جرم تشیع و اعتقاد به کلام معتزله قلع و قمع کردند، بسیاری را تحت عناوین رافضی، باطنی و قرمطی بر دار کردند، آرای مجتبره و اهل حدیث و اشاعره را در باب جبر و برداشت آنان در باب قضا و قدر الهی را ترویج کردند و مبارزه با حکام جور را به فتوای برخی از علمای اهل سنت مبارزه با اولی الامر و حرام دانستند و... و در نهایت روح تلاش و تکاپو و روحیه دشمن ستیزی و انگیزه تعقل و تفکر را از مردم گرفتند و روح یأس و ناامیدی و تسلیم در برابر ظلم و ستم را در کالبد این مردم دمیدند و صبوری و تسلیم در برابر حکام جور را که به زعم آنان حکومتی مشروع تلقی می شد عبادت و راضی شدن به رضای الهی قلمداد کردند و طی حدود پنج قرن حاکمیت خودچنین باورهایی را آن چنان عمق بخشیدند که حتی در دوره حاکمیت سلاطین شیعه و حتی اعلام رسمی این مذهب و با وجود تلاش علما و اندیشمندان شیعه برخی از این باورها در ذهن توده مردم پا برجا ماند و

متأسفانه روشنفکران این دیار در گذشته و حال بدون توجه به غنای مکتب تشیع و موارث ارجمند آن و نقشی که این فرهنگ می تواند در رشد و تعالی جامعه ما داشته باشد و با آنکه بارها در تاریخ معاصر شاهد آن بوده اند که چگونه این مکتب کشور ما را از مهالک و خطرات رهانیده است، به تبعیت و تقلید از غرب و بدون توجه به تفاوت‌های بین و آشکار مسیحیت تحریف شده و دین مقدس اسلام و مکتب اهل بیت، با تکیه بر آرای وارداتی غرب و پذیرش و اشاعه مباحثی چون پلورالیسم و سکولاریزم به مقابله با دین برخاسته اند و آگاهانه یا ناآگاهانه - در جهت خواست استعمار- بر آنند که به زعم خویش مستحکم ترین تکیه گاه مردم و مهمترین پشتوانه رشد و تعالی را از آنان باز ستانند.

دوران کودکی تقی زاده

سیدحسن تقی زاده، بنا به نوشته خود، در روز آخر ماه رمضان سال ۱۲۹۵ هجری قمری در یک خانواده روحانی در شهر تبریز پا به عرصه وجود گذاشت. وی ششمین فرزند خانواده بود که پس از تولد چهار برادر دوقلو و یک برادر دیگر دیده به جهان می‌گشود. از پنج فرزندی که پیش از او به دنیا آمده بودند، تنها دو تن زنده ماندند و سه کودک دیگر در همان دوران نوزادی در گذشتند. پس از وی نیز دو کودک دوقلو متولد شدند. یکی از آنها پسر بود و زود در گذشت و کودک دیگر دختری بود که او را ربابه نام نهادند که بعدها، پس از جدایی از همسر اولش، به عقد ازدواج میرزا محمدعلی خان (تربیت)، رفیق شفیق و یار همفکر و هم مسلک تقی زاده در آمد.

بنا به نوشته تقی زاده: پدرش سید تقی، از سادات حسینی بود. وی در خانواده ای ملاک که مالک بخش عمده اراضی «وند» در آن سوی رود ارس بود نشو و نما یافت. سپس به حمایت و سرپرستی میرعلی برادر

بزرگش، برای تحصیل عازم تبریز شد و سالها در مدرسه «حاج صفرعلی» به تحصیل علوم حوزوی متداول در عصر خویش پرداخت. آنگاه برای ادامه تحصیل عازم نجف اشرف شد و هفده سال در حوزه نجف از محضر اساتید بزرگ آن حوزه از جمله شیخ مرتضی انصاری کسب فیض کرد؛ سپس به تبریز بازگشت و در این شهر رحل اقامت افکند. تقی زاده به روحیه وطن دوستی مردم آن سوی ارس اشاره می کند که در آن روزگار، هنوز خود را ایرانی می دانستند. وی بر این نکته تأکید می کند که در دوران جوانی او، معمرینی بودند که دوران پیش از جدایی سرزمین های ماورای ارس از خاک ایران را به یاد داشتند. او در «زندگی طوفانی»، در این خصوص می نویسد:

«پدرم به این اندیشه که در عهد ولادت، اسمش در دفتر نفوس مسقط الرأس خود، ثبت شده و این موجب آن تواند شد که تبعه روس شمرده شود، اقدام کرد که اسم او را در آنجا از دفتر خارج کنند و این کار به عمل آمد. لذا وی خود را ایرانی کامل می شمرد.»

تقی زاده، درباره احساسات و عواطف وطن خواهانه مردم ماورای ارس داستانی را که یکی از اهالی قریه «سوجا» نزدیک جلفا برایش نقل کرده بود بازگو می کند که نقل کامل آن در اینجا موجب تطویل کلام است. ولی ماحصل آن داستان این است که پیرمردان روستایی در آن سوی ارس به نام «یاچی» در پاسخ به پرسش کسی که از آنان پرسیده بود، با توجه به اینکه قاعدتاً عمر آنان کفاف نمی دهد از سایه و زیبایی نهال چناری که سخت از آن مراقبت می کنند بهره مند شوند، چرا رنج کاشت و داشت نهال چنار میدانگاه را بر خود هموار می سازند. با چشم گریان گفتند: از خدا آنقدر عمر می خواهیم که این درختها تناور شوند و این سرزمین باز به ایران بازگردد و مأمورین مالیاتی دولت ایران از ما مالیات بخواهند و ما

نداشته باشیم مالیات خود را بپردازیم و آن مأمورها پاهای ما را به این چنارها بسته و شلاق بزنند. تقی زاده پس از نقل کامل این داستان می نویسد که پدر من و خانواده او در آن سوی رود ارس دارای همین احساسات بودند.

وی در مورد خصوصیات و حالات پدر خود می نویسد:

«پدر من زاهد بود به افراط و همه عمر را با قناعت به سر برد. تمام اوقاتش با عبادت می گذشت و در مدت عمرش یک روز هم پنجاه و یک رکعت نماز، از فریضه و نافله و از آن جمله نماز شب، از او فوت نشده بود. بیست و چهار سال در تبریز مرجعیت درجه اول داشت و دارای محراب و مسجد بود و در این مدت به مهمانی نمی رفت و هیچ وقت (الا خیلی نادرا) قبول مهمانی نمی کرد. از کسی چیزی نمی گرفت. مگر گاهی به عنوان وجوه بریه، یعنی مال امام و خمس از اشخاص معدودی، خیلی پارسا و کاسب و تاجر که مال حلال داشتند. پدرم با دیوانیان معاشرت نمی کرد و به شدت از اختلاط با آنها پرهیز داشت. رفتارش با عیال خود (مادرم) بسیار خوب بود و هیچ وقت از مقررات شریعت خارج نمی شد. در تربیت اولاد سخت گیری زمان قدیم را داشت و به طریقه افراطی خشک مقدسی و دور نگهداشتن آنها از سرگرمیهای جوانان، سلوک می کرد. یکی از خصایص پدرم اجتناب شدید از غوغا و تعصبات مذهبی بود. او به بسیاری از حرفهای روضه خوانها اعتقاد نداشت و رد می کرد ولی نه با مبارزه و هم به طعن و تکفیر فرق مذهبی دیگر هیچ وقت همراهی نمی کرد. حوزه تدریس داشت برای طلاب. ولی مرافعه نمی کرد. در مدت عمر خود مالی نیندوخت و ملکی جز خانه مسکونی نداشت و به نهایت قناعت و اعتدال گذران می نمود. او مردی زاهد و گوشه گیر بود. امامت جماعت مسجدی

را داشت. هر گاه در مسیر او سر و صدایی بود برمی گشت که مبادا به ولیعهد و کسان او برخورد نماید. مظفرالدین میرزا که ولیعهد بود چندین مرتبه خواسته بود با او ملاقات کند حاضر نشده بود. عاقبت در عید فطر گیر آورد. آخوندی داشتند سید بحرینی یا مخبرالعلما آمد که این می خواهد در خدمتتان نماز عید فطر بخواند. آمد آشنا شدند. گاهی هم شد که منزل ما آمد. پدرم در ماه شوال ۱۳۱۴ قمری به مرض حصبه وفات کرد و نعش او در وادی السلام نجف مدفون است. پس از وفات پدرم دو سه سالی یا بیشتر ما با برادران در خانه پدری با هم زندگی می کردیم و بعد من و سید جواد مرحوم (۱) در خانه مجاور که مال پدرم بود ساکن شدیم و پس از آنکه سید جواد متأهل شد، من جدا شده و در خانه کوچک مجاور که باز ملک پدرم بود به تنهایی ساکن شده و چند سالی با یک خدمتکار پیر خانه پدری زندگی کردم» (۲)

تحصیلات تقی زاده

بنابر آنچه تقی زاده در باب تحصیلات خود نگاشته، وی در پنج سالگی قرآن خواندن را به طور کامل فرا گرفته، قبل از هشت سالگی به ترتیب گلستان سعدی، جامع عباسی شیخ بهایی، نصاب الصبیان، کتاب ترسل و ابواب الجنان و تاریخ نادری میرزا مهدی و تاریخ معجم و درّه نادری را خوانده و در هشت سالگی کتاب امثله را می آموزد؛ سپس صرف میر و سایر قسمتهای جامع المقدمات را فرا می گیرد و تحصیلات خود را تا پایان دوره سطح و خواندن رسایل و مکاسب و شرح کبیر

ص: ۳۸

۱- سید جواد، برادر ناتنی تقی زاده و از مادر جدا بود.

۲- زندگی طوفانی، صص ۲۱ - ۱۴ نقل به اختصار.

(ریاض) و کتاب فصول و در عرض آن شرح شمسیه و شرح مطالع در منطق را ادامه می دهد. این تحصیلات تا حدود بیست سالگی وی دوام داشت. تقی زاده می نویسد:

«به واسطه علاقه شدیدی به علوم عقلی از چهارده سالگی شروع به خواندن ریاضیات کردم و ابتدا خلاصه الحساب شیخ بهایی و علم هیئت فارسی قوشچی و تشریح الافلاک شیخ بهایی را درس خواندم.»

وی در این نوشتار، پس از ذکر نام سایر کتب متداول ریاضیات و هیئت قدیم در حوزه های علمیه، از قبیل شرح چغمینی و اصول هندسه اقلیدس و تحریر نصیرالدین طوسی و آثار بطلمیوس و ارشمیدس و زیج الغ بیک، چنین ادامه می دهد:

«علاوه بر کتب مذکور به بسیاری کتب دیگر نجومی و حسابی و غیره مراجعه و مطالعه نموده و در آنها کار کردم، از یک طرف شوقی به علم رمل و جفر و اعداد پیدا کردم و چندی در این رشته ها کار کردم.»

وی در باب دیگر تحصیلات متنوع و همه جانبه خود می نویسد:

«از طرف دیگر مایل به تحصیل علم طب شدم و ابتدا نزد اساتید قدیمه به فراگرفتن طب قدیم از شرح نفیسی و شرح اسباب مشغول شدم و همچنین به علم حکمت و کلام و مخصوصا کتاب شرح تجرید الکلام قوشچی که بین طلاب معمول بود و منظومه حاج ملاهادی سبزواری و سایر کتب حکمت و انواع معقول پرداختم و تقریبا در سن هفده و هجده سالگی پیشرفت زیادی در این اقسام علوم قدیمه کرده بودم و به فراگرفتن طب جدید فرنگی مایل شدم و برای کسب مقدمات آن از طرفی علم تشریح و همچنین علم فیزیک و شیمی و هم حساب و هندسه فرنگی و

جغرافیا و هیئت فرنگی را یاد گرفتم و مخصوصاً به یاد گرفتن زبان فرانسه پرداختم. این زبان و فنون جدید را به همراهی رفیق و همدرس خودم میرزا محمدعلی خان (بعدها معروف به تربیت) نزد میرزا نصرالله خان سیف‌الاطباء، پنج شش سال (از سنه ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۶) درس خواندیم. از حدود ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۴ این رشته تحصیلات را در خفا بدون اطلاع پدرم دنبال می‌کردم و اگر مطلع می‌شد به شدت مانع می‌شد. خصوصاً که به دلالت برادر بزرگم سیدمرتضی که او قدری فرانسه خوانده و به علوم عقلی رغبت داشت، نزد یکی از علمای شیخیه مشغول درس گرفتن کتب شیخ احمد احسائی شدم و محرمانه قبل از طلوع آفتاب پیش آن استاد یعنی شیخ علی معروف به «جوان» رفته و از شرح فوائد شیخ احمد احسائی درس می‌خواندیم.»^(۱)

«همه این کارها بین سنه ۱۳۰۹ و ۱۳۱۵ قمری [تقریباً بین سنین ۱۴ تا ۲۰ سالگی وی] جریان داشت و پس از آن تمایل من بیشتر به علوم فرنگی شد و کتب فرانسوی و کتب ایرانی متجددین را می‌خواندم و هم کتب ترکی عثمانی و کتب عربی مصری را خیلی زیاد خواندم و نیز تمایل زیادی به امور و افکار سیاسی و آزادی طلبی پیدا کردم که به تدریج شدت یافت.»^(۲)

در مورد تحصیلات و دوره زمانی تحصیلات تقی زاده آنچه می‌توان گفت: اولاً تأمل در باب طول زمان تحصیلات و حجم کمی و کیفی و تنوع دروسی است که وی از محضر استادان خود آموخته است که قضاوت در باب امکان تحصیل و تعمق و تدبر در این همه دروس متنوع در یک دوره

ص: ۴۰

۱- زندگی طوفانی، ص ۲۶.

۲- همان، صص ۲۶ - ۲۴ نقل به اختصار.

زمانی شش هفت ساله (از چهارده سالگی تا بیست و یک سالگی) را به عهده اهل فن می گذاریم. ثانیاً عنایت بدین نکته که تقی زاده بر خلاف سنت معهود و روال معمول در حوزه های علمیه که به واسطه نوع رابطه «استاد- شاگردی» طالبان علم به شدت متأثر از استادان خود بوده اند و مخصوصاً در باب اخلاقیات و تربیت نفس، معمولاً رابطه مراد و مریدی بین استاد و شاگرد برقرار می شود، وی هیچ اشارتی به این نوع مناسبات و وابستگی های عاطفی در دوران تحصیلات حوزوی خود نداشته و از هیچ یک از استادان خود در این دروس یادی نمی کند. عجیب اینکه علیرغم تعریف و تمجید بسیار از فضل و دانش و سیر و سلوک زاهدانه پدرش که بنا به گفته وی در تبریز «مرجعیت تامه داشته و در نهایت زهد می زیسته» نه تنها متأثر از ویژگیهای پدر خویش نبوده، بلکه در امر تحصیل علم، بر خلاف رأی و نظر و سلیقه پدر اهل علم و روحانی خویش عمل می کرده است که این نشانه عدم همبستگی معنوی و عاطفی میان پدر و پسر است.

بنابر آنچه تقی زاده خود می نویسد، وی، در کسوت روحانیت، در دوران جوانی، بیش از هر یک از افرادی که به طور مستقیم با آنان مراوده داشته، تحت تاثیر کسانی بوده است که از طریق مطالعه آثار قلمی شان، بدانها ارادت یافته و جالب آنکه این کسان اغلب نه تنها صبغه دینی نداشته اند، بلکه در زمره روشنفکران دین ستیز، لائیک و یا بی اعتنا به مسائل دینی محسوب می شدند.

وی می نویسد:

«خواندن کتب طالبوف و آنچه نظیر آنها به دست می آمد و مخصوصاً نوشتجات میرزاملکم خان (که از هر چیز بیشتر این

یکی در من تأثیر عظیم نمود. (۱) و مطالعه مرتب روزنامه های

«اختر» استانبول، «ثریا»، «پرورش» و «حکمت» که در مصر منتشر می شد و «جبل المتین» کلکته و خواندن سیاحت نامه ابراهیم بیگ که از کتب ممنوعه بود و جراید «ژون ترکها» که در پاریس منتشر می شد و محرمانه به ایران می رسید، مانند «شورای امت»، افکار مرا به حدی نضج داد که در سال ۱۳۱۶، حوزه ای از اشخاص بیدار و متجدد تبریز تشکیل دادیم که ابتدا من و رفیقم میرزا محمد علی خان تربیت و آقا سید محمد شبستری (بعدها ابوالضیاء و صاحب امتیاز روزنامه یومیه (ایران نو) و میرزا سید حسین خان (بعدها معروف به عدالت به اسم روزنامه عدالت که داشت) و مشهدی علی اصغر اردوبادی معروف به ملت بودیم و به تدریج دایره وسعت گرفت. (۲)

آرین پور در مورد این جمع روشنفکری و نقش میرزا سید حسین خان عدالت می نویسد:

«این مرد روشنفکر که بعدها به واسطه نشر روزنامه «عدالت» به این نام معروف شد، در جوانی به روسیه رفت و چندی پیش عموزاده خود «میرزا جعفرخان» کنسول ایران در حاجی طرخان ماند و بعد به پترسبورگ رفت و در آنجا زبان روسی آموخت و با تمدن اروپایی آشنا شد و در پترسبورگ قریب دو سال مصاحب و انیس سید جمال الدین افغانی بود و نفس سید تأثیر عجیبی در وی

ص: ۴۲

-
- ۱- تقی زاده در جای دیگری می نویسد: باید بگویم از اول مایه اطلاعات و فهم سیاسی من صدی هشتادش از میرزاملکم خان بود. از همه جا کتابهای او را پیدا کرده، می خواندم. در مسیر زندگی سیاسی من تأثیر عمده ای کرد. شاید خیلی اشخاص دیگر هم تحت تأثیر حرفهای او قرار گرفتند. زندگی طوفانی، ص ۳۸۳
 - ۲- زندگی طوفانی، صص ۲۶-۲۷.

کرد. وی در حدود سال ۱۳۱۴ ه ق از روسیه به تبریز بازگشت. میرزا سیدحسین خان چون به تبریز آمد، با سید محمد شبستری که بعدها معروف به ابوالضیا شد، ملاقات کرد و با او رفیق و مأنوس گشت و این دو بعداً سیدحسن تقی زاده و میرزا محمدعلی تربیت را پیدا کرده، هسته مرکزی مروجین افکار جدید را تشکیل دادند.»^(۱)

«سیدحسین خان روزنامه «الحدید» را در سال ۱۳۱۵ ه ق پدید آورد، ولی از این روزنامه تنها سه شماره منتشر شد و میرزا حسین خان را کنسولگری روسیه در تبریز به خدمت خود برد و انتشار آن موقوف گشت. روزنامه الحدید بعد از مدتی، به سال ۱۳۲۳، باز به مدیریت سید محمدشبستری (ناشر روزنامه های مجاهد و ایران نو) انتشار یافت و از روز پنجشنبه دوم جمادی الاولی ۱۳۲۳ ه ق تا اعلام مشروطیت ادامه داشت و بعد از انقلاب نام آن به «عدالت» تغییر یافت.»^(۲)

کسروی در مورد همین گروه روشنفکری مروجین افکار جدید می نویسد:

«در سالهای بازپسین، در اینجا [تبریز] هم کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده ای را می فهمیدند و از چگونگی کشورهای اروپایی آگاه بودند و آرزوی کوششی را برای برداشتن خودکامگی [استبداد] می کردند و اینان کم کم یکدیگر را شناخته، دسته گردیدند و به کوشش هایی می پرداختند. از آنان کسانی را می شناسیم و کسانی را هم نامهایشان شنیده ایم و اینک آنچه می دانیم در اینجا می شماریم:

ص: ۴۳

۱- آیین پور، از صباتانیم، ج ۱، ص ۲۴۷.

۲- آیین پور، همان.

میرزا خداداد حکاک باشی، برادرش میرزا محمود، سید حسن تقی زاده، میرزا سید حسین خان(عدالت) سید محمد شبستری (ابوالضیا)، سید حسن شریف زاده، میرزا محمدعلی خان(تربیت)، حاجی علی دوافروش، میرزا محمود غنی زاده، حاجی میرزا آقا فرش فروش، کربلایی علی موسیو، حاجی رسول صدقیانی، میرزا علی قلی خان صفروف، آقا محمد سلماسی، جعفر آقا گنجه ای، میرزا علی اصغر خویی، میرزا محمود اسکویی، مشهدی حبیب، اینان با همراهان دیگرشان که ما نمی شناسیم، هر یکی از راه دیگری بیدار شده بودند و کسانی از ایشان که «تقی زاده» و «شریف زاده» و «ابوالضیا» و «تربیت» و «عدالت» و «صفروف» باشند، دانش نیز اندوخته و برخی از زبانهای اروپایی را می دانستند و در حبل المتین و دیگر جاها، گفتارها می نوشتند.»(۱)

علاوه بر کسانی چون میرزاملکم خان، طالبوف و دیگر دوستان و همفکرانش که برشمردیم، پزشکی بود به نام دکتر محمد کرمانشاهی، معروف به «کفری» که تقی زاده تعلیم و تربیت خود را مرهون او نیز می داند:

«در این اوقات عنایت یزدانی مرا به محضر دانشمند بزرگی هدایت کرد که مایه کم و بیش معرفت من، به اندازه زیادی مدیون استفاضه از تربیت اوست. توضیح اینکه... امین الدوله در اواسط سنه ۱۳۱۴ قمری به تهران احضار و رسماً به صدراعظمی منصوب شد. پس از وی ظاهراً نظام السلطنه و بعد از او حسنعلی خان گروسی «امیرنظام»، پیشکار آذربایجان شد. تاریخ مأموریت او در

ص: ۴۴

نظرم نیست و می توان تحقیق کرد. لکن مسلما در ۱۳۱۶ در تبریز بود. مشارالیه دکتر کرمانشاهی معروف به «کفری» را که از بزرگترین دانشمندان زمان خود بود، به سمت طبیب مخصوص خویش به تبریز آورد و چندی بعد من سعادت تلمذ در محضر او یافتم و مدتی که گمان می کنم دو یا سه سال بود یا بیشتر در حوزه درس او حاضر شده و علم فیزیک و تشریح و فیزیولوژی و پاتولوژی می خواندم.»^(۱)

دوران تدریس و تأسیس مدرسه تربیت

تقی زاده تحت عنوان دوران تدریس می نویسد:

«در حدود سنه ۱۳۱۶ قمری مرا به سمت معلمی فیزیک در دارالفنون مظفری تبریز (که در واقع شعبه دارالفنون تهران بود) پذیرفتند. در سنه ۱۳۱۹ ما چهار نفر رفیق یعنی من و میرزا محمدعلی خان تربیت و میرزا حسین خان عدالت و آقا سید محمد شبستری (ابوالضیاء) به تأسیس مدرسه ای به اصول جدید و برای تعلیم علوم جدیده والسنه خارجه اقدام کردیم به اسم «تربیت». توضیح آنکه تا آن وقت، جز مدرسه دولتی دارالفنون (معروف به معلم خانه) در تبریز مدرسه ای به اصول جدید به وجود نیامده بود (به جز آنکه «مدرسه کمال» تأسیس میرزا حسین معروف به کمال در یک محله دور دستی تازه دایر شده بود و بی سر و صدا دروس ابتدایی می داد). در این اوقات قاسم خان والی (سردار همایون بعدی)، دست به بعضی اقدامات مدنی مانند تأسیس چراغ برق و تلفن و چاپخانه سربی زد و اعلان مدرسه

ص: ۴۵

تربیت هم با حروف سربی در آن چاپخانه کوچک طبع شده و به دیوارهای معابر چسبانده شد.

این دو گناه، یعنی تأسیس مدرسه ای که زبان های فرانسه و انگلیسی و روسی و فنون جغرافیا و فیزیک و غیره تعلیم می خواست بدهد و چاپ سربی که آن هم بدعت بود، آخوندهای متعصب را به جوش آورد و از جمله حاج سید محمد یزدی معروف به «طالب الحق» پسر حاج سید باقر یزدی و برادر زاده آقا سید علی آقا یزدی (پدر آقا سید ضیاءالدین طباطبایی) که این آقا سید علی در آن وقت در تبریز محراب و منبر داشت، علمی بر ضد این مدرسه بلند کرد و فریاد و اسلاما بر کشید و اتفاقاً مصادف با اوایل محرم هم بود و او در مجالس وعظ و روضه خوانی به نهایت شدت، مردم را بر ضد مدرسه برانگیخت و نزدیک بود فتنه و غائله ای بزرگ برپا شود و مردم به مدرسه بریزند. پس مدرسه قبل از دایر شدن کامل آن، بسته شد. (۱)

لازم است در اینجا، بر سیل ایجاز اشارتی به مسئله مخالفت روحانیون با مدارس جدید بنماییم. چرا که بسیاری از روشنفکران و مؤسسين مدارس جدید در آن روزگار و کسانی که به تاریخچه تعلیم و تربیت در ایران پرداخته اند، بدون اشاره به علل و انگیزه های این گونه مخالفتها، یا با ارائه دلایلی غیر موجه و بعضاً واهی که حاصل ذهنیت منفی آنها نسبت به روحانیت است، از قبیل آنچه تقی زاده دلیل مخالفت روحانیون با مدرسه تربیت دانسته مثل تدریس زبان خارجی و علوم جدید و چاپ اعلامیه با حروف سربی! و یا استفاده از «تخته سیاه» در مدرسه و نشستن دانش آموزان روی نیمکت و نظم و نسق مدارس جدید

ص: ۴۶

که با زدن زنگ، دانش آموزان به کلاس می رفتند و تعطیل می شدند و دلایل غیرمنطقی و ناموجهی از این دست خواسته اند به زعم خویش از سویی علل واقعی را در پس تشبثات نامعقول پنهان کنند و بدین وسیله رفتار روحانیون آن عصر را غیرمنطقی و غلط جلوه دهند و از طرفی علل واقعی را که چیزی جز شخصیت غربگرا و نوع عملکرد دین ستیزانه غالب مؤسسين این گونه مدارس نبود، در پس پرده استتار نگهدارند. به نظر می رسد آنچه موجب مخالفت روحانیون با مدارس جدید بوده است، چیزی جز ویژگیهای شخصیتی بنیانگذاران این گونه مدارس نبوده است. چرا که از بد حادثه، نخستین مدارس جدید، در ایران به تبعیت از برخی کشورهای همجوار همچون عثمانی و بلاد قفقاز و یا به تقلید از مدارس غربی، توسط روشنفکرانی تأسیس می شد که غرضشان از تأسیس این مدارس ترویج فرهنگ غرب (نه تنها علوم غربی) بود. این مؤسسين که به تقلید از روشنفکران غربی، دین ستیزی را از مهمترین اصول پذیرفته شده روشنفکری می دانستند، غالباً در جامعه ما، به اسم روشنفکر، کوس بی دینی و لامذهبی می زدند و دین را سد راه رشد علم و دانش می دانستند و علم و دین را غیرقابل جمع می دانستند و طبعاً این باور در ذهن روحانیون دور از حقیقت نبود که این مؤسسين قطعاً مروج افکار خود در مدارس خواهند بود و می کوشند، تخم لامذهبی را در ذهن پاک کودکان پراکنند. لذا به نام دفاع از دین و برای جلوگیری از رواج فرهنگ غرب، در واقع نه با مدارس جدید، بلکه با بنیانگذاران چنین مدارسی و اهدافی که آنان (۱) در پی آن بودند به مخالفت برمی خاستند.

ص: ۴۷

۱- همان گونه که پیش تر گفته شد، مؤسسين بر این باور بودند که برای رشد و توسعه و ترقی کشور و جبران عقب ماندگیها و رسیدن به تعالی کشورهای غربی، راهی جز تقلید صرف از غرب و حذف دین از زندگی مردم وجود ندارد.

البته بعید نیست که کسانی نیز بوده اند که بدون درک نظر روحانیون دوران‌دیش و آگاه، صرفاً از سر تقلید و تبعیت از این دسته، با مدارس جدید مخالفت و برای توجیه کار خود، دلایل غیرموجهی مطرح می کرده اند.

بسیاری از ما به یاد داریم که در گذشته، هر کس چند کلاسی درس خوانده بود، به عنوان روشنفکر یا منورالفکر و متجدد، در مقابل دین و دین باوری موضع می گرفت و تنها عامل عقب ماندگی کشورهای آسیایی و افریقایی را، رواج دین و دین باوری می دانست. به یاد داریم که نوجوانان ما، همین که پا به عرصه دبیرستان می گذاشتند، کوس لامذهبی می زدند و در دانشگاه‌های ما، دین باوری را مترادف با تحجر و واپسگرایی می دانستند و عالم بودن و مؤمن بودن را مانع الجمع می دانستند. سخن در خصوص رواج این دیدگاهها و رونق آن تا پیش از قیام ۱۵ خرداد، نیازمند بحث مستوفایی است که در این مختصر نمی گنجد.

علی ای حال، تأسیس مدرسه تربیت توسط تقی زاده و همفکرانش نیز بر همین موضعگیری استوار است و در واقع مخالفت روحانیون تبریز با مدرسه تربیت، چیزی نبود جز مخالفت با تقی زاده و هم مسلکان او که در آن روزگار در زمره روشنفکران غرب باور بودند و مروجین فرهنگ فرنگی. ما، با شناختی که از تقی زاده و طرز تفکر او و رفقاییش داریم به روشنی می دانیم که علت مخالفت روحانیون و مؤمنین تبریز، مسلک و منش غرب باورانه آنان بود و آماج حمله مردم، خود مؤسسين مدرسه

تربیت بودند و آنچه تقی زاده به عنوان علت مخالفت روحانیون با مدرسه تربیت القامی کند، دلایلی بی اساس و دور از حقیقت است.

انتشار نشریه گنجینه فنون

درباره انتشار «گنجینه فنون» تقی زاده خود می نویسد:

«در سنه ۱۳۲۰ هجری قمری به همدستی سه نفر از رفقا یعنی میرزا محمدعلی خان (تربیت) و میرزا سیدحسین خان (عدالت) و میرزا یوسف خان آشتیانی اعتصام دفتر (بعدها اعتصام الملک رئیس کتابخانه مجلس شورای ملی) که تحت اسم رمزی (ی.ی) می نوشت مجله ای علمی به اسم «گنجینه فنون» در تبریز تأسیس کردیم که هر پانزده روز یک بار به خط نستعلیق زیبا و چاپ سنگی نشر می شد. این مجله یک سال دوام کرد و بیست و چهار شماره از آن منتشر گردید. شماره اول مجله در غزه ذی القعدة سنه ۱۳۲۰ (۳۰ ژانویه ۱۹۰۳ مسیحی) و شماره آخر آن ۱۵ شوال ۱۳۲۱ (ژانویه ۱۹۰۴) انتشار یافته است. خاتمه سال اول مجله مقارن بود با تصادم بین ژاپن و روسیه در اقصای شرق که به زودی جنگ شروع شد و با ظهور مرض «وبا» در ایران و انتشار آن، به تدریج من و رفیق خودم میرزا محمدعلی خان (تربیت) از تبریز به خارج رفتیم.»^(۱)

سفر تقی زاده به شامات و مصر

تقی زاده ذیل سفر شامات و مصر می نویسد:

«حرکت ما از تبریز تا آنجا که خاطریم است در حدود اوایل سال

ص: ۴۹

۱- زندگی طوفانی، صص ۳۶-۳۵.

۱۳۲۲ هجری قمری بود. قبل از حرکت ما از تبریز، مرض وبا «کلرا» در جنوب ایران شیوع پیدا کرده و مرتباً به همه نقاط ایران پیش می‌رفت. چون من تحصیل طب کرده بودم به تمام وسایل ممکنه متشبت شدم که خانه خودمان را از سرایت مرض محفوظ بدارم. آب انبار را آب تازه بستیم. مجرای آب را به کلی مسدود کردیم که یک قطره آب نیاید. همه نوع دواجات تهیه کرده بودیم، برای دفع میکروب. ولی قبل از آنکه وبا به تبریز برسد از تبریز رفتیم.»^(۱)

تقی زاده و میرزا محمدعلی خان تربیت که در این سفر همراه یکدیگر بودند، سفر خود را از معبر جلفا در کنار رود ارس به سمت نخجوان و ایروان و تفلیس، به مقصد خاک عثمانی و شهر استانبول آغاز می‌کنند. طبعاً این سیر و سفر در تکوین شخصیت او تأثیر بسزایی بر جای نهاد. وی پس از پشت سر نهادن نخجوان و ایروان به تفلیس می‌رسد. تقی زاده درباره این شهر می‌نویسد:

«تفلیس پایتخت گرجستان و پایتخت قفقازیه هم بود. آذربایجانها برای رفتن به استانبول از آنجا می‌رفتند. در تفلیس که برای ما اولین دروازه اروپا بود و مانند اینکه به اروپا رفتیم همه دستگاه فرنگی و روسی بود. چندی در آنجا ماندیم در حدود یک ماه و خیلی کسب معرفت کردیم، از اینکه محشور می‌شدیم با اشخاصی که در قفقازیه تربیت شده و متجدد بودند.

از همه مفیدتر آشنایی با محمد آقا شاه تختینسکی بود که شخصیت معروف و مشهور بود که روزنامه ترکی روزانه به نام «شرق روس» تاسیس کرده بود. این شخص بسیار تربیت شده و

ص: ۵۰

عالم و فوق العاده متجدد بود، به حدی که به عقیده من نظیری در ممالک اسلامی نداشت، چه عثمانی و چه ایران و هندوستان و همه ممالک اسلامی. وی اول در روسیه، بعد از آن در فرانسه و آلمان تربیت شده و عقاید عصر جدید را داشت. می توان گفت بعینه مثل یک فرنگی بود. مانند او در مشرق من ندیدم. اینها پدرشان در محل متمادی بود. بنابراین محمد آقا خیلی پول دار بود و تمام پول خود را در راه مطبوعه و روزنامه صرف کرد...

از جمله اصلاحاتش این بود که خطی جدید برای عربی و عثمانی و ترکی اختراع کرد. اسمش را «محمد آقا خطی» گذاشته بود و هر روز یک ستون در آنجا به آن خط می گذاشت و مقاله راجع به رفع حجاب نیز می نوشت... او خیلی متجدد و دانا بود. من همیشه درباره او می گفتم او اولین عالم است.»^(۱)

تقی زاده پس از ترک تفلیس وارد باطوم می شود و سپس عازم استانبول می گردد. پس از شش ماه توقف در استانبول با یک کشتی اطریشی وارد اسکندریه می شود. تقی زاده خود در باب غرض اصلی اش از این مسافرت می نویسد:

«مقصد اصلی ما از مسافرت، مصر بود که آزاد آزاد بود و قصد ما تأسیس روزنامه در آنجا بود. در آنجا (قاهره) روزنامه «حکمت» منتشر می شد. با نویسنده آن میرزا مهدی که خود را زعیم الدوله و رئیس الحکما می خواند و کتابی هم درباره بایه دارد و خود را اول عالم می دانست آشنا شدیم. نزدیک مدت شش ماه در مصر ماندیم. ولی تابستان که آمد و هوا گرم شد مانند اینکه آتش می بارید. ناخوش شدم و خیلی مقاومت کردم. نشد. به ناچار اواخر

ص: ۵۱

۱- زندگی طوفانی، صص ۴۰-۳۸، نقل به اختصار.

تابستان از مصر حرکت کردیم رفتیم بیروت.»^(۱)

تقی زاده پس از یک توقف چهل و نه روزه در بیروت، عازم دمشق شده و یک هفته در دمشق مانده، مجدداً از طریق تفلیس به تبریز مراجعت می نماید و بنا به گفته خود: «ظاهراً در ماه شعبان ۱۳۲۳ وارد تبریز شدیم. این دفعه که تبریز آمدیم محرمانه با دوستان سیاسی خیلی نزدیک مشغول امور سیاست و فعالیت بر ضد استبداد و تبلیغ آزادی شدیم. این اوقات مقارن همان اوقاتی بود که در تهران جنبش و نهضت مشروطیت شروع شده و اوایل انقلاب بود.»^(۲)

ص: ۵۲

۱- زندگی طوفانی، ص ۴۴.

۲- همان.

پس از صدور فرمان مشروطه، مجلس، مرکب از عده ای از رجال سیاسی هفته ای دو روز تشکیل می شد و اعضای این جلسه مشغول تدوین نظامنامه انتخابات مجلس بودند. این نظامنامه پس از تهیه، در روز پنجشنبه چهاردهم شهریور (۱۶ رجب ۱۳۲۴) جهت توشیح به دربار ارسال گردید. مظفرالدین شاه، با وجود کارشکنی درباریان روز هفدهم شهریور (۱۹ رجب ۱۳۲۴) آن را توشیح کرد و بدین ترتیب زمینه لازم برای انتخابات نمایندگان فراهم شد.

براساس این نظامنامه، ۶۰ نماینده از میان اصناف مختلف برای تهران انتخاب شدند روز یکشنبه چهاردهم مهرماه (۱۸ شعبان ۱۳۲۴)، مجلس با حضور این نمایندگان که مرکب از نمایندگان شاهزادگان و قاجاریان، علما و طلاب، بازرگانان، اعیان، پیشه وران و یک نماینده از طرف زردشتیان بود، در حضور مظفرالدین شاه و نمایندگان دول مختلف افتتاح شد.

انجمن ملی تبریز نیز، مدتی بعد نمایندگان اصناف مختلف تبریز را

بدین شرح برگزید و پس از چندی، با وجود کارشکنی های محمدعلی شاه و عمال وی در ولایات که می کوشیدند به هر نحو جلو اعزام نمایندگان شهرستانها را سد نمایند، عازم تهران شدند. نمایندگان تبریز در این دوره، عبارت بودند از:

حاجی میرزا ابراهیم آقا، آقامیرزا فضلعلی، سید حسن تقی زاده، مستشار الدوله، حاجی امام جمعه خویی، احسن الدوله، هدایت الله میرزا، میرزا عبدالرحیم طالبوف، میرهاشم دوچی، حاجی محمد آقا حریری، حاجی میرزا آقا فرش فروش و شرف الدوله.

کسروی پس از نقل اسامی فوق می نویسد:

«تقی زاده چند روز پیش از جنبش تبریز آهنگ مصر کرده بود و چون از برگزیده شدن خود آگاه گردید، یکسره روانه تهران شد و این زمان در مجلس می بود. میرهاشم نیز در تهران می بود و اعتبارنامه او را با تلگرافخانه فرستادند.»^(۱)

ظاهراً کسروی بین سفر اول تقی زاده که از طریق روسیه عازم مصر شد و سفر دومش که از طریق روسیه عازم تهران بود، خلط کرده، مطلب فوق را به اشتباه در تاریخ مشروطه ذکر کرده است. اما آنچه مسلم است، هنگامی که تقی زاده به نمایندگی انتخاب شد در تبریز نبود و در تهران زندگی می کرد.

عبدالحسین نوایی نیز می نویسد:

«آقای تقی زاده در آن اوقات در تهران بودند و هر روز بنا به عشق به امور سیاسی و اجتماعی در جلسات مجلس به عنوان تماشاچی حاضر می شدند تا اینکه یک روز تلگرافی از آذربایجان رسید که

ص: ۵۴

ایشان را در ازای خدمات گرانبها به مشروطیت و ایجاد اساس نو و فعالیت ایشان در تبریز به وکالت انتخاب کرده بودند. پس از دریافت این تلگراف ایشان هم از آن روز به بعد از محل تماشایان به جایگاه وکلا منتقل شد.»^(۱)

برای روشن شدن چگونگی انتخاب وی به نمایندگی و سفرش به تهران از طریق روسیه، بد نیست خاطرات تقی زاده را در این مورد به اختصار نقل نماییم:

«این جانب در این اوقات که در تبریز خبر و اثری از آزادی و مشروطیت و مجلس و از وقایع تهران نبود، مأیوس شده به قصد رفتن به تهران از تبریز حرکت کردم تا از راه روسیه خود را به تهران برسانم. در این مسافرت مرحوم میرزا علی محمدخان (تربیت) که در زیر تربیت من بود با من همراه بود. وقتی از سر حد جلفا عبور کردیم برای دیدن منسوبین خانواده پدرم در حوالی اردوباد به قریه «ونند» رفتیم. به علت جنگ میان ارامنه و مسلمانان قفقاز، شانزده روز توقف اجباری در آن قریه داشتیم. وقتی که مجدداً به جلفای روسیه رسیدیم دوستانی که در آنجا داشتم خیر دادند که از جلفای ایران اطلاع پیدا کردند که روز قبل در تبریز انقلاب پیدا شده و مردم به کنسولخانه انگلیس رفته اند. من که نهایت شوق به اشتراک در این کار انقلاب داشتم ابتدا قصد کردم که دوباره از رودخانه ارس رد شوم و برگشته به تبریز بروم. اما چون تشریفات تجدید تذکره و سایر مقدمات قدری مشکل به نظر آمد عزم به مداومت در راهی که از اول قصد داشتم جزم کرده و از جلفا به نخجوان آمدم و از آنجا با راه آهن تا تفلیس رفتم. در تفلیس

ص: ۵۵

دوستان آزادی طلب انقلابی متعدد داشتم که از آن جمله بود میرزا جلیل محمد قلی زاده مؤسس و مدیر روزنامه ملانصرالدین. پس از تجدید عهد با این دوستان به باکو رفتم. در باکو ایرانیها کمیته انقلابی داشتند به اسم «اجتماعیون عامیون» یعنی «سوسیال دمکرات» و در ارتباط با انقلابیون مسلمان قفقاز بودند که در آن موقع انقلاب اول روسیه کمال شدت را داشت.»

تقی زاده در ادامه می گوید:

«در باکو یکی از ایرانیان که از دوستان حاجی میرزا عبدالرحیم طالبوف معروف بود، گفت که از طالبوف مکتوبی به او رسیده که در آن تقاضا کرده بود او از من درخواست کند که دعوت طالبوف را به مقر خودش یعنی تمیرخان شوره در داغستان بپذیرم. من این دعوت را با کمال میل قبول کردم و از باکو از راه دربند و پطروسکی به داغستان و تمیرخان شوره رفتم و به منزل طالبوف وارد شدم. مشاراًلیه در سن کهولت بود و چشمش قدری ضعیف شده بود. چهار شبانه روز در منزل او ماندیم، یعنی من و میرزا علی محمد خان که با من همراه بود. روز و شب با آن مرد مجرب و دانا مشغول صحبت بودیم. بعد باز به طرف باکو حرکت کرده و از باکو به وسیله کشتی به سوی ایران حرکت کردیم. ورود ما به رشت در روز سوم ماه رمضان ۱۳۲۴ بود.»^(۱)

تقی زاده درباره شرکتش در جلسه ای که برای انتخاب وکیل (در رشت) تشکیل می شد اشاره کرده، می نویسد:

«معلوم شد که مدتی است جمع می شوند و راه حلی آسان برای انتخاب وکیل پیدا نمی کنند و بیشتر به همدیگر تعارف می کردند.»

ص: ۵۶

من چند کلمه راجع به طریقه این کار در ممالک خارجه صحبت کردم. اتفاقا مؤثر و مورد پسند آنها واقع شد و طریقه صحیح اخذ آرا را به کار بستند.»^(۱)

تقی زاده می نویسد:

«پس از دو سه روز توقف در رشت عازم تهران شدیم و غروب روز دهم رمضان به تهران رسیدیم. در جایی که حالا میدان توپخانه است. جلوی عمارت بانک شاهنشاهی که پستخانه هم نزدیک آنجا (اول خیابان لاله زار) بود گاری (پستی) ایستاد تا اسبابهای گاری تحویل پستخانه بشود. اسباب ما را هم روی زمین گذاشت و گفت بروید. ما که جایی را در تهران بلد نبودیم بلا تکلیف و حیران آنجا ایستاده بودیم.»^(۲)

«مجلس شورای ملی در هفده شعبان باز شده بود. من هم شوق و ذوقم پیدا کردن مجلس بود. از تبریز به همین منظور آمده بودم. من هر روز به تماشا می رفتم. عضو مجلس نبودم ولی هر روز می رفتم. میرزا جواد خان سعدالدوله معرکه می کرد. او نفوذ عجیبی داشت. تمام مجلس را زیر دستش گرفته بود. نطق می کرد. از تماشاچیان زیاد احسنت می گفتند (زیرا آن موقع کف زدن معمول نبود).»^(۳)

ص: ۵۷

۱- همان، ص ۵۴.

۲- همان، ص ۵۵.

۳- همان، ص ۵۷.

«من تماشاچی بودم. در اواسط شوال تلگرافی از تبریز به من رسید که شما به وکالت تبریز انتخاب شده اید. هنوز وکلای تبریز که تازه انتخاب شده بودند به سوی تهران حرکت نکرده بودند. لکن در تهران به من گفتند حالا که وکیل آذربایجان هستید بروید مجلس. قبول نکردم گفتم باید اعتبارنامه رسمی برسد. پس از صحبت با مرحوم حاجی میرزایحیی دولت آبادی، ایشان گفتند صنایع الدوله را ببینید و با او مشورت کنید. با مرحوم دولت آبادی به منزل صنایع الدوله رفتیم، مرحوم دولت آبادی موضوع را با او در میان نهاد. صنایع الدوله گفت امروز عصری تشریف بیاورید. گفتم من منتظر اعتبار نامه هستم. گفت ای آقا! امروز بیا. اعتبارنامه بعد می رسد. من آن روز رفتم. قبل از آن من در اولین صف تماشاچیها می نشستم. بعضی اوقات مطالبی به وکلایی که در صف جلو نشسته بودند یواش می گفتم. این دفعه توی تماشاچیها از روی دوششان رفتم آن بالا توی علما وارد حوزه مجلس شدم. مستخدم آقا سید محمود خیلی ناراحت شد و گفت آقا کجا می روید؟ صنایع الدوله از آن بالا گفت آقا سید محمود متعرض نشوید بگذارید بیایند. بنده که رفتم آنجا نشستم تلگراف را خواندند. رئیس آن را به منشی داد. تلگراف خوانده شد همه گفتند مبارک است. من سنم کم بود و بدتر از آن با اینکه بیست و نه سال داشتم به حساب قمری ۳۰ ساله حساب کردند (وارد سی سال شده بودم). ولی صورتا در حدود هجده، بیست ساله دیده می شدم.» (۱)

ص: ۵۸

تدوین اصول متمم قانون اساسی و نقش تقی زاده در آن

پس از تدوین قانون اساسی اولیه مشتمل بر ۵۱ ماده، نمایندگان در بررسی مفاد آن متوجه نقایصی در آن شدند که قاعدتا می‌بایست این نقایص برطرف شود و متممی جهت اصلاح نقایص و کمبودهای آن تدوین گردد.

یکی از کسانی که در مجلس بیش از دیگران در خصوص قانون اساسی و کمبودهای آن سخن می‌گفت میرزا جوادخان سعدالدوله بود. سعدالدوله که در زمان صدارت عین الدوله در جریان به‌چوب بستن یکی از تجار قند تبعید شده بود، پس از انعقاد مجلس شورای ملی به عنوان نماینده مجلس با لقب «ابوالملّه» وارد مجلس شد. وی بر این عقیده بود که قانون اساسی اولیه تمام حقوق اساسی نیست و در آن به‌طور مشخص به تفکیک قوای سه‌گانه اشاره نشده است.

اسماعیل رائین در این باره می‌نویسد:

«قانون اساسی تنظیمی دارای نقایص فراوان بود که تکمیل آن احساس می‌شد. کارگردانان لژ بیداری ایرانیان وقتی زمینه را مستعد دیدند، میرزا جوادخان «سعدالدوله» را مأمور نمودند تا این نقایص را رفع و قانون اساسی را تکمیل کند. میرزا جوادخان که در بلژیک به عضویت فراماسونی درآمده بود، وقتی نقایص قانون اساسی را در مجلس مطرح کرد، دیگران هم با او همصدا شده و انجمن‌های مخفی و علنی و آزاد و وابسته، جمعیت‌ها و فرقه‌مختلف، منجمله فراماسونها، با او هماهنگ گردیدند.

هر چند این انجمن‌ها و جمعیت‌ها درست نمی‌دانستند و

نمی‌فهمیدند که نقص قانون اساسی ۵۱ ماده‌ای در چیست و چه باید بر آن افزود، سرانجام فشار افکار عمومی و اصرار نمایندگان

ص: ۵۹

مجلس شورای ملی سبب شد که مجلس یک کمیسیون هفت نفری را به ریاست سعدالدوله، مأمور تنظیم متمم قانون اساسی نماید. تقی زاده، سیدنصرالله تقوی و حاج امین الضرب (حاجی حسین آقا) که هر سه عضو لژ فراماسونی بیداری ایران و مأمور کمک به سعدالدوله و پیش بردن «اوامر استاد اعظم» بودند، مأموریت داشتند حوادث و ماجراهای ساختگی برای هیجان مردم به وجود آورند تا شاه قاجار را با نوشتن قانون اساسی جدید موافق کنند.

تقی زاده درباره نقش خود در این حوادث می نویسد: «در موقعی که مجلس از بابت عمال سپهدار تنکابنی و طفره وزرا از حضور در مجلس و قبول مسئولیت و سایر اتفاقات ناموافق و بی اعتنائی تام به مجلس در هیجان بود من کاغذی راجع به این اوضاع و عدم استحکام مشروطیت و عدم ترتیب آثار بر آن و اسم و بی رسم بودنش، به آقامیرزا محمدعلی تربیت [عضو لژ فراماسونی در تبریز و مؤسس شعبه لژ در آن شهر] در تبریز نوشتم که حسب المعمول هر هفته مکاتیب شخصی راجع به احوال خود و اوضاع می نوشتم.

کاغذی که در آن موقع، در شدت نگرانی از وضع و تاریکی افق سیاست بود، یعنی مطابق همان روزها که مجلس اتمام حجت به دولت فرستاد و تقریباً امید به قبول شدن آن را نداشت. این مکتوب را با شرح و بسطی نوشته بودم. پس از ده روز که مکتوب به تبریز رسید، در تهران همه چیز روبراه شده بود. ولی وقتی که مشاراً الیه کاغذ مرا خواند، خیلی از اوضاع دلگیر شده به یکی دو نفر از پیشروان مشروطیت تبریز نشان داده بود. آنها فوق العاده برآشفته و اصرار کردند که باید کاغذ، علناً در انجمن خوانده شود و اقدام لازمه به عمل آید.

بالاخره مشارک‌الیه مسوده کاغذ مرا بدون نام و نشان خوانده و تأثیر عظیم کرد. مردم سخت به هیجان آمدند. ولوله عظیمی برپا شد. ناطقین فریاد کشیدند و بعضی خود را از پنجره به حیاط انداخته و به بازار دویدند و در یک ساعت بازار و دکان‌ها بسته شد و انقلاب سختی برپا گشت.»^(۱)

«اهالی تحریک شده تبریز به تلگرافخانه رفته تقاضای مخابره حضوری با وکلای آذربایجان کردند. در آن تاریخ در تهران فقط تقی زاده، وکیل تبریز بود. او عده‌ای از وکلای آذربایجان الاصل را از قبیل حاجی محمداسماعیل مغازه، حاجی میرزا احمد مرتضوی و سعدالدوله را به تلگرافخانه برد تا با متحصنین مذاکره کنند.»^(۲)

پاسخ تلگراف انجمن ملی تبریز، توسط نمایندگان مجلس از تهران، نشان می‌دهد که نمایندگان در تهران، از علت این شورش و تحصن بی اطلاع و متعجب اند:

«خدمت آقایان دام اجلالهم، تلگراف انجمن مقدس زیارت شد. فوری به تلگرافخانه آمده، فرستادم جناب مستطاب اجل سعدالدوله و آقای مرتضوی و جناب حاج امین الضرب، تشریف بیاورند. جناب آقای سید حسن [تقی زاده] تشریف دارند. هنوز

آقایان نرسیده اند.

قصد چیست؟ و اسباب اغتشاش کی؟ به نظر بنده این گونه اقدامات مانع پیشرفت مقصد اصلی و تعویق امور، صلاح عامه که در نظر است، خواهد بود (محمداسماعیل - تقی زاده).»^(۳)

ص: ۶۱

۱- راین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، ص ۱۹۶.

۲- همان، ص ۱۹۷.

۳- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، ص ۲۱۱.

با تقاضای انجمن ملی تبریز جمعی از وکلا، من جمله حضرات آقایان طباطبایی و بهبهانی نیز در تلگرافخانه حاضر شده و هر یک از این دو بزرگوار جداگانه با ارسال تلگراف، تأکید می کنند که آنچه از تهران برای شما نوشته اند، خلاف محض و کذب صرف است و شاه با مجلس نهایت مساعدت و مرحمت را دارد.^(۱)

رئین به نقل از تقی زاده می نویسد:

«این فقره را نمی شد رد کرد و در حقیقت مشروطیت، درست محکم نشده بود و در قانون اساسی مختصری که نوشته شده بود، حقوق دولت و ملت را جمع نموده و یک چیز ابتدایی بود. لهذا بعضی از وکلا با شورشیان تبریز همراه شده و گفتند که باید به همین وسیله شورش تبریز، تمام نقایص کار را برطرف کرده و بنای امور را بر اساس محکمی گذاشت.»^(۲)

رئین می افزاید:

«ملاحظه می شود که تقی زاده که در چند سطر قبل انقلاب ایران می نویسد: در تهران همه چیز روبراه شده بود. چند سطر بعد می گوید: حال باید از این شورش برای رفع نواقص استفاده کرد.»^(۳)

به همین جهت تقی زاده نه تنها در باب شورشی که خود به پا کرده سکوت می کند، بلکه در مخابره تلگرافها که همگی به منظور آرام کردن شورش اهالی تبریز مخابره می شود، نام خود را ذکر می نماید.

به هر تقدیر با تمهید مقدماتی، از جمله فراهم ساختن زمینه شورش تبریز و فشار نمایندگان فراماسون، سرانجام در روز ۲۸ ذیحجه ۱۳۲۴ ق.

ص: ۶۲

۱- کسروی، همان، ج ۱، ص ۲۱۴.

۲- رئین، همان، به نقل از تاریخ انقلاب ایران، ص ۳۵.

۳- رئین، همان، ج ۲، صص ۱۹۸-۱۹۷.

(۱۹۰۶ م) کمیسیون تحت ریاست سعدالدوله، با شرکت تقی زاده، مستشارالدوله، حاجی امین الضرب، حاجی سید نصرالله و مشارالملک و چند نفر دیگر، برای نوشتن متمم قانون اساسی تشکیل شد و در همان روزهای پر از اغتشاش، مسوده چند ماده از قانون اساسی که حقوق شاه و ملت را تعیین می کرد تهیه گردید و شاه نیز همه را تصدیق کرد.

ولی چون لژ ماسونی ایران در نوشتن قانون اساسی نظری به خصوص داشت و می خواست چند ماده از قانون اساسی فراماسونی را نیز در قانون اساسی بگنجانند، جلسات را طولانی کرد و سرانجام وضع را طوری پیش آورد که فقط چند فراماسون که از لژ بیداری ایران مأموریت شرکت در تنظیم مواد قانونی را پیدا کرده بودند، شروع به نوشتن قانون اساسی نمودند.

سید حسن تقی زاده در این باره می نویسد:

«کمیسیون تحریر متمم قانون اساسی (۱) یکی دو جلسه منعقد شد و سپس شروع به نوشتن آن کرد. سعدالدوله نیز در این یکی دو جلسه حاضر شده و با کمال تکبر سیگار خود را به دهن گرفته و گوش داد. بعد حاضر نشده همه را سه چهار نفر از وکلا نوشته و تمام کردند. عمده اعضای آنها میرزا صادقخان مستشارالدوله، تقی زاده و حاج سید نصرالله اخوی بودند. برای نوشتن قانون مأخذ و کتب لازمه در دست نبود و فقط یک جلد قانون اساسی بلژیک که آن را سعدالدوله از میرزا اسماعیل خان، منشی سفارت بلژیک

ص: ۶۳

۱- نوایی می نویسد: اعضای کمیسیون رفع نواقص و تکمیل نظامنامه اساسی به شرح زیر در مجلس انتخاب شدند: سعدالدوله، حاج امین الضرب، حاجی سید نصرالله اخوی، محقق الدوله، صدیق حضرت، مستشارالدوله، سید حسن تقی زاده مجله یادگار، سال ۴، شماره ۵، ص ۴۵

به عاریت گرفته بود، در دست کمیسیون بود که آن را اساس قرار دادند و بعدها از قانون اساسی فرانسه و دول بالکان نیز بعضی چیزها بر آن افزوده و نوشتند.»^(۱)

شاید ترکیب اعضای کمیسیون تحریر متمم قانون اساسی، که اغلب در زمره به اصطلاح روشنفکران غربگرا و به قول اسماعیل راین وابسته به لژ فراماسونری بودند و این مهم که اعضای کمیسیون، در تدوین اصول متمم قانون اساسی، آگاهی خود را محدود به ترجمه قانون اساسی بلژیک و برخی کشورهای غربی دیگر کرده بودند موجب شد که عده ای از نمایندگان لزوم بازنگری و تطبیق این اصول با قانون شرع را مطرح نمایند.

کسروی در این باره می نویسد:

«چنانکه گفتیم در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان می بود. کمیسیونی از مجلس آن را آماده گردانیده بود و تقی زاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی از دیگر نمایندگان شتابزدگی درباره بیرون آمدن آن می نمودند. مردم نیز آن را می طلبیدند. همین قانون نوشتن و آن را طلبیدن به علمای شریعتخواه گران می افتاد و به خشم آنان می افزود. اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا «طبیعی» می پنداشتند چنین گفتند: خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن می نویسند. این گونه سخنان را در میان مردم نیز پراکنده می گردانیدند. از این رو چون کمیسیون کار خود را به پایان رسانید و قانون اساسی آماده گردید، دارالشورا از پذیرفتن آن ترسید و برای جلوگیری از بدگمانیهای

ص: ۶۴

۱- راین، همان، ج ۲، صص ۲۰۱-۲۰۰. کسروی می نویسد: برای نوشتن دنباله قانون اساسی از مجلس، سعدالدوله، تقی زاده، مستشارالملک، حاجی امین الضرب، حاجی سیدنصرالله و مستشارالدوله را برگزیدند تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، ص ۲۲۴.

مردم، چنین نهاد که کسانی از علما با چند تن از نمایندگان بنشینند و آن را اصل به اصل از دید گذرانند.

سه شنبه بیست و سوم اردیبهشت (یکم ربیع الثانی) در مجلس گفتگو از قانون اساسی به میان آمده و چون گفته می شد تبریزیان شوریده و آن را می خواهند، سید محمد تقی هراتی که یکی از پیروان بهبهانی بوده و به کوشش او نمایندگی دارالشورا یافته بود و این زمان به حاجی شیخ فضل الله نوری گراییده و هواداری از دسته او می نمود، دلیرانه چنین پاسخ داد:

«ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما، قانون مقدس اسلام است و این قانون اساسی قانونی است که باید امور یک مملکت بر وفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آن را به کرات حجج اسلامی غور رسی نموده، اگر ده هزار هم اجتماع کنند و خونها هم ریخته شود، نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری شود. حالا باید از حجج اسلامی، استدعا نمود که بلکه زودتر، صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند.» (۱)

کسانی از نمایندگان آذربایجان (تقی زاده و برخی دیگر) نقشه دربار (۲) و

ص: ۶۵

۱- کسروی، تایخ مشروطه ایران، ج ۱، صص ۲۹۵-۲۹۴.

۲- در اینجا لازم است بدین نکته توجه شود که اگر چه در موارد متعددی محمدعلی شاه و درباریان، به منظور به تعویق انداختن اجرای فرمان مشروطه و اخلال در کار مجلس و ضدیت با مشروطه خواهان از مشروعه سخن به میان می آوردند، اما بخوبی پیداست مشروعه خواهی محمدعلی شاه و درباریان، با مشروعه خواهی علما و روحانیون متفاوت بود. غرض او از پیش کشیدن مشروطه مشروعه بیشتر، در جهت حفظ موقعیت خود و مقابله با مشروطه خواهان بود؛ اما مشروعه خواهی برخی از علما، صرفاً در جهت دفاع از احکام الهی و مقابله با روشنفکران غرب گرای دین ستیز بود. نگارنده منکر این نیست که همان گونه که در بین مشروطه خواهان ملبس به لباس روحانیت افرادی بودند که هیچ تعلق خاطری نسبت به لباس خود نداشته و هیچ تعهدی نسبت به دین احساس نمی کردند، در بین مشروعه خواهان نیز بودند کسانی که ملبس به لباس روحانیت بودند و در حمایت از دیانت و شریعت شعار می دادند، ولی در پی مطامع دنیوی و جاه و مقام خویش بودند. ولی غالب نویسندگان و تحلیل گران تاریخ مشروطه که خود در زمره روشنفکران مشروطه خواه به حساب می آیند، در آثار خود چنین وانمود کرده اند که هر کس در طول دوره نهضت، به ویژه در مقطع استبداد صغیر کلامی در باب شریعت و رعایت احکام الهی و حفظ دیانت و شریعت به زبان آورده جز به فرمان دربار و در ازای زر و سیم محمدعلی شاه و حمایت از استبداد نبوده است. این گروه از نویسندگان کوشیده اند با توسل به انواع دروغ و تهمت و افترا، شریعت خواهان را مدافع حکومت استبدادی و جیره خواران دربار معرفی کنند و هر گفتار و کردار مغایر با نظر و سلیقه روشنفکران را نشانه همدستی و گرایش ناطق به دربار تلقی نمایند. چنانکه کسروی در جای جای تاریخ خود مرحوم شیخ فضل الله نوری را متهم به اخذ پول از دربار و دولت می کند. مثلاً پایان بست نشینی شیخ فضل الله و همراهانش در حرم حضرت عبدالعظیم را وابسته به کشته شدن اتابک و قطع هزینه بست نشینان که توسط اتابک تأمین می شد قلمداد می نماید. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۲، ص ۴۵۶ و یا تشکیل انجمن اسلامی توسط میرهاشم دوچی در تبریز را به پول هایی که محمدعلی شاه توسط حاجی ابراهیم صراف می فرستاد

مربوط می سازد. (کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۲، ص ۴۹۲). از این نمونه ها در تاریخ کسروی و سایر کتبی که توسط این گروه ها نوشته شده، بسیار است.

زیان و آسیب آن را دریافتند و چون می بایست چاره از تبریز خواهند چگونگی را به آنجا نوشتند و اردیبهشت ماه را که یکی از برجسته ترین پیشامدهای تاریخ مشروطه است پدید آوردند. روز یکشنبه بیست و یکم اردیبهشت (۲۸ ربیع الاول) تلگرافی از طرف وکلای آذربایجان و وکلای آذربایجانی الاصل تهران و همچنین آقایان طباطبایی و بهبهانی مبنی بر بازگرداندن حاجی میرزا حسن مجتهد به تبریز مخابره شده بود. لازم به تذکر است حاج میرزا حسن مجتهد که یکی از پیشگامان مشروطه خواهی بود، در پی مواضع دین ستیزانه مجاهدین که در واقع مهره های اصلی آنها اعضای «انجمن غیبی» بودند،^(۱) از اعمال و رفتار مجاهدین تبری جسته به

ص: ۶۶

۱- شاید این گروه همان شعبه لژ فرماسونری بیداری ایران در تبریز باشد که اسماعیل راین بدان اشاره نموده و نوشته است که بنیان گذار آن میرزا محمدعلی تربیت بوده است.

مخالفت با عملکرد آنان پرداخته بود. (۱) لذا مجاهدین مردم را علیه او تحریک کرده و مشارالیه بالاجبار تبریز را به واسطه تهدید مجاهدین ترک کرده بود. تلگراف درخواست بازگردانیدن حاج میرزا حسن مجتهد، اگر چه موجب ناراحتی و نارضایتی گردانندگان نهضت تبریز بود، ولی طبعاً در برابر درخواست نمایندگان و سیدین پاسخ منفی نیز نمی توانستند بدهند. لذا در پاسخ بدین تلگراف، بدون رد یا قبول و یا حتی اشاره به مفاد تلگراف که هیچ یک را به صلاح خود نمی دانستند، مفاد تلگراف را نادیده گرفته، بحث قانون اساسی را مطرح کردند و خواستار تسریع در تکمیل و ابلاغ قانون اساسی شدند. (۲)

بدین ترتیب شورش اردیبهشت ماه و تحصن مردم در تلگرافخانه و بستن بازارها و مغازه ها آغاز شد. (۳) در واقع مسئله تطبیق قانون اساسی با

ص: ۶۷

۱- حاج میرزا حسن مجتهد در تلگراف خود پس از فشار مشروطه خواهان مذکور که زمام امور انجمن ملی را در دست گرفته بودند، درباره خروج خود از تبریز می نویسد: انجمن تبریز مؤدی شد به رواج و ظهور مذاهب فاسده و ضعف اسلام و هتک حرمت مؤمنین و علما و سلب امن در مال و جان و هرج و مرج کلی در شهر و اطراف، بطوری که داعی اقامت خود را خلاف تکلیف شرعی دیده این چند روزه را عازم قم. اگر سایر بلاد هم این شکل است فعلی الاسلام، سلام. مجتهد نصرالله فتاحی، زندگی نامه شهید نیکنام، ص ۱۳۸

۲- کسروی، همان، ج ۱، صص ۲۹۸-۲۹۷.

۳- ثقه الاسلام در نامه مورخه سوم ربیع الاخر ۱۳۲۵ به یکی از برادرانش می نویسد: کار به مشکل کشیده، مسأله مراجعت مجتهد را به قانون خواستن تبدیل کردند و بازار را بسته اند. جمعی از علما مخفی شدند من هم نرفتم، بالاخره سه بار پی من آمدند، محرمانه به شما می نویسم تهدید کردند. مجبور شدم رفتم، سکوت کردم. تکلیف نوشتن تلگراف کردند، گفتم دیگران بنویسند. قانون خواستن تکلیف مان بود. هر چه هست حق یا باطل، خارج از تکلیف ماست. کار من این بود که مردم را بلکه از هیجان بیندازم. منع و نصیحت می کردم، آخر مرا هم کمی متهم کردند و محرمانه گفته بودند «فلانکس را باید اخراج کرد». این مطلب محرمانه است نمی دانم اغیار چه خواهند گفت، به قسمی مردم سرشان گرم شده که احدی را نمی شناسند. تهران و علمای تهران را مجبور می کنند. هرچه آنها داد می زنند که مهلت بدهید، محرکین و مفسدین امان نمی دهند. زندگی نامه شهید نیکنام، صص ۱۴۵-۱۴۴

قوانین شرع و تحریک تقی زاده و همفکران تبریزی اش مؤثر افتاد و مخایره تلگرافهای تهدیدآمیز مبنی بر ادامه اعتصاب و بستن بازارها و مغازه ها تا اعلام قانون اساسی و ارسال تلگراف های بعضا تند، بین انجمن ملی تبریز و نمایندگان مجلس، آغاز شد.

این پافشاری تبریزیان که به تحریک مجاهدین و انجمن غیبی که توسط تقی زاده از تهران دستور می گرفتند، اختلاف نظر بین تهران و تبریز را زیادتر می کرد. چنان که در بعضی از تلگرافها به یکدیگر تندی می کردند.

در یکی از این تلگرافها خطاب به انجمن ملی تبریز آمده است:

«علت تأخیر قانون اساسی را ده روز است مشروحا عرض کردیم که کمیسیونی منتخب شده و دو ماه تمام مشغول ترتیب آن شد. در ثانی کمیسیونی دیگر چند روز به تنقیح آن مشغول گشت. لیکن چند ماده آن شرعا جای تأمل بود. لهذا کمیسیونی ثانی مرکب از آقایان حجج اسلام و چند نفر دیگر از علمای اعلام و دانشمندان و کلای آذربایجان و غیره چند روز است به تطبیق آن با موازین شرعیه سعی و جهد دارند. اگر مقصود از وضع قانون این است که لایجری بماند، سهل است مجلس را متهم به عدم اعتنا به شرع مطهر نمایند. صریح بفرمایید، همین امروز مداخله آقایان علمای اعلام را قطع نموده به صحنه همایونی برسانیم. اگر استفاده از قوانین منحصر به تأمین اجراست، با سوء شهرتی که مسبوق شده

است قبل از تطبیق با قوانین شرع مقدس، چنین قانونی در مملکت اسلام هرگز به موقع اجرا نخواهد رسید. پس تکلیف قطعی ما را معین فرمایید. یا هیجان عمومی، ساکت شده اهالی به سر کار خود رفته، امان دهند به سر فرصت هم بشود(؟). به عجله آقایان علمای اعلام تکلیف خود را ادا کنند و این سوء شهرت مرتفع گردد و یا صراحتاً عدم لزوم مطابقت آن را با شرع انور بیان و امر فرمایید، فوراً اطاعت کرده امروز به امضای همایونی بفرستیم. حاضرین در تلگرافخانه: امام جمعه (خویی)، مستشارالدوله، محمداسماعیل مغازه ای.»

«این تلگراف به خشم تبریزیان افزود، چه اینان از همان می ترسیدند که قانون اساسی به دست علما افتد که یا آن را تباه گردانیده یک قانون بسیار بی ارجی بیرون دهند و یا دو تیرگی به میان انداخته، بهانه به دست دولت دهد. این بود که به خروش و ناخشنودی برخاسته چنین می گفتند: مگر ملت قانون مذهبی و عبادات از دولت می خواهند که محتاج مباحثات علمی باشد. ما قانون اساسی سلطنتی مشروطه ای را که در میان تمام دولتهای مشروطه مجری است می خواهیم. قانون شرع را هزار و سیصد و اند سال پیش پیغمبر ما آورده و در دست داریم.»

این سخنانی بود که از سر دستگان می تراوید و با زبان واعظان، به مردم گفته می شد که این معنایش به کنار نهادن «شریعت» می بود، ولی واعظان و یا بسیاری از دیگران این را نمی فهمیدند و نافهمیده به زبان می آوردند.

اما پیشنهاد آن که این زمان با مشروطه خواهان همراهی می نمودند و تلگراف برای تللیدن قانون اساسی به تهران می فرستادند، بیشتر ایشان معنی مشروطه را نمی فهمیدند و دلبستگی هم به آن

نمی داشتند. چون این زمان حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگر مجتهدان از میان رفته و میدان برای اینان باز شده بود، از آن خشنود می بودند و همین که رو آوردن مردم را به سوی خود می دیدند. بسیار شادمان می گردیدند و هر چه آنان می خواستند به کار می بستند. آن تلگرافها را که آزادیخواهان می نوشتند و اینان بی آنکه معنی درست مشروطه و قانون اساسی را بدانند، تنها به پاس آنکه در رده علما شمرده شوند آن را مهر می کردند.»^(۱)

بدین ترتیب علمای آگاه و متنفذ که در آغاز، پیشوای مشروطه خواهان در تبریز بودند، به دسیسه مرکز غیبی و مجاهدین دمکرات مآب که از حزب اعتدالیون عامیون قفقاز و کمیته مخفی انقلاب تهران دستور می گرفتند، از صحنه خارج شده یا در صف مشروطه خواهان قرار گرفتند و مشتی روحانی ناآگاه و خام - که به تعبیر کسروی، همین که مردم آنان را در زمره علما قلمداد نمایند و اعلامیه ها و بیانیه های خود را، جهت مهر کردن نزد آنان برند و آنان چون علمای بزرگ شهر، بی آنکه بیانیه را بخوانند یا بدانند، ذیل آن را با مهر خود مهور نمایند، خشنود بودند - زمام امور را در دست گرفتند و ناآگاهانه آلت دست روشنفکران دین ستیز شدند و کردند، آنچه نمی باید می کردند.

به هر تقدیر متمم قانون اساسی کارش به پایان رسید و روز پانزدهم مهرماه (۲۹ شعبان) دارالشورا تلگراف زیر را به شهرها فرستاد:

«بحمدالله والمنة ضمیمه قانون اساسی که سعادت و سلامت ایران را پایه و مایه و حافظ بیضه اسلام و حامی حوزه دین و مروج احکام شریعت غرای محمدی است و استحصال ترقی مملکت و استحکام و استقلال دولت و استقرار حقوق ملت منحصر در

ص: ۷۰

روی این اساس مقدس استوار خواهد شد امروز که به حساب شمسی روز اول سال دوم افتتاح مجلس شورای ملی ایران است به حسن تصادفی که از جمله علایم غیبی است که توجه اعلای این اساس مقدس است به صحنه مبارک اعلی حضرت قوی شوکت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه و سلطانه موشح گردید. جا دارد عموم ملت از صمیم قلب به شکرانه این موهبت عظمی و حسن استقبال این مراتب آزادی را در رفع اغراض شخصی و متابعت تامه به قوانین ملکی قرار داده، خود را شایسته و سزاوار این چنین عطیه مقدسه معرفی کنند (شورای ملی).^(۱)

پس از آنکه متمم قانون اساسی نوشته شد، مجلس کمیسیونی مرکب از آقایان بهبهانی، طباطبایی، حاج شیخ فضل الله نوری و برخی دیگر از علما را مأمور بررسی و تطبیق متمم قانون اساسی با قوانین شرع کرد.

کسروی در رابطه با نقش روحانیت در پدید آمدن مشروطیت بدین نکته اشاره می کند که جنبش مشروطه را در تهران دو سید پدید آوردند و صدرالعلماء و حاجی شیخ مرتضی آشتیانی و شیخ محمدرضا قمی و کسان دیگری از روحانیون با آنان همکاری داشتند و در جریان بست نشینی در مسجد آدینه و مهاجرت علما به قم حاج شیخ فضل الله نوری نیز بدانان پیوست. پس از صدور فرمان مشروطیت، برخی خود را کنار کشیدند ولی دو سید و حاجی شیخ فضل الله نوری که خود را پدید آورندگان مشروطیت می دانستند، همچنان در تحقق این امر، تلاش می کردند. کسروی اشاره می کند که با آن که دو سید به نمایندگی برگزیده نشده بودند، همیشه در نشستهای مجلس حضور داشتند و در مذاکرات

ص: ۷۱

۱- کسروی، همان، ج ۲، ص ۴۶۶.

مجلس شرکت می کردند. حاجی شیخ فضل الله نیز گاهی در مجلس حضور داشت.

کسروی بر این باور است که:

«دو سید راستی را مشروطه و قانون می خواستند، ولی حاجی شیخ فضل الله، «رواج شریعت» را می طلبید و به یک بار از هم جدا می بودند. دو سید ناتوانی و پریشانی ایران را دیده و توانایی و سامان کشورهای اروپایی را می شنیدند و همچون بسیاری از کوشندگان، انگیزه و سرچشمه کار را جز بودن قانون و مشروطه در اروپا و نبودن آن در ایران نمی دانستند و از این رو از درون دل به پدیدآوردن مشروطه و قانون می کوشیدند. چیزی که هست اینان که از علمای شیعی و بی گمان هوادار «شریعت» و «مذهب» می بودند، خرسندی نمی دادند که قانون به آخشیج [برضد] شریعت گزارده شود و از آن به جلوگیری می کوشیدند. آخوند ملاکاظم خراسانی و حاجی شیخ عبدالله مازندرانی و حاجی میرزا حسین تهرانی - که آنان نیز از نجف به پشتیبانی برخاسته و با تلگراف و نامه یاوریهای بسیار بجایی می نمودند - همین راه را می پیمودند و گاهی نیز در پاسخ پرسشهایی که می رفت اندیشه خود را باز نموده چنین می گفتند: اکنون که «صاحب شریعت» (امام زمان) ناپیداست و «اجرای شریعت» نمی شود و خواه ناخواه «حکام جور» چیره گردیده اند، باری بهتر است برای جلوگیری از خودکامگی و ستمگری ایشان قانونی در این میان باشد و «عقلای امت» مجلسی برپا کرده در کارها «شور» کنند. این اندیشه آنان می بود. باید گفت مشروطه را از «شریعت» جدا می گرفتند و از این رو چون کسی می گفت «مشروطه باید مشروعه باشد» بانگ بر او زده، می گفتند:

ص: ۷۲

ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی شود.»^(۱)

«لیکن اینان نیز با بستگی به «شریعت» نموده می خواستند قانونی که آشکاره آخشیج [ضد] آن باشد گزارده نشود و کارهایی که با «مذهب» نمی سازد به میان نیاید و در این باره ایستادگی از خود نشان می دادند.»^(۲)

«اگر راستی را خواهیم این علمای نجف و دو سید و کسان دیگری که پافشاری در مشروطه خواهی می نمودند، معنی درست مشروطه و نتیجه رواج قانونهای اروپایی را نمی دانستند و از ناسازگاری بسیار آشکار که میانه مشروطه و کیش شیعی است آگاهی درستی نمی داشتند. مردان غیرتمند از یک سو پریشانی ایران و ناتوانی دولت را دیده و چاره ای برای آن جز بودن مشروطه و مجلس نمی دیدند و با پافشاری بسیار به هواداری از آن می کوشیدند و از یک سو خود در بند کیش بوده، چشم پوشی از آن نمی توانستند. در میان این دو در می ماندند.»^(۳)

آنچه کسروی در باب عدم سازگاری مشروطیت و شریعت مطرح می سازد، در واقع نه تنها اندیشه او، بلکه طرز تفکر دیگر روشنفکران عصر مشروطیت است. آنان ظاهراً مشروطیت را به مثابه یک نظام یا سیستمی می پنداشتند که عناصر تشکیل دهنده آن در واقع نظامهایی فرعی یا خرده سیستمهایی هستند با کارکردی (فونکسیون) مشخص و معین، به نحوی که تغییر و دگرگونی در هر یک از این عناصر، موجب

اختلال در عملکرد سیستم یا نظام اصلی می شود.

ص: ۷۳

۱- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، صص ۲۸۶-۲۸۷.

۲- کسروی، همان.

۳- کسروی، همان، ج ۱، ص ۲۸۷.

روشنفکران این سیستم یا نظام را، یک نظام عقلایی و حاصل اندیشه سترگ نخبگان غرب می پنداشتند و بر این باور بودند که تمامی رشد و تعالی جوامع غربی حاصل حاکمیت این نظام سیاسی است و معتقد بودند اگر ایران نیز بخواهد، در راه رشد و تعالی گام بردارد، باید حاکمیت این «نظام» را در ایران تثبیت کند. لذا روشنفکران که بسیار مرعوب رشد و تمدن غرب شده بودند و به شدت تحت تأثیر فرهنگ غرب قرار داشتند، هر گونه دخل و تصرفی در این «نظام» را جایز ندانسته، آن را اجتهاد در مقابل نص قانون غرب می پنداشتند.

گمان می رود، اگر نه همه طرفداران مشروطیت غربی، قدر مسلم برخی از روشنفکران تربیت شده غرب و وابستگان به لژهای فراماسونی، به خصوصیت های بنیادین «نظام» مشروطه غربی واقف بودند و می دانستند که مهمترین خصیصه این نظام، غیردینی بودن آن است. آنان می دانستند، این «نظام» نظامی است لائیک و مبتنی بر اصول سکولار. اندیشمندان این گروه می دانستند که این نظام، پدیده ای است نشأت گرفته از انقلاب بورژوازی فرانسه و محصول حقوق شهروندان که تنها قانونی را لازم الاجرا می داند که توسط نمایندگان منتخب مردم در مجالس مقننه به تصویب رسیده باشد و تمامی قوانینی که در قالب آداب و رسوم و سنن گذشتگان در جامعه وجود داشته و همچنین قوانین دینی و احکام مذهبی را از دایره قوانین لازم الاجرا، خارج دانسته و اصولاً مشمول تعریف قانون، تلقی نمی نمایند و شهروندان را ملزم به رعایت آن نمی دانند.

روشنفکران غرب باور، بخوبی می دانستند، غرضشان از مشروطه غربی چیست و از آن چه می خواهند. آنان نیز چون غریبان، دین را مجموعه ای از مناسک شخصی تلقی می کردند که رابطه انسان را به عنوان

یک فرد با خدایش نظم و نسق می بخشد و امری است کاملاً خصوصی و فردی. لذا برای دین در مناسبات اجتماعی و سیاسی، جایگاهی قائل نبودند. لذا سخن گفتن از قوانین الهی، در قالب مشروطیت را برنتافته، متشرعین را به بی اطلاعی از معنا و مفهوم مشروطیت، متهم می کردند و انطباق مشروطیت با شرع را ناشی از ناآگاهی و عدم اطلاع از مشروطیت یا حاصل امید و خوش گمانی آنان می پنداشتند.

در حالی که علما و مراجع، ظاهراً با دیدی باز و آگاهانه، علی رغم مغایرت های اصولی میان مشروطه غربی و مشروطه مورد نظر خود، اخذ قالب مشروطیت و تغییر محتوای آن را طبق مقررات و قوانین الهی ناممکن نمی دانستند. آنان بر این باور بودند که اصل، اجرای احکام الهی است و با اشراف به احکام الهی و اعتقاد بر فطری بودن آن و این که زمان و مکان نقشی در اجرای احکام الهی ندارد، آنها را در هر زمان و در هر مکان قابل اجرا و لازم الاجرا می دانستند. نیز معتقد بودند این احکام در قالب مشروطیت به عنوان یک قالب حکومتی قابل اجرا است. لذا بر خلاف کسروی که معتقد است علمای ایران و مراجع نجف بین مشروطیت و مشروعیت قائل به جدایی بودند، آنان معتقد به چنین انفکاکی نبوده، جمله «ای گاو مجسم مشروطه مشروعه نمی شود»، آن گونه که کسروی خود معترف است، مأخذی نداشته است.^(۱)

علی ای حال روشنفکران مرعوب فرهنگ و تمدن غرب، به خاطر احساس کهتری در برابر غرب، در صدد پیاده کردن مشروطه اروپایی - بدون دخالت شرع و متشرعین - در ایران بودند و چون همیشه غافل از اینکه، عدم تجانس های بی شمار، بین ایرانیان و کشورهای غربی، اجرای

ص: ۷۵

مشروطه غربی را غیرممکن می سازد. روشنفکران غرب باور ما، همواره در اخذ دستاوردهای فرهنگ غرب، دچار این خطا شده اند که بدون عنایت به مغایرت های فرهنگی و بدون توجه بدین مهم که پدیده های غربی، حاصل تعامل عوامل مختلف فرهنگی، تاریخی، سیاسی و اقتصادی دنیای غرب و برآیند دیدگاه های متأثر از عوامل مختلف حاکم بر جامعه غربی است خواسته اند، آن پدیده و آن محصول را عینا در جامعه ای پیاده کنند که هیچ سنخیتی با فرهنگ و تمدن غرب ندارد. آنان همواره درختی پرورش یافته در آب و هوا و ریشه دوانیده در خاک غرب را از تنه جدا کرده، خواسته اند در این دیار غرس نمایند. طبعا نتیجه همواره شکست بوده است و ناکامی.

برگردیم به موضوع مورد بحث یعنی تدوین متمم قانون اساسی که گفتیم کسانی این امر را به انجام رساندند که جز در پی ترجمه قوانین غرب نبودند. کسانی که به زعم آقای راین درصدد پیاده کردن اصول دیدگاه های فراماسونی در متمم قانون اساسی بودند که در جای خود توضیح آن گذشت.

طبعا این متمم قانون اساسی نمی توانست به طور کامل مورد تأیید علما و روحانیون و متشرعین باشد. لذا این آغاز جدایی میان هواداران مشروطه اروپایی و مشروطه مشروعه بود.

کسروی در همین خصوص می نویسد:

«چنانکه گفتیم در این هنگام داستان «دنباله قانون اساسی» در میان می بود. کمیسیونی از مجلس آن را آماده گردانیده بود. تقی زاده و نمایندگان آذربایجان و کسانی از دیگر نمایندگان شتابزدگی درباره بیرون آمدن آن می نمودند. مردم نیز آن را می طلبیدند.

همین قانون نوشتن و آن را طلبیدن به علمای «شریعتخواه» گران

می افتاد و به رنجش آنان می افزود. قانون اساسی پیشین هنگامی گذشت که آغاز جنبش و شور و سهش مردم زور آور می بود. از اینرو رنجشی نشان داده نشد. ولی این هنگام آن شور و سهش از زور افتاده و یک سهش دیگری به نام «شریعتخواهی» در دل‌های کسانی پیدا شده بود. گذشته از حاجی شیخ فضل الله و پیروان او، برخی از نمایندگان مجلس «شریعتخواهی» می نمودند.

اینان چون پیشگامان آزادیخواهان را «بابی» یا «طبیعی» می پنداشتند. چنین می گفتند: «خواستشان از میان بردن شریعت اسلام است و این قانون را برای آن می نویسند.» این گونه سخنانی را در میان مردم نیز پراکنده می گردانیدند.^(۱)

همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، تهیه کنندگان متمم قانون اساسی، در شمار روشنفکران غرب باور و به تعبیر آقای راین اعضای لژ فراماسونری بیداری ایران بودند و طبعاً، نه تنها به رعایت قوانین شرع مقید نبودند بلکه، طبق رویه روشنفکرآبانه آنان، همواره در تعارض و تقابل با دین بودند.

از این رو، روحانیون بخوبی دریافته بودند که آنان درصدد هم ارکان دین و بی رنگ کردن نقش دین در مناسبات اجتماعی و سیاسی جامعه هستند و با بدبینی نسبت به آنان که چندان هم بی مورد نبود، در مقابل آن (متمم قانون اساسی) موضع گرفته، خواستار بررسی مجدد آن بودند.

کسروی می نویسد:

«از این رو چون کمیسیون کار خود را به پایان رسانید و قانون اساسی آماده گردید، دارالشوری از پذیرفتن آن ترسید و برای جلوگیری از بد گمانیهای مردم چنین نهاد که کسانی از علما با چند

ص: ۷۷

۱- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، ص ۲۹۳.

تن از نمایندگان بنشینند و آن را اصل به اصل از دیده گذرانند.»^(۱)

بحث شریعتخواهی و لزوم انطباق قوانین با احکام شرع انور، منحصر به علما و روحانیون شریعتخواه و پیروان آنان در بیرون از مجلس نبود، بلکه در مجلس نیز به گفته کسروی:

«این زمان دو تیرگی می بود. چنان که گفتیم کسانی از نمایندگان، «شریعتخواهی» می نمودند و دیگران نیز از ترس، همراهی نشان می دادند. برای نمونه داستان پایین را می نویسیم:

سه شنبه بیست و سوم اردیبهشت (یکم ربیع الثانی) در مجلس، گفتگو از قانون اساسی به میان آمد، چون گفته می شد تبریزیان شوریده و آن را می خواهند، سید محمدتقی هراتی که یکی از پیروان بهبهانی بوده و به کوشش او نمایندگی دارالشورا یافته بود و این زمان به حاجی شیخ فضل الله گراییده و هواداری از دسته او می نمود، دلیرانه چنین پاسخ داد:

«ما مردم باید بدانیم که مسلمانیم و قانون ما، قانون مقدس اسلام است و این قانون اساسی قانونی است که باید امور یک مملکت بر وفق آن فیصل داده شود. ناچار باید با کمال دقت فصول و مواد آن را به کرات حجج اسلامیة غور رسی نموده، اگر ده هزار هم اجتماع کنند و خونها هم ریخته شود، نباید راضی شد که بدون تطبیق و تحقیق قانونی مجری شود. حالا باید از حجج اسلامیة، استدعا نمود که بلکه زودتر، صرف وقت نموده این نظامنامه را تمام کنند.»^(۲)

کسروی چون همیشه می کوشد چنین القا کند که شریعتخواهی

ص: ۷۸

۱- کسروی، همان، ج ۱، صص ۲۹۴-۲۹۵.

۲- همان.

نمایندگان و غیرآنان یا نشانه ترس است یا علامت وابستگی به دربار تو گویی در یک کشور اسلامی هیچ کس نه حامی شریعت است و نه طالب اجرای احکام شرع. وی همواره درصدد آن است چنین وانمود کند که روحانیون شریعتخواه، همگی طرفدار استبداد، جیره خوار دربار و طالب حکومت استبدادی هستند و مشروطه را مغایر با منافع شخصی و جاه و جلال خویش پنداشته، برای حفظ موقعیت خویش به مخالفت با مشروطه برخاسته اند. هر چند به کرات اشاره می کند که آنچه روشنفکران طالب آن بوده اند، مشروطه غربی بوده که هیچ مناسبتی با قوانین شرع و مذهب تشیع نداشته بل مغایر آن بوده است.

کسروی با این باور که درخواست انطباق اصول متمم قانون اساسی با قوانین شرع و مشروعه خواهی دسیسه دربار بوده می نویسد:

«کسانی از نمایندگان آذربایجان (تقی زاده و برخی دیگر) نقشه دربار و زیان و آسیب آن را دریافتند و چون می بایست چاره از تبریز خواهند چگونگی را به آنجا نوشتند و این، شورش اردیبهشت ماه را که یکی از برجسته ترین پیشامدهای تاریخ مشروطه است پدید آورد.»^(۱)

موضوع این شورش در واقع درخواست تلگرافی آقایان سیدعبدالله بهبهانی، سیدمحمدطباطبایی، و کلای تبریزی تهران، و کلای آذربایجان و وکیل زنجان، از انجمن ملی تبریز مبنی بر بازگردانیدن محترمانه «مجتهد» به تبریز بود. انجمن ملی تبریز چون راضی بدین امر نبود، بدون توجه به مضمون تلگراف و درخواست علما و نمایندگان، در پاسخ بدین تلگراف، درخواست تسریع در صدور قانون اساسی را مطرح ساخت. طبعاً

ص: ۷۹

نمایندگان دارالشوری، تعجب کرده، در تلگراف بعدی تصریح کردند، پاسخ تلگراف ما، این نبود، تدوین قانون اساسی به جدّ راه خود را می رود و نباید برای صدور آن تعجیل به خرج داد و آشوب به پا کرد.

تبریزیان باز بر خواسته خود پای فشردند و تأکید نمودند تا صدور قانون اساسی، مردم تبریز کماکان دست از کار کشیده به تحصن خود در تلگرافخانه دولت و توپخانه مبارکه که حریم آن است و فعلاً مشغول چادرزدن هستیم نشسته منتظر اتمام و امضای قانون اساسی خواهیم بود.

رد و بدل تلگراف بین انجمن ملی تبریز و نمایندگان آذربایجان، همچنان ادامه داشت و گاهی گلایه های سخت و سخنان تند، میان این دو گروه رد و بدل می شد. از سوی تبریزیان اصرار و ابرام بر تسریع صدور متمم قانون اساسی بود و از سوی وکلای آنان در مجلس، تلاش در متقاعد کردن آنان بدین مضمون که وکلا هم خود را مصروف سرعت بخشیدن به کار تطبیق و پایان بخشیدن به کار رسیدگی کرده اند. در یکی از تلگرافهایی که از تهران به تبریز مخابره شده آمده بود:

«انجمن محترم ملی با اینکه حضرت مستطاب حجه الاسلام آقای آقاسیدعبدالله مجتهد دامت برکاته کسالت مزاج دارند، بنا به استدعای جمعی با طیب و دوا از صبح تشریف آورده به اتفاق حضرت مستطاب حجه الاسلام آقای آقا سید محمد مجتهد دامت برکاته و آقایان علمای اعلام مشغول تطبیق هستند و تا کار مطابقه تمام نشود، هر چند شب لازم شود در مجلس به سر برده و به دولت منزل خودشان معاودت نخواهند فرمود... الی آخر.»^(۱)

در امر تطبیق مفاد قانون اساسی با قوانین شرع، بنا به گفته کسروی:

ص: ۸۰

«حاجی شیخ فضل الله [که] مجلس را از هر باره زبردست ملایان می خواست، از یک ماه پیش یک «اصل» برای افزوده شدن به قانون اساسی آماده گردانیده و آن را با خط خود نوشته، نسخه هایی از آن به دست مردم داده بود و اکنون پافشاری درباره آن نشان می داد. این است نوشته او:

این مجلس مقدس شورای ملی که به توجه حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه و عامه ملت ایران تأسیس شده، باید در هیچ عصری از اعصار، مواد احکامیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام علیه الصلوات والسلام نداشته باشد و معین است که تشخیص مواد موافق و مخالف قوانین موضوعه مجلس شورای ملی با قواعد اسلامیه در عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لذا مقرر است در هر عصری از اعصار انجمنی از طراز اول مجتهدین و فقهاء متدینین تشکیل شود که قوانین موضوعه مجلس را قبل از تأسیس در آن انجمن علمی به دقت ملاحظه و مذاکره نمایند. اگر آنچه وضع شده مخالف با احکام شرعیه باشد عنوان قانونیت پیدا نخواهد کرد و امر انجمن علمی در این باب مطاع و متبع است و این ماده ابدا تغییرپذیر نخواهد بود.

این نوشته به کسانی از ملایان و طلبه های شریعتخواه خوش افتاده هواداری از آن نشان می دادند. برخی رویه این را با تلگراف به علمای نجف آگاهی داده «فتوی» می خواستند. در این نشست این را «اصل دوم» قانون اساسی گردانیدند.»^(۱)

ص: ۸۱

به هر تقدیر متمم قانون اساسی پس از تغییراتی که کمیسیون تطبیق در آن روا دانستند، روز یکشنبه بیست و هشتم اردیبهشت (۶ ربیع الثانی) آماده قرائت در مجلس شد تا پس از تصویب جهت توشیح به دربار ارسال گردد.

بنا به گفته کسروی:

«نمایندگان آذربایجان از چگونگی آگاه شده به خشم آمدند و با هم چنین نهادند که روز یکشنبه در مجلس از خواننده شدن آن جلوگیری کنند. چه می دانستند که اگر خواننده شود بیشتر نمایندگان آن را بردست خواهند داشت و کار از کار خواهد گذشت. مجلس دلیری خود را از دست داده و یارای ایستادگی نمی بود.

روز یکشنبه چون گفتگو از قانون اساسی به میان آمد تقی زاده گفت: باید بار دیگر در کمیسیون خواننده شود تا به مجلس بیاید. شیخ حسن شهیدی ایراد گرفته، گفت: این آقایان همان اشخاصی بودند که می گفتند تبریز و رشت و زنجان به هم خورده حالا چطور شده می گویند سه دفعه باید قرائت شود. اگر مقصود از این اصلاح تغییر است که منافی شرع باشد، محال است بشود. اگر مقصود تطبیق با قوانین شرع است بهتر از این تصحیح و تنقیح نمی شود که شده. تقی زاده پاسخ داد و پافشاری نمود و قانون خوانده نشد، بدین سان از یک آسیبی که نزدیک شده بود جلوگیری گردید.»^(۱)

روز سه شنبه ناگهان از تهران تلگرافی خطاب به انجمن ملی تبریز مخابره شد:

«انجمن محترم ملی دامت تأییداتهم قانون اساسی که از مطابقه بعضی از علما بیرون آمد صلاحیت قبول مجلس را ندارد. لهذا

ص: ۸۲

احتمال مباحثه طولانی ما را مجبور می نماید. از هموطنان محترم عموماً استدعا می نمایم که بازار را تعطیل نکرده، مهلتی بدهند؛ زیرا بستن بازار تولید عجله مضر می نماید و صراحتاً عرض می کنیم که با چنین عجله نمی توان سرمایه سعادت مملکت را از مشکلات واقعه خلاص کرد. این فقره کلیتاً بطور قطع معلوم شود که تمامی اوقات شبانه روزی وکلای محترم عموماً و وکلای آذربایجان خصوصاً مصروف این کار است...»^(۱)

کسروی پس از نقل پاسخ تلگراف فوق از طرف انجمن ملی تبریز، به مجلس مطابقت، بدگویی و مطالبی بیان می کند:

«معلوم گردید مجلس مطابقت در واقع کمیسیون متضاده با مشروطیت و قانون اساسی بوده نه کمیسیون مطابقت، چنانچه این مسئله را عموم ملت بخوبی می دانند...

و یقین قطعی داشتند که از این کمیسیون مطابقت در صلاح و رفاهیت عامه ابداً مطلبی تراوش نخواهد کرد...

صریحاً عرض می کنیم ملت آذربایجان ابداً حاضر نیستند تمکین به اراده چند نفر اشخاص معلوم الحال نموده خودشان را محکوم آنها بدانند تا حقوق ملیه شان ضایع و پایمال استبداد شود... والی آخر.»

و در ادامه می نویسد:

«این حال تبریز می بود که دلیرانه از مشروطه نگهداری می نمودند و آشکارا می گفتند: ما قانون مشروطه می خواهیم نه شریعت». لیکن تهران حال دیگری می داشت. زیرا دو دستگی در میان مردم همچنان پیش می رفت و دربار از دور و نزدیک به آتش دامن

ص: ۸۳

می زد. سست نهادی تهرانیان بار دیگر خود را نمودار می ساخت. کسانی که ده ماه پیش در راه مشروطه خواهی آن شور و خروش را نموده بودند، اکنون انبوهی از آنان در برابر «شریعت خواهان» خاموش ایستاده و یا خود «شریعت خواهی» می نمودند.

بدتر از همه، حال مجلس می بود. نمایندگان یک دسته، «شریعت خواهی» می نمودند و دسته دیگر از ترس آنان به رویه کاری می پرداختند. اگر تقی زاده جلو نگرفتی، قانون اساسی با دستبردهای علما در مجلس خوانده شدی هر آینه پذیرفته گردیدی.»^(۱)

کسروی برای نشان دادن جوّ مجلس سخنان سیدنصرالله تقوی را نقل می کند که در ضمن بیانات خود می گوید:

«همه می دانند حجج اسلام که بر همه طبقات خلق از مطالبه مجلس تقدّم جستند، فقط برای تقویت و اعلاّی کلمه اسلام بود. بلی رفع ظلم و عدل نیز مطلوب است. اهم از او حفظ استقلال و مقام شریعت است. چنانکه در این تغییر وضع به قدر شعره ای خلل مذهبی دست دهد، هیچ کس برای پذیرفتن حاضر نیست...»

و از قول حاجی میرزا ابراهیم آقا می نویسد:

«خدالعنت کند کسی را که به قدر سر مویی به اسلام خیانت کند.»

سپس ادامه می دهد:

این دو تن، حاجی سیدنصرالله و حاجی میرزا ابراهیم، از دسته قانون خواهان می بودند. با آن همه چنین دلبستگی به شریعت نشان می دادند: «چنان که در این تغییر وضع به قدر شعره ای خلل مذهبی دست دهد هیچ کس برای پذیرفتن حاضر نیست.»

ص: ۸۴

«دیگر چگونه می توان قانون اساسی نوشت؟... چگونه می توان

پروای «شریعت» نداشت و زردشتی و ارمنی و جهود را با دیگران «متساوی الحقوق» شناخت؟!

خدا لعنت کند کسی را که سرمویی به اسلام خیانت کند.»

سپس چنین داوری می کند:

«اگر پاس اسلام را به این اندازه نگه بایستی داشت، پس مشروطه اروپایی چه بوده؟ قانون اساسی فرانسه را ترجمه کردن چه عنوانی داشته؟ آیا این سخنان جز از راه ترس می بوده؟»^(۱)

ملاحظه می شود که چون همیشه، کسروی شریعتخواهی را نشانه سست نهادی و ترس می داند و ضدیت با دین را نشانه دلیری و شجاعت. تبریزیان را دلیر و غیور می داند چرا که به زعم وی می گویند: «ما قانون مشروطه می خواهیم نه شریعت» و تهرانیان را سست نهاد قلمداد می کند چرا که در برابر شریعتخواهان خاموش ایستاده و یا خود شریعتخواهی می نمودند.

هر چند با عنایت به آنچه پیش از این گفتیم، نیازی بدین توضیح نیست که چه کسانی، انجمن ملی تبریز را راه می بردند، در باب روشنفکران انجمن غیبی تبریز و ماهیت آنان و رابطه آنان با حزب اجتماعیون عامیون قفقاز و کمیته مخفی تهران و انجمن آذربایجان تهران و لژ فراماسونی بیداری ایران و نقش تقی زاده و محمدعلی تربیت (رابط تقی زاده و عضو لژ بیداری ایران، در کمیته مخفی تبریز) سخن خواهیم گفت و سخن گفتن از شریعت ستیزی تبریزیان، جز جفا بر این مردم غیور و متدین نیست که انجمن ملی تبریز و کسروی و تقی زاده و امثال اینها بر این خلق روا داشته و

ص: ۸۵

با نام تبریز اغراض خویش را پیش برده اند.

کسروی در پی سخنان خود، در باب موضعگیری نمایندگان در مجلس، اشارتی به سخنان سیدعبدالله طباطبایی نموده می نویسد:

«آن پیشگام جنبش مشروطه خواهی گفت: وکلا نباید به این حرفها اعتنا کنند. ما تا حال از وکلای آذربایجان خیانتی ندیده ایم و نخواهیم دید». چون تقی زاده و دیگران را که «شریعتخواهی» نمی نمودند، بی دین می خواندند، مرد پاکنهاد این بدنامی را از آنان برمی گردانید. بیش از این یآوری نمی توانست و از خود قانون سخنی نمی یارست. آن مجلسی که برابر ایستد و سینه سپر گرداند و به «شریعتخواهان» پاسخ داده بگوید: اگر شریعت کار زندگی را راه انداختی به مشروطه چه نیاز افتادی؟ نمی بود و نمایندگان آنچه در دل می داشتند گفتن نمی یارستند.»^(۱)

پیدا است کسروی در این باب قیاس به نفس می نماید و آن چه را خود در دل دارد مکنونات قلبی دیگران می پندارد. هر چند بودند در مجلس همفکران و هم مسلکان کسروی که به تبعیت از غرب، مذهب ستیزی را مقلدانه، در هر جا پی می گرفتند و تقی زاده و همفکرانش در مجلس، از این همه هیاهو، غرضی جز حذف قوانین شرع و احکام الهی نداشته، پیروان آنان جز به هدایت آنان نبود که علیه علمایی که در کمیسیون مطابقت عضویت داشتند سخن گفته، حرمت کسانی چون طباطبایی و بهبهانی را نیز به جرم اسلام خواهی پاس نمی داشتند و این سخنان نبود مگر از روشنفکران غریزه تبریز، و الا مردم چنین بی پروایی نمی کردند که این از سخنان کسروی نیز مستفاد می گردد. وی درباره اوضاع کنونی می نویسد:

ص: ۸۶

«سخن کوتاه کنیم، شور و آزادیخواهی در میان توده تهران

فرونشسته، پیشگامان سست گردیده، دو سید به کاری بر نمی خاستند. علمای نجف از آن راه دور چگونگی را در نیافته به حاجی شیخ فضل الله خوش گمانی می نمودند و با او همراهی نشان می دادند.

آن ایستادگی که در تبریز و رشت و دیگر شهرها می نمودند چاره تهران نتوانستی کرد و هر آینه کار به آشوب انجامیدی و آن گاه در خود آن شهرها بیم دو دستگی رفتی، هنوز مشروطه خواهی آن نیرویی که «شریعت» را به کنار اندازد نمی داشت. راست است که آزادیخواهان تبریز دلیرانه «قانون مشروطه اروپایی» را می خواستند و آشکارا سخن خود را می گفتند. چیزی که هست این سخن جز از دلهای پیشروان بر نمی خاست و چنانکه گفتیم دیگران آن را نفهمیده بر زبان می آوردند که اگر فهمیدندی بیشترشان دو دل ایستادندی و یا آنان نیز به سوی دیگر گراییدندی.»^(۱)

«به هر تقدیر پس از چندی در نشست بیستم خرداد (۲۹ ربیع الثانی) خواندن قانون اساسی را آغاز کرده، به گفتگو پرداختند. نخست سخن از «اصلی» که حاجی شیخ فضل الله درباره دیده بانی علما به قانونها پیشنهاد کرده و به قانون افزوده بودند، می رفت.

بیشتر نمایندگان به «شریعتخواهی» یا از روی فریبکاری، یا از ترس دسته بندی طلبه ها در حیاط بهارستان، بودن چنان «اصلی» را در قانون بایا می شماردند و گفتگو از این می کردند که آیا آن چند تن «عالم» را مردم برگزینند، یا مجلس، یا علما و در این باره سخنهایی می راندند. تنها تقی زاده و یکی دو تن دیگر از آذربایجان

ص: ۸۷

به بودن آن خرسندی نمی دادند. تقی زاده اصل بیست و هفتم را که می گوید: «استقرار قانون موقوف است به عدم مخالفت با موازین شرعیه» پیش کشیده می گفت: با بودن چنین بندی نیاز به آن «اصل» نیست. می گفت: نگاهی به قانونها را همگی علما باید کنند و شما با این «اصل» آن را تنها به چند تن وا می گذارید.»(۱)

«همچنین در نشست های پنجشنبه و شنبه بیست و دوم و بیست و چهارم (۱ و ۳ جمادی الاولی) گفتگو می رفت و تا آن را با دیگر گونیهایی پذیرفتند و «اصل دوم» قانون اساسی گردانیدند، بدین سان:

مجلس مقدس شورای ملی که به توجه و تأیید حضرت امام عصر عجل الله فرجه و بذل مرحمت اعلیحضرت شاهنشاه اسلام خلدالله سلطانه و مراقبت حجج اسلامیه کثرالله امثالهم و عامه ملت ایران تأسیس شده است، باید در هیچ عصری از اعصار مواد قانونیه آن مخالفتی با قواعد مقدسه اسلام و قوانین موضوعه حضرت خیرالانام صلی الله علیه و آله و سلم نداشته باشد و معین است که تشخیص مخالفت قوانین موضوعه با قواعد اسلامیه بر عهده علمای اعلام ادام الله برکات وجودهم بوده و هست لهذا رسماً مقرر است در هر عصری از اعصار هیئتی که کمتر از پنج نفر نباشد از مجتهدین و فقهای متدینین که مطلع به مقتضیات زمان هم باشند به این طریق که علمای اعلام و حجج اسلام مراجع تقلید شیعه، اسامی بیست نفر از علما که دارای صفات مذکوره باشند، معرفی به مجلس شورای ملی بنمایند. پنج نفر از آنها یا بیشتر به مقتضای عصر اعضای مجلس شورای ملی بالاتفاق یا به حکم قرعه تعیین نموده، به سمت عضویت بشناسند تا موادی که در مجلسین عنوان

ص: ۸۸

می شود به دقت مذاکره و غور و بررسی نموده هر یک از آن مواد معنونه که مخالف با قواعد مقدسه اسلام داشته باشد طرح و رد نمایند که عنوان قانونیت پیدا نکند و رأی این هیئت علما در این باب مطاع و متبع خواهد بود و این ماده تا زمان ظهور حضرت حجه عصر عجل الله فرجه تغییر پذیر نخواهد بود»^(۱)

ص: ۸۹

۱- کسروی، همان، ج ۱، ص ۳۷۲.

مشروطه

از آنجا که در این نوشتار از انجمن ها و کمیته های مخفی، همچون انجمن غیبی تبریز و کمیته مخفی تهران و لژهای ماسونی و نقش آنها در به انحراف کشیدن مشروطیت و رابطه تقی زاده با آنها سخن بسیار به میان می آید بی مناسبت نیست پیرامون آنها، توضیح بیشتری ارائه گردد.

کمیته مخفی تهران

فعالیت کمیته مخفی و لژهای ماسونی در نهضت مشروطه، از زمان سلطنت مظفرالدین شاه و از آغاز جنبش مشروطه شروع شد. اسماعیل رائین می نویسد:

«در سال ۱۳۱۸ه (۱۹۰۱م) که مظفرالدین شاه اتابک را مأمور گرفتن «وام» با شرایطی سنگین از دولت روسیه ۱ سیه ، ۴تزاری نمود، فراماسونهای ایران که در آن وقت یک تشکیلات مخفی وابسته سری به نام «انجمن سری» داشتند شروع به فعالیت علیه اخذ وام نمودند. فراماسونها به وسیله ۱ قرالسلطنه، ۴موقرالسلطنه و دیگران که همگی از اعضای «انجمن سری» بودند، اعلامیه ها را حتی به حرم شاه

ص: ۹۱

اولین لژ رسمی فراماسونی که در ایران تاسیس شد، لژ ۱ داری ایران، ۴ بیداری ایران است. اما پیش از تاسیس رسمی لژ با اجازه «گرانداوریان» فرانسه، برخی از فراماسونهای ایرانی که در خارج به عضویت لژهای فراماسونی درآمده بودند، دور هم جمع شده، یک کمیته مخفی تشکیل دادند:

«با صدور فرمان مشروطیت، جنبش‌هایی از طرف دستجات

سیاسی و کسانی که طالب آزادی بودند، به وجود آمد. در این میان فراماسونهایی که در خارج از ایران وارد محافل شده بودند و یا آزادیخواهانی که در لژهای غیرمجاز و بدون اجازه، خود را فراماسون می دانستند، بیش از همه فعالیت می کردند و طبعاً این گونه جنبش‌های پراکنده، برخوردهایی بین اعضای آنها به وجود آورد و هر دسته خود را وارث آزادی و مشروطیت می دانست. فراماسونهای عضو «لژ بیداری ایران» که با اجازه «گرانداوریان» فعالیت کرده بودند، برای از بین بردن سازمانهای غیرمجاز نظیر و «مجمع آدمیت» و باقیمانده‌گان فراموشخانه لژ [ملکم خان] اعضای خلق الساعه فراماسونری «ناظم دفتر تبریزی»، در صدد تأسیس یک کمیته سری به نام «کمیته انقلاب ملی» برآمدند. این کمیته که به موجب اظهارات «حکیم الملک» برای شناخته نشدن هویت ماسونیک آن به نام «کمیته سری» خوانده می شد، در دوران استبداد صغیر مبارزات مؤثری کرد که هنوز قسمت مهمی از اسرار آن فاش نشده است. تنها سندی که در این باره در دست است، اظهارات حکیم الملک است که برای اولین بار در سال ۱۳۲۷ شمسی (۱۹۴۸م)، شرح مختصری درباره کمیته و کلویی که به نام

ص: ۹۲

لژ بیداری ایران «کلوپ بیداری ایران» نامیده می شد بیان کرده است.^(۱)

حکیم الملک می نویسد:

«در آن زمان که محمدعلی شاه قاجار، راه نفاق و دورویی با مشروطه خواهان پیش گرفته بود و زعمای انقلاب ایران از دسائس او و اطرافیان بدخواهش در امان نبودند، همه روزه از اذان صبح تا طلوع آفتاب یک جلسه مهم سری از جمعی از سران انقلاب ایران در منزل آقای حکیم الملک واقع در خیابان پستخانه تشکیل می شد. کسانی که در این جلسه سری حضور می یافتند، عبارت بودند از: سیدحسن تقی زاده، مرحوم میرزا جهانگیر خان صوراسرافیل، مرحوم ملک المتکلمین، مرحوم سیدجمال واعظ اصفهانی، مرحوم خلخالی، مرحوم مساوات و آقای پرویز مدیر کتابخانه تهران هم در این جلسات شرکت می کردند.»

ملک زاده بدین کمیته سری نام «کمیته انقلاب ملی» داده و درباره افراد عضو و مؤسسان آن نیز اسامی بیشتری را ذکر می نماید و می نویسد: «کمیته انقلاب از پانزده نفر رهبران مشروطه تشکیل یافته بود و ما برای اینکه فرزندان آینده ایران قاندين انقلاب و رهبران مقاومت را بشناسند به ذکر اسامی آنها مبادرت می جوییم:

ملک المتکلمین، سیدجمال الدین واعظ، میرزا جهانگیر خان، سید محمدرضا مساوات، سیدحسن تقی زاده، حکیم الملک، سید ابراهیم خلخالی، سیدجلیل اردبیلی، معاضد السلطنه، میرزا سلیمان خان میکده، میرزا علی اکبر خان دهخدا، حاجی میرزا ابراهیم آقا، میرزا داودخان، ادیب السلطنه و نصرت السلطان.

ص: ۹۳

جلسه کمیته هر نیمه شب در خانه حکیم الملک واقع در خیابان پستخانه تشکیل می شد و قبل از طلوع آفتاب اعضا متفرق می شدند. میرزا محمدنجات، حسین آقا پرویز، میرزا محسن نجم آبادی، سه نفر از جوانان روشنفکر و آزادیخواه آن زمان رابط کمیته بودند و ابلاغات و نوشتجات و تلگرافات و دستورات کمیته را به خارج می رسانیدند.»^(۱)

به نظر اسماعیل راین این کمیته سری، با توجه به محل تشکیل آن، همان لژ فراماسونی «بیداری ایران» بوده است:

«این کمیته سری با توجه به محل تشکیل آن و نامه ای که در تاریخ ۲۸ اپریل ۱۹۶۱ لژ گراند اوریان فرانسه به نگارنده نوشته، بدون شک مرکز لژ فراماسونی «بیداری ایران» وابسته به گراند اوریان بوده است. در این نامه «پانه تی یر» دبیر کل گراند اوریان می نویسد: لژ بیداری ایران که مرکز آن در تهران بوده است، در ششم نوامبر ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ه ق) تأسیس شده و ما برای اولین بار آن را در راهنمای سالانه سال ۱۹۱۳ گراند اوریان، پیدا کردیم.

مرکز این محفل در خیابان پستخانه کوچه جلال الدوله شماره ۸ بود - برادران در روزهای دوشنبه با یکدیگر ملاقات می کردند»^(۲).

«ملک زاده [پسر ملک المتکلمین] دستور قتل اتابک و فرمان قتل محمدعلی شاه و اجرای آن را به هیئت مجریه تحت ریاست حیدر عمو اوغلی به دستور همین کمیته سری می داند.»^(۳)

همین کمیته سری بود که به موجب ادعای سیدحسن تقی زاده، شیخ

ص: ۹۴

۱- همان، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲- راین، همان، ج ۲، ص ۱۷؛ راین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۳۱۷.

۳- به نقل از «دست پنهان انگلیس در ایران».

فضل الله نوری را ترور کرد. تقی زاده مدعی است که در دوره استبداد

صغیر هم در تهران فعالیت های سری در کار بود و مرحوم صنیع الدوله و حسینقلی خان نواب و بعضی از علما، تا می توانستند فعالیت می کردند و حاج شیخ فضل الله نوری را تیر زدند. اسماعیل رائین در کتاب پیشگفته ذیل شرح حال حسینقلی خان نواب، به عنوان یکی از اعضای خانواده نواب که خود و پدرانیش به عنوان وکیل به طور رسمی از حقوق بگیران انگلیس بوده و دارای دو گذرنامه ایرانی و انگلیسی بوده اند می نویسد:

«این ادعای تقی زاده جای تردیدی باقی نمی گذارد که حسینقلی خان نواب، عضو کمیته سری هفده نفری فراماسونها، با اطلاع و نظر اعضای کمیته که یکی از اعضای آن خود «تقی زاده» بوده، دستور ترور شیخ فضل الله نوری، اتابک و محمدعلی شاه را صادر کرده است.

هر چند در لیست اسامی اعضای لژ فراماسونی «بیداری ایران» اسامی برخی از اعضای کمیته مخفی، وجود ندارد ولی اسامی برخی از اعضا از جمله: سید حسن تقی زاده، حکیم الملک، سیدجمال الدین واعظ اصفهانی، میرزا علی اکبر خان دهخدا، معاضد السلطنه، ادیب السلطنه، حسینقلی خان نواب، از جمله اسامی موجود در لیست اسامی لژ بیداری ایران است.»

پیش از اشاره به نوع فعالیت های سیاسی و تندرویهای کمیته سری مورد بحث، لازم است بدین نکته اشاره شود که برخی از نویسندگان تاریخ مشروطه، اقدامات تروریستی مورد بحث را، از جانب انجمن آذربایجان دانسته اند. انجمن آذربایجان، بنا به گفته مورخین یکی از قوی ترین انجمن های آن روزگار بوده که سرپرستی آن را سید حسن تقی زاده به عهده داشته است.

اتابک پس از اشاره به برخی از مطبوعات که علیه اتابک از هیچ اقدامی فروگذار نمی کردند، می نویسد:

«انجمن ها نیز که به اقتضای محیط و فضای آزادیخواهی و مشروطیت، در تهران و شهرستانها هر روز بر شمار آنها افزوده می شد. انجمن آذربایجانیها در تهران و انجمن دروازه قزوین دو انجمنی بودند که مخالفین اتابک در آنجا جمع شده بودند و تقی زاده که در آن زمان انقلابی پر شور و تندرو به شمار می رفت، هر دو انجمن را سرپرستی می کرد. در این انجمن ها تدریجا سخن از مهدورالدم بودن اتابک پیش آمد و چنین شایع شد که موافقت او با مشروطه و مشروطه خواهان صوری و ظاهری است و قصد و نیت او، براندازی حکومت قانون و مجلس است.»^(۱)

وی ادامه می دهد:

«آنچه مسلم است قاتل اتابک، عباس آقا تبریزی عضو انجمن آذربایجانی ها بوده است و این امر مسلم است که سیدحسن تقی زاده در این انجمن نقش و تأثیر بسیار عمده ای داشته است.»^(۲)

چنان که خواهیم گفت، یکی از چهره های شاخص این انجمن حیدر خان عمو اوغلی است که سرپرستی گروه های ترور را عهده دار بوده است. علی ای حال رابطه تنگاتنگی بین کمیته سری وابسته به لژ بیداری، انجمن آذربایجان تهران و کمیته غیبی تبریز وجود دارد. هر چند رابطه رسمی، ساختاری و سیستماتیک این سه گروه دقیقا روشن نیست، ولی قدر مسلم این سه تشکل با یکدیگر در ارتباط بوده اند و با توجه به ماهیت

ص: ۹۶

۱- عاقلی، نخست وزیران ایران، ص ۴۹.

۲- همان، ص ۵۳.

گروه های مخفی و دقت نظر در گزینش اعضای آن، ساده پنداری است اگر

درصدد یافتن رابطه تشکیلاتی و نظام مند این سه گروه نباشیم و وحدت رویه آنها و عملکرد یکسان آنها را متأثر از اوضاع حاکم بر فضای آن عصر و حاصل دشمنی محمدعلی شاه با انقلابیون بینگاریم و موضع مشترک آنها را حاصل قرار گرفتن در برابر وضعیت مشابه تلقی نماییم. لذا پس از معرفی کمیته غیبی تبریز، شاید بهتر بتوان به وابستگی های این سه گروه پی برد.

مرکز غیبی و مجاهدین تبریز

به منظور پی بردن به چگونگی تکوین و رشد حرکت های تجدیدطلبانه و شکل گیری مجاهدین و مرکز غیبی تبریز و ماهیت آنها، لازم است پیش از هر سخن، در خصوص ایرانیان مهاجر آن سوی ارس و نقش آنان در اشاعه فرهنگ غرب و رابطه آنان با نهضت مشروطیت، اشارتی داشته باشیم. چرا که مسئله نقش حساس مجاهدین قفقازی در نهضت مشروطه - اعم از موفقیت ها و انحراف هایی که در آن به وجود آمد - مسئله ای است که نمی توان به آسانی از کنار آن گذشت. پیش تر گفتیم که گروه قابل توجهی از مردم آذربایجان، در جستجوی کار و یا در اثر فشارهای حاصل از ظلم و تعدی بی حد و حصر اربابان و عمال حکومتی، جلای وطن کرده، در آن سوی ارس رحل اقامت افکنده بودند و گروهی نیز به عنوان کارگران فصلی، در دو سوی رود ارس، آمدوشد داشتند. ایرانیان مذکور، در آن محیط رفته رفته با رشد و توسعه کشورهای غربی و پیش از دیگر هموطنان خود به عقب ماندگی ایران و نقش بازدارنده حکومتگران قاجار و ظلم و ستم غیرمتعارف آنان، آشنا شدند. آگاهی های نسبی آنان از غرب

و پی بردن به مفاهیم واژه هایی چون، دمکراسی، آزادی، حکومت

پارلمانی، حاکمیت قانون و... از سویی و تبلیغات سوسیال دمکراتهای روسیه علیه بیدادگریهای حکومت تزاری روس از دیگر سو، سبب شد که مهاجرین ایرانی نیز در اندیشه احقاق حق خویش باشند. لذا گروهی از مهاجرین با انگیزه حمایت از کارگران و دیگر مهاجرین ایرانی، به تشکیل حزبی با مرام سوسیالیستی اقدام کردند و حزب «اجتماعیون عامیون» را در قفقاز بنا نهادند.

کسروی در این مورد می نویسد:

«یک سال پیش از جنبش مشروطه خواهی، ایرانیان قفقاز در باکو از روی مرامنامه سوسیال دمکرات روس، دسته ای به نام «اجتماعیون عامیون» پدید آوردند که نریمان نریمانوف پیشوای آنان بود.»^(۱)

اما نویسندگان دیگر، در مورد تاریخ تأسیس کمیته «اجتماعیون عامیون» قفقاز با کسروی توافق نظر ندارند. مهدی بامداد در شرح حال «حیدرخان چراغ برقی یا بُمبی» معروف به حیدرخان عمو اوغلی که اسم اصلی اش «تاری وردی اف» بود می نویسد:

«ظلم و تعدی و رفتار ناهنجار عمال تزاری نسبت به مسلمین قفقاز، او (حیدرخان) را برآن داشت که با یک عده مسلمین غیرتمند دیگر، در کار تشکیل حزب سیاسی همدست شود و به همراهی ایشان با مستبدین داخلی و خارجی مبارزه کند. هنگامی که مسلمین قفقاز در سال ۱۳۱۷ه ق (۱۹۰۰م)، تحت اداره «نریمان نریمان بک اف» انجمنی به نام کمیته «اجتماعیون عامیون» تشکیل دادند و این کمیته در سایر شهرهای قفقازیه شعبی داشت.

ص: ۹۸

از آن جمله شعبه بادکوبه بود که حیدرخان، جزء اعضای آن به

شمار می رفت. بعدها عده ای از آزادیخواهان ایران مخصوصاً آذربایجان با این کمیته «اجتماعیون عامیون» قفقازیه ارتباط سری پیدا کردند و در تبریز شعبه ای از آن به دستگیری این جماعت تأسیس گردید.»^(۱)

در مجله یادگار آمده است:

«مسلمین قفقازیه در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۷هـ.ق)، تحت اداره و سرپرستی «نریمان نریمان بک اوف» از اهالی تفلیس که سمت معلمی داشت و بعدها دکتر شد، انجمنی به نام «کمیته اجتماعیون عامیون» تشکیل دادند.»^(۲)

بنابر این اگر آغاز حرکت های مردمی بر ضد استبداد و شروع نهضت مشروطه خواهی را، موضع گیری علما و روحانیون و مردم متدین در مجالس بزرگداشت سالار شهدا و آزادگان، حضرت اباعبدالله الحسین (ع) در محرم سال ۱۳۲۳، علیه نوز بلژیکی قلمداد نماییم و یا اگر آغاز نهضت را حرکت برنامه ریزی شده و منسجم هجرت علما و روحانیون به آستانه مقدسه حضرت عبدالعظیم (ع) در ۱۶ شوال ۱۳۲۳ بدانیم، حزب اجتماعیون عامیون، پنج یا شش سال پیش از شروع جنبش مشروطه خواهی مردم ایران شکل گرفت، نه آن چنانکه کسروی می نویسد یک سال پیش از آن. علی ای حال با اشاعه اخبار جنبش مشروطه خواهی مردم ایران، برخی از افراد وابسته به حزب «اجتماعیون عامیون» قفقاز، به تبریز آمده، کوشیدند افکار خود را در بین ایرانیان اشاعه دهند. کسروی پس از ذکر این مطلب می افزاید:

ص: ۹۹

۱- بامداد، مهدی، رجال ایران، ج ۱، ص ۴۶۹.

۲- مجله یادگار، سال سوم، شماره پنجم، ص ۶۲.

«آمدن اینان به دلیری آزادیخواهان افزود و چون مردان آزموده و

دیده بازی می بودند، در هر کاری پیشگام می شدند و راه به دیگران می نمودند.

کسانی از اینان به سخنگویی نیز می پرداختند و به آگاهانیدن مردم می کوشیدند. یک دسته از بی باکی اینان رمیدند، و ملایان آنان را بی دین خوانده بیزاری نمودند. لیکن انبوه آزادیخواهان به آنان ارج گذاردند و از آمدنشان خوشنودی نمودند.»^(۱)

پیش از این از قول کسروی نوشتیم که: در سالهای بازپسین، در اینجا (تبریز) هم کسانی پیدا شده بودند که معنی کشور و زندگانی توده ای را می فهمیدند و از چگونگی کشورهای اروپایی آگاه می بودند و آرزوی کوششی را برای برداشتن خودکامگی (استبداد) می کردند سپس نام این کسان را بدین شرح بر می شمرد:

میرزا خداداد حکاک باشی، برادرش میرزا محمود، سیدحسن تقی زاده، میرزا سیدحسین خان (عدالت)، سیدمحمد شبستری (ابوالضیا)، سیدحسن شریف زاده، میرزا محمدعلی خان (تربیت)، حاجی علی دوافروش، میرزا محمود غنی زاده، حاجی میرزا آقا فرش فروش، کربلایی علی موسیو، حاجی رسول صدقیانی، میرزا علی قلی خان صفروف، آقا محمد سلماسی، جعفر آقا گنجه ای، میرزا علی اصغر خوبی، میرزا محمود اسکویی، مشهدی حبیب.

آمدن مجاهدین قفقازی به تبریز و تبلیغات آنان موجب شد که برخی از همین افراد که ظاهراً به عنوان متجددین و روشنفکران آن روزگار شهرت داشتند، تحت تأثیر آرای مروجین حزب «اجتماعیون عامیون»

ص: ۱۰۰

قرار گیرند و انجمنی سری تحت عنوان «مرکز غیبی» به وجود آورند و

ترجمه مرامنامه این حزب سوسیال دمکرات را، به عنوان مرامنامه «مرکز غیبی» پذیرا شوند.

اعضای «مرکز غیبی» عبارت بودند از: کربلایی علی موسیو، حاجی رسول صدقیانی، حاجی علی دوافروش، سید حسن شریف زاده، میرزا محمدعلی خان تربیت، جعفر آقا گنجه ای و آقا میر باقر و میرزا علی اصغر خویی و آقا تقی شجاعی و آقا محمدصادق خامنه و سید رضا.

کسروی پس از ذکر نام افراد فوق به عنوان سران کوشندگان می نویسد:

«[این افراد] یک نشست نهانی به نام «مرکز غیبی» برپا کرده به یک کار ارجدارتر دیگری می کوشیدند و آن اینکه دسته ای به نام «مجاهد» پدید آورند.»^(۱)

وی در پاورقی همین صفحه اشاره می کند که اینها دوازده تن بوده اند و نام یکی را از ایشان، نمی دانیم. همان گونه که ملاحظه می شود، غالب اسامی اعضای انجمن غیبی، همان اسامی ذکر شده توسط کسروی به عنوان پیشگامان و مروجین افکار جدید در تبریز است. به استثنای نام چند تن که در بین اسامی قبلی هست و در لیست اسامی اعضای مرکز غیبی نیست و بالعکس. از جمله این افراد سید حسن تقی زاده است که نام او در فهرست قبلی است ولی در این فهرست نیست. شاید مهمترین علت عدم حضور تقی زاده در کنار یاران همیشگی اش همچون، تربیت، ابوالضیا، شریف زاده و دیگران، عدم حضور وی در تبریز به هنگام شکل گیری «مرکز غیبی» باشد. چرا که ظاهراً، انجمن پس از جریان بست نشینی تبریزیان در کنسولگری انگلیس در تبریز، شکل گرفته است.

ص: ۱۰۱

۱- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، بخش یکم، ص ۱۶۷.

کسروی نیز در ذیل اسامی مؤسسين مرکز غیبي می نویسد:

«اینها کارهایی است که پس از بیرون آمدن از بست نشینی،

بیدرنگ به اینها پرداختند.»^(۱)

در این هنگام تقی زاده، در تبریز حضور نداشت و پیش از این تبریز را به قصد تهران ترک کرده بود. البته این احتمال هر چند ضعیف نیز وجود دارد که نام نفر دوازدهم که کسروی اشاره کرده است، نمی داند، سیدحسن تقی زاده باشد که گرچه در تبریز نبوده، بعید نیست که به واسطه احترامی که این افراد برای وی قائل بودند و بعضاً خود را مرید وی می دانستند، نام وی را در زمره مؤسسين «مرکز غیبي» و اعضای آن ذکر کرده باشند.

یکی از عمده ترین کارهای این انجمن، به وجود آوردن گروه مجاهدین بود که در واقع مجری منویات مرکز غیبي بود. کسروی می نویسد:

«بدینسان مجاهدان در تبریز دو تیره می بودند. یکی آنان که از قفقاز آمده و دیگری آنان که از خود تبریز برخاسته بودند. آن تیره هم جز تبریزیان نمی بودند. ولی چون از قفقاز رسیده و رخت قفقازی به تن می کردند، «قفقازی» نامیده می شدند و خود آزموده تر و چابک تر می بودند و به ملایان و کیش پروا نمی داشتند و از این رو مردم از آنان رمیده می بودند. اینان چون خود را بسته کمیته باکو می شماردند، چندانکه می بایست فرمانبرداری از «مرکز غیبي» نمی نمودند و از چندی باز به این اندیشه می بودند که دست «علی مسیو» و همراهان او را کوتاه ساخته و رشته کارها را خود به دست گیرند.»^(۲)

ص: ۱۰۲

۱- کسروی، همان، بخش یکم، ص ۱۶۷.

۲- همان، بخش دوم، ص ۳۹۱.

برای روشن شدن مواضع مجاهدین قفقازی در قبال دین و دین باوری

مردم و پیشوایان روحانی و تقلید روشنفکران آن روزگار از آنان و نیز جهت آشنایی با خط و خطوط فکری حاکم بر حزب «اجتماعیون عامیون» و «مرکز غیبی» ذکر نمونه های زیر خالی از فایده نیست. کسروی ضمن ذکر نام روزنامه های مربوط به مجاهدین قفقازی، از نشریه ملانصرالدین یاد کرده، می نویسد:

«یکی از شوخیهای «ملانصرالدین» درباره مجلس ایران آن است که در یکی از شماره های خود می نویسد: بیشتر نمایندگان مجلس ایران از ملایان هستند. زیرا در قانون ایشان برای نماینده دانش را شرط ندانسته اند.»^(۱)

کسروی می نویسد:

«در تبریز ملایان آن را از «اوراق مضله» شمردند و نوشته ای درباره آن نوشتند که فرستادند علمای نجف نیز مهر کردند و آن را به چاپ رسانیده پراکنده گرداندند.»^(۲)

برای روشن شدن مواضع روشنفکران عضو «مرکز غیبی» دو نمونه از مواضع آنان را در برابر روحانیت در نشریات خود و در واقع همسویی آنان با نشریات روشنفکران حزب سوسیال دمکرات «اجتماعیون عامیون» قفقاز، ذکر می کنیم.

آرین پور می نویسد:

«روزنامه «عدالت» که از پیش از مشروطه به نام «الحدید» منتشر می شد، از سال ۱۳۲۴ ه ق بدین نام [عدالت] خوانده شد و مدیر و نویسنده آن، میرزا سیدحسین خان، از نیکان بود و از چاپلوسی

ص: ۱۰۳

۱- کسروی، همان، بخش یکم، ص ۱۹۵.

۲- همان.

خودداری داشت و گفتارهای سودمندی می نوشت. اما چون

دیرزمانی در روسیه زیسته بود، همین که آزادی پیش آمد در روزنامه اش از آزادی زنان سخن راند و چون این سخنان در آن هنگام، بی هنگام بود، خود انجمن و آزادیخواهان روزنامه او را بستند و از شهر بیرونش کردند.»^(۱)

متأسفانه آقای آراین پور توضیح نمی دهد که مفاد نوشته های وی چه بوده است که حتی به اصطلاح، «روشنفکران انجمن تبریز، سخنان او را بر نمی تابند و نشریه او را تعطیل و از شهر بیرونش می کنند.»

آراین پور در مورد نشریه «مجاهد» نیز می نویسد:

«روزنامه «مجاهد» را سیدمحمد ابوالضیا به همدستی حاجی میرزا آقا بلوری در سال ۱۳۲۵ ه ق می نوشت و از روزنامه های آبرومند تبریز بود. در اواخر سال ۱۳۲۵ ه ق مقاله ای در این روزنامه نوشته شد که از سید کاظم یزدی، مرجع تقلید شیعیان، بدگویی کرده و او را «ابن ملجم سیرت» خوانده بود. انجمن تبریز شرحی در بیزاری از آن مقاله بیرون داد و ابوالضیاء را به انجمن آورده پس از محاکمه چوب زدند و از شهر بیرون کردند.»^(۲)

در مورد منشأ مقابله با روحانیت و عملکرد جناح های مختلف و وحدت هدف آنان، علی رغم نگرش ها و مواضع متفاوت آنان، آنچه می توان گفت این است که خاطره شکست و ناکامی بریتانیای کبیر در برابر قیام مردم عراق به رهبری روحانیت شیعه و حضور بسیاری از علمای بزرگ در صف مبارزان در جبهه نبرد و همچنین شکست آنان در واقعه رژی و تحریم استعمال تنباکو طبق حکم میرزای شیرازی پیشوای بزرگ

ص: ۱۰۴

۱- آراین پور، از صبا تا نیما، ج ۱، ص ۲۳.

۲- آراین پور، همان، ج ۱، ص ۲۳.

شیعیان در ایران، سبب شد که سیاستمداران کهنه کار انگلیس را متوجه

این واقعیت کند که محکمترین سد در برابر مطامع استعماری آنان در ایران، روحانیت و نفوذ معنوی آنان در جامعه است. وقوف بدین مهم سبب شد که مبارزه با روحانیت و تلاش در جهت تضعیف نفوذ آنان در جامعه به عنوان یکی از اصول بنیادین سیاست بسط نفوذ و گسترش حاکمیت استعماری خویش، در دستور کار کارگزاران و حقوق بگیران سفارت انگلیس قرار گیرد(۱).

لذا شاهدیم که از آغاز نهضت مشروطه و پس از آن، همواره دست سیاست انگلیس از آستین گروه های مختلف بیرون آمده، روشنفکر مآبان در تشکل های مختلف، آگاهانه یا ناآگاهانه مجری اهداف انگلیس بوده، در امر مبارزه با اسلام و روحانیت اشتراک رویه داشته اند. بدیهی است تبیین مواضع این گروه ها علیه روحانیت، نیازمند مجالی است که این مختصر را گنجایش شرح و بسط آن نیست. لذا تنها به ذکر نمونه هایی از مواضع برخی از این گروه ها بسنده می کنیم.

یکی از عمده ترین گروه های معارض شریعت و شریعتمداران، لژهای فراماسونی در ایران بودند. لژهای فراماسونی از بدو استقرار یکی از عمده ترین اهداف پنهانشان، مبارزه با باورهای دینی و تضعیف روحانیت در جامعه بود. «هانری رنه» آلمانی در سفرنامه خود درباره فعالیت لژ

ص: ۱۰۵

۱- شهید سیدحسن مدرس نقل می کند: وقتی به نجف رفتم و در سرمن رای سامرا خدمت میرزا که عظمتی فوق تصور داشت رسیدم، داستان پیروزی واقعه دخانیه را برایش تعریف نمودم. آن مرد بزرگ آثار تفکر و نگرانی در چهره اش پیدا شد و دیده اش پر از اشک گردید. علت را پرسیدم، چه انتظار داشتم مسرور و خوشحال شود. فرمود: حالا حکومت های قاهره فهمیدند قدرت اصلی یک ملت و نقطه تحرک شیعیان کجاست. حالا تصمیم می گیرند این نقطه و این مرکز را نابود کنند. نگرانی من از آینده جامعه اسلامی است (سده تحریم تنباکو، ص ۱۳۸).

«از سال ۱۹۰۶ [۱۳۲۴ه ق] یک فراموشخانه ای هم در این شهر «مشهد» تأسیس شده که اعضای آن می خواهند در صفوف ملاها شکاف ایجاد نمایند و از قدرت و نفوذ آنها بکاهند. شعار اعضای آن هم مانند شعار فراموشخانه های اروپایی می باشد که عبارت است از یک مثلث و یک پرگار، ولی آنان رابطه مستقیمی با فراموشخانه های اروپایی ندارند.»^(۱)

آنچه پیش از این گفتیم، بیانگر آن بود که «مرکز غیبی» تحت تأثیر تبلیغات مجاهدین قفقازی وابسته به حزب سوسیال دمکرات «اجتماعیون عامیون» قفقاز شکل گرفت و مرامنامه آنها نیز ترجمه مرامنامه این حزب بود. یکی از چهره های بارز «مرکز غیبی» میرزا محمدعلی تربیت، یار دیرین و رفیق سفر و حضر و به اصطلاح یار گرمابه و گلستان و شوهر خواهر سیدحسن تقی زاده بود. سیدحسن تقی زاده و میرزا محمدعلی تربیت، هر دو عضو لژ فراماسونی «بیداری ایرانیان» بودند و اسماعیل راین «تربیت» را بنیانگذار شعبه لژ «بیداری ایرانیان» در تبریز می داند.^(۲) هر چند این نکته، این مسئله را به ذهن متبادر می کند که «کمیته غیبی» همان شعبه لژ مذکور در تبریز بوده است، اما نمی توان با قاطعیت بر این باور مهر تأیید زد. علی ای حال چه «مرکز غیبی» شعبه لژ فراماسونی بوده باشد، چه نبوده باشد، مرکز غیبی نیز چون شعبه فراموشخانه مشهد، یکی از اهدافش مبارزه با دین و تضعیف نفوذ معنوی روحانیت در جامعه بود و همسو با شعبه فراموشخانه در مشهد و سایر لژهای فراماسونی، عمل می کرد.

ص: ۱۰۶

۱- راین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، همان، ج ۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۱۹۶.

نمونه ای از برخورد «مرکز غیبی» و مجاهدین تحت امر آنان، با یکی از

روحانیون تراز اول تبریز، «حاج میرزا حسن مجتهد»، مواضع این مرکز را با روحانیون و دین روشن می کند. برخورد این گروه با این روحانی عالیقدر که خود یکی از پیشگامان نهضت مشروطه خواهی در تبریز بود، خود داستان مفصلی است که کسروی به طور مشروح بدان پرداخته (۱) و ذکر کامل آن موجب تطویل این مقال است. نوشته ای ضد و نقیض که از یک سو حاصل نگرش دین ستیزانه و کینه درونی وی با روحانیت است و از دیگر سو نتیجه دروغزنی جناح روشنفکران انجمن ملی تبریز. کسروی بر اساس اغراض شخصی خویش می کوشد چنین وانمود کند که مردم از «مجتهد» بیزاری جسته، خواهان اخراج وی از تبریز بودند:

«مردم پی به راستی برده و دانستند که مجتهد، با مشروطه بدخواهی آغاز کرده و چنین نهادند که فردا بازارها را بسته و در انجمن گرد آیند و به پیش آمد چاره کنند.» (۲)

همچنین می نویسد:

«چنانکه گفتیم بسیاری از نمایندگان دل به سوی مجتهد می داشتند و این بود که به خاموش گردانیدن مردم می کوشیدند - مردمی که علیه مجتهد شوریده در انجمن تبریز اجتماع کرده بودند - ولی مردم خاموش نمی شدند. در این میان از شیخ سلیم درخواستند که وی به خاموش گردانیدن مردم بکوشد. شیخ سلیم چون با درخواست مردم همداستان می بود، آن را نپذیرفت. نمایندگان به او نیز بد گفتند و ناپاسداری نمودند.

شیخ سلیم آزرده گردیده از انجمن بیرون رفت. برای نخستین بار

ص: ۱۰۷

۱- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، بخش یکم، ص ۲۴۵.

۲- همان.

از انجمن تبریز بدخواهی دیده می شد. نمایندگان با زور و فشار

مردم را از انجمن بیرون کرده و به باز کردن بازار فرستادند.»^(۱)

اما در جای دیگر سخنان وی بیانگر آن است که بر خلاف گفته های پیشین، مردم دل با «مجتهد» داشتند و از اعمال مجاهدین و روشنفکران دین ستیز، در خصومت و دشمنی با روحانیت مبری بودند. کسروی خود بر این باور بود که:

«بسیاری از دلها به ویژه از عامیان ساده درون، بیمناک می بود و خواهیم دید که از همین زمان رمیدگی از مشروطه پیدا کردند. اگر مجتهد به جنگ ایستادی و نرفتی باشد که گروه بزرگی به سوی او گراییدندی. ولی تا آن روز در تبریز جنگی روی نداده و هر کسی از نام جنگ و خونریزی ترسیدی و او (مجتهد)، نیز ترسیده آهنگ رفتن کرد و با پسران و پیرامونیان خود که بیشتر ملایان و سیدان می بودند از خانه بیرون آمد.»^(۲)

در جای دیگر می نویسد:

«چنانکه گفته ایم از روزی که حاجی میرزا حسن مجتهد و دیگران با مشروطه دشمنی نمودند، انبوهی نیز از مردم شهر پیروی از آنان کرده از مشروطه روگردانیدند و کم کم کینه آن را در دل گرفتند و در اینجا و آنجا زبان به بدگویی گشادند. اینان عنوانی جز اینکه مشروطه خواهان لامذهبنده، نمی داشتند و هر رفتاری که از ایشان می دیدند، راست یا دروغ، دلیل «لامذهبی» ایشان می گرفتند. چون در این میان مشروطه خواهان نیز روز به روز از دین دلسرد گردیده، بی پروایی بیشتر می نمودند و برخی از آنان خود کسان

ص: ۱۰۸

۱- کسروی، همان، بخش یکم، صص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲- همان، صص ۲۴۶ - ۲۴۵.

بی باکی می بودند، از این رو رفته رفته به شمار بدخواهان مشروطه

می افزود، تا آنجا که یک دو تیرگی سترسای گریدند.^(۱)

تزویر و ریا، دروغزنی و القای شبهه و تحریف حقایق، امری است که متأسفانه مدعیان روشنفکری و تجددطلبی، ناپسند نمی پنداشتند. لذا شاهدیم که چه در جریان وقایع عصر مشروطیت و چه در نوشته های مورخین و تحلیل گران نهضت مشروطه وارونه نمایی و تقلیب حقایق به شدت رواج دارد. به عنوان نمونه، در همین جریان بیرون راندن «مجتهد» از تبریز علی رغم اینکه کسروی می نویسد:

«بسیاری از نمایندگان دل به سوی مجتهد داشتند»^(۲)

و اشاره می کند:

«امروز دانسته شد حاجی میرزا محسن، آقا میرزا صادق و حاجی سیداحمد خسروشاهی و ثقه الاسلام و از متعینین: حاجی نظام الدوله، بصیرالسلطنه، حاجی ملک التجار و آقا موسی مرتضوی در شهر نمانده بیرون رفتند.»^(۳)

ملاحظه می شود که در تلگرافی که برای نمایندگان دارالشورا به تهران مخابره می شود و در آن پس از اشاره به اینکه «حاجی میرزا حسن آقا مجتهد» در متروک داشتن مشروطیت و از بین بردن قوانین عدلیه، آنچه توانسته در تخریب این مقصود مقدس «مشروطه خواهی» انجام داده، تأکید می ورزند که:

«عموم علما و ملت جمع شده از جهت اسکات فتنه و صلاح عموم ملت، ایشان از شهر تشریف بردند. محض اطلاع جنابعالی عرض

ص: ۱۰۹

۱- همان، بخش دوم، ص ۴۸۹.

۲- همان، بخش یکم، ص ۲۴۶.

۳- همان.

و ذیل تلگراف امضا کرده اند:

«عموم ملت تبریز، علما، اعضای انجمن ملی» (۱).

عموم ملتی که بنا به گفته کسروی، مشروطه خواهی را گامی در جهت تقویت شریعت می پنداشتند و پیروی از روحانیون را بر خود فرض می دانستند، شاد و دلگرم از پیروزی، بعد از صدور فرمان مشروطیت، بیش از پیش به مساجد می رفتند و صفوف نمازگزاران جماعت فشرده تر شده بود. مردم به احسان و نیکی بیشتر می کوشیدند. به هنگام اذان، صدا از جای جای بازار تبریز به اذان بلند می شد و حتی به تعبیر کسروی «موی ستران» «سلمانیها» اعلام کردند که از تراشیدن ریش مشتریان معذورند. (۲) چنین مردمی بنا به ادعای کسروی و روشنفکران انجمن ملی تبریز، مجتهد شهر را، با تهدید از شهر بیرون می کنند؟!!

اگر چه در هر جامعه ای، منکر وجود افراد احساساتی که در گیر و دار حوادث، احساس بر عقلشان غلبه می کند، نمی توان شد و از این واقعیت که بسیاری از افرادی که همواره در مسیر جریان باد حرکت می کنند و به دنبال منافع خویش و در پی جلب توجه صاحبان قدرتند، گریزی نیست، ولی اینکه یکباره، عموم ملت تبریز، با آن ویژگیها که کسروی بدان اشاره کرده که مبین علائق دینی و باورداشتهای مذهبی ایشان است، بر ضد مجتهد شهر بسیج شوند و برای بیرون راندن وی از خانه و کاشانه اش، متفق شوند، آن هم بیرون راندن مجتهدی که به گفته کسروی خروجش از شهر موجب ناامیدی مردم از مشروطه و ترک اعتراض آمیز علما و

ص: ۱۱۰

۱- کسروی، همان، ج ۱، بخش یکم، ص ۲۴۶.

۲- همان، ص ۱۶۵.

روحانیون از شهر می شود؛ تا آنجا که حتی «ثقه الاسلام» که وی را ثابت

قدم ترین روحانی مشروطه خواه تبریز خوانده اند، به میل و اراده شخصی با توجه به شرایط خاص و جو اعتراض آمیز حاکم، تبریز را ترک گوید.

خلاصه آنکه خواست چند جوان تجدد طلب مقلد غرب و روشنفکر مآب دین گریز و شریعت ستیز را خواست عموم ملت تبریز قلمداد کردن و اعمال گروهی مجاهد مسلح گوش به فرمان «مرکز غیبی» را به پای قاطبه مردم نوشتن، دروغی است که همواره تکرار شده است. همواره چنین بوده است که هر گروهی، خواست خود و نظر خود را، خواست و نظر عامه مردم قلمداد و با بزرگی و عظمت از هواداران خود یاد و مخالفین نظر خود را مردمی عامی، بی سواد، ساده لوح و ناآگاه معرفی کرده اند.

به هر حال «مرکز غیبی» نیز با کمیته مخفی تهران و لژهای فراماسونی، علی رغم مغایرت های ایدئولوژیک، در امر مبارزه با روحانیت و تضعیف نفوذ آنان در جامعه و در نتیجه دور کردن مردم از باورهای دینی یا محدود کردن دین در حد مجموعه ای از مناسک و احکام عبادی و تنظیم کننده رابطه فرد با خدا و نفی احکام اجتماعی دین، همداستان بود.

پرسشی که ممکن است به ذهن آید، آن است که: چگونه اعضای «مرکز غیبی» تبریز، که به تبعیت از حزب «اجتماعیون عامیون» قفقاز خود را سوسیالیست می دانستند با فراماسونهای لیبرال مسلک و اشراف انگلوفیل به وحدت هدف و رویه رسیدند؟

برای پاسخ بدین پرسش، باید نکاتی را یادآوری کرد:

اولاً: همان گونه که پیش از این گفته شد، یکی از چهره های فعال «مرکز غیبی» تبریز میرزا محمدعلی خان تربیت بود که افزون بر عضویتش در لژ فراماسونی بیداری ایران، با سیدحسن تقی زاده عضو همان لژ و چهره

فعال و شاخص کمیته مخفی تهران در ارتباط بود و در واقع این پندار،

دور از واقع نیست که «تربیت» به عنوان محرم اسرار فراماسونها و تقی زاده، حلقه واسط مرکز غیبی تبریز با کمیته مخفی تهران و لژیون‌داری بود. آنچه موجب تقویت این ذهنیت می‌شود، آشوبی است که نامه تقی زاده و طرح آن توسط تربیت در انجمن ملی تبریز به پا کرد که نهایتاً به بست نشینی تبریزیان در تلگرافخانه و کشاکش میان انجمن ملی و مجلس بر سر تسریع در تصویب متمم قانون اساسی انجامید که در جای خود بدان اشاره کرده ایم.

ثانیاً: اینکه لژهای فراماسونری در ایران، از جهاتی محل جمع اضداد بودند. چنانکه اسماعیل راین از قول سیدمحمدصادق طباطبایی (فرزند مرحوم سیدمحمدطباطبایی) نقل می‌کند: وقتی پدرم و من وارد لژ فراماسونری فرانسه شدیم، امید داشتیم که در سایه اتحاد و طرفداری از آزادی، با کمک مراکز فراماسونری فرانسویها، بتوانیم از ظلم و ستم مستبدین و خفقان انگلیسی‌ها و رسوخ و نفوذ آنها جلوگیری کنیم؛ ولی مدتی که از ورود ما گذشت فهمیدیم که اشتباه کرده ایم. زیرا آنجا، هم دکان سیاسی انگلستان بود و هم مرکز جمع اضداد. در آنجا ظل السلطان مستبد با پدرم در یک ردیف می‌نشست. (۱)

ثالثاً: تبعیت روشنفکران تبریز از مجاهدین قفقازی و ترجمه مرامنامه حزب «اجتماعیون عامیون» قفقازیه و پیروی از آن به نظر می‌رسد بیشتر یک رویه مبارزاتی و یک تشکل سیاسی بوده است و بعید به نظر می‌رسد که بسیاری از اعضای این گروه، با شناخت سوسیالیزم، بدین گروه پیوسته باشند. چرا که بسیاری از روشنفکران آن روزگار متأثر از آرای لیبرالیزم

ص: ۱۱۲

غربی بودند. لذا سوسیالیست های وطنی ما، به واسطه عدم آشنایی با

مبانی عقیدتی سوسیالیزم، چندان عقیده ای بدین مرام نداشتند و بدان پایبند نبودند.

علی ای حال این سه گروه، بنا به شرحی که گذشت، در جریان جنبش مشروطه، دست به اقداماتی زدند که اگر ما در صدد شناخت تقی زاده باشیم و بخواهیم چهره واقعی او را از پس هاله نوری که هواخواهان و همفکرانش بر چهره اش کشیده اند باز شناسیم، شایسته است برخی از عملکردهای گروههای مذکور را که مبین مشی سیاسی و اهداف مشترک گروه های مذکور است، ذکر نماییم. چرا که، چنانکه خواهیم دید تقی زاده به طور مستقیم یا غیرمستقیم، در این جریان دخیل بوده و در برخی موارد به عنوان مغز متفکر آنان عمل می کرده است.

از جمله عملیاتی که به آن گروه ها نسبت می دهند، ترور اتابک، ترور محمدعلی شاه، ترور شیخ فضل الله نوری، اعدام شیخ فضل الله نوری و ترور سیدعبدالله بهبهانی است که به طور مستقیم و یا با همکاری یکدیگر به انجام رسانده اند. در خلال بیان این حوادث، نقش هر یک از گروههای یاد شده را روشن خواهیم کرد.

ترور اتابک

ترور حاج میرزا علی اصغر اتابک یکی از جریانات پیچیده تاریخ ایران است. هر چند در باب آن مورخین و نویسندگان، بسیار نوشته اند و کوشیده اند پرده از ابهامات موجود پیرامون این حادثه بردارند، ولی هنوز به طور قاطع نمی توان گفت: این ترور را مشروطه خواهان انجام داده اند یا مستبدین. برخی بر این باورند که چون میرزا علی اصغر خان اتابک در

دوران اقامتش در غرب به فراماسونها ملحق شده و در بازگشت، در مقام

صدارت عظمی، به مشروطه خواهان متمایل شده بود، به فرمان محمدعلی شاه و به دست ایادی او ترور شد. عده ای معتقدند اتابک به دستور لژهای فراماسونی و در جریان رقابتهای بین آنها کشته شد، گروهی ترور اتابک را به کمیته سری، دسته ای به انجمن آذربایجان تهران و برخی نیز به مجاهدین قفقازی و حزب اجتماعیون عامیون قفقاز نسبت می دهند.

حاج مخبرالسلطنه هدایت، وزیر عدلیه وقت، خطاب به مدیر مسؤول و سردبیر مجله یادگار، آقای عباس اقبال آشتیانی می نویسد:

«از جمله وفیات، قتل اتابک را دیدم، بلی مشهور بود که اتابک را از طرف ملیون «عباس آقا» نامی زد. این قول را شهرت دادند لکن دروغ بود. باری برای قتل اتابک «دبیرالسلطان» و «مقتدر نظام» و «صنیع حضرت» و «موقر» مأمور بودند. بلاشبه اتابک فدای مجلس شد و آنچه مشهور است صحت ندارد. در آن اوقات مرکز ملت انجمن آذربایجان بود و رئیس آن، تقی زاده که در آن روز به واسطه دستخطی که شاه صادر و اتابک در مجلس قرائت کرده بود^(۱) و صحبت های مجلس علنی و پس از آن در مجلس

ص: ۱۱۴

۱- شاه در جواب عریضه وزیران مبنی بر درخواست مجلس از وزیران که اجرای قوانین اساسی را می خواهند و از شاه می خواهند دستخط ملوکانه صادر شود که قوانین اساسی باید جدا به موقع اجرا گذارده شود تا رفع محذور از این غلامان شده بدون ملاحظه مشغول خدمتگزاری باشیم شاه پاسخ می دهد: جناب اشرف اتابک اعظم، اجرای قوانین به تقویت مجلس چیزی است که همیشه مقصود و منظور من است تکلیف دولت و وزرا همین است و همیشه همین طور به وزرا فرموده ایم و بعدها هم خواهیم فرمود. وزرا بدون دغدغه خاطر مشغول خدمت مرجوعه به خود باشند و لازمه تقویت هم از طرف ما نسبت به آحاد وزرا خواهد شد و مخصوصا می نویسیم که وزرا قانون اساسی را از طرف ما از مجلس بخواهند که زودتر نوشته و تمام شود «شهر رجب ۱۳۲۵» [تاریخ مشروطیت، کسروی، ج ۱، ص ۴۴۶]

اما در همین مقاله که تحت عنوان «قاتل حقیقی میرزا علی اصغر خان اتابک» تدوین شده، آقای عباس اقبال آشتیانی نویسنده مقاله به نقل از حیدرخان چراغ برقی معروف به حیدرخان عمو اوغلی، بر مبنای سرگذشتی که او خود نوشته و قسمتی از آن به خط یا تقریر خود او، در نزد ایشان موجود است می نویسد:

«میرزا علی اصغر خان اتابک که محمدعلی میرزا او را مخصوصاً برای انهدام اساس مشروطیت از فرنگ به ایران آورده بود، هفتاد نفر از وکلای پارلمان را به دادن پول و وعده و غیره طرفدار و حامی خود قرار داده و آنچه میل داشت به اکثریت آرا از پیش می برد. خیانت‌های سابقه میرزا علی اصغر خان ابتدا منظور نظر نبوده، مجدداً شروع به خیانت‌های پی در پی کرده، اتصالاً بدون آنی استراحت در کار انهدام اساس مشروطیت بود. چنانچه شیخ فضل الله نوری را نیز پول داده تحریک کرده با جمعی از هواخواهانش به حضرت عبدالعظیم فرستاد و آن غائله را برپا نمود.

ص: ۱۱۵

۱- اگر ترور اتابک را عوامل انجمن آذربایجان و کمیته مخفی انجام داده باشند، رضایت تقی زاده در یکی دو ساعت پیش از ترور اتابک نمی توانسته است تأثیری در برنامه ترور داشته باشد. چرا که با توجه به نوشته های حیدرخان عمو اوغلی، برنامه ترور از پیش ریخته شده بود و تقی زاده به عنوان رئیس انجمن ظاهراً نمی توانسته است - حتی در صورت انصراف از ترور - مانع این کار شود. چرا که دستور ترور را مقامات بلند پایه انجمن صادر و جهت اجرا به کمیته اجرایی ابلاغ و روز و محل ترور و شخص تروریست را هم معلوم کرده بودند. بنابراین در صورتی که تقی زاده با شنیدن سخنان اتابک در مجلس حتی از ترور وی منصرف هم شده بود، طبعاً در آن یکی دو ساعت کاری نمی توانست انجام دهد. چون نه مثل امروز وسیله ارتباطی، چون بی سیم در اختیار افراد بود و نه ضارب را می شناخت و نه زمان و محل ترور را می دانست. بنابر این رضایت تقی زاده نمی تواند مبین آن باشد که ترور اتابک کار انجمن آذربایجان یا کمیته مخفی نبوده است.

حوزه مخفی اجتماعیون عامیون تهران که مرحوم حاجی ملک المتکلمین و آقا سیدجمال واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند، اعدام اتابک را رأی داده به «کمیته مجری» حکم اعدام اتابک را فرستادند. کمیته مجری هم حکم را به «هیئت مدهشه» که عبارت از دوازده نفر «تروریست» تقسیم به سه جوقه چهارنفری و در تحت ریاست من بودند، فرستادند.

پس از تعیین اسلحه در کمیسیون مخصوص بنا شد که با «رولور» این کار انجام پذیرد. در «هیئت مدهشه» قرعه کشیده شد و به نام عباس آقا بیرون آمد.

خبر داده شد که فردا ۲۲ رجب [ظاهرا اشتباه کرده، اتابک روز شنبه ۲۱ رجب ۱۳۲۵ به قتل رسید]. اتابک به پارلمان خواهد آمد. روز جمعه من و عباس آقا و میرزا علی اکبر و حسن آقا برادر عباس آقا به حمام رفتیم. فردا به پارلمان رفته بلیطی برای عباس آقا گرفته شد که جزء تماشاچیان به پارلمان رفت ولی ما در حیاط و در مجلس راه رفته صحبت می کردیم...» (۱)

این نوشته پس از ذکر چگونگی جدا کردن سیدعبدالله بهبهانی - توسط سیدی که ظاهرا جهت تظلم او را به صحبت می دارد - از اتابک خاتمه یافته و به اصل قضیه ترور اشاره نمی کند. هر چند قدر مسلم، این ترور توسط عباس آقا انجام می شود.

کسروی در این باره می نویسد:

«در سال دوم مشروطه که در تهران انجمن هایی برپا می گردید، یک انجمن نیز آذربایجانیان به نام «انجمن آذربایجان» بنیاد نهادند که می باید گفت نیرومندترین و به کارترین انجمن ها می بود. حیدر

ص: ۱۱۶

عمو اوغلی یکی از کوشندگان در آن انجمن می بود و چنین پیداست که با «کمیته اجتماعیون عامیون» ایرانیان قفقاز بهم بستگی می داشت. هر چه هست این حیدر عمو اوغلی، کشتن اتابک را به گردن می گیرد و چنین می گوید که تقی زاده هم آگاهی می داشته و برای این کار عباس آقا را که جوان خون گرم غیرتمندی می بود، برمی گزیند و دستور کار را می دهد. یک چیزی که می باید در پایان گفتار بیفزاییم این است که انگلیسیان چون اتابک را افزار دست سیاست روس می شناختند از او آزرده می بودند (۱) و باشد که کشته شدن او را آرزو می نمودند و به دستگیری آقای تقی زاده از پیش آگاهی می داشتند. هر چه هست پس از کشته شدن او در روزنامه های اروپا گفتارهای فراوان نوشتند. در روزنامه های انگلیس بیشتر از دیگر روزنامه ها نوشته شد و یک چیز شگفت ترجمه هایی است که حبل المتین کلکته از روزنامه «ویلز» نقل کرده است. در این روزنامه آمده است: انجمن سری مجاهدین قفقاز و آذربایجان خیلی قوت گرفته، عده رسمی اعضای آن به (۸۶۱۵۰) رسیده و عده سری آن به (۶۳۰۰). بر حسب قرعه از انجمن سری «۳۰۷» نفر انتخاب شده اند که نگران حرکات یکصدوسی و دو تن از مستبدین باشند و هر یک را حکمی سر به مهر در دست است که به موقع خود باز نموده مطابق دستورالعمل او رفتار

ص: ۱۱۷

۱- محمود محمود در کتاب تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران در قرن نوزدهم می نویسد: انگلیسی ها از میرزا علی اصغر خان اتابک اعظم با اینکه از قضیه الغای انحصار رژی، سخت رنجیده و نسبت به او کینه شدید داشتند، در این قضیه (مراد قرارداد گمرکی جدید که در تعرفه گمرکی دولتین تجدید نظر شد. قرار داد مزبور به سود روسیه و زیان انگلستان تنظیم گردید.) نیز سخت برآشفتنند و بیش از پیش کینه او را در دل گرفتند. این واقعه در اوایل سال ۱۹۰۳ عملی گردید. از سال ۱۸۹۲ مطابق سال ۱۳۰۹ قمری انگلیسی ها زمین و زمان را علیه شاه و صدراعظم ایران برانگیخته بودند.

کسروی پس از ذکر مطالب فوق و اظهار تعجب از بیان این ارقام اغراق آمیز از تعداد اعضای یک کمیته سری، بعید می داند که این گزاره گویی برای خوشایند خوانندگان نوشته شده باشد. وی این رویه را از یک روزنامه انگلیسی به دور دانسته، می نویسد: «می باید گفت یک رازی در اینجا هست.»^(۲)

رازی که کسروی در این میان می بیند، احتمالاً چیزی نیست جز حمایتی که انگلیسی ها، از مشروطه خواهان در پیش گرفته بودند و بیان این اعداد و ارقام و بزرگنمایی قدرت این انجمن، در واقع تبلیغی است به سود انجمن سری که گفتیم بی ارتباط با «لژ بیداری ایران» نبود. لژی که اگر چه از گراند اوریان فرانسه دستور می گرفت، ولی به قول سعید نفیسی: انگلیسی ها از لژ بیداری ایران همان استفاده ای را کردند که از لژ رسمی انگلستان در ایران می کردند:

«انگلیسی ها همواره در این مدت نه تنها کاملاً فراماسونهای فرانسوی را در ایران تحمل کردند، بلکه آشکارا هم پشتیبان آنها بودند و به همین وسیله از آنها نفع سیاسی برده اند و به همین جهت صدها فراماسون ایرانی هستند که خالصاً و مخلصاً و عبیدانه و با کمال حضور ذهن و امانت و صداقت به سیاست نابکارانه انگلیس در ایران خدمت کرده اند و خود نمی دانستند که چه می کنند و یا اصلاً این خوش خدمتی و خوش رقصی را ننگ نمی دانسته اند.»^(۳)

و همان گونه که گفته شد، کسروی، سفارت انگلیس را آرزومند قتل

ص: ۱۱۸

۱- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۱، ص ۴۴۹.

۲- همان، ص ۴۴۹.

۳- راین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، ص ۴۵.

اتابک می دانست و در این امر به یاری تقی زاده، عضو برجسته لژ بیداری و عضو کمیته انقلاب، «کمیته مخفی» و رئیس انجمن آذربایجان دل بسته بود.

دیدیم که حیدرخان، صدور فرمان ترور اتابک را از حوزه مخفی اجتماعیون عامیون تهران که حاجی ملک المتکلمین و آقا سیدجمال واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند اعلام می کند که به احتمال قوی این حوزه، همان کمیته ای است که گفتیم در منزل حکیم الملک تشکیل می شد و بسیاری از اعضای آن عضو لژ بیداری بودند تا آنجا که راین این کمیته مخفی را همان لژ بیداری می داند که در خیابان پستخانه تشکیل می شد.

گفتیم که برخی از نویسندگان، قتل اتابک را به محمدعلی میرزا نسبت می دهند. چنانکه نوشته اند (۱) وقتی محمدعلی شاه خبر ترور اتابک را شنید در حضور جمعی از درباریان اظهار بشاشت کرد. محمدعلی شاه

ص: ۱۱۹

۱- بسیاری از رجال که در آن زمان دست اندرکار دولت بودند و در دربار رفت و آمد و با محمدعلی شاه تماس داشته اند عقیده شان بر این است که اتابک به دستور محمدعلی شاه کشته شده و به عقیده آنان این اشخاص: دبیرالسلطان پسر میرزا محمدخان مستوفی وکیل الدوله، سید محمد صنیع حضرت، مجلل السلطان و موقر السلطنه حبیب الله خان، در کشتن اتابک دست داشته اند. غلامحسین صاحب اختیار به نگارنده این سطور در موضوع کشته شدن اتابک اظهار کرد: «من هنگام کشته شدن اتابک حاکم تهران بودم و موقر السلطنه اتابک را کشت.» بعضی اشخاص که محمدعلی شاه را در اروپا ملاقات کرده اند گفته اند که وی از کشته شدن اتابک اظهار ندامت کرده و کشته شدن او را از خبط های خود می دانسته است. معذک به عقیده نگارنده این موضوعات را باید با قید احتیاط تلقی نمود. بنا به گفته شادروان محمود محمود پهلوی سابق که در این قبیل مسایل کاملاً وارد بوده و گفته او سندیت دارد: «نقشه کشتن میرزا علی اصغر خان اتابک و بمب انداختن در خانه علاءالدوله و سوء قصد به محمدعلی شاه را حیدرخان عمواوغلی کشیده و پیروان او اجرا کردند. این کارها با نظر و تصویب سیدحسن تقی زاده انجام می گرفت. مهدی بامداد، رجال ایران، ج ۲، ص ۴۲۵.

حتی خود را بی خبر از قتل اتابک ندانسته و به خان ملک ساسانی که در اسلامبول وزیر مختار ایران بود درباره قتل اتابک گفت وقتی اتابک را از اروپا احضار کردم، امید داشتم او با من همکاری و کمک کند ولی وقتی برگشت دیدم او هم فراماسون شده و هم ضد شاه، به همین جهت از کشته شدن او خوشحال شدم و دستور قتل او را دادم.^(۱) و گفتیم که حاجی

مخبر السلطنه هدایت نوشته است: برای قتل اتابک «دبیر السلطان»، «مقتدر نظام»، «صنیع حضرت» و «موقر السلطنه» مأمور بودند.

حال با عنایت به آنچه عبدالوهاب زاده درباره خیانت‌های موقر السلطنه در روزنامه ایران نو که از جراید پیشرو و تندرو دوران استبداد صغیر بود، می نویسد:

«همین موقر السلطنه ظاهراً عضو انجمن آذربایجان بود، ولی در باطن راپورتچی محمدعلی میرزا بود که در این اواخر اعضای انجمن، فساد اخلاق او را فهمیده و در مجامع سری انجمن راهش نمی دادند. شبها همه شب هم خیال و ندیم و محرک محمدعلی میرزا بود و روزها در محافل و مجامع، غم ملت می خورد و وطن وطن می گفت، تا جایی که انجمن آذربایجان پس از اینکه سوء اعمال او را کاملاً ملتفت شد از عضویت جدا خارجش نمود. [وی] به اسم مشروطه طلبی علت العلل نفاق و کدورت بین انجمن ها بود^(۲)».

نگارنده این سطور بعید نمی داند که موقر السلطنه که بنا به گفته هدایت در میان چهار نفری بود که به دستور محمدعلی شاه مأمور از میان برداشتن اتابک بوده، در می یابد که انجمن آذربایجان در صدد ترور اتابک

ص: ۱۲۰

۱- راین، همان، ج ۲، ص ۲۸۳.

۲- همان، ص ۳۰۷.

است. یا شاید خود به دلیل وابستگی اش به دربار، مسائلی را علیه اتابک به عنوان اسرار دربار در اختیار سران انجمن آذربایجان گذاشته، آنان را تحریک به ترور یا تقویت این فکر در انجمن می کند و اخبار موضعگیری انجمن آذربایجان علیه اتابک، به محمدعلی شاه انتقال می داده، نهایتاً به طور ضمنی خواست محمدعلی شاه را توسط انجمن آذربایجان عملی کرده یا عملی می بیند و به محمدعلی شاه چنین می نماید که در پی فرمان وی، قتل اتابک را به دست آزادیخواهان به انجام رسانده است.

گفتنی است موقر السلطنه داماد مظفرالدین شاه، عضو لژ بیداری ایران و مأمور رسانیدن اطلاعاتی های کمیته مخفی آن زمان به دربار مظفرالدین شاه بود. گفته اند در یکی از این مأموریت ها، وقتی اطلاعاتی ای را که بر ضدّ عین الدوله بود، روی میز تحریر شاه می گذارد و شاه که جلو آئینه ایستاده بود، او را می بیند، دستور می دهد آنقدر او را چوب بزنند تا اسامی اعضای کمیته مخفی را بگوید. موقر السلطنه تاب شکنجه نیاورده، اسامی اعضای کمیته را افشا می کند.

کمیته که زیر نظر لژ فراماسونی بیداری ایران، اداره می شد، او را به جرم افشای راز طرد می کند. لذا در عصر سلطنت محمدعلی شاه به علت بی مهری برادران ماسونی اش، به محمدعلی شاه نزدیک می شود و رفته رفته مبدل به جاسوس محمدعلی شاه در انجمن های مشروطه خواه می شود. راین پس از ذکر مطالب فوق به نحو مبسوط، می نویسد:

«آخر الامر موقر السلطنه به جرم افشای سرّ، سر باخت. وی به دستور کمیته انقلاب که غالب اعضای آن عضو لژ فراماسونی بیداری ایران بودند، در دادگاه انقلاب، پس از فتح تهران به وسیله مجاهدین و پایان دوره حکومت محمدعلی شاه، محکوم به اعدام شد و در میدان توپخانه به دار آویخته شد. در واقع موقر السلطنه،

داماد مظفرالدین شاه، تنها قجری بود که پس از پیروزی مشروطه خواهان اعدام شد. در حالی که بسیار بودند مجرمینی که دچار چنین عاقبتی نشدند. حتی عین الدوله. بنابر این او قربانی خطای نابخشودنی افشای سر در نظام ماسونی شد و جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد. (۱)

ترور شیخ فضل الله نوری

یکی دیگر از ترورهایی که به وسیله انجمن های مخفی، در دوره استبداد صغیر صورت گرفت، ترور حاج شیخ فضل الله نوری بود. کسروی در این رابطه می نویسد: «چنان که می دانیم حاجی شیخ فضل الله نوری دشمن بزرگ مشروطه می بود... از این رو برخی از آزادیخواهان که ما نیک نشناخته ایم، نقشه کشتن او را کشیده جوان بی باکی را به نام «کریم دواتگر» با کسانی، به آن کار برانگیختند و آنان شب شنبه نوزدهم دیماه (۱۶ ذیحجه)، فرصتی جسته به کار برخاستند، ولی به نتیجه ای که می خواستند نرسیدند. کسروی براساس نوشته محرر حاجی شیخ فضل الله که ماجرای این سوء قصد را برای پسر حاج شیخ نوشته به نجف ارسال داشته نقل می کند که:

«تیری که به او «حاج شیخ فضل الله» خورد از زیر ران چپ گذشته بیرون آمده بود و زخمش کاری نمی بود. میرزا حاجی آقا (دماوندی) (۲) که همراه وی بود، از پا و شانۀ زخم برداشته حال او نیز بد نمی بود. ولی خود زنده، حالش بد می بود. (یک گلوله از

ص: ۱۲۲

۱- همان.

۲- مرحوم حاجی آقا دماوندی مشهور به افتخارالاسلام دماوندی، رجوع شود به شیخ فضل الله نوری، دکتر تندر کیا، تهران، ۱۳۳۵.

زیر گلوی خود زد که از استخوان گونه بیرون جهید.) و از آسیب گلوله سخن گفتن نمی توانست. این بود که هر چه پرسیدند، پاسخی نگرفتند و تنها از مهرش دانستند که نامش کریم است. فردا نیز جستجوهای کرده و دانستند پیشه دواتگری داشته است. به هر حال او را نگهداشتند و چون زخمش بهبودی یافت زنجیر به گردنش زده به زندان فرستادند. حاجی شیخ فضل الله به کشتن او خرسندی نمی داد و گویا در زندان می بود تا تهران به دست آزادیخواهان افتاد. حاجی شیخ فضل الله و میرزا حاجی آقا نیز پس از چندی بهبودی یافتند.»(۱)

ص: ۱۲۳

۱- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، ج ۲، صص ۸۳۰-۸۲۹. تقی زاده در خاطرات خود می نویسد: میرزا محمد خراسانی نجات که حالا پسرانش هستند، همسایه اش بود [همسایه شیخ فضل الله نوری] خیلی با او دشمنی داشت. او همان است که شیخ فضل الله را در همان زمان استبداد صغیر تیر زد. زندگی طوفانی، ص ۱۳۹. میرزا محمد خراسانی در همان حوالی خانه شیخ فضل الله منزل داشت. شیخ فضل الله با او خیلی دشمن بود. فرصتی می جست او را از میان ببرد. محمدعلی شاه طیب فرانسوی خودش را، دکتر کوپن، فرستاد برای رسیدگی و احوالپرسی شیخ فضل الله. دکتر کوپن که در راه به حکم شاه می آمد دید جم از آن طرف می رود. صدا کرد محمود پیش خودش مترجم بود. گفت مرا بالا سر آخوندی می برند تو هم بیا. وارد خانه شیخ فضل الله شد. وقتی خواستند بروند شیخ فضل الله جم را خواسته بود و به گوشش گفته بود از اعلیحضرت از طرف من تشکر بکنید و بگویید این فرصت خوبی است، اینها را تصفیه بکنید. در همسایگی ما چغاله خوبی است که در تیر زدن من دست داشته است. جم، وقتی برگشتند، رفت و این مطلب را به سفیر فرانسه گفت. سفیر فرانسه هم لابد به سفیر انگلیس گفت. همان چندروزه ریختند خانه میرزا محمد خراسانی و او را گرفتند و حبسش کردند. چون این را گفته بود و انگلیسی ها می دانستند مداخله کردند. سعدالدوله وزیر امور خارجه بود. انگلیسی ها گفتند محاکمه بشود. میرزا محمد خراسانی را محاکمه کردند. وقتی نماینده سفارت، مستر اسمارت می آمد آنجا گوش می داد که نتواند به میرزا محمد زور بگویند. سید محمد تقی هراتی در همان مجلس پدید آمد به آن انگلیسی که این فرنگی اینجا چه کار می کند؟ آیت الله را تیر زده اند آن وقت انگلیسی ها می آیند از این آدم حمایت کنند. انگلیسی جوابی نداد و حرکتی نکرد. سید محمد تقی هراتی که منشی مجلس شورای ملی بود بستگی به شیخ فضل الله پیدا کرده و به او ملحق شد. (زندگی طوفانی، صص ۱۴۳-۱۴۲).

اسماعیل راین از قول تقی زاده می نویسد:

«در دوره استبداد صغیر هم در تهران فعالیت های سری در کار بود و مرحوم صنیع الدوله و حسینقلی خان نواب و بعضی از علما، تا می توانستند فعالیت می کردند و حاج شیخ فضل الله نوری را تیر زدند. این ادعای تقی زاده، جای تردید باقی نمی گذارد که حسینقلی خان نواب، عضو کمیته سری هفده نفری فراماسونها، با اطلاع و نظر اعضای کمیته که یکی از آنها خود تقی زاده بود، دستور ترور شیخ فضل الله نوری، اتابک و محمد علی شاه را صادر کرده.»^(۱)

ترور محمدعلی شاه قاجار

ترور محمدعلی شاه در دوره استبداد صغیر نیز یکی از ترورهایی است که گویا انجمن مخفی تهران در آن دخیل بوده است. در مورد ترور محمدعلی شاه، کسروی می نویسد:

«محمدعلی میرزا همچنان با مجلس رفتار نیکو، می نمود و می توان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس نوید گردیده وخواه ناخواه گردن به نگهداری آن گزارده بود. زیرا چنانکه گفتیم هر پیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری به سوی دوستی با مجلس برمی داشت. از جمله در آغاز اسفند، چون مجلس توانست «قانون انطباعات» را به پایان برساند. شاه آن را فرصت شمرده، «دستخطی» به نام خشنودی و خرسندی از کارهای مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند «۲۴ محرم ۱۳۲۶» در مجلس خوانده

ص: ۱۲۴

۱- راین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۳۱۷.

گردید. لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند «۲۵ محرم ۱۳۲۶» می بود، داستانی رخ داد که به یک باره آب را گل آلود گردانید.»^(۱)

کسروی، پس از ذکر چگونگی پرتاب دو نارنجک به سمت اتومبیل شاه و بی نتیجه ماندن این عملیات، بدین جهت که شاه در کالسکه بود، نه در اتومبیل، می نویسد:

«شهربانی از همان روز آدینه به جستجو پرداخته بود. خانه ای که نارنجکها، از آنجا انداخته شده بود، درش را بسته یافتند و چون چند روزی بیوسیدند و کسی به آنجا نیامد، خودشان در را باز کرده به درون رفتند و در آنجا برخی افزار نارنجک سازی با یک ریش ساختگی به دست آوردند، دو سه روز دیگر چهار تن از آذربایجانیان را که با گاری به سفر می رفتند، از (حضرت) عبدالعظیم به تهران آوردند و در شهربانی بند کرده به بازپرسی پرداختند. سه تن از آنان به نامهای مشهدی محمد و مشهدی عبدالله و اکبر، از مردم اسکوویکی به نام زینال از مردم قره داغ می بود. شهربانی اینان را کنندگان آن کار می شمرد، ولی آنان چیزی به گردن نمی گرفتند. از آن سوی چون انجمن های تهران پافشاری می نمودند که بازپرسی آشکار باشد و فشار و سختگیری در میان نباشد، ناگزیر نتیجه ای به دست نیامد و پس از چند روزی هر چهار تن رها گردیدند.»^(۲)

کسروی ادامه می دهد:

«از همه اینها جستجوهای شهربانی درباره این رخداد، نتیجه

ص: ۱۲۵

۱- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، بخش دوم، ص ۵۴۲.

۲- همان، ص ۵۴۳.

روشنی به دست نیامد. ولی آنچه در سالهای دیرتر دانسته شده آن است که نقشه این کار را «حیدرعمو اوغلی» کشیده و بمب را نیز او ساخته بوده و بمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمد عمو اوغلی می بود) بوده اند و همانا اینان را به تهران کمیته باکو فرستاده بوده است.

این نمونه دیگری از کارهای حیدرعمو اوغلی است و می رساند که او یک شورشخواه راست و شایانی می بوده و به کارهای بزرگ می کوشیده. پس از کشتن اتابک این دومین شاهکار او می بود که اگر پیشرفتی، هر آینه نتیجه های بزرگی را در پی داشتی، این بمب اگر محمدعلی میرزا را از میان برده بودی، جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ دیگری به خود گرفتگی. (۱)

در حالی که به نظر می رسد، حرکت های آنارشیستی این گروه- که به زعم بسیاری- همچون موضعگیری های بسیاری از روشنفکران آبان از فرنگ برگشته ما، «تقلید»ی بود از موضعگیری های انقلابیون در انقلاب کبیر فرانسه که قطعاً هیچ مناسبتی با فرهنگ مردم مسلمان ایران نداشت و صدمات بزرگی را به سیر مشروطیت ایران وارد ساخت، الگو گرفته بود.

ص: ۱۲۶

۱- کسروی، همان، بخش دوم، ص ۵۵۴. ناگفته نماند که برخی از مورخین، این احتمال که ترور محمدعلی شاه دسیسه ای طراحی شده از طرف مستبدین به منظور قلع و قمع مشروطه خواهان بوده باشد منتفی ندانسته اند. ادوارد براون می نویسد: البته به لحاظ ارتجاعیون این اقدام کار انقلابیون بود. در حالی که رهبران ملیون اعلام داشتند این عمل توسط جناح ارتجاعی و به هدف ممانعت از هر گونه سازش بین شاه و مجلس ملی صورت گرفته است. مدبر الملک که زمانی سردبیر «تمدن» بود، در روایتی از کودتای ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ که برای هفته نامه «حیل المتین» شماره ۱۴ سپتامبر ۱۹۰۸ در کلکته ارسال داشت، پا را از این هم فراتر نهاده و می گوید شاه شخصاً در این بمب اندازی دخالت داشتند تا از این رهگذر مجلس ملی را بی اعتبار کند. ادوارد براون، انقلاب ایران، ص ۱۹۰.

این گروه به اصطلاح روشنفکر، به دلیل عدم اعتماد به نفس و خودکم بینی و خودباختگی در برابر غرب، می کوشیدند در هر کار، غرب را الگوی خود قرار داده، از حرکات و سکنات آنان تقلید کنند.

اسماعیل راین در کتاب حقوق بگیران انگلیس می نویسد:

«متأسفانه تندرویهای نیروهای انقلابی و دیگر دستجات افراطی، صدمات بزرگی به سیر مشروطیت ایران وارد آورد. چون در آن دوران هنوز حکومت پارلمانی نضج نگرفته بود، هر گاه اعتدال بیشتری رعایت می شد، قدرت استبداد به فاصله کمی بر نیروی آزادی چیره نمی گردید و اساس آن را موقتا درهم نمی ریخت.

در رأس دسته جات افراطی و تندرو، انجمن آذربایجان قرار داشت که رهبران و رؤسای آن، سید حسن تقی زاده و حیدرعمواوغلی بودند. در کشاکش دوران مبارزه با استبداد صغیر «انجمن آذربایجان» فرمان قتل محمدعلی شاه را صادر کرد و روز ۲۵ محرم ۱۳۲۶ هنگامی که وی عازم دوشان تپه بود، دو نارنجک به سوی اتومبیل او پرتاب شد... این سوء قصد شاه را مصمم به برانداختن مجلس کرد و به دنبال آن، مجلس بمباران و تعطیل شد.»^(۱)

در حالی که بنا به گفته کسروی، در این ایام شاه متقاعد شده بود که با مجلس مدارا کند و از هر فرصتی برای نزدیک شدن به مجلس استفاده کند.

ماجرای به توپ بستن مجلس

ترور محمدعلی شاه و حمایت انجمن های مشروطه طلب از این عمل

ص: ۱۲۷

۱- راین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، ص ۴۳۸.

با موضعگیری خود در قبال دستگیرشدگان و اصرار و پافشاری شان در محاکمه علنی متهمین و عدم فشار بر آنان به هنگام بازجویی و در واقع بستن دست شهربانی در امر تحقیق از متهمین و موضعگیری برخی از نشریات از جمله حبل المتین و مساوات، شاه را به سختی مکدر کرد و بر کینه و عناد وی با مشروطه خواهان و نمایندگان مجلس به شدت افزود. لذا پس از جریاناتی که ذکر آن از موضوع مورد بحث ما بیرون است، بالاخره شاه تصمیم خود را مبنی بر قلع و قمع آزادیخواهان گرفت و عازم «باغشاه» شد و اعاده نظم رابه لیاخوف روسی و قزاقهای تحت امرش و شاپشال سپرد. به گونه ای که موضعگیری قزاقها، در نقاط حساس، بیم جنگ دربار و ملت را در دلها افکند.

روز سه شنبه نوزدهم خرداد (۹ جمادی الاولی) انجمن های تهران به جوش و خروش برخاسته، راهی مسجد سپهسالار شدند. نخست انجمن شاه آباد که از انجمن های بزرگ و بنام بود، باافزار جنگ و رژه اعضا و سپس دیگر انجمن ها وارد مسجد شده و هر انجمنی یکی از حجره ها را به خود اختصاص داده، لوحه انجمن خود را بر سر در حجره آویختند. کسروی به نقل از روزنامه مجلس می نویسد:

«یکصد و هشتاد لوحه به شمار آمد. از اینجا توان دانست چه انبوهی درمیان می بوده. از حیاط مدرسه دری به بهارستان باز کرده بودند و هر دو حیاط پر از آدمی می بود و به شیوه همیشگی ملک المتکلمین و سید جمال واعظ و دیگران به منبر رفته به مردم گفتار می راندند و باز سخن از شکسته شدن قانون اساسی به میان آورده، خرده ها به شاه می گرفتند.»

چهارشنبه و پنج شنبه بدینسان سپری گردید. اینان در مدرسه و بهارستان در کار شور و خروش می بودند و از آن سوی قزاقان

همچنان در شهر گردیده به دست هر که افزار جنگ می دیدند، می گرفتند و بدین دستاویز آزار به مردم رسانیده چه بسا جیوها و بغلها را تهی می گردانیدند. شاه و لیاخوف بسیج کار خود می کردند. از این سو مجلس با خونسردی روز گزارده به یک رشته گفتارها و پیامها بس می کرد.

روز آدینه بیست و دوم خرداد (۱۲ جمادی الاولی)، غلامرضا خان، سرهنگ قزاقخانه از سوی شاه به مجلس آمده چنان پیام آورد: گرد آمدن انجمن ها در مدرسه و بهارستان نیکی نمی دارد. به ویژه که پاره ای جوانان افزار جنگ همراه می دارند. آنان پراکنده شوند تا ما خودمان با مجلس گفتگو را دنبال نموده به پایان رسانیم.

و در همان هنگام به دستور شاه توپها به دروازه های دوشان تپه و شمیران گذارده گردید.

این پیام و توپ کشی، هنایش شگفتی کرد و در زمان بهبهانی و طباطبایی و تقی زاده و ممتاز الدوله و مستشارالدوله و دیگران به مدرسه شتافته از مردم خواستار پراکندگی شدند. مردم نپذیرفته به غوغا برخاستند. بهبهانی نیز دو دل گردید. لیکن تقی زاده ایستادگی کرده چنین وانمود که رازهایی در کار است و از هر راهی بود، مردم را از آنجا پراکند. تنها از هر انجمنی یک دوتن بھر نگهداری کاجال وافزار بازماندند.»

این کار، توده آزادیخواهان را سرافکنده و نومید و دشمنان را به سرزنش و نکوهش دلیر گردانید. همان شب «یوزباشی مهدی» از پیشگامان آزادی بوده و در زمان سرروزی عین الدوله آسیب و گزند سختی از دست دولتیان کشیده بود، از بس ترس و نومیدی، تریاک خورده، خود را کشت و نخستین قربانی دو رنگی نمایندگان او بود.

این پراکندن مردم جز از راه درماندگی نبود. مجلس در این هنگام سرکلافه را گم کرده، نمی دانست چه کند. ولی نمایندگان شکستی به خود راه نداده آن را یک شاهکار سیاسی وانمودند. ملت را آنارشییست قلم داده بودند، می خواستند میان ملل متمدنه بدنام سازند. حال دیگر نمی توانند کاری کنند. ملت مظلومیت خود را به عالم اثبات نمود. این جمله هایی است که تقی زاده گفته است.^(۱)

«پس از یک هفته، روز آدینه بیست و نهم خرداد (۱۹ جمادی الاولی) دوباره انجمن ها را به گرد آمدن در مدرسه خواندند. این بود که انجمن ها رو به مدرسه آوردند و بار دیگر انبوهی در آنجا رخ داد. لیکن در اینجا نیز یک نافیهمی از سران دیده شد و آن اینکه به مردم سپردند که هیچ کس افزار جنگ همراه نیاورد، تو گفتمی مردم را به عروسی خوانده بودند. بدتر اینکه در این هنگام یک سخنی، در میانشان نمی بود. گذشته از اینکه گروهی از نمایندگان پستی نموده می گفتند: آن هشت تن بیرون روند و خشم شاه فرونشینند... دیگران که در اندیشه ایستادگی می بودند، سخن یکی نمی داشتند. شادروان بهبهانی و طباطبایی به شیوه همیشگی خود «ایستادگی ستمکشانه» می خواستند و به جنگ خرسندی نمی نمودند.

حاجی میرزا ابراهیم آقا و تقی زاده و کسان دیگری جنگ را می خواستند. به ویژه «تقی زاده» که چون رئیس «انجمن آذربایجان» می بود و پشتگرمی به دلیری آذربایجانیان می داشت پافشاری آشکار درباره جنگ می کرد. مستشارالدوله می گوید: شاه می گفت به آن هشت تن، من پول می دهم که از ایران بیرون روند و خود آنان نیز خرسندی می دادند. ولی تقی زاده نگذاشت. می گویم این گناهی

ص: ۱۳۰

از «تقی زاده» نبود. اگر آن هشت تن از ایران بیرون رفتندی باز محمدعلی میرزا دست نکشیدی. گناه تقی زاده آن دو دلی اش بود که مردم را نیز سرگردان می گردانید. از یک سو دلش می خواست به یک کاری برخیزد و نامی در آورد، از سوی دیگر به جان خود سخت می ترسید و تا می توانست از زیان و آسیب می گریخت. (۱)

«در این گپرو دار «تقی زاده» تلگراف رمز بلندی به تبریز مخابره کرد که در آن چنین می گفت: دارالشورا جهت اتمام حجت به شاه اعلان نمودند که این حرکات منافی با قانون شرع و قانون اساسی و موجب افتضاح مقام سلطنت می باشد. لازم است که آنچه نقض قانون گشته جبران نماید تا مردم اطمینان حاصل نمایند. شاه در افکار و حرکاتش مضیر، لذا انجمن ها تمام نمایندگان خود را به مجلس فرستاده کسب تکلیف کرده اند، به جهت عدم انعقاد [اعتقاد] شاه به قانون شرع و اساسی کلیتاً، اهالی بی تکلیف مانده انقراض اسلام را معاینه دیده خلع او را جدا خواستار شدند. همچنین از ولایات و ایالات متواتر تلگرافات سخت در خلع شاه می رسد. مجلس هم با شاه در مذاکره سخت است. قشون ملی از هر طرف در شرف حرکت می باشند. از همه مجدتر، همدان، قزوین، رشت و شیراز است. بدیهی است که در کلیه امورات حقا آذربایجانها گوی سبقت از دیگران برده اند. من الله التوفیق و علیه التکلان. (فدای ملت تقی زاده).

این تلگراف برای شورانیدن تبریزیان می بود که هر چه زودتر سپاه بفرستند. آقای تقی زاده که در تهران از نیروی آماده آزادیخواهان سودجویی نمی توانست و خواهیم دید که روز جنگ از ترس جان به یک باره از خانه بیرون نیامد، این تلگراف دروغ آمیز را

ص: ۱۳۱

می فرستاد، هیچ نمی اندیشید که فرستادن سپاه از تبریز با چه دشواریهایی روبرو تواند بود.»^(۱)

«روز سه شنبه دوم تیرماه (۲۳ جمادی الاولی) در تاریخ مشروطه یک روز بیمانندی بود. کشاکش آزادیخواهی و خودکامگی که از دو سال باز در میان می بود، امروز رویه جنگ و خونریزی به خود گرفت و مشروطه و مجلس پس از دو سال ایستادگی از پا افتاد.

قزاقان و سربازان نمی گذاردند کسی از مجلس بیرون رود، سپس سختگیری را بیشتر گردانیده، کسی را به درون هم راه نمی دادند. ولی تا این هنگام کسانی که آمدن می خواستند آمده بودند و ما از آنان نامهای بهبهانی و طباطبایی و حاجی امام جمعه خوبی و حاجی میرزا ابراهیم آقا و مستشارالدوله و ممتازالدوله و میرزا محمدصادق طباطبایی و حکیم الملک را می شناسیم. شادروان بهبهانی و طباطبایی هر یکی دسته ای از خویشان و پیروان همراه آورده بودند. از آن سوی، یک دسته از سران آزادی از میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین و قاضی ارداقی و دیگران که به جان خود می ترسیدند، از چند روز پیش به مجلس پناهیده خود در آنجا می بودند. با آنکه بیشتر نمایندگان بی غیرتی نموده امروز به مجلس نیامدند، باز در آنجا انبوهی می بود. در بیرون نیز مردم هواخواهی به مجلس می نمودند و دسته هایی برای آمدن به مجلس آماده می شدند.»^(۲)

پناهنده شدن تقی زاده به سفارت انگلیس

کسروی پس از ذکر ماجراهایی که بر برخی از آزادیخواهان در آن روز

ص: ۱۳۲

۱- کسروی، همان، بخش سوم، ص ۶۲۵.

۲- همان، صص ۶۳۱ و ۶۳۶.

گذشت، از جمله دستگیر شدن سیدین طباطبایی و بهبهانی و عده ای دیگر، از جمله راوی ماجرا، (مستشارالدوله)، در پارک امین الدوله و بردن ایشان به باغشاه و مخفی شدن ممتازالدوله و حکیم الملک - که در این گروه بودند- در پس موهای پارک و مصون ماندن این دو از تعرض قزاقان در هنگامه ای که در پارک اتابک برپا کردند و پناهنده شدن این دو به سفارت فرانسه و نقل خشونت قزاقان از قول راوی که: بهبهانی و طباطبایی و امام جمعه خویی را چندان زدند که اندازه نداشت و پس از آنکه از زدن سیر شدند، آن زمان به کندن ریشها پرداختند، دسته دسته موها را می کنند و دور می انداختند و ذکر نام دستگیر شدگان میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین و قاضی ارداقی که پس از رانده شدن از پارک امین الدوله، توسط امین الدوله و پناه بردن این سه و برادر قاضی ارداقی که همراهشان بود به منزل سیدحسن، مدیر حبل المتین تهران و اشاره به مخالفت قاضی ارداقی با پیشنهاد پناهنده شدن به سفارت انگلیس که یکی از این چند تن مطرح کرد و تصمیم این گروه به پناه بردن به زاویه مقدسه حضرت عبدالعظیم و حمله قزاقان بدین خانه و تسلیم شدن این چهارتن به قصد مصون ماندن اهل خانه و نجات سیدحسن که در آب انبار منزل مخفی شده بود و چگونگی احوال برخی دیگر از آزادیخواهان در این روز و ماجراهایی که بر آنان رفت، به داستان پناهنده شدن سیدحسن تقی زاده به سفارت انگلیس می پردازد و می نویسد:

«یک داستان دیگری که باید یاد کنیم پناهندن تقی زاده و کسانی به سفارت انگلیس می باشد. چنان که دیدیم این نماینده جوان آذربایجان در روزهای بازپسین، خواهان جنگ می بود. با این حال در این روز از خانه بیرون نیامد و رخ نمود. در حالی که گذشته از نمایندگی، رئیس انجمن آذربایجان نیز می بود که در جنگ پا در

میان خواستی داشت و به هر حال بایستی بیرون آید. شگفت تر آنکه گویند: تقی زاده از داستان جنگ پیش از دیگران آگاه شده بوده، این است که بامدادان نوکر خود را به خانه های کسانی می فرستاد و پیام می داد: امروز جنگ خواهد شد، زودتر بیایید. با این حال خود بیرون نیامد. در این باره میرزا علی اکبر دهخدا نویسنده گفتارهای صوراسرافیل و کسانی دیگر نیز با وی همراهی کردند [ادوارد] براون نوشته: تقی زاده دیر رسیده و قزاقان راه ندادند. ولی ما از چنین چیزی آگاه نمی باشیم و آنچه می دانیم هر که آمد و خواست، راه پیدا کرد و تقی زاده که خانه اش در پشت مجلس می بوده، می توانسته زودتر از دیگران بیاید. (۱)

باری ما در این باره نیز گفته های «سید عبدالرحیم خلخالی» را که دستیار مدیر مساوات و در آن روز با تقی زاده همراه می بوده در دست می داریم که خود آنها را می آوریم. [وی] می گوید: در آن روز من خواستم به بهارستان بروم، از هر سو که آهنگ آنجا کردم راهم ندادند. در این میان که باز می گشتم، در خیابان دوشان تپه به نوکر تقی زاده برخوردی که مرا آواز داد. پرسیدم آقا کجاست؟ گفت: در خانه. همراه او روانه شده به خانه تقی زاده رسیدم. امیر حشمت و میرزا علی اکبر دهخدا و چند کس دیگر هم در آنجا می بودند. نشستیم، گفتگو می کردیم که ناگهان آواز شلیک برخاست و دانستیم جنگ آغاز شده. همچنان در آنجا می بودیم تا جنگ به پایان رسید و چون همه آن پیرامونها را سربازان فراگرفته بودند، کسی را یارای بیرون رفتن نمی بود و همچنان ما گرسنه نشسته نمی دانستیم چه باید کرد. چندان ترس بر ما چیره شده بود که با

ص: ۱۳۴

۱- کسروی در ذیل صفحه توضیح می دهد: خانه تقی زاده در روبروی مجلس می بوده. دو روز پیش از بمباران مجلس آن را رها کرده، خانه ای در کوچه های پشت مجلس می گیرد.

چشم خودم دیدم موهای سر «دهخدا» سفید گردید. بدینسان تا یک ساعت به غروب به سر دادیم و چون به تنگی افتاده بودیم، علی محمد خان داوطلب گردید. (۱) بیرون رفته، چاره ای بجوید. چون او رفت و از آن سوی تاریکی فرارسید ما هم بدان سر شدیم از خانه بیرون بیاییم. ولی از آن میان علی محمدخان بازگشته، درشکه ای همراه آورد که چهارتن، تقی زاده و دهخدا و من و یکی دیگر (نام آن کس را یاد نکرده) در آن نشستیم و علی محمدخان که شاپو به سر نهاده بود، پهلوی درشکه چی جا گرفته ما را به سفارت انگلیس رسانید. امیر حشمت که در درشکه جا نیافته، پس مانده بود، اندکی دیرتر او نیز به ما پیوست و بدین سان از بیم نگرانی درآمده آسوده گردیدیم.

در کتاب آبی در این باره چنین می نویسد: در پیرامون ساعت نه، پیامی از تقی زاده به ماژور استوکس رسید که او و سه تن از همراهانش می خواهند به سفارت پناهنده شوند. زیرا سپاهیان در جستجوی ایشان هستند و هر دقیقه ای بیم آن می رود که دستگیر شوند و اگر در سفارت پذیرفته نشوند، بی گمان کشته خواهند شد. ماژور استوکس، از روی دستوری که داشت پاسخ داد. چندی نگذشت که تقی زاده و شش تن دیگر که سه تن ایشان مدیر جبل المتین و نایب مدیران روزنامه های مساوات و صور اسرافیل بودند، از در همیشگی به سفارتخانه درآمدند و به ایشان راه داده شد. بی گمان است که اگر به ایشان راه داده نشدی، بیش از سه تن از آنان، سرنوشت میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین را که فردای

ص: ۱۳۵

۱- علی محمدخان تربیت، برادر محمدعلی خان تربیت و خویشاوند تقی زاده می بود که در دبیرستان امریکاییان درس خوانده و زبان انگلیسی را خوب می دانسته و خواهیم دید که سال دیگر یکی از سردستگان مجاهدان گردیده بود و در کشاکش اعتدالی و انقلابی کشته شد.

آن روز، بی رسیدگی خفه کرده شدند، پیدا کردند.

سیدحسن مدیرحبل‌المتین را خلخالی می‌گوید: فردای آن روز به سفارت آمد و این راست تر است و به هر حال چنانکه می‌دانیم او از همراهان تقی زاده نمی‌بود.^(۱)

در جای دیگر، هنگامی که کسروی در ذم پناه بردن به سفارتخانه‌های دول بیگانه سخن می‌گوید، می‌نویسد:

«در این زمانه این [پناهنده شدن] امری متداول شده بود و این کار را در آن زمان زشت نمی‌شماردند. با این حال مردان گردنفرازی از آن می‌ایستادند و ما می‌دیدیم که میرزا جهانگیر خان و همراهانش از رفتن به سفارت انگلیس خودداری نمودند. [درحالی‌که] دیدیم که درشکه با غلام سفارت برای آوردن تقی زاده فرستادند.»^(۲)

با عنایت به اهمیت موضوع لازم است، ماجرای پناهندگی «سیدحسن تقی زاده» به سفارت انگلیس را از زبان خود تقی زاده نیز بشنویم.

تقی زاده در خاطرات خود در این خصوص می‌نویسد:

«آن روز (روز قبل از به توپ بستن مجلس) من هم تقلا کردم. اتفاق غریبی افتاد. من گرفتار تب نوبه شده بودم. آن روز تب و لرز شدیدی آمد. رفتم در یکی از اتاقهای بالای مجلس خوابیدم مرحوم سیدعبدالله بهبهانی در باغ طرف مسجد سپهسالار در یکی از خیابانها فرشی انداخته، تشکی گذاشته، کسالت داشت دراز کشیده بود. یک نفر فرستاد بالا که فلان کس بیاید اینجا، دراز بکشد، پهلوی ما باشد. آمدم نشستم. منزل ما پشت مسجد سپهسالار، که آخرش می‌رسید به خیابان عین‌الدوله بود. اتفاقاً دو

ص: ۱۳۶

۱- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، بخش سوم، صص ۶۵۶-۶۵۳.

۲- همان، ص ۶۶۶.

روز پیش منزل عوض کرده بودیم. به همین جهت قزاقها آنجا را پیدا نکرده بودند. بنده تا غروب همانجا بودم، با وکلا و غیره. وقتی شب شد، تا سه ساعت از شب گذشته (ساعت ۱۰) همه رفتند... فکری آمد که سری به دوستان صمیمی خودم از قبیل میرزا جهانگیرخان و غیره بزنم دیدیم گلیمی انداخته چراغ نفتی روشن بود، خیالم این شد، گفتم من منزل نمی روم. آدم را صدا کردم که برود منزل و چیزی برای شام بیاورد. آقا سیدجمال الدین (که می شود گفت باعث نجات من شد) یک مرتبه عصبانی شده گفت فلانی شما چرا بمانید. ما مقصر دولت هستیم. شما وکیل مجلس هستید، شما آبرو و عظمت مجلس را نبرید و به منزلتان بروید. خیلی با تندی مرا بیرون کرد. از آنجا تا منزل تب نوبه دو بار آمد. وقتی رسیدم منزل، میرزا علی محمدخان تربیت، مرحوم آقا میرزا سیدعبدالرحیم خلخالی و امیر حشمت با برادرش آنجا بودند. رسیدم گفتم شام بدهند. از خود بی حال شدم. چشم بستم، نفهمیدم چه شد. خوابیدم تا وقتی که فردا صبح صدای تفنگ مرا بیدار کرد. گفتم چه شده، گفتند جنگ شروع شده. وکلا از صبح آمده بودند. آقا سیدعبدالله، آقا میرسید محمدطباطبایی و بعضی از وکلا آمده بودند. قزاق محاصره کرده، کسی را نمی گذاشت توی مجلس برود. من گفتم به مجلس برویم. دسته ما آمد که برویم. دیدیم قزاق محاصره کرده، مانع شد. برگشتند گفتند نمی گذارند. آمدیم نشستیم.

مخبرالسلطنه به کسی روایت کرد که محمدعلی شاه گفته بود مرا بگیرند و قسم خورده بود با دست خودش مرا بکشد. (۱)

همان طور

ص: ۱۳۷

۱- کسروی درباره آن هشت نفری که محمدعلی شاه، مصرّانه از مجلسیان خواسته بود که آنان را به وی تحویل دهند و جدا در معرض خطر اعدام بودند، می نویسد: از آن هشت تن یکی میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل، دیگری سید محمدرضا شیرازی، مدیر مساوات، دیگری ملک المتکلمین و دیگری سید جمال واعظ، دیگری بهاءالواعظین، دیگری میرزا داودخان بود. اما دو تن دیگر را نشناخته ایم. کسروی، تاریخ مشروطه ایران، بخش سوم، ص ۵۹۳ درباره دو تن از هشت تن سخنان دیگر در میان است. در کتاب آبی تقی زاده و مستشارالدوله را می شمارد، لیکن خود مستشارالدوله آن را به راست نمی دارد و ما نیز انگیزه ای نمی بینیم. (همان، ص ۵۹۶) پس از بمباران مجلس که کسانی از آزادیخواهان از ایران بیرون رفتند، برخی از ایشان پایشان به لندن رسیده و مستر براون را دیده اند و چون مستر براون پرسشهایی درباره پیشامدهای ایران می کرده، اینان فرصت شماره اند که هر یکی دروغهایی به سود خود سازند و به او باز گویند. یکی از آنان ظهیرالسلطان بوده، دیگری حاجی میرزا یحیی (دولت آبادی) بوده که خود و برادرش را در آن هشت تن جا داده. از این گونه دروغها در استانبول نیز پراکنده شده بود. (همان، ص ۵۹۶)

آنجا وحشت داشتیم صحبت آمد بلکه خود را به یکی از سفارتخانه ها برسانیم. من حتی یک نفر فرنگی نمی شناختم. دو سال بود در مجلس بودیم، از فرنگی ها دوری می کردیم. غیر فرنگی یکی میرزا یانس ارمنی که بعد وکیل ارامنه شد، هم اردشیر جی زردشتی تبعه انگلیس خاطر آمد. گفتیم شاید یکی از این دو در این روز مبادا به درد ما بخورد. خیال کردیم کاغذی به یکی از سفرا (که آن وقت چون تابستان بود رفته بودند شمیران و قلعهک و الهیه). بنویسم. سفارت روس که جرأت نمی کردیم. می گفتند آنها تحریک می کنند. انگلیسی ها را هم خیال می کردند چون از یک سال قبل از آن با روسها ائتلاف کرده اند [اشاره به قرارداد ۱۹۰۷] احتیاط می کردند. ظاهرا مرحوم ملک المتکلمین و میرزا جهانگیر خان به همین اعتقاد به آنجا نرفتند. انگلیسی ها اول کمک می کردند، ولی از وقتی که با روسها اتحاد کردند، خودداری

نمودند. می گفتند روس و انگلیس هر دو یک جورند.

ما کاغذ نوشتیم، گویا خطش را دهخدا نوشت. کاغذ و قلم پیدا نمی شد. آخر از کاغذ کله قند زیر نمذ بریده نوشتیم. مخاطبش معلوم نبود. نوشتیم ما چند نفر هستیم در خطر. می خواهیم بدانیم ممکن است به ما پناه بدهید. دادیم به میرزا علی محمدخان تربیت که میرزا یانس یا اردشیر جی را پیدا بکند و به وسیله یکی از آنها، آن را به یکی از سفارتخانه ها برساند. رفت، برنگشت. ناامید شدیم. هوا تاریک شد. گفتیم برویم شاه عبدالعظیم. امیر حشمت و برادرش، میرزا محمود صراف و دهخدا و یحیی خان برادر دهخدا و برادر من اسبابها را جمع کردیم. می خواستیم برویم که یک مرتبه در به شدت هر چه تمام تر زده شد. دهخدا رفت در را باز کرد. دیدیم میرزا علی محمد با عجله وارد شد. گفت حتی یک ثانیه هم معطل نشوید. قزاقها می آیند. او رفته بود، اردشیر جی را پیدا نکرده بود. رفته بود سفارت انگلیس. در شهر از اعضای سفارت کسی نبود. آن روز که صدای تفنگ و توپ را شنیده بودند. مازور استوکس «آتشه میلتر» سفارت از قلعهک آمده بود شهر. وقتی میرزا علی محمدخان به میرآخور رئیس غلامهای سفارت گفته بود کاغذ لازم دارم. گفته بود بدهید به من، گفته بود نمی دهم. میرآخور رفته بود به «آتشه میلتر» که در حمام بود مطلب را گفته بود. او فارسی می دانست. کاغذ را همانجا گرفته و خوانده بود. ظاهرا میرزا علی محمدخان اسم مرا هم گفته بود. ما امضا نکرده بودیم و مخاطب هم معلوم نبود. او گفته بود برو بگو بیایند. گویا او به قلعهک تلفن کرده بود. اجازه داشتند که فقط در هنگام خطر فوری که کسی جانش به خطر بیفتد به سفارت راه بدهند. گویا کسی را هم از غلامان، همراه میرزا علی محمدخان فرستاده بود.

کار خوب دیگری که میرزا علی محمدخان کرده بود این بود که شاپوی او را گرفته، گذاشته بود سرش. شاپو آن وقتها علامت فرنگی بود. بعد میرزا علی محمدخان خواسته بود درشکه بگیرد پیدا نشده بود. درشکه یک قران بود. آخر یک تومان داده و درشکه ای را آورده بود. اصرار داشت نیم دقیقه هم دیر نشود. عجله کرد سوار شدیم. من که از همه بیشتر در خطر بودم در جلو نشستیم، راه افتادیم میرزا علی محمد خان در کنار درشکه چی نشست و شاپو را بر سر خود گذاشت. استوکس و اسمارت خیلی به من اظهار علاقه و ارادت می کردند. وقتی بنا شد از ایران برویم، قبل از آن من گفتم که باید سری به منزلم بزنم. توصیه می کردند نروم. می ترسیدند آسیبی به من برسد. گفتم غیر از آن نمی شود. زیرا هر چه کاغذ داشتم آن جا بود. بعد خیلی اصرار کردند که زود بیایید.

یک کسی را که رئیس غلامان و میرآخور بود با من همراه کردند که منزلم را ببینم و برگردم.» بعد از ذکر کارهایی که در خانه انجام داده می نویسد:

من دوباره سوار شده آمدم سفارت انگلیس، اسمارت گفت از وقتی که من رفتم و برگشتم، آنجا قدم می زد. [خیلی علاقه داشت، سلامت برگردم. در مذاکره دولت با سفارت، انگلیسی ها گفتند تأمین بدهید. طول کشید.] محمدعلی شاه گفت تأمین می دهد به شرط اینکه شش نفر را از ایران بیرون کنند و چهار نفر به ولایات خودشان برونند. اول می گفتند که تا ده سال، اینها چانه می زدند. آخر در مورد من یک سال ونیم و درباره بقیه یک سال شد. این شش نفر اینها بودند: مرحوم دهخدا، معاضد السلطنه نائینی از منسوبین مشیرالدوله کنسول سابق ایران در باکو، صدیق حرم که

خواجه دربار محمدعلی شاه بود. مرتضی قلی خان نائینی (پدر دکتر طب که آنجا بود) بهاء‌الواعظین. چهار نفر دیگر که قرار شد از تهران به ولایت خودشان بروند، عبارت بودند از: مرحوم سیدعبدالرحیم خلخالی و برادر من (سید جواد) و امیر حشمت (نیساری) و برادرش.»^(۱)

کسروی در مورد پایان کار پناهندگان سفارت انگلیس می نویسد:

«در کشاکشی که بین سفارت انگلیس و محمدعلی شاه پیش آمد، وی مصرّ بود که پناهندگان از سفارت بیرون آیند. محمدعلی شاه درباره تقی زاده و چند تن دیگری می خواست چند سالی از ایران دور باشند. سفارت ایستادگی می کرد که زمان دورماندگی آنان بسیار نباشد. بدینسان گفتگوها می رفت. تا سرانجام برخی از پناهندگان خود به دربار میانجی برانگیختند و بیرون رفتند. معاضد السلطنه بیرون رفت و آهنگ اروپا کرد. درباره امیرحشمت و چند تن دیگری (از آذربایجانیان) نهاده شد که به آذربایجان بازگردند. درباره تقی زاده و دهخدا و بهاء‌الواعظین و صدیق حرم و مدیر جبل‌المتین چنین نهاده شد که محمدعلی میرزا در رفت «هزینه» سفر پردازد و از ایران بیرون روند و جز از تقی زاده که بی نیازی نموده پولی نگرفت، دیگران گرفتند، (و بلکه به نوشته کتاب آبی فزونتر از آن می خواستند) و همگی در کالسکه دولتی نشسته همراه غلامان سفارت از راه گیلان روانه قفقاز شدند.»^(۲)

«یکی از داستانهای شگفت تاریخ مشروطه ایران همین است که دسته بزرگی از درباریان کهن و از دیگران که به میان مشروطه خواهان آمده بودند، یگانه کار خود را فرمانروایی و آقایی

ص: ۱۴۱

۱- زندگی طوفانی، صص ۷۲ و ۷۳.

۲- کسروی، تاریخ مشروطه ایران، بخش سوم، ص ۶۶۷.

می دانستند و این بود که به هیچ کوششی برنخاسته، دیگران را وامی داشتند و هر زمان که بیمی پدیدار می گردید، خود را به کنارکشیده، میدان را به مجاهدان و کوشندگان باز می گزاردند. لیکن همین که بیم از جلو برمی خاست و زمینه به فرمانروایی آماده می گردید، بی درنگ خود را به میان می انداختند و کوشندگان را به کنار زده، رشته کارها را به دست خود می گرفتند. بلکه زبان باز کرده ایرادها به آن کوشندگان می گرفتند. همین اکنون که در تبریز جنگ و خونریزی می رفت، در تهران یک دسته از حاجی نصرالله تقوی و حسینقلی نواب و مشیرالدوله و مؤتمن الملک و تقی زاده و میرزا علی اکبر خان دهخدا و دیگران، ناشکیبانه چشم به راه می داشتند که زمینه آماده گردد و باز آنان پایه میدان گذارند و رشته را به دست گرفته، مشروطه را راه برند. صدها از این کسان در میان می بودند.

ما در نوشته های خود اینان را میوه چین می نامیم... چنانکه نامش را بردیم یکی از این میوه چینان تقی زاده می بود. این مرد را دیدیم که روز بمباران مجلس آن ناشایستگی را از خود نشان داد و سپس نیز به سفارت انگلیس پناهیده، خوار و زبون از ایران بیرون رفته یکسره آهنگ لندن کرد. در این چند ماه که در تبریز آن کوششها و خونریزیها رفت او در لندن می نشست؛ ولی همین که تبریز از دولتیان پیراسته گردیده در شهر ایمنی رخ داد، از لندن بیرون آمده، گویا در آذرماه بود که خود را به تبریز رسانید. این شگفت تر که به جای آنکه از کوششهای سردستگان و مجاهدان خوشنودی نماید و نیز گرهی از کار بگشاید، از همان آغاز رسیدن، خشکه پارسایی از خود نشان داده به ستارخان و مجاهدان ایرادها گرفت. به ستارخان چنین گفته بود: فرج آقا در مرند شراب می خورد.

ستارخان گفته بود: من فرج آقا را برای پیشمیزی نفرستاده ام.

در تبریز در آن زمان آگاهی از رفتار ناشایست او در پیشامد بمباران نیافته بودند و او را یکی از سران بی باک مشروطه خواهی شماره پاس بسیار می داشتند و کارها از او می بیوسیدند؛ ولی او خودخواهانه کناره جسته در خانه می نشست و از پشت پرده به کارشکنی می کوشید. یکی از بهانه هایی که پیدا کرده بود اینکه مجاهدان خانه تاراج می کنند.

چنانکه گفته ایم مجاهدان (آنان که از نخست این نام را پذیرفته بودند) بیشتر شان مردان پاکدامن و بی نیاز می بودند که هیچ گاه دست به داراک کسی نزدندی و از دیگران نیز به جلوگیری کوشیدندی. چنانکه چهارماه بیشتر بخش بزرگی از بازار در دست اینان می بود که اگر خواستندی، دکان ها را باز کرده پول و کالای فراوان برداشتندی (چنان که دولتیان می کردند) ولی شنیده نشد که به یک دکانی دستبرد زده باشند. لیکن حاجی میرزا حسن و امام جمعه و میرهاشم و دیگران که در اسلامیه نشسته، و خود آنان سواران را به تاراج شهر می فرستادند، مجاهدان که خانه های آنان را تاراج کردند جای هیچ ایرادی نمی بود. در جنگ چنانکه دشمن را کشند داراکش را هم تاراج کنند. این تاراج کردن از یک سو پر و بال دشمن را کندن است و از یک سو مایه دلخنی جنگندگان تواند بود.

ولی تقی زاده همین را دستاویزی ساخته به ستارخان و باقرخان بد می گفت و بدینسان یک دسته را از آنان جدا گردانیده به سر خود گرد می آورد. حیدر عمو اوغلی که از تهران با وی به همبستگی می داشت، در اینجانبیز به او پیوسته در نهان با ستارخان دشمنی می نمود.

بدتر از همه اینها آنکه میرزا محمدعلی خان تربیت که از خویشان تقی زاده و از افزارهای دست او می بود، او نیز همچون تقی زاده به لندن و کانونهای سیاسی آنجا راه می داشت و بتازگی از آنجا بازگشته در تبریز می زیست، او هم با ستارخان دشمنی می کرد و ما می بینیم نامه ای به پروفیسور براون نوشته که نکوهش بسیار از ستارخان و کارهایش کرده و او را «لوتی» و «تاراجگر» و «قره داغی» خوانده و از براون خواهش کرده که چیزی در ستایش او ننویسد.

و در پایان نامه تقی زاده را گواه گفته های خود نشان داده که پیداست با دستور او نوشته و براون ترجمه این نامه را در آخرهای کتاب خود آورده است. (آن نامه بی نام چاپ شده. ولی ما می دانیم که نویسنده اش تربیت بوده). باید دانست تقی زاده و تربیت و چند تن دیگری، گذشته از خودخواهی که دامن گیرشان شده به این کارشکنی ها و امی داشت، انگیزه دیگری در کارشان می بود. با آمدورفتی که آنان به لندن می کردند و همچون کبوتر دوبرجه، گاهی در آنجا و گاهی در اینجا می زیستند، ناچار می بودند که پیروی از سهشهای مردان سیاسی انگلیس نمایند و بدگویی از مجاهدان که یک دسته جانبازانی می بودند، دریغ نگویند.

به هر حال ستارخان با آن بی سوادیش جریزه نیکی از خود نشان می داد و رفتار بسیار ستوده می کرد و در خور آن خرده گیریها که می شد نمی بود. باقرخان هم اگر چه برخی درشتخویی ها از او سر می زد، روی هم رفته رفتار و کردارش در خور ستایش می بود.^(۱)

کسروی در باب واپسین روزهای حکومت محمدعلی شاه می نویسد:

«از بیست و سوم اردیبهشت، بست نشینان سفارت عثمانی و شاه

ص: ۱۴۴

۱- کسروی، همان، ج ۲، صص ۸۰۹-۸۰۷.

عبدالعظیم که چندین صدمتن بودند، ایمنی یافته بیرون آمدن آغاز کردند. بدینسان محمدعلی میرزا دوباره مشروطه را برپا کرد. ولی از این سوی شورشیان گیلان به این اندازه خرسند نشده و خود را تا قزوین رسانیده تهران را هم بیم می دادند. بختیاریان در اسپهان دو دل می زیستند. در میان تبریزیان دو تیرگی بود. آقای تقی زاده و چند کس در بیرون به عنوان پاس سفارت نمایندگان دو دولت و در درون به جهت های دیگری کنار آمدن با محمدعلی میرزا را بهتر می شمردند ولی سردار و دیگران آن را نمی پسندیدند.»^(۱)

در جای دیگر می نویسد:

«از آن سوی در تبریز آقای تقی زاده و مساوات و همدستان ایشان و بسیاری از سرجنابان تهران بر آن بودند که پیشنهاد کارکنان دو دولت را پذیرفته و با دربار قاجار از درآشتی باشند و چنانکه گفتیم کسانی از اینان «کمیتة واسطه» برپا نموده، اینان نیز میانه علمای نجف با محمدعلی میرزا سازشی پدید می آوردند. پیداست عنوان آشکار اینان نرنجانیدن نمایندگان دو دولت و به پایان آوردن شورش و نابسامانی بود ولی بی گمان در نهان سوده های دیگری را خواستار بودند...

اما آقایان تقی زاده و مساوات و همدستان ایشان اینان از بسیار پیش، نامبرداری مجاهدان را برنتافته همیشه می کوشیدند جانفشانی های آنان را خوار و بی ارج نمایند و از نام و آوازه شان بکاهند و این هنگام کوشش بیشتر نموده و می خواستند نگزارند شورش همچنان پیش رفته و آخرین فیروزی به نام مجاهدان و جانبازان درآید و بسیار بهتر می شمردند که با گفتگو

و

ص: ۱۴۵

دست اندر کاری خود ایشان به پایان برسد و آخرین نتیجه از ایشان باشد، اینها چیزهایی است که رفتارهای دیرترشان نیز آن را بی گمان می گرداند.»(۱)

سقوط محمدعلی شاه و پایان استبداد صغیر

لشکر کشی مشروطه خواهان به تهران و تصرف پایتخت و پایان دوره اقتدار مستبدانه محمدعلی شاه قاجار، مسئله مهمی است که شرح تفصیلی آن بیش از ظرفیت این مجیزه و خارج از چارچوب مباحث مورد توجه این نوشتار است. اما از آنجا که این نوشته عهده دار روشن ساختن ویژگیهای شخصیتی سیدحسن تقی زاده، یکی از چهره های مؤثر و متنفذ در رخدادهای نهضت مشروطیت است، لازم است به پاره ای از وقایع و جریاناتی که تقی زاده و همفکرانش در آن دخیل بوده اند، اشاره شود.

باتصرف تهران، در ۲۸ جمادی الثانی سال ۱۳۲۷ هجری قمری (۲۳ تیرماه ۱۲۸۸ هجری شمسی)، محمدعلی شاه به سفارت روس پناهنده شد و سران مشروطه خواه او را از مقام سلطنت خلع کرده، فرزند ۱۲ ساله او احمد میرزا را به عنوان شاه ایران برگزیدند و به دلیل صغر سن احمد شاه، عضدالملک مسن ترین فرد قاجار را، به سمت نایب السلطنه انتخاب کردند.

سران نهضت در بدو امر کابینه ای تشکیل دادند که نخست وزیر نداشت. در این کابینه، سردار اسعد بختیاری عهده دار امور داخله، ناصرالملک به عنوان وزیر خارجه، سپهدار تنکابنی در سمت وزیر جنگ، مستوفی الممالک در سمت وزیر مالیه و فرمانفرما در جایگاه وزیر عدلیه

ص: ۱۴۶

عاهده دار، رتق و فتق امور کشور شدند. پس از چند روز سپهدار به عنوان رئیس کابینه، مسئولیت قوه مجریه را بر عهده گرفت. در این هنگام، گروهی از سران مجاهدین و مبارزین که از عناصر مؤثر و با نفوذ نهضت بودند، به عنوان اعضای هیئت مدیره، در غیاب مجلس شورای ملی، ظاهراً به عنوان قوه مقننه و گروهی نیز به عنوان اعضای «دادگاه انقلاب»، مسئولیت تثبیت نظام مشروطه و قلع و قمع مخالفین و مجازات مستبدین را عهده دار شدند.

نکته شایان توجه در باب «هیئت مدیره» و «دادگاه انقلابی»، عناصر تشکیل دهنده این دو گروه است که به عنوان چهره های بارز انقلاب و پیشوایان نهضت مشروطه، زمام امور را در دست داشتند و در صدد پی افکندن و معماری بنای نظام دموکراسی و اعطای آزادی و اعتلای کشور بودند.

هر چند نگارنده بر این باور است که روشن شدن سیاست های استعماری و دستهای پنهانی که موجب انحراف مشروطیت و پایمال شدن خون آزادیخواهان راستین و به هدر رفتن زحمات روحانیون دین باور و مردمی که مشروطیت را زمینه ساز رواج شریعت و بسط عدالت و پایان ظلم و شقاوت تلقی می کردند، از سویی و روشن شدن چهره تقی زاده به همراه نمایاندن چهره همراهان و همفکران وی از دیگر سو، لازم و ضروری است، اما معرفی تفصیلی تک تک این افراد، موجب تطویل مقال است و در حوصله این نوشتار نیست. لذا می کوشیم بر سبیل ایجاز، در مورد برخی از این افراد نکاتی را خاطر نشان سازیم تا روشن شود چه کسانی داعیه آزادی خواهی داشتند و خود را پرچمدار نهضت مردمی و قهرمان ملی و اسوه وطن پرستی می دانستند و خود و یارانشان را نه

آن گونه که بودند، می نمودند.

ص: ۱۴۸

هیئت مدیره، به عنوان عالی ترین هیئت، پس از سقوط محمدعلی شاه، از سویی در غیاب مجلس شورای ملی به عنوان قائم مقام مجلس نقش قوه مقننه را ایفا می کرد و عهده دار تصویب قوانین و مقررات لازم جهت پیشبرد اهداف نهضت بود و از طرفی در تعیین اعضای کابینه و اعضای دادگاه عالی انقلاب و نظارت بر عملکرد آنها و در واقع رتق و فتق کلیه امور کشور دخیل بود. این هیئت دارای دوازده عضو به شرح زیر بود:

۱- محمدولی خان سپهدار اعظم ۲ - حاج قلی خان، سردار اسعد

۳- مرتضی قلی خان صنیع الدوله ۴- سیدحسن تقی زاده

۵- میرزا حسن خان وثوق الدوله ۶- ابراهیم حکیم الملک

۷- صادق مستشار الدوله ۸- عبدالحسین سردار محی

۹- میرزا سلیمان خان میکده ۱۰- حاجی سیدنصرالله تقوی

۱۱- حسینقلی خان نواب ۱۲- محمدعلی خان تربیت.

در خصوص اعضای هیئت مدیره و ویژگیهای این افراد، هر چند

نگارنده نیز چون بسیاری از علاقه مندان بدین مرز و بوم و شیفتگان فرهنگ گرانبار اسلامی - ایرانی و دلباختگان میراث گرانسنگ اسلاف مسلمان خویش، از مواجه شدن با این واقعیت تلخ، رنج می برد و بازگو کردن این حقیقت ناگوار را بر نمی تابد که: غالب این افرادِ داعیه دار رهبری نهضت و منادی حریت و آزادی و وطن پرستی، اعضای شبکه فراماسونی و مجری سیاست های استعماری بیگانه بودند؛ ولی چه باید کرد که، تاریخ، بی اعتنا به احساسات و عواطف و تمایلات شخصی ما، بدون اغماض، در پی ثبت و ضبط و انعکاس حقایق تلخ و شیرین است و در گذر زمان چنان آرایه ها و شواهد را می پیراید و پرده ها را فرو می افکند و حقایق را صریح و روشن می نمایاند که از آن هیچ گریز و گزیری نیست.

به هر تقدیر، آنچه مایه تأسف و تألم است اینکه از میان ۱۲ عضو این هیئت، ده تن را می توان در جدول اسامی اعضای لژ بیداری ایرانیان وابسته به گراند لژ فرانسه مشاهده نمود. این جدول را که آقای اسماعیل رائین - براساس اسامی ارائه شده از سوی حکیم الملک و اشراق، معتمدی و علی مشیری - فراهم آورده، حاوی اسامی بسیاری از اعضای این لژ، از جمله افراد زیر است که در «هیئت مدیره» مذکور و دادگاه عالی عضویت داشته اند:

اسامی حکیم الملک و اشراق معتمد علی مشیر یا علاء الملک میرزا نصر الله خان // عضو دادگاه عالی تقی زاده، سید حسن // -
// عضو هیئت مدیره تربیت، میرزا محمد علی خان // عضو هیئت مدیره حکیم الملک - ابراهیم خان // // // // // عضو هیئت مدیره رضوی -
سید نصر الله تقوی // // // // // عضو هیئت مدیره زنجانی - حاج شیخ ابراهیم // // // // // عضو دادگاه عالی سردار بهادر بختیاری جعفر قلی
خان // // // // // عضو دادگاه عالی سردار اسعد، حاجی علی قلی خان // // // // // عضو هیئت مدیره صنایع الدوله مرتضی قلی
خان // // // // // عضو هیئت مدیره نواب - حسین قلی خان // // // // // عضو هیئت مدیره وثوق الدوله // // // // // عضو هیئت مدیره مستشار الدوله
میرزا صادق خان // // - عضو هیئت مدیره در مورد میرزا سلیمان میکده باید گفت: اگر چه نام وی در لیست فوق نیست، اما
شواهد و قرائن دال بر آن است که وی نیز عضو لژ فراماسونی بوده است. اسماعیل راین در باره «انجمن مخفی» فراماسونها می
نویسد:

«دومین انجمن مهمی که با کمک پنهانی لژ فراماسونی و مشروطه خواهان تشکیل شد «انجمن مخفی» در تهران بود. این
انجمن که نامی نداشت به وسیله ملک المتکلمین و سید جمال الدین واعظ (اصفهانی) که هر دو از اعضای برجسته لژ
فراماسونری ایران بودند، رهبری و اداره می شد. انجمن مزبور، روز ۲۲ ربیع الاول

۱۳۲۲ (۸ ژانویه ۱۹۰۴م) در باغ میرزا سلیمان خان میکده در خیابان گمرک که در آن زمان محل کم جمعیتی بود، تشکیل شد. وی عضو هیئت مدیره ۹ نفره این کمیته بود.^(۱)

همچنین آقای ملک زاده، در مطلبی که درباره کمیته انقلاب ملی می نویسد، نام میرزا سلیمان خان میکده را در عداد اعضای این کمیته ذکر می کند. این کمیته که حکیم الملک از آن به نام «کلوب بیداری ایران» یاد می کند، به عقیده آقای راین همان «لژ بیداری ایران» است که پیش از این در آن خصوص به تفصیل سخن گفتیم^(۲) و اگر چه نام وحیدالملک حاجی میرزا عبدالحسین خان نیز در بین اسامی اعضای لژ بیداری ایران ذکر نشده است، اما آقای راین نام وی را در زمره نمایندگان فراماسونری که در دوره دوم مجلس شورای ملی اعضای لژ بیداری ایران بودند ذکر می کند و می نویسد از بین ۱۶ نماینده ای که از تهران انتخاب شدند ۱۳ نفر آنها فراماسون بودند.^(۳)

بنابراین با توجه به نامهای یاد شده در جدول فوق، از ۱۲ عضو هیئت مدیره، ده نفر آنان در شمار چهره های مؤثر و شاخص لژ بیداری ایرانیان بوده اند. گفتنی است لژ بیداری ایران، نخستین لژ رسمی وابسته به شبکه فراماسونی جهانی بود که در ایران تأسیس شد. این لژ وابسته به گراند اوریان (شرق اعظم) فرانسه بود. ولی به قول سعید نفیسی اعضای آن، دانسته یا ندانسته در خدمت تحقق اهداف استعماری بریتانیای کبیر بودند.

سعید نفیسی بر این باور بود که از روزی که صحبت فراماسون در

ص: ۱۵۲

۱- راین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، صص ۱۷۳ و ۱۷۷.

۲- برای آگاهی از اسامی اعضای کلوب بیداری ایران بنگرید به: راین، همان، ج ۲، ص ۱۸۲.

۳- همان، ج ۲، ص ۲۰۹.

ایران شد، طبقات عالی ایران و کسانی که مورد توجه فراماسونهای انگلیس واقع می شدند، بیشتر متمایل بودند از (لژ لندن) فرار کرده و به (لژ فرانسه) روی آورند. به همین جهت از روزی که اولین هسته لژ فراماسونری فرانسه در ایران شروع به فعالیت کرد، بیشتر ایرانیان بدان روی آوردند.^(۱)

سعید نفیسی با این عقیده که: انگلیسی ها از «لژ بیداری ایران» همان استفاده ای را می کردند که از لژ رسمی انگلستان در ایران؛ می نویسد: انگلیسی ها همواره در این مدت نه تنها کاملاً فراماسونهای فرانسوی را در ایران تحمل کردند، بلکه آشکارا پشتیبان آنها بوده و به همین وسیله از آنها نفع سیاسی برده اند. به همین جهت صدها فراماسون ایرانی هستند که خالصاً و مخلصاً و عبیدانه و باکمال حضور ذهن و امانت و صداقت به سیاست نابکارانه انگلیس در ایران خدمت کرده اند و خود نمی دانسته اند که چه می کنند و یا اصلاً این خوش خدمتی و خوش رقصی را ننگ نمی دانسته اند.^(۲)

دادگاه عالی

دادگاه عالی که با ده عضو، مسئولیت محاکمه و مجازات مستبدین را عهده دار شده بود، نیز به ایفای نقشی می پرداخت که هیئت مدیره تعیین کرده بود. چه غالب این افراد، در واقع عوامل و مجریان اوامر، اعضای متنفذ هیئت و منتخب آنان، در دادگاه بودند. اعضای این دادگاه عبارت بودند از:

ص: ۱۵۳

۱- راین، همان، ج ۲، ص ۴۴.

۲- همان، ص ۴۵.

۱- شیخ ابراهیم زنجانی (۱)

۲- میرزا محمد نجات (مدیر روزنامه نجات) (۲) ۳- جعفرقلی خان بختیاری (سردار بهادر) (۳)

۴- سیدمحمد معروف به امامزاده (حاجی سیدمحمد امام جمعه) ۵- نصرالله خان خلعت بری (اعتلاءالملک) (۴)

۶- جعفرقلی خان (یکی از ساکنین

ص: ۱۵۴

۱- شیخ ابراهیم زنجانی که نقش دادستان را در این دادگاه ایفا می کرد، یکی از فراماسونهای قدیمی بود. محمود عرفان درباره لژیونری ایران می نویسد: «در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه، ایرانیانی که به فرانسه و بلژیک مسافرت کرده و در آنجا وارد لژ فراماسونی شده بودند، به ایران که بازگشتند، این فرقه را در تهران تأسیس نمودند و به قول ادیب الممالک فراهانی آن را «لژیونری ایران» نامیدند». همین نویسندگان در نطقی که در جمعیت عامیون ایراد کرد، اشخاص ذیل را به عنوان افراد قدیمی و پیش کسوت فرقه فراماسونری در ایران معرفی کرد: میرزا سعید خان وزیر خارجه، میرزا سید محمد طباطبایی سنگلجی، میرزا ابوتراب خان نظم الدوله، علیخان ظهیرالدوله، شیخ هادی نجم آبادی، دبیر الملک شیرازی، علیقلی خان سردار اسعد، مسعود میرزای ظل السلطان، لیزپوز رئیس مدرسه لیانس، میرزا حسین خان کمال، مشاور الملک محمود، سید نصرالله تقوی، میرزا حسن خان مستوفی الممالک، میرزا ملکم خان، کمال الملک نقاش، میرزا علیخان ذکاءالملک، مشیرالدوله پیرنیا، ارباب کیخسرو شاهرخ، فرزین، ادیب الممالک فراهانی، مرتضی نجم آبادی، آقا شیخ ابراهیم زنجانی، میرزا فضل الله حکیم الهی. راین، همان، ج ۲، ص ۵۴.

۲- بنا به گفته ملک زاده میرزا محمدنجات، رابط کمیته انقلاب با خارج از کمیته بود. این کمیته به زعم آقای راین، همان کلوب بیداری ایران است که حکیم الملک از آن یاد می کند و این کلوب هسته مرکزی لژ فراماسونی بیداری ایران است.

۳- نام جعفرقلی خان بختیاری سردار بهادر در جدول اسامی فراماسونهای عضو لژ بیداری ایران ذکر شده است.

۴- نام میرزا نصرالله خان اعتلاءالملک نیز در جدول اسامی فراماسونها ذکر گردیده است. بامداد در خصوص خدمت وی به بیگانگان و خیانتش به ایران می نویسد: «نصرالله خلعت بری ملقب به اعتلاءالملک، در سال ۱۳۲۹ ق، برای تحدید حدود مرز غربی ایران با عثمانی به نمایندگی ایران مأمور شد. در کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملک ساسانی این سطور دیده شد: آقای نصرالله خلعتبری اعتلاءالملک که در آن وقت در وزارت امور خارجه تهران مدیر اداره عثمانی بودند، در ذیحجه ۱۳۲۹ به نمایندگی دولت ایران تعیین شده به اسلامبول رفتند و مدت ۹ ماه به دستور اجانب با نمایندگان عثمانی به تبانی و مجامله وقت گذرانده و نتیجه نگرفتند... این ناحیه ای را که با امضای آقای نصرالله خلعتبری اعتلاءالملک نماینده ایران، دول واسطه به رایگان و به دلخواه خود، از ایران جدا کرده اند در حدود ۴۸ فرسخ مربع مساحت دارد [۲۸۸ کیلومتر مربع]» (بامداد، رجال ایران، ج ۴، ص ۳۴۱).

۱- در باب خیانت عبدالحمید خان غفاری، یمین نظام کاشی ۱۳۴۳-۱۲۸۸ ه ق بامداد می نویسد: «وی در صدارت شاهزاده عین الدوله برای تحدید حدود سیستان و رود هیرمند، جزو کمیسیون که برای این کار انتخاب شده بود، به سیستان رفت. به طوری که معروف است، در این سفر خدمتی نکرد، بلکه با گرفتن پولی برعکس خیانت کرد و به دلخواه به نفع انگلیسی ها رأی داد و حقوق ایران را در سهم رودخانه هیرمند به کلی از دست داد و از بین برد. می گویند در این مأموریت ده هزار لیره از انگلیسی ها گرفت و این خیانت بین و آشکار را مرتکب [شد] او به ضرر ایران رأی داد.» بامداد، رجال ایران، ج ۲، ص ۲۶۱.

۲- علی محمدخان مجاهد تربیت، برادر محمدعلی خان تربیت بود. به خاطر این که محمدعلی خان یار دیرین تقی زاده و شوهر خواهر وی بود (محمدعلی خان دومین همسر خواهر تقی زاده بوده)، به قول تقی زاده «جمع المال بودند و شراکت زندگانی داشتند، (زندگی طوفانی، ص ۹۳) علی محمد خان، اغلب نزد تقی زاده به سر می برد و در تهران نزد تقی زاده زندگی می کرد و تقی زاده او را به چشم برادر کهنتر یا فرزند خود می دانست. تقی زاده در مورد کشته شدن وی می گوید: در ورود به تبریز از واقعه کشته شدن میرزا علی محمد خان (بعدها تربیت) مطلع شدم. این واقعه تأثیری فوق العاده در من کرد، زیرا که او مانند اولاد من بود و او را از بچگی و جوانی تربیت کرده بودم و در تهران هم در یک منزل می نشستیم (تقی زاده، زندگی طوفانی، ص ۱۵۷). وی به شدت تحت تأثیر تعلیمات تقی زاده بود. در رابطه با اعدام مرحوم شیخ فضل الله نوری، تقی زاده خود می نویسد که: اختلافاتی هم برای کشتن شیخ فضل الله شد. میرزا علی محمدخان گویا در آن کار اصرار کرد. با سپهدار میانشان محاجه و منازعه شد. (تقی زاده، زندگی طوفانی، ص ۱۵۰) ظاهراً غرض تقی زاده از منازعه، بین میرزا علی محمد و سپهدار، همان برخوردی است که خود در جای دیگر، بدین شرح نقل می کند: میرزا علی محمدخان بی محابا بود. فوراً می کشت. یک روز که در هیئت مدیره خبر آوردند شیخ فضل الله کشته شد، سپهدار دیوانه شد. گفت می دانم همه را این پسر می کشد، من هم می توانم بکشم. موزرش را در آورد. میرزا علی محمدخان خیلی تند بود، پیشدستی کرد و موزرش را بلند کرد. سپهدار دید الان است که می کشد، پا شد فرار کرد. میرزا علی محمدخان و حیدرخان عمواغلی با هم بودند. تقی زاده که به گفته خود مؤثرترین اعضای هیئت مدیره بود (زندگی طوفانی، ص ۱۵۰) چنان می نماید که هیئت مدیره در جریان محاکمه و اعدام شیخ فضل نبوده، در حالی که اغلب نویسندگان اشاره کرده اند، علاوه بر اینکه اعضای دادگاه هر یک نماینده یکی از شخصیت های ذی نفوذ هیئت مدیره و مجری فرمان اعضای هیئت بوده اند، حکم اعدام شیخ پس از تنفیذ هیئت مدیره به مرحله اجرا در آمد. در همین صفحه تقی زاده درباره اعدام مرحوم شیخ، نوشته است: شیخ فضل را گرفته بودند. محاکمه می کردند وحیدالملک شیبانی و آقا شیخ ابراهیم زنجانی. برای اینکه صورت محاکمه ای داشته باشند گفتند که آمدی حکم کشتار مشروطه طلبها را دادی! عاقبت آقا شیخ ابراهیم زنجانی ادعای نامه ای نوشته بود که چاپ شده. گفتند جواب بده. او هم اعتنایی نمی کرد. آخرش گفتند جزای این اعدام است. هیچ کس خیال نمی کرد مجتهد بزرگی را بکشند. زندگی طوفانی، ص ۱۳۸. بالاخره علی محمدخان مجاهد (تربیت) برادر محمدعلی خان تربیت (تقی زاده، زندگی

طوفانی، ص ۹۳) یا برادر زاده محمدعلی خان تربیت (زندگی طوفانی، صفحه ۳۲۶). دست پرورده تقی زاده از کودکی و نوجوانی که به واسطه همراهی بامجاهدین رشت، ملقب به مجاهد شد کسی بود که علاوه بر اصرار بر اعدام مرحوم شیخ، به اتهام کشتن سیدعبدالله بهبهانی، توسط مجاهدین طرفدار اعتدالیون کشته شد.

۱۰- احمد علی خان مجاهد (عمیدالسلطان برادر سردار محی).

با توجه به جدول اسامی اعضای لژ فراماسونی بیداری ایران، ملاحظه می شود که از ده عضو دادگاه عالی پنج نفر آنان، یعنی شیخ ابراهیم زنجانی، میرزا نصرالله خان اعتلاءالملک، جعفرقلی خان، سردار بهادر بختیاری، عبدالحسین خان شیبانیعضو لژ بیداری ایران بوده اند.

یکی از اقدامات زشت و نابخشودنی دادگاه عالی و هیئت مدیره، اعدام حاج شیخ فضل الله نوری بود. اعضای دادگاه عالی انقلاب به اتفاق آرا او را محکوم به اعدام نمودند و به موجب حکم هیئت مدیره که رأی

ص: ۱۵۶

دادگاه مذکور را تأیید و تنفیذ نمود، وی را در تاریخ یازدهم مردادماه ۱۲۸۸ خورشیدی برابر سیزدهم رجب ۱۳۲۷ قمری در سن ۶۹ سالگی، در میدان سپه به دار آویختند و به قول آقای بامداد در کتاب رجال ایران قضات دادگاه و هیئت مدیره با اعدام مجتهدی جامع الشرایط چون شیخ فضل الله نوری، در واقع راه را برای اعدام و ترور دیگر علما و روحانیون باز کردند و نتیجه این عمل آن شد که روسها هم به هیئت مدیره مزبور تاسی کرده، در دهم محرم (روز عاشورا) سال ۱۳۳۰ هـ ق حاجی میرزا علی آقای ثقه الاسلام مجتهد را در تبریز به دار آویختند و سید عبدالله بهبهانی نیز به روایتی به صلاحدید و معاضدت برخی از اعضای همین دادگاه عالی و هیئت مدیره به ضرب گلوله از پای درآمد.

ادوارد براون ضمن نقل اعدام شیخ فضل الله نوری می نویسد: «وی قبل از مرگش طناب دار را بوسید و عدالت مجازات خود را پذیرفت!» (ادوارد براون، تاریخ مشروطیت، ص ۳۱۲). اما خود در ذیل همین صفحه با اشاره به مجعول بودن این روایت، چگونگی امر را به یادداشت های پایانی کتاب ارجاع می دهد. در یادداشت مذکور به قلم محمد قزوینی آمده است:

«براساس بیانات شماری از افراد قابل اعتماد که هنگام اعدام شیخ فضل الله حضور داشتند، داستان بوسیدن طناب دار دروغ است. وی فقط گفت: در روز قیامت این افراد - یعنی قضات و اعدام کنندگان من - به خاطر این کار به من جواب خواهند داد. نه من یک «مرتجع» بودم و نه سید عبدالله [بهبهانی] و سید محمد [طباطبایی]. «مشروطه خواه»؛ مسئله صرفاً این بود که آنها می خواستند بر من تفوق جویند و من می خواستم بر آنها برتری یابم و هیچ مسئله اصول «ارتجاعی» یا «مشروطه» در میان نبود. گفته می شود که در

آخرین لحظه، وی این شعر را خوانده است:

اگر بار گران بودیم رفتیم

اگر نامهربان بودیم رفتیم

سپس بدون آنکه هیچ گونه احساس یا ترسی نشان دهد به اعدام کنندگان خود که منتظر انجام وظیفه خویش بودند، گفت: «کارتان را انجام دهید». وی با عبا و عمامه اش اعدام شد. اما فقط ده دقیقه حلق آویز باقی ماند و سپس جسدش از دار پایین آورده شد و به بستگانش تحویل گردید. پسر بزرگ وی، «میرزا مهدی» - که خیرخواهانه ترین توصیف در مورد رفتار وی آن است که گفته شود، وی دیوانه بود- در پای چوبه دار ایستاده و به پدرش ناسزا می گفت و به مجاهدین اصرار می کرد که این کار غم انگیز را هر چه سریعتر پایان دهند. (۱)

البته با توجه به مواضع مرحوم شیخ فضل الله در بیانیه ها و لوایح و سخنرانیها و نقل قولهایی که از وی برجای مانده و ثبت و ضبط گردیده است، این سخنان که مخالفت وی با مشروطه صرفا مبتنی بر این بوده است که: «آنها می خواستند بر من تفوق جویند و من می خواستم بر آنها برتری یابم.» نمی تواند مقرون به حقیقت باشد.

پیتراوری بر این عقیده است که:

«شیخ فضل الله نوری مرد دانشمند و افتاده ای بود. برخی ادعا کرده اند که شیخ به مقام سیدمحمدطباطبایی و سیدعبدالله بهبهانی و سیدجمال الدین واعظ و شیخ محمد واعظ رشک می برد و همین موضوع موجب کناره گیری او از روحانیون گردید؛ اما، شیخ فضل الله نوری را بایستی نماینده آن مکتب فکری دانست که حاکمیت را از خداوند می دانند و نه از مردم و شاه. اعدام شیخ

ص: ۱۵۸

فضل الله نوری یکی از کارهای زشت و تندروانه مشروطه خواهان بود.^(۱)

پیتر آوری توضیح می دهد:

«شیخ فضل الله نوری و عده دیگری از روحانیون، حاضر به پذیرش مفاهیم اروپایی نبودند که با زحمات «تقی زاده» در اصل ۲۵ متمم قانون اساسی گنجانیده شده بود. اصل مزبور می گوید: سلطنت و دیعه ای است که به موهبت الهی از طرف ملت به شخص شاه مفوض شده است.»

از متن عبارت اصل بالا، به خوبی برمی آید که یک اندیشه اروپایی است. این اصل اندیشه ای را القا می کند که قدمت آن در ایران دست کمی از سایر کشورهای جهان ندارد و شاید قدیم تر از دیگر کشورها هم باشد.^(۲)

در واقع پیتر آوری بی غرضانه تر از دیگر نویسندگان روشنفکر مآب ایرانی در باب مرحوم ۱ خ فضل الله ، ۴ شیخ فضل الله به داوری نشست است. چرا که به گواهی دوست و دشمن، شیخ هم از نظر علمی و هم از نظر مردممداری و جلب قلوب اقشار مختلف به واسطه برخوردهای مطلوبش، بیش از سیدین مورد توجه و عنایت مردم بوده و گذشته او و نقشش در جریان تحریم استعمال تنباکو، از او چهره ای وجیه و محبوب ساخته بود. لذا، این ادعا که بلندآوازه شدن سیدین موجب کدورت خاطر وی شد و رشک و حسد، او را به جبهه مخالف سیدین سوق داد، ادعایی است واهی و نامعقول. آنچه در واقع موجب جدایی شیخ از مشروطه طلبان شد، موضع خصمانه روشنفکران و تلاش آنان در جهت اشاعه فرهنگ سیاسی غرب و حذف شریعت و شریعتمداران از صحنه زندگی مدنی و حیات

ص: ۱۵۹

۱- آوری، پیتر، تاریخ معاصر ایران، ص ۲۵۱.

۲- همان، ص ۲۹۴.

پیتراوری با اشاره به اصل ۲۵ قانون اساسی، بر این نکته تأکید می‌ورزد که واضعین این اصل در واقع درصدد بودند، بر یک اعتقاد نامعقول باستانی، یعنی باور نادرست قدرت کاریزماتیک سلاطین مستبد، به تقلید از غرب، لباس دموکراسی و حکومت مردمی بپوشانند و این چیزی نبود که متشرعین آگاه بر آن صحنه گذارند. چرا که آنان حکومت را از آن خدا و برگزیدگان صالح خداوند می‌دانستند، نه از سلاطین مستبد و ایادی جور. به هر حال مخالفت مرحوم شیخ فضل‌الله به واسطه انحرافی بود که پس از صدور فرمان مشروطیت شاهد آن بود که در جای جای این نوشتار بدان اشارت رفته است و تفصیل آن در این مختصر نمی‌گنجد. لذا شیخ فضل‌الله جز به خاطر پافشاری بر مبانی فکری اش که دفاع از حریم اسلام و قرآن و مکتب تشیع بود، به شهادت نرسید. گناه شیخ فضل‌الله نوری، چیزی نبود جز مقاومت در برابر سیاستهای استعماری انگلیس که به دست روشنفکران دین ستیز و اعضای لژهای فراماسونی در حال تکوین بود.

در این واقعه ی شوم مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در واپسین روزهای زندگی سخت خویش، در حالی که سردی طناب دار را بر گردن خویش احساس می‌کرد، پیشنهاد نصب پرچم روس بر سر در خانه اش، به منظور حفظ جان خود و اطرافیان و مصون ماندن اعضای خانواده اش از تجاوز و هتک حرمت دشمنانش را رد کرد و با صراحت گفت حاضر نیست ذلت ماندن در ظل پرچم بیگانگان را بپذیرد و مردن را بر زیستن توأم با خواری پذیرش ولایت غیر خدا و ائمه هدی، ترجیح داد و به اولیای دین خدا تاسی کرد. دریغا چنین مردی که به دست کسانی به شهادت می‌رسد که

غالب آنان، زندگی خود را مرهون سفارت انگلیس و فرانسه و... بودند. افرادی که پناهگاهشان دفترهای نمایندگان دول بیگانه بود. افرادی که نه تنها برای نجات خویش، بل برای حفظ مال خویش از تمسک به بیگانگان خودداری نمی کردند.

بامداد در شرح حال محمدولی خان سپهدار اعظم وزیر جنگ و سپس رئیس کابینه نیروهای انقلابی می نویسد:

«در ربیع الثانی ۱۳۳۴ ق (اسفند ماه ۱۲۹۴ خورشیدی) در ایام جنگ بین الملل اول محمدولی خان، پس از فرمانفرما، نخست وزیر شد. در دوره نخست وزیری اوست که تصدیق کنترل انگلیس و روس در مالیه و نظام ایران واقع و تصویب شد و هنگامی که برقراری کنترل را امضا می کرد در آن جا این عبارت را قید نمود: «به واسطه فورس ماژور امضا می کنم.»

تصرف املاک خالصه استرآباد و اجاره دادن املاک خود به روسها و برافراشتن بیرق روس در املاک خود یکی از کارهای بسیار بد و خائنه اوست. همچنین تصرف شیرگاه، بلوک معروف مازندران که جزء خالصجات دولتی بود و سایر عملیات دیگرش، او را در انظار مردم به کلی منفور نمود و به عنوان خیانت به مملکت جلوه کرد. تمول او به واسطه همین اقدامات به منتهی درجه رسید و در آن زمان اول یا دومین متمول در ایران به شمار می رفت.»^(۱)

ص: ۱۶۱

یکی از مسائلی که روشن شدن ابعاد آن می تواند، تا حدود زیادی به شناخت چهره شخصیت مورد بحث ما، کمک کند، مسئله تشکیل «حزب اجتماعیون - عامیون» و فعالیت های آن در ایران است. چرا که بخش حساسی از فعالیتهای تقی زاده در نهضت مشروطه، در ارتباط با این فرقه، تعریف و تبیین می شود. هر چند به عبارتی باید گفت: عضویت وی در این فرقه، به نوعی بر پیچیدگی چهره سیاسی او می افزاید و طبعاً این پرسش را متبادر به ذهن می سازد که چه رابطه ای است بین تقی زاده به عنوان عضو لژ فراماسونری بیداری ایران و به زعم برخی از مورخین، وابسته مورد اعتماد دولت استعمارگر و امپریالیست بریتانیای کبیر و لاقلاً یک سیاستمدار شاخص انگلوفیل با تقی زاده عضو فعال فرقه سوسیالیست «اجتماعیون - عامیون» که متأثر از مرام و طبق مرامنامه فرقه اجتماعیون - عامیون کارگری روسیه شکل گرفته و با اجازه فرقه مذکور در قفقاز، فعالیت خود را آغاز نموده است؟

علی ای حال همان گونه که پیش از این گفتیم، گروهی از مسلمانان

ایرانی تبار و ایرانیان مهاجر ساکن ماوراء آرس، در سال ۱۳۱۷ ه. ق (۱۹۰۰ میلادی) تحت تأثیر تبلیغات سوسیال دمکراتهای آن دیار که بر ضدّ بیدادگریهای حکومت تزاری روس مشغول فعالیت بودند، به تشکیل حزبی با مرام سوسیالیستی اقدام کردند و حزب «اجتماعیون - عامیون» را در قفقاز تأسیس نمودند. این حزب که تحت رهبری «نریمان نریمان بک اف» شکل گرفته بود، خود دارای شعبی در سایر شهرهای قفقاز بود. از جمله کمیته شعبه ای در بادکوبه داشت که حیدرخان عمواوغلی (تاری وردی اف)، عضو این شعبه بود.

با انتشار خبر جنبش مشروطه در ایران برخی از اعضای وابسته به این حزب، به تبریز آمده، کوشیدند افکار خود را در بین مردم این دیار اشاعه دهند. با آمدن این حزب به تبریز، جمعی از روشنفکران این شهر تحت تأثیر مروجین حزب «اجتماعیون - عامیون» قرار گرفته، مرامنامه آنان را به فارسی ترجمه کرده و بنا به گفته کسروی، این گروه یک انجمن نهانی به نام «مرکز غیبی» بر پا کردند که اعضای آن عبارت بودند از: کربلایی علی موسیو، حاجی رسول صدقیانی، حاجی علی دوافروش، سیدحسن شریف زاده، میرزامحمد علی خان تربیت، جعفر آقا گنجه ای و...

علاوه بر شعبه تبریز، حیدرخان عمواوغلی، به عنوان یکی از اعضای این حزب، درصدد بود شعبه ای از این فرقه را در تهران تأسیس نماید؛ لذا بی مناسبت نیست که برای روشن شدن چگونگی شکل گیری این حزب در تهران، خلاصه ای از شرح حال حیدرخان و قسمتی از خاطرات وی را از مجله یادگار بازگو نماییم.

بنا به نوشته عباس اقبال آشتیانی از ابتدای احوال حیدر خان که اسم اصلی او (تاری وردی اف) و از مردم قفقازیه و از اتباع دولت روسیه تزاری بوده تا حدود ۱۳۲۰ قمری که به ایران آمده اطلاع صحیحی نداریم؛ همین قدر می دانیم که او در قفقازیه تحصیلاتی کرده و مهندس برق بوده و در یکی از کارخانجات باکو کار می کرده و غیرت اسلامی و نفرتی که طبعا از ظلم و تعدی و رفتار ناهنجار عمال تزاری نسبت به مسلمین قفقازیه داشته او را بر آن داشته بوده است که با یک عده از مسلمین غیرتمند دیگر در کار تشکیل حزبی سیاسی همدست شود و به همراه ایشان با مستبدین داخلی و خارجی مبارزه کند. مسلمین قفقازیه در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۷ قمری) تحت اداره سرپرستی (نریمان نریمان بک اف) از اهالی تفلیس که سمت معلمی داشت و بعدها دکتر شد، انجمنی به نام «کمیته اجتماعیون عامیون» تشکیل دادند و این کمیته در سایر شهرهای قفقازیه شعبی داشت از آن جمله شعبه باکو بود که حیدر خان جزء اعضای آن به شمار می رفت. بعدها عده ای از آزادیخواهان ایران مخصوصا آذربایجان با این کمیته اجتماعیون عامیون قفقازیه ارتباط سری حاصل کردند و در تبریز شعبه ای از آن به دستگیری این جماعت تأسیس گردید.

در خاطراتی که حیدر خان عمو اوغلی، خود نقل می کند. می گوید:

«پس از تفصیلات مسجد جمعه و رفتن به حضرت معصومه قم، اول کسانی که به سفارت انگلیس متحصن شدند طلاب مدرسه سپهسالار بودند که هر یک را پنج هزار دینار [پنج ریال] پول داده به سفارت فرستادم، چون مشغول سیم کشی چراغ برق به مسجد سپهسالار بودند و من هم برای سرکشی به آنجا می رفتم، لهدا با

پس از مراجعت علما از قم، مظفرالدین شاه دستخطی در باب مشروطیت داد که بعضی نواقص داشت. اشخاصی که با ما، هم عقیده بودند از خارج شدن مردم از سفارت مانع شده آن فرمان را قبول نکردند تا اینکه شاه مطابق میل و پیشنهاد ملت یعنی مجتبعین سفارت فرمان مشروطیت را امضا نمود.

از آنجایی که متحصنین سفارت مطلقا اطلاعی از وضع مشروطیت نداشته و ترتیب آن را مسبوق نبودند فلذا هیئت از عالمان مملکت همیشه دستورات عملی های باطنی خودشان را به آنها تلقین می نمودند که من هم جزء آن هیئت مشغول کار بودم. می توانم بگویم که اغلب دستورها از خانواده مرحوم صنیع الدوله بیرون می آمد.

زمان انتخاب و کلا رسید، جهد کاملی داشتیم که اشخاص عالم برای وکالت انتخاب شوند. یک حوزه غیر منظمی از جوانان اهل بازار تشکیل داده شده بود که موقع لازمه بالضروره جمع شده و شور می نمودند. سعی کردیم که آنها را تحت یک اصولی آورده منظم نماییم و به این نقشه موفق شده دو قسم حوزه تشکیل شد: یکی حوزه خصوصی که عبارت از هفت نفر بود، دیگری حوزه عمومی که اشخاص زیاد[ی] از خوبان اهل بازار در آنجا عضویت داشتند.

و کلا انتخاب شدند، رفته رفته انجمن ها تشکیل شدند که تمام ترتیبات سابقه ما به هم خورده و هر کس در انجمنی عضویت پیدا کرده حوزه عمومی ما از هم پاشید. پس از آن من ماندم و همان هفت نفر حوزه خصوصی که با فرقه اجتماعیون عامیون کارگری

پس از آنکه به فرقه اجتماعیون عامیون روسیه اطلاع داده شد که در تهران فرقه اجتماعیون عامیون تشکیل داده شده و هست، از آنجا به شخص من نوشتند که لازمه دستورالعمل به شعبه مسلمانها و ایرانی ها در قفقازیه داده شده است و شما شعبه آن را در تهران افتتاح کرده معا با آنها کار کنید.

چند نفر از وکلا که با فرقه اجتماعیون عامیون مسلمانهای قفقازیه رابطه داشتند با هم ارتباطی پیدا کرده معا کار می کردیم (۲). تا این که در یک جلسه پس از شور زیاد قرار بر آن شد که برای ترسانیدن مستبدین (که در آن زمان به اسم انجمن خدمت حوزه ای تشکیل داده و با محمدعلی میرزا ارتباط باطنی داشته و برای تخریب اساس مشروطیت کار می کردند) یک بمبی به خانه وزیر مخصوص انداخته شود.

پس از واقعه سوء قصد به جان محمدعلی شاه، نظمیه به دستور شاه در صدد دستگیری بمب اندازان بود، عاقبت در روز سه شنبه ۵ ربیع الاول ۱۳۲۶ تقریباً هفت ساعت از شب گذشته از طرف نظمیه جمعی به در خانه حیدرخان و میرزا اسماعیل قفقازی تبعه های روسیه و ضیاءالسلطان چراغ برقی و مدیر الصنایع یعنی

میرزا موسی زرگر و دو تن از اعضای کارخانه برق رفته همه را

ص: ۱۶۷

۱- مجله یادگار، سال سوم، شماره پنجم، ص ۷۰.

۲- آدمیت درباره دسته تندروان یا انقلابیون مجلس ضمن ذکر نام یحیی میرزا اسکندری، میرزا ابراهیم آقا تبریزی، سیدحسن تقی زاده و شیخ حسن فلک المعالی می نویسد: از گروه تندروان سه نفر اول شیوه انقلابی داشتند، دو نفرشان میرزا ابراهیم آقا تبریزی و سیدحسن تقی زاده به یقین عضو فرقه اجتماعیون عامیون بودند. همچنین در همکاری شان با دسته انقلابی بیرون از مجلس به رهبری حیدرخان عمواغلی تردیدی نیست. (ایدئولوژی نهضت مشروطیت، ص ۳۶۴).

دستگیر کردند.

چون از این جماعت چیزی فهمیده نشد و از داخل و خارج نیز به نظمیة و محمدعلی شاه فشار وارد می آمد، عاقبت نظمیة ایشان را یکی بعد از دیگری خلاص کرد. از جمله حیدرخان صبح جمعه ۱۴ ربیع الثانی ۱۳۲۶ از مجلس بیرون آمد و مسلمانان رعیت روس به شادی خلاصی او در تهران جشن گرفتند.»^(۱)

وابستگی تقی زاده به گروه اجتماعیون عامیون تهران و ریاست او بر کمیته آذربایجان تهران که هر دو گروه در واقع از گروه های تندرو بودند و کلیه فعالیت های تندروانه و به تعبیری آنارشویستی را معمولاً به یکی از این دو گروه نسبت می دادند، موجب شده بود که ثقة الاسلام که خود یکی از روحانیون تندرو و پای استوار در امر مشروطه خواهی محسوب می شد،^(۲)

در نامه ای به میرزا آقا فرشی، یکی از نمایندگان تبریز، از کجرفتاریهای میرزا محمدعلی تربیت، «خویش» تقی زاده^(۳) گله کرده و خواسته است: از همگامی با عملیات آنارشویستی تقی زاده اجتناب جوید. میرزا آقا فرشی در نامه مورخه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۶ به ثقة الاسلام می نویسد:

ص: ۱۶۸

۱- همان، ص ۷۶.

۲- بر خلاف ثقة الاسلام بسیاری از روحانیان صاحب نام و نفوذ تبریز، بر اثر مشاهده حرکات بی رویه مجاهدین و اعضای انجمن غیبی، راه خود را از مشروطه خواهان و مجاهدان جدا کردند و اما ثقة الاسلام همچنان بر موضع مشروطه خواهی پای فشرده تا آنکه در دوره استبداد صغیر به دست قزاقهای روس در تبریز به دار آویخته شد.

۳- همان گونه که پیش تر نیز گفته شد، میرزا محمد علی تربیت، شوهر خواهر تقی زاده و یکی از اعضای مؤثر و مؤسس انجمن غیبی بود. او در این میان نقش رابط تقی زاده - به عنوان کمیته اجتماعیون، عامیون تهران، عضو لژ بیداری و رئیس انجمن آذربایجانها در تهران - با انجمن غیبی را بازی می کرد. این انجمن به کمیته اجتماعیون - عامیون و انجمن ملی آذربایجان وابسته بود. لذا احتمال می رود راین همین انجمن غیبی را شعبه ای از لژ فراماسونی بیداری ایران و «تربیت» را مؤسس آن در تبریز دانسته باشد.

«اینکه به انجمن تبریز نصیحت فرموده اید که «خودشان را هوچی به قلم ندهند» از قضا ثابت کرده اند که هوچی شدید هستند.

اینکه اشاره فرموده اید که چون ما به جنابعالی انتساب داریم، نباید مسلک آنارشیستی را ترویج نماییم، خدا شاهد است که ما بر ضد آنارشیستی هستیم و مسلک ما جز میانه روی چیزی نیست.»

در نامه ۲۳ ربیع الاول ۱۳۲۶ توضیح می دهد:

«از قراری که بنده فهمیده ام پاره ای حرکات لابلایانه خویشِ تقی زاده (قاعدتا منظور میرزا محمدعلی خان تربیت است) در تبریز، حضرت عالی را متوحش کرده است. بدین ترتیب که چون تقی زاده و مستشار الدوله و فرشی، هم مسلک اند و طرفدار همدیگر می باشند، پس مسلک خویشِ تقی زاده را دارند و چون ما هر دو (منظور خودش و مستشار الدوله است) منتسب به حضرتعالی هستیم مبادا در انظار همچو تصور شود که تقویت مسلک آنارشیستی می نماییم. لازم شد چند کلمه از این مسئله عرض نموده، خاطر مبارک را از شبهه در آورم. اینکه ما سه نفر دوستدار همدیگریم حرفی نیست. ولی همفکری غیر از هم مسلکی است. تقی زاده رویه تندی دارد. ولی ما در تندروی او همراه نیستیم و ضمنا تقی زاده ابدا آنارشیست نیست. فقط از تندروی او این اشتهاارات داده می شود.»^(۱)

به هر تقدیر حزب اجتماعیون - عامیون، همان گونه که در جای جای این نوشتار بدان اشارت رفته است، در بسیاری از فعالیتهای تروریستی دست داشته و یا بدان متهم بوده است که از آن جمله است: ترور اتابک، ترور شیخ فضل الله نوری و ترور محمدعلی شاه. لذا این فرقه به عنوان یک

ص: ۱۶۹

فرقه آنارشیست و هرج و مرج طلب شهرت یافته بود و وابستگان و سران این فرقه و در رأس آن سید حسن تقی زاده و حیدرخان عمواوغلی مشهور به حیدرخان بمبی، چندان مورد تأیید آزادی خواهان منطقی و بصیر نبودند. کما اینکه دیدیم مرحوم ثقه الاسلام به خاطر رفتار محمدعلی خان تربیت - عنصر انجمن غیبی تبریز و شوهر خواهر تقی زاده - منسوبین خود را از همراهی و همگامی با تقی زاده نهی می نماید.

به هر حال بنا بر نقل عباس اقبال آشتیانی، بعد از آنکه محمدعلی شاه در تاریخ نهم جمادی الاول ۱۳۲۶ مجلس شورای ملی را به توپ بست و آزادی خواهان دستگیر یا متواری شدند، حیدرخان عمواوغلی هم (که در جریان این ترور به شدت در مظان اتهام بود) خود را به تفلیس رساند و در آنجا با اعضای کمیته اجتماعیون - عامیون قفقاز و کمیته آرامنه داشناکسیون به تهیه اسباب کمک رساندن به مجاهدین تبریز و روانه کردن مجاهد و اسلحه به ایران مشغول بود و در ۲۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ در فتح تهران و بر چیده شدن بساط محمد علی شاه، حیدرخان نیز حضور داشت. پس از فتح تهران جماعتی از آزادی خواهان که حیدرخان نیز از آنان بود، در صدد تأسیس فرقه سیاسی مخصوصی بر آمدند و حزب دمکرات را تشکیل دادند. حیدرخان بعدها از جانب این حزب مأموریت یافت که به بعضی از شهرهای مهم کشور سفر کند و شعب این حزب را در آن نقاط تشکیل دهد تا در انتخابات انجمن های ایالتی و ولایتی و مجلس، حزب دمکرات نمایندگان بیشتری داشته باشد از جمله به مشهد، قم، کاشان و اصفهان مسافرت نمود و در هر جا با کمال جهد و صفا در راه پیش بردن این مقصود کوشید و به نتایج خوبی نیز نائل آمد.^(۱)

ص: ۱۷۰

همان گونه که پیش از این گفته شد، حزب اجتماعیون - عامیون با برخی انجمن های مخفی، همچون کمیته سری انقلاب تهران و انجمن غیبی تبریز و انجمن های علنی، همچون انجمن آذربایجانیهای تهران و انجمن دروازه قزوین، در ارتباط بود. لذا می توان گفت، حیدرخان، تقی زاده و برخی از نمایندگان آذربایجانی وابسته به حزب اجتماعیون - عامیون، پس از فتح تهران با سازماندهی برخی از اعضا و هواداران این حزب، مبادرت به تشکیل حزب «دمکرات عامیون» نمودند.

ص: ۱۷۱

در سال اول فتح تهران، رجب ۱۳۲۷ قمری مطابق ۱۹۰۸ میلادی، در ایران دو حزب پیدا شد: یکی انقلابی، دیگری اعتدالی و در همان سال، بعد از افتتاح مجلس دوم این دو حزب به اسم «دموکرات عامیون» و «اجتماعیون اعتدالیون» رسمی شد و خودشان را به مجلس معرفی کردند. مرحوم بهار اشاره می کند که ناصرالملک نایب السلطنه، مجلس را ملزم ساخت که وکلا هر یک، مسلک و عقیده سیاسی خود را معلوم سازند و در نتیجه این اصرار، دموکراتها و اعتدالیها و سایرین، مرامنامه های خود را در مجلس اعلام داشتند.

دمکراتها که ۲۸ نفر بودند مخالفان خود یعنی اعتدالیون را، که ۳۶ نفر می شدند، ارتجاعی می نامیدند، زیرا آن حزب هوادار روش ملا-یمتر و رعایت سیر تکامل بود و اعتقاد به کشتن و از میان بردن مستبدان و ارتجاعی ها نداشت و از این رو بیشتر اعیان بدان حزب پناه می بردند. سپهدار اعظم تنکابنی، سردار محیی، دولت آبادیها، سیدعبدالله بزرگ بهبهانی، سیدمحمد بزرگ طباطبایی - دو پیشوای مشروطه - و غالب

متنفذین و ناصرالملک نایب السلطنه و فرمانفرما و غالب اعیان و روحانیان و اکثریت مجلس دوم طرفدار یا عضو اعتدالیون شدند. اینها دمکرات ها را انقلابی و تندرو می خواندند و در جراید خود از آنان انتقاد می کردند و احیانا از تهمت های دینی و تکفیر خودداری نداشتند. حزب اعتدال با ۲۴ نفر مؤتلفه و ۴ نفر اتفاق و ترقی و ۳ تن طراز اول و ۷ نفر بی طرف ائتلاف داشتند.

دمکراتها که یک بند مرامشان «انفکاک کامل قوه سیاسی از قوه روحانی» و بند دیگر «ایجاد نظام اجباری» و بند دیگر «تقسیم املاک بین رعایا» و دیگر «قانون منع احتکار» و «تعلیم اجباری» و «بانک فلاحتی» و «ترجیح مالیات غیر مسقیم بر مستقیم» و «مخالفت با مجلس اعیان» و غیره و غیره بود، مورد هجوم علما و گروه انبوهی از رعایا و توده قرار گرفتند. اما نظر به اینکه افراد فعال و صاحب عقیده و با ایمان و حرف زن و مقاله نویس در میان آنها زیاد بود و اساسا منتقد و تندزبان بوده، هوادار فقرا و رنجبران معرفی گردیده بودند، موفق شدند که در مجلس فراکسیون ۲۸ نفری به وجود آورند و در خارج افراد کثیری از جوانان و غیرجوانان طبقه دوم را به خود جلب نمایند و چند روزنامه خوش قلم و مشهور مانند «ایران نو» در تهران، «شفق» در تبریز و «نوبهار» در خراسان منتشر سازند و مخالفان خود را به نام محافظه کار و ارتجاعی و آخوند و سرمایه دار و اشراف و اعیان به باد انتقاد بگیرند.

رؤسای دمکرات، «سیدحسن تقی زاده»، «حسینقلی خان نواب»، «سلیمان میرزا»، «وحیدالملک» و «سیدمحمدرضا مساوات» بودند و رؤسای اعتدالیون «میرزا محمدصادق طباطبایی»، «میرزا علی اکبر دهخدا»، «حاج میرزا محمد دولت آبادی»، «حاج آقا شیرازی» و «قوام

الدوله شکرالله خان» بودند. علمای بزرگ مانند سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمدطباطبایی و سایر ارباب نفوذ، هوادار حزب «اعتدالیون - اجتماعیون» شده و ناصرالملک نایب السلطنه و سپهدار اعظم نیز طرفدار این جمعیت بودند. ضدیت و دشمنی بین این دو حزب از آغاز فتح تهران بروز کرد. کار به کشت و کشتار هم کشید و بالاخره سیدعبدالله بهبهانی را کشتند و گفتند که مجاهدین دمکرات او را کشته اند. نتیجه این شد که علما به خلاف تقی زاده به نجف چیزها نوشتند و از طرف مرحوم آخوند (ملا محمد کاظم خراسانی) لایحه ای منتشر کردند که به حزب دمکرات توهین کرده بود. بالاخره سیدعبدالله کشته شد و تقی زاده با آنکه وکیل مجلس و لیدر جمعیت بود، نتوانست در ایران بماند و از ایران خارج شد یا او را خارج کردند و تا زمان حکومت «پهلوی» به ایران بازگشت نکرد.^(۱)

تقی زاده و تشکیل حزب انقلابی

«آقای تقی زاده همین که از تبریز به تهران آمد، یا از راه پیروی به

دسته بندی های اروپا و یا تنها از بهر فزونی نیروی خود، کسانی را از آقایان «نواب» و «حکیم الملک» و دیگران، با خود همدست نموده، دسته ای به نام «انقلابی» پدید آورد و اینان از همان دم به کار پرداخته بر آن کوشیدند که نمایندگان تهران و دیگر شهرها، از همدستان ایشان باشند و در این باره تلگرافها به شهرها فرستادند که به دست آمد و مایه گفتگو گردید. در برابر اینان هم «سردار اسعد» و دیگران دسته ای به نام «اعتدال» پدید آوردند که کار کشاکش بالا گرفت. روزنامه ها نیز هر یکی هوای دسته دیگری را داشت. از جمله روزنامه «ایران نو» که محمد امین رسول زاده آن را

ص: ۱۷۵

۱- به نقل از تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ملک الشعرا بهار، صص ۱۱-۸.

می نوشت زبان انقلابیون و روزنامه «استقلال» پیروی از اعتدالیان می کرد.»^(۱)

کشاکش دو دسته «انقلابی» و «اعتدالی» بالا- گرفته، جلو کارها را نگه می داشت. مجاهدان نیز به چندین بخش شده، حیدرعمو اوغلی و علی محمدخان تربیت، افزار کار تقی زاده گردیده و بختیاریان به پیروی «سردار اسعد» پشتیبان اعتدالیان بودند.

یفرمخان دسته های خود را جداگانه نگه می داشت. ستارخان از کشاکش اعتدال و انقلاب سخت دلگیر گردیده، می خواست به جلوگیری کوشد، ولی این کشاکش که از سرچشمه دیگری آب می خورد، نیرومندتر از آن بود که او بتواند از عهده جلوگیری برآید. این حال سردستگان آزادی و مجاهدان است که چندین دسته بودند. در این میان ملایان نیز یک دسته پدید آورده و اینان نیز با انقلابیان دشمنی می نمودند و چنین می گفتند: علمای نجف فتوی به بی دینی تقی زاده داده اند و باید او را از مجلس بیرون کرد و گویا چنین نهاده شده بود که آقای بهبهانی به نمایندگی از علمای نجف به مجلس بیاید و در اینجا نیز با انقلابیان از در دشمنی درآمده، به جلوگیری کوشیده شود و پیداست که چنین کاری بر تقی زاده و دسته او زیانها داشت و شاید در میان توده جنبشی به بدخواهی ایشان پدید می آورد.

در این گرما گرم شب شنبه بیست و چهارم تیرماه (نهم رجب) چهارتن مجاهد به خانه سیدعبدالله ریخته در برابر کسانش او را کشتند. اگر چه کشندگان به نام شناخته نشدند ولی بی گمان از دسته حیدرعمو اوغلی بودند و این خونریزی را با دستور تقی زاده کردند. چنانکه سپس دانسته شد یکی از ایشان رجب نام سرابی

ص: ۱۷۶

بود که از قفقاز آمده و در تبریز در شمار مجاهدان قفقازی در جنگها دست داشت و سپس به تهران آمده به عمو او علی پیوست و به دستور او به آن کار برخاست و این بود که پس از کشته شدن بهبهانی در تهران نایستاده، دوباره به تبریز بازگشت و در آنجا بود تا در جنگ محرم ۱۳۳۰ با روسیان تیری از دهانش خورده کشته گردید. می گویند: شادروان بهبهانی را نیز از دهانش زده بود. (۱)

فردای آن روز تهرانیان بازارها را بستند و خروش بزرگی برخاست. نیز در مجلس اعتدالیان پیش آمد را به گفتگو گزارده به شور و فریاد بی اندازه پرداختند. اینان از دولت، گرفتاری کشندگان بهبهانی را می خواستند؛ ولی دولت را آن توانایی نبود. کم کم مردم پرده از روی کار برداشته از تقی زاده نکوهش آغاز کردند و بیرون کردن او را از مجلس خواستار شدند. سه روز بازار بسته ماند. می گویند تقی زاده چون دید ایستادگی نمی تواند، به سردار اسعد پناه برد و شب به خانه او رفت. سردار اسعد نیز با آن که از اعتدالیان بود به نگهداری او برخاست.

از آن سوی ستارخان و باقرخان و معزالسلطان و ضرغام السلطنه چهارتن که در کشاکش های مشروطه خواهی جانبازی کرده و دارالشوری را نتیجه جانبازی خود می شماردند، چیرگیهای تقی زاده و درماندگی دارالشوری بر آنان ناگوار افتاد و این است که با هم سوگند خورده و پیمان نهادند که به پشتیبانی دارالشوری بکوشند و آن را در برابر چیرگیهای انقلابیون نگهدارند و این پیمان خود را نوشته، در روزنامه ها پراکنده ساختند. یکی از خواستهای اینان آن بود که چند تن که به دسته بندی برخاسته و این کشاکش را پدید آورده اند، باید از مجلس بیرون روند. از این پیشامد تقی زاده

ص: ۱۷۷

ناگزیر شد چهارصد تومان پول از مجلس گرفته از تهران بیرون رفت و از راه گیلان و تبریز روانه استانبول گردید.»^(۱)

پس از کشته شدن مرحوم بهبهانی، از آنجا که این کار را به انقلابیون نسبت داده، به دستور تقی زاده می دانستند و حتی برخی بر این عقیده بودند که علی محمدخان مجاهد(تربیت) یکی از آن چهار تروریست بوده است، بنا به نوشته کسروی شب نهم مردادماه، نیم ساعت از شام گذشته هنگامی که علی محمدخان تربیت همراه سید عبدالرزاق نامی در درشکه نشسته و از خیابان لاله زار می گذشت، سر چهارراه مخبرالدوله چند تن از مجاهدان از دسته معزالسلطان بر سر درشکه ریخته علی محمدخان و سید عبدالرزاق هر دو را با گلوله کشتند. این نیز با دستور اعتدالیان و به نام کینه خواهی از انقلابیان بود.^(۲)

ترور مرحوم سیدعبدالله بهبهانی

یکی از حوادث مهمی که پس از پیروزی مشروطه خواهان به وقوع پیوست، ترور مرحوم سیدعبدالله بهبهانی بود که علی رغم واکنش سریع و اعتراضات همه جانبه و گسترده مردم در برابر این واقعه دور از باور، مسئله ضاربین سید و دستهای پنهانی که در پس این واقعه بود، در حاله ای از ابهام فرو رفت و هر چند در آن روزگار و پس از آن، افرادی به عنوان عاملان این جنایت، متهم شدند، ولی هیچ گروهی مسئولیت این ترور را نپذیرفت و هیچ کس بدین جرم مجازات نشد. کسروی پس از ذکر اختلافات و دو دستگیها و رقابت اعتدالیون و انقلابیون می نویسد:

ص: ۱۷۸

۱- کسروی، همان، صص ۱۳۱-۱۳۲.

۲- کسروی، همان، بخش یکم، ص ۱۳۲.

«در این میان ملایان نیز یک دسته ای پدید آورده و اینان نیز با انقلابیان دشمنی می نمودند و چنین می گفتند: علمای نجف فتوی به بی دینی تقی زاده داده اند و باید او را از مجلس بیرون کرد و گویا چنین نهاده شده بود که آقای بهبهانی به نمایندگی از علمای نجف به مجلس بیاید و در اینجا نیز با انقلابیون از در دشمنی در آمده به جلوگیری کوشیده شود و پیداست که چنین کاری بر تقی زاده و دسته او زیانها داشت و شاید در میان توده جنبشی به بدخواهی ایشان پدید می آورد.

در این گرما گرم شب شنبه بیست و چهارم تیرماه (نهم رجب) چهارتن مجاهد به خانه سیدعبدالله ریخته در برابر چشم کسانش او را کشتند. اگر چه کشندگان به نام شناخته نشدند، ولی بیگمان از دسته حیدر عمو اوغلی بودند و این خونریزی را با دستور تقی زاده کردند.»

کسروی در ذیل این مطلب توضیح می دهد که:

«چنانکه سپس دانسته شد یکی از ایشان رجب نام سرابی بود که از قفقاز آمده و در تبریز در شمار مجاهدین قفقازی در جنگها دست داشت و سپس به تهران آمده به عمو اوغلی پیوست و به دستور او به آن کار برخاست.»^(۱)

مجله یادگار در این باره می نویسد:

«پس از آنکه در تاریخ [شب] نهم رجب ۱۳۲۸ مرحوم سیدعبدالله بهبهانی در تهران به قتل رسید، یک عده از هنگامه جویان و رؤسای حزب اعتدال که بادمکراتها دشمنی داشتند، این قتل را به تحریک دمکراتها و آقای تقی زاده که لیدر ایشان بود دانستند و این

ص: ۱۷۹

بیت در آن ایام بسیار مشهور شده بود که:

تقی زاده گفت و شقی زاده کشت

کسی را که اسلام را بود پشت

بر اثر تحریکات این جماعت مخالف، بازارهای تهران بسته شد و جماعتی از ایشان تکفیر و تبعید آقای تقی زاده را خواستند و آقای تقی زاده گرفتار این مشکل بود تا حزب دمکرات به توسط مرحوم سیدمحمد رضا شیرازی مدیر روزنامه مساوات موفق شد که از حوزه علمیه نجف تبرئه آقای تقی زاده را تحصیل نماید. با این حال تقی زاده صلاح خود و صلاح حزب دمکرات را در ترک ایران دید و مرحوم سلیمان میرزا را به جای خود به لیدری حزب دمکرات معین کرد و عازم اسلامبول گردید.^(۱)

آقای اسماعیل رائین در کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران، پس از انتقاد از عملکرد تندروان و در رأس آنها، انجمن آذربایجان که رهبران و رؤسای آن سیدحسن تقی زاده و حیدرعمواوغلی بودند و اشاره به اینکه عملیات آن ها موجب به انحراف کشیده شدن مشروطیت و بمباران مجلس توسط محمدعلی شاه شد، اشاره می کند که پس از عزل محمدعلی شاه و تشکیل مجلس دوم، اختلاف بین اعتدالیون و افراطیون بالا گرفت. در نتیجه عناصر افراطی در صدد از بین بردن آن دسته از مؤثرین مشروطه خواه که در دوران قبل از صدور فرمان (مشروطیت)، فعالیت بزرگی داشتند و اکنون جزء اعتدالیون بودند، برآمدند.

اولین قرعه به نام آیت الله بهبهانی، اصابت کرد و او که تنها مرد مبارز با دسته افراطی به شمار می رفت، در روز ۸ رجب ۱۳۲۸ ترور گردید. پس از ترور مرحوم آیت الله بهبهانی، جامعه مسلمان ایران و همه روحانیون

ص: ۱۸۰

علیه مشروطیت و آزادیخواهان به پا خاستند. سیدمحمد کاظم یزدی که از بزرگترین مراجع تقلید و مقیم نجف بود، پس از شنیدن خبر اعدام «شیخ فضل الله نوری» و ترور آیت الله بهبهانی، از جنایاتی که در ایران علیه پیشوایان مذهبی می شد، آنقدر متأثر گردید که همواره می گفت «ایرانیها دین ندارند». ولی آنان که از کینه این جنایات آگاهی داشتند، می دانستند که ترور و آدمکشی های اواخر مشروطیت به دستور «کمیته دهشت» که یکی از شعب «انجمن آذربایجان» در تهران بود صورت می گرفت. در رأس این انجمن سیدحسن تقی زاده و در رأس «کمیته دهشت» حیدر عمواغلی قرار داشت.

پس از ترور مرحوم بهبهانی، آخوند ملامحمد کاظم خراسانی که خود از مشروطه خواهان بود و کتابی نیز درباره مشروطیت نوشته است، به اتفاق آیت الله عبدالله مازندرانی، حکم تکفیر تقی زاده را صادر و به مجلس ابلاغ کردند. متن این تلگراف چنین است:

«مقام منیع نیابت سلطنت، حضرات حجج اسلام دامه برکاتهم،

مجلس محترم ملی، کابینه وزارت، سرداران اعظم، چون ضدیت مسلک سیدحسن تقی زاده که جدا تعقیب نموده است با اسلامیت مملکت و قوانین شریعت مقدسه بر خود داعیان ثابت و از مکنونات فاسده اش علنا پرده برداشته شده است. لذا از عضویت مجلس مقدس ملی و قابلیت امانت نوعیه لازمه این مقام منیع بالکلیه خارج و قانونا و شرعا منعزل است، منعش از دخول در مجلس ملی و مداخله در امور مملکت بر ملت و بر عموم آقایان علماء اعلام و اولیاء امور و امناء دارالشورای کبری و قاطبه امرا و سرداران عظام و آحاد عساکر معظمه ملیه و طبقات ملت ایران ایدهم الله بنصره العزیز واجب و تبعیدش از مملکت ایران فورا

لازم و اندک مسامحه و تهاون، حرام و دشمنی با صاحب شریعت علیه السلام. به جای او امین دین پرست و وطن پرور ملت خواه صحیح المسلك، انتخاب فرموده و او را مفسد و فاسد مملکت شناسانده به ملت غیور آذربایجان و سایر انجمن های ایالتی و ولایتی هم این حکم الهی عزاسمه را اخطار فرمایند و هر کس از او همراهی کند در عین حکم است.

ولاحول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و بجمع مارقم قد صدر الحکم من الاحقر، عبدالله مازندرانی.

قد صدر الحکم من الاحقر الجانی محمد کاظم خراسانی بذلک» (۱)

پس از وصول حکم فوق به تهران، سیدحسن تقی زاده، مجبور به عزیمت از تهران شد. منتهی مجلسیان برای اینکه به او کمک نقدی کرده باشند، مرخصی سه ماهه به او داده و با پرداخت مقرری مذکور از تهران به تبریز و از آنجا به استانبول رفت.

ملاحظه می شود در اینجا دو نظر در باب تکفیر تقی زاده مطرح شده است. بنابر آنچه از قول کسروی گفته شد، حکم تکفیر تقی زاده، پیش از ترور مرحوم بهبهانی صادر شده بود. ولی بنابر آنچه در مجله یادگار آمده است صدور حکم تکفیر به خاطر درخواست مردم، پس از ترور مرحوم بهبهانی و به جهت دست داشتن تقی زاده در این امر، صادر شده است. اسماعیل رائین نیز بر این باور است که حکم تکفیر به علت متهم بودن تقی زاده در ترور مذکور صادر شده است.

عاقلی نیز در مورد علل و چگونگی ترور سیدعبدالله بهبهانی می نویسد:

ص: ۱۸۲

«از حوادثی که در اواخر حکومت سپهدار اتفاق افتاد و ایران را تکان داد، قتل سیدعبدالله بهبهانی بود. سیدعبدالله بهبهانی پس از واقعه بمباران مجلس به غرب ایران تبعید شد. پس از سقوط محمدعلی شاه و استقرار مجدد حکومت مشروطه بر حسب دعوت دولت جدید، با شکوه و استقبال کم مانندی از غرب ایران به تهران آمد و در تمام شهرهای ایران از او استقبال گردید. در تهران نیز دولت و ملت از او تجلیل فراوان کردند. خانه وی محل رتق و فتق امور و پناهگاه حاجتمندان و دولتمردان بود. بهبهانی عملاً سیاست مملکت را رهبری می کرد و مجلس بدون صلاحدید او دست به کاری نمی زد. اعتدالیون مجلس که اکثریت داشتند، بیشتر از بهبهانی تبعیت می کردند. به همین مناسبت دمکراتها که جبهه تندرو و انقلابی مجلس بودند، با بهبهانی مخالف شدند. ظاهراً معتقد بودند که او نفوذ خودش را برتر از مشروطه می داند و مجلس را تضعیف می کند. ولی در باطن شخصیت و نفوذ او را مانع پیشرفت مقاصد خود می دانستند. به همین دلیل نقشه قتل بهبهانی کشیده شد. جمعه ۸ رجب ۱۳۲۸ قمری مطابق ۲۴ تیرماه ۱۲۸۹ شمسی، آغاز شب حیدر عمو اوغلی (۱) و رجب سرابی و دو نفر دیگر، طبق نقشه ای که با نظر سران دمکرات طرح شده بود، در حالی که سر و صورت خود را مستور کرده و به قیافه رهنان نقابدار درآمده بودند. به منزل بهبهانی رفتند. با عجله راه پله های ایوان تابستانی را پیش گرفتند و با سه گلوله پیاپی او را به قتل رساندند و فرار کردند. قتل سیدعبدالله بهبهانی در افکار عمومی

ص: ۱۸۳

۱- بنا بر آنچه آقای بامداد از قول محمود محمود نقل می کند، این حیدرخان، حیدرخان عمو اوغلی نبوده، بلکه حیدرخان اردبیلی و هم نام حیدر عمو اوغلی بوده است (بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، ص ۲۸۹).

سوء اثر بخشید. مردم دکانها را تعطیل کردند و چند روز به عزاداری پرداختند. مجلس و ادارات نیز یک روز تعطیل شد. جنازه او را به عتبات بردند و در آنجا نیز تجلیل فراوان به عمل آمد. عده ای از علمای نجف این قتل را به تقی زاده نسبت دادند و او را تکفیر نمودند و فتوی به نفی بلد وی دادند. مجلس به تقی زاده سه ماه مرخصی اجباری داد و او از راه تبریز به اروپا رفت. طرفداران بهبهانی نیز به بهانه خونخواهی، خواهرزاده تقی زاده (۱) را ترور کردند. (۲)

آقای بامداد، در ذیل شرح حال مرحوم بهبهانی به جریان ترور وی و عوامل دخیل در این واقعه اشاره کرده، می نویسد:

«سیدعبدالله آن طور که خودش می خواست، پس از داشتن چند سالی ریاست تام، در شب نهم رجب ۱۳۲۸ ه. ق. در تهران، در منزلش به قتل رسید. بعضی ها روز جمعه ۷ رجب نوشته اند. قاتل سیدعبدالله هم مانند کشنده میرزا علی اصغر خان امین السلطان (اتابک) همین طور مبهم ماند و حقیقت امر معلوم نشد که کی بوده است. هر دو قتل در دوره مشروطیت بسیار مهم بود. بعضی ها می گویند که قاتل میرزا علی محمدخان تربیت (مقتول در ۲۵ رجب ۱۳۲۸ ق به اتهام ترور سید عبدالله بهبهانی) و در برخی دیگر رجب نام قفقازی را نام می برند. اما بنا به گفته شادروان

ص: ۱۸۴

-
- ۱- منظور عاقلی از خواهرزاده تقی زاده، میرزاعلی محمد تربیت است که برخلاف گفته ایشان و برخی دیگر از مورخین میرزا علی محمد، خواهر زاده تقی زاده نبود، بلکه برادر شوهر خواهر تقی زاده بود. خواهر تقی زاده پس از شوهر اولش، با میرزا محمدعلی خان تربیت، یکی از نزدیکترین دوستان و همفکران تقی زاده، ازدواج کرده بود و میرزا علی محمد، در اولین سفری که تقی زاده به تهران آمد، با وی به تهران آمد و از سنین کودکی یا نوجوانی تحت سرپرستی تقی زاده قرار گرفت.
 - ۲- عاقلی، نخست وزیران ایران، صص ۱۱۰-۱۰۹.

محمود محمود که در آن زمان رئیس کمیته دمکرات بوده و با این قبیل امور ارتباط کامل داشته، در یادداشت های خود موضوع کشته شدن سیدعبدالله و کشته شدن او را از ابهام درآورده و معلوم کرده است. او در یادداشتهای خود چنین گوید: سیدعبدالله بهبهانی به دست یاران حیدرعمواوغلی کشته شد.

چند روز پس از قتل بهبهانی، تقی زاده تصمیم گرفت که از ایران برود و به من گفت دیگر نمی تواند در تهران بماند و از من خواست که ترتیب مسافرت او را محرمانه فراهم آورم. درشکه ای در اختیار او گذاشتم و نایب اسماعیل آذربایجانی نوکر خود را همراه او روانه کردم. تقی زاده به انزلی و تبریز و از آنجا به استانبول و بعد پاریس و لندن رفت.

همان شب که بهبهانی کشته شد چهار نفر تروریستی که مأمور قتل او شده بودند و در رأس آنها حیدرخان اردبیلی که هم اسم حیدرعمواوغلی بود، در لباس خرده فروش دوره گرد از تهران خارج شدند ولی حیدر عمواوغلی را دستگیر و در نظمیة (شهربانی) توقیف شد.»

بامداد، در پی نقل قول فوق می افزاید:

«م. ق هدایت [مهدیقلی خان هدایت] در این هنگام والی

آذربایجان بود. در صفحه ۲۷۵ کتاب خاطرات و خطرات تألیف خود راجع به آمدن تقی زاده به تبریز می نویسد: مقام تقی زاده در تهران متزلزل شد. به تبریز آمد (۴ رمضان)، انجمن به او خوشبین نبود. بلکه اکثر تجار به او سوء نظر داشتند. دعوتش کردم که در منزل من چند روزی بماند، قبول نکرد. به نظمیة سپردم مراقب حال او باشد که سوءاتفاقی نیفتد.»^(۱)

ص: ۱۸۵

۱- بامداد، شرح حال رجال ایران، ج ۲، صص ۲۸۹-۲۸۸.

علی ای حال در حکم تکفیر تقی زاده تاریخ صدور آن ذکر نشده^(۱) و یا آقای راین ذکر ننموده؛ لذا معلوم نیست که حکم تکفیر، پس از ترور مرحوم بهبهانی صادر شده یا پیش از آن. همان گونه که اشاره شد، مورخین نیز درباره زمان صدور حکم متفق الرأی نیستند. ولی آنچه از شواهد و قرائن برمی آید، حیدرعمو اوغلی که سخت تحت تأثیر تقی زاده بود، در قالب انجمن آذربایجان تهران یا حزب دمکرات و یا حزب اجتماعیون عامیون، دخیل بوده است. به همین جهت ترور سیدعبدالله بهبهانی موجب تضعیف شدید حزب دمکرات و از بین رفتن حیثیت و اعتبار تقی زاده شد. پیتراوری می نویسد:

«شاید، تقی زاده با درکی که از اوضاع و عوام فریبی دمکرات ها داشت، ناگهان ایران را به قصد اروپا ترک گفت. با رفتن تقی زاده حزب اعتدالیون فرصت را مناسب یافت و ناصرالملک نایب السلطنه توانست کابینه ای را با نخست وزیری و وزارت جنگ سپهدار اعظم، از حزب اکثریت (اعتدالیون) تشکیل دهد. [با تشکیل کابینه جدید] بیرق های حزب دمکرات و تظاهرات آنان در تهران برچیده شد و شبها دیگر صدای تیراندازی به گوش نمی رسید.»^(۲)

تکفیر تقی زاده، چه به خاطر دخالت در ترور مرحوم بهبهانی و چه به واسطه شهرت سویی که به علت مخالفتهايش با اصول و مبانی دینی و

ص: ۱۸۶

۱- گفتمنی است که آقای ایرج افشار در پایان کتاب زندگی طوفانی خاطرات سیدحسن تقی زاده، سندی را تحت عنوان سند نویافته ثبت و ضبط نموده است. این سند که در واقع نامه ای است خطاب به ناصرالملک، ظاهراً نامه ای است که حکم تفسیق یا به عبارتی تکفیر تقی زاده در جوف آن ارسال گردیده. بنابراین با توجه به تاریخ این نامه یعنی ۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸، حکم مذکور قبل از ترور آیت الله بهبهانی که در تاریخ ۹ رجب ۱۳۲۸ به وقوع پیوست صادر شده است. اصل این نامه در پایان این مبحث درج گردیده است.

۲- آوری، پیترا، تاریخ معاصر ایران، ص ۷۵.

ترویج فرهنگ غرب و تقلید از غربیان، در اذهان متشرعین بر جا نهاده بود، موجب شد که وی آن چنان در میان مردم مبعوض واقع شود که زیستن در ایران را ممکن نبیند و بالاجبار جلای وطن کرده، عازم اروپا شود.

شاید بتوان گفت ملایمترین قضاوت درباره عملکرد تقی زاده، قضاوتی است که کسروی با توجه به وجوه اشتراک دیدگاههایشان لااقل در باب مخالفت با حاکمیت احکام الهی و دخالت دین در شئون مختلف زندگی اجتماعی از جمله سیاست و حکومت و استقرار دموکراسی غربی و نظام لائیک و روشنفکر مآبی و غرب باوری شان، در نوشتار زیر منعکس ساخته است.

کسروی پس از نقل جریان ترور مرحوم بهبهانی و اشاره به نقش تقی زاده و حیدرعمواوغلی در این امر می نویسد:

«حیدرعمواوغلی که ما آن همه ستایش های بجا از کاردانی ودلیری او کرده ایم، این زمان در تهران افزار دست تقی زاده گردیده و به این کارهای ناشایست بر می خاست. آقا سیدعبدالله با آن همه کوشش ها در راه مشروطه چرا بایستی او را بکشند؟... خوب بود به یاد می آوردند روز سوم تیر (روز بمباران مجلس) را که در چنان روزی تقی زاده در خانه خود نشست و رو ننمود. ولی سیدعبدالله دلیرانه به مجلس آمد و ایستادگی کرد و آن همه گزند دید. این چه کاری است که کسی در چنان روزی از خانه بیرون نیاید و در یازده ماه که مجاهدان با سپاه خود کامگی دست پنجه بودند، به هیچ کاری برنخیزد، ولی همین که خود کامگی برافتاد و میدان باز شد، این زمان با دست این و آن «انقلاب» کند و به آدمکشی پردازد؟ اگر این شنیده بود در شورش فرانسه آدم کشی ها کردند، بایستی فراموش نکند که آن آدم کشی ها را به سود کشور خویش کردند نه به سود

ص: ۱۸۷

همسایگان! و آنگاه در آنجا نیز از این کارها جز زیان برنخواست. این چه روا بود که پیرامونیان محمدعلی میرزا از باغشاه در آمده، جا در میان آزادیخواهان گیرند و کسی را با ایشان سخنی نباشد، ولیکن آقاسیدعبدالله را که یکی از پیشروان آزادی بود و همیشه در پیش آمدها ایستادگی می کرد. بدینسان به خاک اندازند.»^(۱)

تکفیر تقی زاده سبب شد، همفکرانش به تلاش و تکاپو افتند و همان گونه که اشاره شد، یکی از کسانی که کوشید، حکم برائت برای تقی زاده، از مراجع نجف اخذ کند، سید محمدرضا شیرازی «مساوات» بود. در این راستا، ادوارد براون نیز در نامه خود به مرحوم آیت الله ملامحمد کاظم خراسانی بدین نکته اشاره می نماید.

ادوارد براون در نامه ای که در تاریخ ۲۷ جمادی الاول سنه ۱۳۲۹ از کمبریج به آیت الله حاج ملا محمد کاظم خراسانی می نگارد پس از ذکر مطالبی در پایان به مسئله تقی زاده و حسینقلی خان نواب اشاره کرده، می نویسد:

«عرض دیگری که اگر جسارت نباشد می خواستم عرض بکنم، این است که در این اواخر دو کاغذ داشتم از آقای سیدحسن تقی زاده که حالا- در اسلامبول منزوی بلکه منفی است و چون در مدتی که اینجا بود، خیلی آشنا بودیم و کمال صدق و درست کاری او را به براهین قاطعه و دلایل ساطعه ثابت کردم و بعد مسموع شد که قدری تندروی می کند، حتی در افواه افتاد که تکفیر شده است. اگر چه بعد معلوم شد که این خبر اصلی ندارد. باری محض آن دوستی که در میان ما بود به ایشان نوشتم که تندروی نکنند و خصوصاً به قدر مقدور حضرات آیات الله را تقویت بنمایند که امید ایران بل امید اسلام در ایشان مرکوز است و این همه فداکاریها در راه حب

ص: ۱۸۸

الوطن کرده اند، چنانچه همه، چه در ایران و چه در خارج از ایران می دانند.

در جواب نوشتند که بنده در اطاعت و اجابت هر نوع نصایح خالصانه عالی با جان و دل حاضرم و مستدعیم که مثل یک معلم شفیق آنچه به خاطر شریف می رسد، بدون هیچ ملاحظه به مخلص بنویسید که خدا شاهد است که با کمال خلوص از آنها استفاده می کنم و باز خدا شاهد است که هیچ گناهی عملاً نکرده ام و اگر خطایی از من سرزده که خودم با همه نوع دقت ملتفت نشده و نمی شوم، خلوص نیت خود را که فقط دارائی من در عالم است کفاره آن قرار می دهم و از خداوند می خواهم که مصایب ایران را کم کرده بر بلایای شخص من بیفزاید و با بدبختی ابدی من نجات ایران را فراهم نماید.

حالا- شخصی که این قدر جویای بهبودی وطن خود باشد، ولو خودش در میان، هلاک و مضمحل شود، آیا جای افسوس نیست که چنین در گوشه عزلت افتاده باشد؟»

مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، در پاسخ به نامه براون، در تاریخ ۳ رجب ۱۳۲۹ از نجف، در بخشی از نامه خود می نویسد:

«از بابت وزیر خارجه سابق آقای حسینقلی خان نواب و آقای تقی زاده و سایر دوستان صمیمی ایران ریاست روحانی کاملاً مطلع است و خیرخواهی و خدمات آنها مسبوق است. اما بدبختانه این تغییرات لازمه قهری زمان ثوره و انقلاب است. به واسطه آنکه خادم خیلی زود با خائن مشتبه می شود. مقام روحانیت هم که مداخله در این جزییات را در عهده ندارد. مع ذلک امید است که به زودی تمام امورات تدارک شده، کارها به اشخاص لایق سپرده شوند.»

ص: ۱۸۹

لازم به ذکر است که نامه های مورد بحث در تصرف مرحوم دکتر قاسم غنی بوده، مکتوب براون به خط شخصی وی و جواب مرحوم آخوند به خط میرزا عبدالرسول یزدی است که پای آن را مرحوم آخوند امضا کرده است. (۱)

هر چند به صراحت در این نامه ها اشاره به حکم تکفیر تقی زاده نشده و حتی براون آن را شایعه ای بی اساس عنوان می کند، ولی جواب مرحوم آخوند که ظاهراً میرزا عبدالرسول یزدی از طرف ایشان نگاشته، نه گویای نفی حکم تکفیر است و نه مبین برائت تقی زاده. (۲)

اما تقی زاده خود، در خاطراتش، صدور حکم تکفیر را مربوط به ترور سیدعبدالله بهبهانی ندانسته، آن چنان علت مخالفت علمای نجف با خود را سطحی و مبتنی بر مسایل پیش پا افتاده و بی اهمیت می نمایاند که انسان از این همه هیاهو و سر و صدا حیران می شود. تقی زاده با تخفیف و تحقیر این ماجرا، در واقع علما را به عدم تعمق و برخورد سطحی با مسئله مهمی، همچون تکفیر یک مسلمان، آن هم تقی زاده سید و روحانی زاده و ملبس به لباس روحانیت و چهره شاخص انقلاب مشروطیت و نماینده مردم تبریز که در واقع در نهضت مشروطه پیشگام بوده است، براساس سخنان این و آن، متهم می کند. تقی زاده چنین می نماید که حکم تکفیر او، به سبب موضعگیری منطقی و درست و معقول وی در پافشاری اش بر اجرای عدالت، صادر شده است.

تقی زاده گناه خود را این می داند که گفته است، آخوندی که خون

ص: ۱۹۰

۱- مجله یادگار، سال اول، شماره دوم، ص ۴۹-۵۱.

۲- نحوه نگارش نامه، مؤید آن است که نامه را مرحوم آخوند نوشته و احتمالاً محرّر از قول مرحوم آخوند پاسخ را نگاشته است.

دونفر بی گناه را ریخته است باید محاکمه و مجازات شود. همین گفته موجب ناراحتی روحانیون می شود و سبب صدور حکم تکفیر می گردد!

وی در خصوص این مسئله پس از شرح واقعه کشته شدن دو نفر که منتسب به فرقه اسماعیلیه بودند، در یکی از روستاهای نیشابور می نویسد:

«شیخ محمدباقر نامی که عامل این واقعه بود را گرفته به تهران آورده و در نظمی که ریاست آن با «پیرم» بود، حبس کرده بودند. یواش یواش زمزمه ای شنیده می شد که تدارک غوغایی می شود. می گفتند چطور می شود ملای مسلمان را حبس کرد، آن هم زیر دست یک ارمنی، می گفتند باید پولی به او کمک بشود و او را به عتبات بفرستند. این مطلب در مجلسی در خانه سپهدار که من حاضر بودم مطرح شد. من با نهایت شدت بر ضد اعمال شیخ محمدباقر و حامیان او حرف زدم. گفتم: اگر شیخ محمدباقر چند نفر مسلمان را کشته باید قصاص و کشته شود. این حرف بر آخوندها خیلی گران آمد.»^(۱)

تقی زاده پس از ذکر مطالبی که پیرامون این امر در این جلسه مطرح شد. می نویسد:

«شیخ یزدی (شیخ محمد یزدی پدر دکتر مرتضی یزدیمعروف) گفت: شما اول شرابخانه ها را ببندید آن وقت آخوند را بکشید. من گفتم مانع الجمع نیست، هم شرابخانه ها را می بندیم و هم آخوند مجرم را به سزایش می رسانیم.

این حرف مایه خیلی رنجیدگی آخوندها شد. آنچه خودم تصور می کنم، منشأ بغض از این واقعه ایجاد شد. دشمنی جلو رفت و

ص: ۱۹۱

مخالفت روز به روز شدت گرفت. تا آنجا پیش رفت که حکمی از علمای بزرگ [یعنی] آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و حاج میرزا حسین و حاجی میرزا خلیل تهرانی علیه من گرفتند.»^(۱)

تقی زاده در قسمتی دیگر از خاطرات خود، صدور حکم (تکفیر یا به عبارتی تفسیق) علمای نجف علیه خود را حاصل کشمکش های سیاسی اعتدالیون و دمکراتها وانمود کرده، می کوشد چنین القا کند که پیروزی چشمگیر دمکراتها موجب شد که اعتدالیون به منظور تضعیف دمکراتها، زمینه صدور حکم مذکور را فراهم سازند.

وی در بخشی از خاطرات خود تحت عنوان «اختلاف سیاسی میان اعتدالیون و دمکراتها» می نویسد:

«بعد از گرفتن تهران، مجلس منعقد شد. کشمکش شد. حزبی تشکیل دادند به اسم اعتدالیون. آنها [خود را می گفتند] گفتند انقلابیون. آن قدر اصرار کردند که دوستان ما که اعلان نکرده بودند آخر گفتند که اسم ما «دمکرات» است. بعد دمکراتها در تهران و تبریز آن قدر زیاد شدند که وقتی در تبریز انتخابات برای انجمن ایالتی شد، همه اسامی که از صندوق درآمدند از ۴۲۰۰ تعرفه ۳۲۰۰ دمکرات درآمد. ناصرالملک که دشمن خونی دمکراتها بود، وقتی این خبر را شنید دو دستی بر سرش زد و گفت اینها، آخر ایران را تسخیر می کنند. آخر هم به ریشه آنها آب بست.

این کشمکش همچنان ادامه داشت که از علمای نجف بر ضد من حکم آوردند. زورشان نمی رسید. یک روز قوام الدوله وزیر پست و تلگراف که اول لقبش معتمدخاقان و از دوستان خود ما بود،

ص: ۱۹۲

تلگرافی آورد. گفت بردم به نایب السلطنه دادم. گفتم: این باعث فتنه می شود. تلگراف، از آخوند ملا کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی بود که دومرجع تقلید بودند. نوشته بودند: مجلس شورای ملی شیدالله ارکانه، والاحضرت نایب السلطنه ادام الله ظله، هیئت وزرای عظام و انجمن های ایالتی و ولایتی دامت تأییداتهم و رؤسای ایالات بختیاری و قشقایی وفقهم الله عموم ملت ایران و علمای اعلام و... چون فلان کس برخلاف سیاست اسلام است، لذا باید او در مجلس نباشد. این را مخفی کردند و بروز ندادند.

سیدنصرالله می گفت مقاله «رسول زاده» را هر روز روزنامه ها منتشر می کنند، ولی نوشته علما را بروز نمی دهند. مخفی کردند تا اینکه خیلی شدت کرد. من مصمم شدم موقتا از مجلس بروم. مرخصی سه ماهه خواستم. مهیای این بودم بروم تبریز.

در این بین مرحوم آقا سید عبدالله کشته شد. قبل از آن، اینها که کار را بدانجا کشانیدند و حکم آوردند، از خود و کلا و دیگران، تیمورتاش و فلان برگشتند و طرفدار ما شدند. آقا سیدعبدالله هم متوجه شد و متوسل شد به مرحوم سردار اسعد، گفت: مجلسی بکنید، حرف بزنیم. شما و کیل او و صمصام السلطنه برادر بزرگ شما، و کیل من.

در خانه مرحوم سردار اسعد، ملاقات کردیم [آقای طباطبایی] به من گفت: فلانی این کار ناجور شده، خوب نیست. من می خواهم به شما پیشنهادی بکنم. تلگرافی بگوئید: اول کسی که اطاعت می کند خود من هستم و می آیم آن جا [نجف]. گفت آن وقت شما بروید آنجا. ما ترتیبی می دهیم خیلی با احترام شما را بپذیرند. حتی پسر آخوند تا بغداد یا کربلا از شما استقبال کند و شما وارد شوید به آخوند. این کار صاف می شود و خیلی با احترام

برمی گردید. من هم خیلی تند بودم. گفتم آقا شما چه عقیده دارید؟ شما عقیده دارید رویه من برخلاف اسلام است؟ گفت نخیر. گفتم پس بردار تلگراف کن. گفتم: من التماس نمی کنم. در این بین، قتل سیدعبدالله اتفاق افتاد و همه چیز خراب شد.»(۱)

درباره آنچه تقی زاده به عنوان مذاکراتش با مرحوم طباطبایی نگاشته، قضاوت کردن قدری مشکل است. شاید ذهنیت وی در سیاسی تلقی کردن منشأ این حکم و توجیهاات مبتنی بر این باور داشت و یا تلاش برای سیاسی جلوه دادن حکم تفسیق و رهانیدن خود از عواقب اجتماعی و سیاسی حکمی را که دو تن از مراجع بزرگ مشروطه خواه نوشته اند در یک جامعه مذهبی، موجب شکل گیری چنین تصوراتی در ذهن و ضمیر وی شده و بازگو کردن مکرر این واقعه موجب شده است که وی این توهمات را عین واقع پنداشته، به قلمی کردن این خاطره مبادرت ورزد و شاید آگاهانه با نقل این مذاکره بر آن است که دستگاه روحانیت و مراجع را آلت دست سیاستمداران زیرک قلمداد نماید و بدین وسیله، به زعم خویش بیانگر بی ثباتی و بی اعتباری نهاد روحانیت باشد. تقی زاده با بیان مطالب فوق می خواهد بگوید اعتدالیون و در رأس آن بهبهانی و طباطبایی (که چه در مجلس و چه در جامعه بیشترین عضو و هوادار را داشتند) برای تضعیف حزب رقیب، یعنی حزب دمکرات، چاره کار، در آن دیدند که از مراجع تقلید ساکن نجف، حکم تفسیق لیدر حزب دمکرات یعنی تقی زاده را اخذ نمایند و موجبات تضعیف وجهه مردمی او را بدین وسیله فراهم سازند. آیت الله ملامحمد کاظم خراسانی و آیت الله عبدالله مازندرانی نیز که هر دو مشروطه خواه و در بطن جریان نهضت بودند، بدین خواست گردن نهاده، حکم تفسیق صادر نمودند. وحشت اعتدالیون

ص: ۱۹۴

از بروز تشنج و غوغا در میان مردم، قاعدتا به نفع تقی زاده و بر ضدّ صادرکنندگان حکم و مباشرین و محرکین صدور حکم، موجب بروز ندادن و مکتوم داشتن این حکم شد. اعتدالیون به خطای خود پی برده، کوشیدند به نحوی، این اشتباه و حرکت نسنجیده را جبران نمایند. لذا آقای طباطبایی به آقای تقی زاده پیشنهاد رفتن به نجف اشرف می نماید و قول می دهد که علما از او به گرمی استقبال نمایند و پسر آیت الله ملامحمدکاظم خراسانی تا بغداد یا کربلا به استقبال او بیاید و تقی زاده نمی پذیرد و می گوید من التماس نمی کنم.

که این توهمات جز به طبع ناآگاهان به سیره و سنت علمای بزرگ و مراجع تقلید شیعه راست نمی آید و مطلعین، نیک می دانند مراجع جز بر اساس ادله متقن و شهادت شهود موثق و اکمال حجت شرعی حکم به تکفیر یا تفسیق مسلمانی نمی کنند و اگر بر اساس ادله محکم، شرعا خود را ملزم به صدور چنین حکمی دیدند و به صدور حکم مبادرت ورزیدند، نه چنین است که به آسانی، حکم خود را نقض کنند. مگر اینکه باز بر اساس دلایلی قوی، لغو حکم را برخورد فرض بدانند. چرا که در این مکتب حرمت تزییع عرض مسلمان کمتر از حرمت قتل نفس نیست. چگونه ممکن است دو تن از مراجع بزرگ شیعه، شخصی را بی جهت و بدون حجت شرعی تفسیق یا تکفیر کنند و بی دلیل حکم خود را لغو نمایند. این بسیار دور از باور است که آقای تقی زاده به خاطر موضع درست و مشروعی که در قبال شخصی که به ناحق دو مسلمان را به اتهام یا جرم وابستگی به فرقه اسماعیلیه کشته است^(۱)، اتخاذ نموده و خواهان مجازات وی شده است و یا به واسطه رقابت سیاسی توسط دو تن از

ص: ۱۹۵

۱- آنچه در باب کشته شدن دو نفر در یکی از روستاهای نیشابور، به جرم اسماعیلی بودن گفته شده تنها مبتنی بر نوشتار خود تقی زاده است.

مراجع تقلید تفسیق شود و بلافاصله به خواهش این و آن نه تنها این حکم لغو شود، بلکه بی هیچ حجت شرعی از کسی که اسما و شرعا فاسق قلمدادش کرده اند، عملاً پوزش بطلبند و به استقبالش بشتابند!

آیا چنین رفتاری، برازنده یک فرد عادی و به دور از پایگاه اجتماعی و سیاسی خاص است؟ آیا انجام چنین رفتاری موجب وهن حتی یک فرد عادی و به دور از مسئولیت های شرعی و اجتماعی نمی شود؟ چگونه می توان باور کرد، دو تن از مراجع تقلید، این چنین مطیع و آلت فعل دیگران باشند؟ آن هم دو مرجعی که در بطن حوادث نهضت مشروطه بوده اند و اهل انزوای و دوری از مسایل سیاسی و اجتماعی نبوده اند.

تقی زاده در خصوص ماجرای ترور مرحوم سیدعبدالله بهبهانی و کشته شدن میرزا علی محمدخان تربیت به اتهام مشارکت وی در این ترور می نویسد:

«دیگر سپهدار (تنکابنی) با میرزا علی محمدخان و پیرم راه نمی رفت. جز با معزالسلطان و مجاهدینی که خود را به سپهدار بسته بودند. بالاخره یک روز گفتند مجاهدین را باید تحت انتظام نگاه داشت زیرا از خانه مردم بالا می رفتند. «شیدایی» نامی که شر محض بود، نردبان گذاشته بود به خانه مشیرالدوله. وقتی صحبت شد من خیلی تند گفتم ما نیامده ایم مردم را بچاپیم. پس بنا شد یک کسی را بر آنها رئیس بکنند که بتواند آنها را منظم کند. صحبت شد معزالسلطان رشتی، رئیس بشود. ممکن بود این بهترین راه باشد. من هم تقویت کردم، عاقبت میرزا علی محمدخان «تربیت» رئیس مجاهدین شد. از آن روز با ما و میرزا علی محمدخان دشمن شدند.»^(۱)

ص: ۱۹۶

وی پس از ذکر مطلب فوق که آن را مقدمه دشمنی طرفداران سپهدار (تنکابنی) و مجاهدین رشت با میرزا علی محمدخان (تریت) و بالاخره کشته شدن میرزاعلی محمدخان به اتهام مشارکت در ترور مرحوم بهبهانی می داند، به ترور مرحوم بهبهانی اشاره کرده، می نویسد:

«بعد از یک سال که آقا سیدعبدالله از کربلا برگشت و قدرت پیدا کرد. یک شب او را کشتند. دو دستگی پیدا شده بود. حتی گفتند که من دست در کشتن سیدعبدالله داشتم. دروغ محض بود. من خود خیلی متأثر شدم. چون او حق بزرگی بر مشروطیت داشت.»

آنها در مقابل، میرزا علی محمدخان را کشتند. او مثل اولاد من بود. او را به کلی بی گناه کشتند. یک سال بود دست به کاری نمی زد. شاید حیدرخان دست داشت. میرزاعلی محمدخان با میرزا سیدعبدالرزاق خان در لاله زار، قهوه خانه ای باز شده بود، می آمدند آنجا. از همان حضرات رشتیها، یک کسی از قفقازیه و به اسم نوروزاف بود که از بدترین مردان بود. وقتی نزدیک آمد به میرزاعلی محمدخان گفت شما دست باز کرده اید مردم را می کشید، ما هم می توانیم بکشیم. او گفت بکش. او هم کشت. اینها که از تفلیس آمده بودند، منبع شرارت بودند.»^(۱)

تقی زاده در بیان علت دخیل دانستن خود وی و دمکراتها در ترور سید عبدالله بهبهانی می نویسد:

«عاقبت واقعه قتل آقا سیدعبدالله بهبهانی پیش آمد که موجب فساد عظیم و هیجان فوق العاده مردم شد و مخالفین ما خواستند آن را به ما نسبت دهند. یعنی به دمکراتها نسبت بدهند. این غوغا خیلی شدت یافت و به جایی رسید که من از مجلس مرخصی سه ماهه

ص: ۱۹۷

خواستم که از تهران خارج بشوم. چند روز بازار را برای این واقعه بستند و دسته‌ها راه افتاد. آنهایی که باما دشمنی داشتند این قبیل کارها را وسیله تبلیغ و برانگیختن مردم علیه ما قرار دادند. زیرا مرحوم بهبهانی اگر مستقیماً دستی در صدور آن احکام بر علیه من از نجف نداشت، ولی با جمع اعتدالیون همراه بود. همانطور که گفتم توصیه می‌کرد که من تلگرافی به علمای نجف بکنم و بگویم چون اظهار کرده‌اید که من در تهران و در مجلس نباشم به حرف شما ترتیب اثر می‌دهم و به عتبات می‌آیم و مطالب را آنجا بیان می‌کنم. می‌گفت حتماً شما به آنجا بروید. آن وقت همه کارها درست می‌شود. جهت این پیشنهاد هم این بود که حرف علما به زمین نیفتد پیشنهاد او عملی نشد. کم کم مخالفینی بر علیه اقدام آنها به صدا در آمدند و جمعی از تجار بزرگ به علمای نجف [نامه] نوشتند....

کم کم آنها هم مثل اینکه چون حرفشان پیش نرفت از این کار نادم شدند.»^(۱)

علی‌ای حال تقی زاده به تندروی اشتها داشته، انتساب عملیات تروریستی همچون قتل اتابک، ترور محمدعلی شاه، ترور مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، ترور مرحوم آیت‌الله بهبهانی به تصویب او به وسیله گروه‌های وابسته به او بی‌وجه نیست. کما اینکه، ادوارد براون، در نامه‌ای به تقی زاده به تاریخ آوریل ۱۹۱۱ می‌نویسد:

«در بعضی مسایل متعلقه به مخلص و خودتان شرحی مرقوم فرموده بودید، جنابعالی می‌دانید که چقدر اعتقاد به خلوص نیت و صدق عقیده و استقامت خودتان داشته و می‌دارم، منتهاش این

ص: ۱۹۸

بود که از مواضع مختلفه چه از دوستان ایرانی، چه از دوستان انگلیسی مسموع شد که به اصطلاح اینها، جناب عالی «تندروی» می کنید و از بس که این اقوال مسموع شد خیال کردم که شاید این طور باشد. والا در پاکی فطرت و وطن پرستی آن دوست مکرم، ابدًا به قدر ذره ای شک و شبهه نداشتم و خدا شاهد است که از دور ایستادن جناب عالی و آقای نواب (حسینقلی خان نواب منظور است)، از امور دولت ایران چقدر متأسف بوده و هستم. مثل رفیق ما «مستر مور» که سابقاً مخبر ما بود در تبریز که در کاغذ آخرین نوشت که چقدر جای افسوس است که در وقتی که ایران این قدر محتاج است به مردمان خالص، صادق، شجاع و دوربین، امثال اینها در گوشه انزوا نشسته باشند.»^(۱)

در رابطه با تندروی تقی زاده، ادوارد براون در نامه ای به شیخ حسن تبریزی در ۱۵ فوریه سال ۱۹۱۱ م. مطابق با نیمه صفرالمظفر ۱۳۲۹ می نویسد:

«آنچه درباره احوال ایران مرقوم فرموده بودید خیلی باعث یأس گردید. ولی باید بگویم که به شهادت بعضی از هموطنان خود که محل کمال و ثوق می باشند، آقای حسینقلی خان نواب که از قدیمی ترین دوستان مخلص است، خیلی عاقل، شجاع و شایسته هر نوع اعتقاد و اعتماد می باشند. نمی توان حرفی را برخلاف او در گوش خود جای بدهم.

تندروی آقای سید حسن تقی زاده از جاهای دیگر معلوم و مبرهن شد. ولی در حق نواب گمان بد نکنید که البته از بهترین و

ص: ۱۹۹

۱- نامه های ادوارد براون به سید حسن تقی زاده، به کوشش عباس زریاب و ایرج افشار، نامه شماره ۱۶، ص ۳۲.

از سیاق نامه براون به تقی زاده و تاریخ آن پیداست که این نامه، پس از جریان ترور مرحوم سید عبداللّه بهبهانی که منجر به استعفای اجباری تقی زاده از مجلس دوره دوم و عزیمت به استانبول شد، نگاشته شده است.

ایرج افشار در پایان کتاب زندگی طوفانی (خاطرات سید حسن تقی زاده)، بخش ضمائم سندی را تحت عنوان سند نویافته ثبت و ضبط کرده که متن آن به شرح زیر است:

۱۲ ربیع الثانی ۱۳۲۸

بسم الله الرحمن الرحيم

به عرض می رساند: مراتب تشکر از کمال اسلام پرستی و وطن پروری و کفایت کافیه و درایت کامله جناب مستطاب عالی و قیام به وظیفه معلمی و راهنمایی و کشتیبانی سفینه حیات استقلالی مملکت خارج از آن است که در طی این مختصر حق آن را توان ادا کرد. اجرکم علی الله تعالی و علی رسوله و آله صلوات الله علیهم و نسئله تعالی ان یدیم تأییدکم و تسدیدکم.

عجالتاً آنچه که به تحقیق وضوح پیوسته آنکه وجود آقا سید حسن تقی زاده به عکس آنچه امیدوار بودیم مصداق این شعر است:

فکانت رجاء ثم صارت رزیه

لقد عظمت تلم الرزایا و جلّت

ص: ۲۰۰

ضدیت مسلکش با دین اسلام و سلامت مملکت و شوقش به اینکه همچنانکه مملکت پاریس فیما بین ممالک نصاری به الغای قیود مذهب تنصیر مهم و معروف آفاق است همین قسم ایران هم که فیما بین ممالک اسلامیة بحمدالله تعالی و حسن تأییده تا به حال به حفظ اساس دیانت اسلامیة امتیازی داشته است، از این به بعد همین مسلک ملعون لا مذهبی و الغای قیود و حدود اسلامیة را اختیار نماید و همچنانکه پاریس فعلاً فیما بین ملل مسیحیه به عدم التزام به قوانین و حدود نصرانیت انگشت نما و ممتاز است، به همین طور ایران هم فیما بین ملل اسلامیة به همین لکه ننگ و عار العیاذبالله تعالی انگشت نما و ممتاز گردد.

و چون بدیهی است علاوه بر تمام مفساد دیتیّه مترتبه بر تعقیب این مسلک خبیث، بالاخره جز انقلاب عمومی و ضدیت تمام علما و مسلمین با اصل اساس قویم مشروطیت و ذهاب مملکت و استیلای اجانب اثری مترتب نتواند بود، لهذا اصابه و صحت عقیده کسانی که او را عمداً یا جهلاً کارکن خارجه می شمارند بدیهی است و در این مدت چند ماه به تمام وسائل ممکنه در نصیحت او تشبث شد و اصلاً مفید نشد.

اکنون چون زیاد بر این سکوت و اغماض درباره این

چنین ماده فاسده شقاقلوسیّه را با وظیفه و تکلیفی که در حفظ دین و دنیای مسلمین و صیانت ممالک اسلامیة در عهده داریم، منافی و عیانا مؤدی به انقلاب عمومی و

استیلاى اجانب شدن را مشاهده مى نماييم، لهذا به اداى وظيفه الهيه عز اسمه مبادرت و حکم قطعى صادر و لفا ايضاد شد. ترتيب و تهيه مقدمات اظهار اين حکم الهى عز اسمه که بدون غائله اين ماده فاسده مقطوع الاثر گردد به عهده کفايت و درايت و دين پرستى و وطن پرورى جناب مستطاب عالى و هيئت معظمه و وزراى عظام و امنای محترم دارالشورى و ساير امرا و سرداران عظام موکول و به عنایت امام زمان اروحنافداه اميدواريم که به عون الله تعالى و حسن تأييده بدون ترتيب هيچ غائله به کلی از هر گونه مداخله و افساد ممنوع و از هر قسم اثر داشتن در مملکت بالمره ساقط شود. ان شاء الله تعالى و السلام عليكم و رحمه الله و بركاته

من الاحقر الجانى محمد كاظم الخراسانى من الاحقر عبدالله المازندراني

[ظهر پاکت]

ان شالله تعالى تهران، خدمت جناب مستطاب اجل اکرم اشرف آقاى ناصر الملک دام تاييده و اقباله فايز گردد.

ربيع الثانى ۱۳۲۸هـ (۱)

ص: ۲۰۲

۱- زندگى طوفانى، صص ۹۲۳ و ۹۲۴.

پس از صدور حکم اخراج تقی زاده از مجلس، وی مجبور به عزیمت از تهران شد. مجلسیان نیز برای اینکه به او کمک نقدی کرده باشند، مرخصی سه ماهه به او داده و با پرداخت مقرری مذکور، از تهران به تبریز و از آنجا به استانبول رفت. او شش ماه در استانبول بود. هنگام توقف در آنجنامه هایی به سردار اسعد و ممتازالسلطنه نوشت و از آنها خواست تا در صدد شغل و کاری برای او برآیند و سرانجام شش ماه بعد به پاریس رفت. سردار اسعد با وسایلی که داشت، موفق شد مسترلینچ سرمایه دار و نماینده پارلمان بریتانیا و گرداننده «انجمن ایران» را به پاریس بیاورد تا حضورا با او مذاکره نمایند.

به موجب نوشته خود تقی زاده، بین لینچ و او و سردار اسعد چندین ملاقات روی داد که در یکی از ملاقات ها، ممتازالسلطنه سفیر ایران در پاریس نیز حضور داشت.

در ضمن گفتگوها، لینچ به تقی زاده، پیشنهاد می کند تا به لندن برود و با او و «انجمن ایران» همکاری نمایند. لینچ متعهد شد در عوض، تمامی

مخارج او را نیز بپردازد. او به تقی زاده می گوید که وجود شما در اروپا به ما فرصت می دهد که به طور غیرمستقیم تبلیغات مورد نظر را بنماییم. ولی درباره اینکه چه نوع تبلیغاتی را در نظر دارد، انجام دهد، هیچ گونه توضیحی نمی دهد و شاید منظور او از (تبلیغات غیرمستقیم) نعل وارونه زدن بود. تقی زاده که نه می توانست به ایران برگردد و نه می خواست در استانبول بماند و یا دعوت ممتازالسلطنه را برای زندگی در پاریس قبول کند، دست به دامان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن شد و از او خواست که به «لینچ» مراجعه کند و از او بخواهد تا بار دیگر وی را برای (تبلیغات غیرمستقیم) به انگلستان احضار کند.

گویا پشت این ماجرا، عده ای انگلیسی دیگر نیز بودند؛ زیرا تقی زاده در نامه اش صحبت از (حضرات) انگلیسی ها نموده، سؤال می کند:

«در صورت ثابت بودن حضرات در قول خودشان، جزییاتش معلوم شود که چطور متکفل می شوند و به چه اندازه مساعدت می نمایند و هم تا چند مدت متکفل می شوند.»^(۱)

تقی زاده خود در خاطراتش می نویسد:

«چندی بعد مرحوم سردار اسعد (حاجی علیقلی خان بختیاری) که در آن وقت در پاریس بود، از من تقاضا کرد که به پاریس رفته او را ببینم و من قبول کردم و رفتم. چندی (قریب دو سه هفته) آنجا بودم و با هم مصاحب بودیم. در آن اثنا مسافرتی به لندن کرده، از دوست قدیم خودم «ادوارد براون» دیدن کردم. بعد به پاریس برگشتم و از آن جا مجدداً به استانبول آمدم و این اواخر سال ۱۹۱۰ مسیحی و اوایل ۱۹۱۱ و ایام پیشامدهای تجاوزات روسها و اخراج شوستر از ایران بود.

ص: ۲۰۴

پس از چندی توقف در استانبول کاغذی از وین از حسینقلی خان نواب رسید که در دنباله سختگیریهایی [بود] که برای دمکراتها در

تهران پیش آمده بود و او هم از تهران خارج شده و به اروپا آمده است. او با سپهسالار و دیگران سازش نداشت. نوشته بود که عازم انگلستان است و مرا هم دعوت کرد به آنجا بروم و ملاقات بکنیم. من رفتم. او چون قدری کسالت داشت به کنار دریای انگلیس در جایی موسوم به «هیستنگس» در نزدیکی «برایتن» منزل کرده بود. من هم یک سر آنجا رفتم قریب سه چهار هفته یا بیشتر با او در آن نقطه بودم. ولی او چون مرضش شدت کرد و هوای ساحلی با او سازگار نبود از آن محل حرکت کرد و به اسپانیا رفت. من هم به لندن رفته، زمستان را آنجا گذرانیدم. غالباً در بریتیش میوزیوم مشغول مطالعه بودم تا به امریکا رفتم.»

سفر تقی زاده به امریکا

تقی زاده خود در مورد مسافرتش به امریکا، می نویسد:

«شخصی به نام علیقلی خان نبیل الدوله، نامه ای از امریکا به من نوشته بود که بیاید اینجا. علیقلی خان نبیل الدوله شارژدافر ایران شده بود. داستان شارژدافر شدن علیقلی خان هم بامزه است. او خدمت رسمی نداشت. خواسته بود به یک طوری خود را وارد خدمت کند. یک وزیر مختاری ما در آنجا داشتیم که گویا مفخم الدوله بود. او زن نداشت. چون معاشرت و آمد و رفت داشت برای پذیراییهای سفارت، این علیقلی خان را آورده بود که کمک بکند؛ بدون اینکه رسمی باشد. علیقلی خان زن امریکایی داشت. گفته بود زن او هم بیاید آنجا تا هفته ای یکی دو بار که مردم

می آمدند و می رفتند برای پذیرایی کمک کند. یواش یواش علیقلی

خان خودش را در آنجا جا کرد. نایب یا منشی سفارت شد. وقتی وزیر مختار به ایران رفت، چون کسی دیگر نبود، خودش را به جای سفیر جا زد و اسمش شارژدافر شد. البته امروز مشکل است کسی آن طور شارژدافر (وزیرمختار) شود؛ ولی آن وقت چون آن جا کسی نبود و تهران هم کسی را نمی فرستاد او خود به خود شارژدافر شد و وزارت خارجه هم قبول کرد.

علیقلی خان بستگی به بهایی ها داشت. جانشین سفیر که شد یواش یواش هم آن کار مبلغی بهایی گری را می کرد و هم شارژدافری دولت علیه ایران را. من شنیدم یا خودش می گفت هفته ای دو تا راپورت رسمی مفصل از اوضاع می نوشت. یکی به وزارت خارجه تهران و یکی به «عکا». یکی گزارش کارهای امت و تبلیغات خودشان بود و دیگری راجع به اتباع ایران.

هی به من می نوشت که بیا اینجا. من میل کردم بروم. ولی کمی شک عارض شد، زیرا این شخص را نمی شناختم.»^(۱)

تقی زاده پس از ذکر مطالب فوق توضیح می دهد که بالاخره، پس از مشورت با محمود محمود [محمود پهلوی] که آن موقع در امریکا بود، تصمیم می گیرد به امریکا سفر کند:

«تقریباً مدت پنج ماه از وقتی که از نواب جدا شدم در لندن بودم و روز آخر ماه مه (۳۱ آن ماه) سال ۱۹۱۳ از لندن حرکت کردم. ماه ژوئن وارد امریکا شدم. گویا پنج روز و نیم از انگلیس تا امریکا طول کشید. وقتی به نیویورک رسیدم علیقلی خان که گفتم شارژدافر بود به استقبال آمده بود کنار دریا. بعضی از ایرانیها را

هم که در امریکا بودند جمع کرده، آورده بود. مرا به هتلی برد در

ص: ۲۰۶

نیویورک. خودشان در واشنگتن بودند. علیقلی خان گفت چون اینجا دارد گرم می شود و من یک جایی در کوه اجاره کرده ام که با زن و بچه آنجا می روم شما هم بیاید برویم آنجا. ما می خواهیم با هم کار کنیم. ولی تابستان را این جا نمی شود کار کرد. یکی دو ماه شدت گرما که تمام شود می آییم به نیویورک. روز دوم و سوم بود با ایشان رفتم آنجا، به یک محلی در کوه از ایالات نیویورک. آنجا از نیویورک دور بود، به اسم کتسکیل (Catskill). در آن کوهستان، جای وسیعی بیشتر از شاید ده هزار متر گرفته بود. او خودش دارا و شخص خیلی سخی و دست باز بود. مهمان او شدم. غیر از خود او و بچه هایش و زنش (که امریکایی و بهایی دو آتسه، نه بلکه سه آتسه بود و درخانه عکس بزرگ عبدالبهاء را گذاشته بود و پشت به او نمی کرد)، یک جوان هندی هم بود که از انقلابیون هند بود و به عنوان ایرانی آنجا زندگی می کرد.

درد انقلابیون هند که داستانش می آید این بود که هر چه ممکن است بر ضد انگلیس کار بکنند. می خواستند جنگ برپا کنند. از خدا می خواستند یک کسی علم نظامی یاد گرفته باشد. برای علم نظام، داخل شدن در مدرسه «وست پوینت» (مدرسه نظام) خیلی مشکل بود. آن هندی می خواست هر طوری شده به مدرسه امریکایی وارد شود. علیقلی خان این قدر جدیت کرد تا آن جا که قانون مخصوص بردند و قبول شد. ولی آخرش هم نتوانست به آنجا برود.

انقلابیون هند در کالیفرنیا جمع شده بودند. حزبی به اسم «حزب غدر» داشتند. مجاهدین درجه اول آنها در آنجا جمع بودند این

جوان از انقلابیون هند بود.»(۱)

ص: ۲۰۷

اسماعیل راین در مورد چگونگی تشکیل کمیته برلن و نقش تقی زاده در آن از قول مورخ الدوله سپهر که خود در آن هنگام در تهران منشی اول سفارت آلمان بود، می نویسد:

«در اواخر سال ۱۳۳۳ [ق.]. - ۱۹۱۴ م سیاسیون آلمان به منظور

تولید خصومت بین هندوستان و انگلستان در مقام استفاده از حزب انقلابی هندی به نام «غدر» برآمده، با کمک یکی از انقلابیون معروف هند به اسم «چاتوپادایا» که از رجال دانشمند و تیزهوش و مدبر و با شهامت بود، کمیته ای در برلن تشکیل دادند و توانستند یک نفر انقلابی بزرگ هندی موسوم به «هاردیال» را نیز از سویس به آلمان بکشانند. «مولوی برکت الله» از اهل بهوپال جزو همان کمیته بود. اولین وظیفه این کمیته تبلیغ و موعظه میان اسرای شرقی و وظیفه دوم اعزام مبلغین به هندوستان از راه ایران بود. «چاتوپادایا» گفت تنها نیروی ایرانی منظم و ملی، حزب دمکرات است که سیدحسن تقی زاده در آن نفوذ دارد و او هم فعلاً در امریکاست و باید به برلن دعوت شود. در آن موقع تقی زاده در نیویورک اقامت داشت و به دعوت علیقلی خان نبیل الدوله یکی از وطن پرستان پرحرارت به بیلاق رفته، در باغ زیبای اوواقع در روی کوه زندگی می کرد. در آنجا یک جوان ایرانی دیگر به نام میرزا رضاخان که بعدها معروف به افشار شد و دارای شور و احساسات تند نیز بود توقف داشت. پس از مراجعت تقی زاده به نیویورک روزی ژنرال قونسول آلمان مقیم آن شهر از تقی زاده وقت ملاقات خواست و پیشنهاد همکاری بر ضد متفقین را مطرح کرد.

تقی زاده که آتشی در دل از مظالم روسهای تزاری می پرورید (۱) بدون

درنگ آن پیشنهاد را پذیرفت و پس از فراهم آمدن وسایل به اتفاق میرزا رضاخان افشار به طرف آلمان عزیمت نمود. تقی زاده در هلند با وزیر مختار آلمان ملاقات کرد و روز دهم ژانویه ۱۹۱۵ وارد برلن گردید. رئیس امور شرق آلمان تلگرافا توضیحاتی راجع به سوابق تقی زاده از تهران خواست. «فن کاردرف» شارژدافر آلمان جواب تلگراف را به نگارنده محول داشت و من آنچه از ایام طفولیت از مراتب وطن پرستی و آزادی خواهی و فداکاری تقی زاده شنیده بودم به روی کاغذ آوردم. در برلن کمیته هندی درخواست مساعدت فکری از تقی زاده کرد. او اساسا هماهنگی با اقدامات آنها را قبول نمود. اما برای عملیات خود استقلال قائل شد و تصمیم گرفت بهترین عناصر ایرانی شریف و میهن پرست را که در اکناف اروپا پراکنده بودند، در برلن گردآورده و از جمع آنها هیئتی برای نجات ایران از فشار همسایگان تشکیل دهد. اغلب ایرانیان ملت خواه دعوت تقی زاده را اجابت کردند. کاظم زاده ۱ رانشهر، ۴ ایرانشهر از کمبریج، پورداود و اشرف زاده و میرزامحمدخان قزوینی از پاریس، جمال زاده و نصرالله خان جهانگیر و سعدالله خان درویش راوندی از سوئیس و میرزا اسماعیل نوبری و حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی و میرزا آقا ناله ملت و میرزا اسماعیل یکانی از استانبول به آلمان رفتند و پس از مشاوراتی تصمیم به تشکیل یک کمیته ایرانی و همکاری با آلمان گرفتند و چنین مقرر گردید که دسته دسته به نواحی شرقی عزیمت نمایند و فعالیت هر دسته در یکی از ولایات تمرکز حاصل کند و بدین ترتیب به مقصد گسیل شدند. کاظم زاده و میرزا رضا خان افشار به تهران، اشرف

ص: ۲۰۹

۱- او فقط دشمن روسهای تزاری بود نه انگلیسی های استعمارگر.

زاده و یکی دو نفر به شیراز، جمال زاده و امیرخیزی و پورداود و نوبری به بغداد - این عده از بغداد به کرمانشاه رفته و در آنجا روزنامه «رستاخیز» را انتشار دادند. اقدام تقی زاده منحصر به تشکیل انجمن فوق الذکر نبود. او می خواست نمایندگی رسمی دولت شاهنشاهی در آلمان نیز به دستهای مطمئن سپرده شود. بدین وسیله میعاد با حسینقلی خان نواب در «مونتر» سوئیس قرار داد و خود عازم آن شهر شد. تقی زاده معتقد بود به جمیع وسایل ممکنه باید دست زد تا حسینقلی خان نواب به مقام وزیر مختاری ایران در برلن منصوب گردد. نواب این پیشنهاد را قبول کرد و لذا از وزارت امور خارجه آلمان به سفارت تهران دستور صادر شد تا موانع این انتخاب را مرتفع سازند. خصوصاً که چون نماینده سیاسی ایران در برلن در آن موقع یکی از آرامنه موسوم به

«آهانس خان» بود و آلمانها اطمینان به او نداشتند. موضوع را به تهران رجوع و انجام این مأموریت به عهده نگارنده واگذار شد و من به سهولت توانستم مستوفی الممالک را که خود از دوستان صمیمی نواب بود، لکن تصمیم به تعیین ضیاءالملک به وزیر مختاری آلمان گرفته بود. از نیت اولی منصرف و مصمم به نصب حسینقلی خان نمایم.»^(۱)

پیش از ذکر مطالب فوق، راین در بخشی از نوشته های خود تحت عنوان وکیل الدوله های انگلیس در فارس، کرمانشاهان و بنادر جنوب، در شرح حال و زندگینامه سیاسی حسینقلی خان نواب یکی از اعضای خانواده «نواب هندی» - یکی از خانواده های قدیمی ایران که اغلب اعضای آن مدت دو بیست سال حقوق بگیر انگلیس در ایران و هندوستان

ص: ۲۱۰

۱- راین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۳۲۱-۳۱۹.

بودند و حتی تذکره انگلیسی داشتند - می نویسد:

«پس از عزل محمدعلی شاه از مقام سلطنت، حسینقلی خان نواب مجدداً وارد خدمت دولت ایران شده و به مقامات عالیه رسید. او در سال ۱۳۲۸ ه - ۱۹۱۰ م - به مقام وزارت امور خارجه منصوب شد. چون در این موقع تذکره انگلیسی داشت، دولت روسیه با انتخابش به وزارت خارجه ایران مخالفت و اعتراض کرد و در نتیجه او ناچار شد «ظاهراً» ترک تابعیت انگلیس را بنماید. حسینقلی خان سپس دو دوره نماینده مجلس شورای ملی شد.

در دوران جنگ بین الملل اول حسینقلی خان نواب با کمک سیدحسن تقی زاده به سفارت ایران در برلن منصوب شد. خان ملک ساسانی می نویسد:... در تمام مدت جنگ بین المللی اول حسینقلی خان نواب وزیر مختار ایران در برلن بوده، اما برای چه انگلیسی ها در موقع جنگ ایشان را به برلن فرستادند، خود، یکی

از مسایل مهم سیاست بین المللی است که در جای خود نوشته شده است... (۱)

همان طوری که دانشمند فقید اظهار نظر کرده اند، سفارت او در بحرانی ترین ایام و هنگامی که آلمانها با انگلیسی ها در ایران در حال نبرد پنهانی و علنی بودند، حائز اهمیت فراوان است. آنان که اعمال انگلیس را همیشه با سوء ظن می نگرند، عقیده دارند که انتخاب او در آن موقع حساس به مقام سفارت ایران در برلن بیشتر به منظور کسب اطلاع از اعمال و افعال آلمانها در ایران و به نفع انگلیس و به ضرر آلمانها بوده است. چه آلمانها در دوران جنگ اول در شرق نزدیک تا هندوستان همه جا با انگلیسی ها در نبرد و ستیز بودند و سعی داشتند زمینه انقلاب و شورش در مستعمرات

ص: ۲۱۱

۱- راین، دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، ص ۹۸.

و مستملکات انگلیس و کشورهای نظیر ایران که تحت نفوذ و سیطره آنها بود، بر پا کنند و شاید به همین منظور بود که کمیته مبارزه با انگلیس در هند و ایران نیز مورد علاقه انگلیسی ها بوده است.»^(۱)

اصرار تقی زاده بر انتصاب حسینقلی خان نواب، همسنگر قدیمی اش در لژ بیداری ایران، کمیته مخفی تهران و... به عنوان وزیر مختار ایران در برلن، مبین آن است که انجام این امر، طبق نقشه ای دقیق و از پیش طراحی شده بود که انگلیسی ها به مرحله اجرا گذاشته بودند و در واقع در این جریان، سرویسهای اطلاعاتی انگلیس توانستند بر آلمانیهای مغرور متکی به قوای نظامی، غلبه کنند.

ص: ۲۱۲

۱- راین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۳۱۹-۳۱۸.

تقی زاده خود می نویسد:

«در بیستم ماه اوت فرنگی وارد ایران شدم. در ولی آباد در خانه رکن الملک بودیم. زمستان را هم آنجا ماندیم. مصادف بود با اوایل اقداماتی که سردار سپه برای تغییر سلطنت می کرد و بر ضد احمدشاه که در اروپا (فرانسه) بود. مدرس خیلی مقاومت کرد. بعد تحریکاتی برای از بین بردن مدرس کردند و به او تیر زدند. آن موقع هنوز نیامده بودم. این حالت کشمکش دوام داشت. من در تهران با مرحوم مستوفی الممالک و مشیرالدوله (میرزا حسن خان پیرنیا) و مصدق السلطنه (بعدها معروف به دکتر مصدق) و میرزا حسین خان علاء همکاری می کردم. سردار سپه به بعضی از نزدیکانش اظهار می کرد که میل دارد با اشخاص خوشنام همکاری بکند.

بنا بر پیشنهاد حاجی رحیم آقا قزوینی که تاجری زبان آور بود اقدام به تشکیل جلسه خصوصی از همین اشخاص که اسمشان برده شد، به علاوه مخبرالسلطنه و حاجی میرزا یحیی

دولت آبادی، کرد. این جلسات در منزل خود رضاخان هفته ای یک بار تشکیل می شد و گاهی در خارج از منزل او، مثلاً یک بار در منزل مصدق السلطنه.

یک روز هم به منزل من که در ولی آباد بود آمد، در خانه کلفت و نوکر هم نبود. من فرستادم از پیشخدمتهای مجلس یکی بیاید به ما کمک بکند. حتی گویا چایی حاضر کردن هم مشکل بود. خودش آمد خیلی اظهار محبت و تواضع کرد.

آنچه سردار سپه در آن جلسات عنوان می کرد این بود که می گفت: من زحمت زیادی کشیده و قشونی ایجاد و منظم کرده ام و تا مقام من در این کار یعنی ریاست قوای نظامی محکم و ثابت و تزلزل ناپذیر نباشد هر روز ممکن است این بساط را به هم بزنند و چون اصولاً حکم با پادشاه مملکت است لذا او می تواند هر وقت دلش خواست به موجب یک حکمی مرا معزول کند و ترتیب دیگری پیش بیاورد. این طور نشان می داد که اگر از این حیث خیالش کاملاً راحت باشد، قصد دیگری ندارد و به مقام خود قانع است. لذا مذاکرات زیادی شد، راجع به پیدا کردن راه قانونی برای ثبات مقام او نسبت به قوای نظامی»^(۱).

در جای دیگر می نویسد:

«دردی غیر از این ندارد. می گفت حکم با شاه است. وقتی گفت فلان آدم از وزارت کنار باشد قشون به او دیگر اطاعت نمی کند. عاقبت قانون درست کردند که ریاست عالی قوا با او خواهد بود که البته خلاف بود.

همه تابع رضاشاه بودند غیر از چهار پنج نفر. ماها بودیم که

ص: ۲۱۴

اعتنایی نداشتیم. مرحوم علاء، دکتر مصدق و مستوفی الممالک و مشیرالدوله و من. ماها مستقل بودیم. البته دسته ای برخلاف او نبودیم و تابع آنها هم نبودیم.

بعد از اینکه مجلس تمام شد خانه نشین شدیم. نه به مجلس راه داد و نه کار [دیگر بود]. بعد از هفت ماه شنیده شد می گوید اینها نمی خواهند با من کار بکنند.^(۱)

«بعدها که سردار سپه تسلط روزافزون در وکلای مجلس پیدا کرد کم کم به فکر برانداختن احمدشاه افتاد و این مقصود را مستمرا تعقیب کرد تا آن که به طمع (تطمیع) و تهدید، اکثریت وکلا-را که قسمت زیادی از آن ها باطنا مخالف مقصود او بودند مجبور کرد که تن به مقصود اصلی او که خلع قاجاریه از سلطنت بود بدهند و منتهی به پیشنهاد طرحی در روز نهم آبان ۱۳۰۴ در مجلس شد.

مخالفین جدی این کار منحصر به پنج شش نفر شده بود که عبارت بود از مستوفی الممالک و مشیرالدوله و میرزا حسین خان علاء و مصدق السلطنه و من و مدرس. دولت آبادی هم کم و بیش ظاهراً با ما همراهی می کرد.

عاقبت در همان روز نهم آبان آن طرح در مجلس مطرح شد و ما چند نفر در مخالفت آن حرف زدیم. قبل از همه اول کسی که نطق کرد من بودم و پس از نطق کردن برخلاف طرح، از مجلس خارج شده و بیرون رفتم. بعد مرحوم علاء و بعد از آن مصدق السلطنه در همان زمینه نطق کردند و هر کدام از آن ها هم پس از نطق از مجلس بیرون رفتند. ما دیگر بعد از آن به مجلس نرفتیم. مؤتمن الملک اصلاً در آن روز به مجلس نیامد. ولی از فردای آن روز دوباره حاضر شد و مرتباً در مجلس حضور پیدا کرد.

ص: ۲۱۵

قبل از طرح موضوع در جلسه، سردار سپه کسی به مجلس فرستاد و از مستوفی الممالک تقاضای ملاقات کرد و او را دعوت کرد که پیش او (سردار سپه) برود. او هم پس از مشاوره با ما محض مصلحت اندیشی به خانه سردار سپه رفت و قصد داشت بلکه او را از طرح موضوع در مجلس فعلاً منصرف کند تا فکری مناسبتر برای این کار بشود. ولی وقتی مستوفی الممالک آنجا رفت، سردار سپه بیرون نیامد و او را منتظر گذاشت تا وقتی که صدای توپ بلند شد که علامت تصویب مجلس بود. آن وقت پیش مستوفی الممالک آمد. گفت من شما را این جا آوردم و منتظر گذاشتم برای این که آن کار در مجلس بگذرد. چون میل داشتم که میانه من و شما کدورتی پیش نیاید.»^(۱)

بازگشت از امریکا و آلمان، دوره هفتم مجلس، والیگری خراسان

تقی زاده در خاطرات خود می نویسد:

«بعد از وقایع تبدیل سلطنت، شش هفت ماه در فیلادلفیا بودم. بعد من از امریکا به آلمان آمدم و در برلن ماندم. خیلی اقبال نداشتم که به ایران بیایم. مرحوم علا می نوشت بیاید ما تنها می مانیم. جای شما خالی است. عاقبت من آمدم. روز نوزدهم بود با قطار به تهران رسیدم. کسی خبردار نبود. پیاده شدم آمدم خیابان فردوسی. نزدیک توپخانه هتلی به نام هتل پاریس بود. شب را آنجا خوابیدم. فردا صبح چیزی نوشتم به مرحوم حسین پرویز، صاحب کتابخانه تهران که بدون اینکه به کسی خبر بدهد بیاید به هتل. با او خیلی رفیق بودم. او به هتل آمد. به او گفتم جایی فکر

ص: ۲۱۶

بکنید بروم آنجا برای دید و بازدید مردم. او گفت بهتر از همه منزل علاء است. آقای پرویز رفت با علاء صحبت کرد علاء گفته بود خیلی خوب بیاید. من رفتم و آنجا را محل دید و بازدید خود قرار دادم. نه اینکه پیش آنها بمانم. شب در هتل می خوابیدم. چون ماه رمضان بود به منزل علاء که می رفتم دو سه ساعت آنجا بودم. بعد منزل گرفتم و عیالم هم از برلن آمد. (۱)»

«در مجلس بعدی هم باز بودم. وقتی که دوره آن مجلس نزدیک به اتمام رسید و اعلان انتخابات جدید کردند - که برحسب مرسوم سه ماه به آخر دوره مانده شروع به انتخاب جدید می کردند- مداخلات دربار از حد تجاوز کرد. در حقیقت رضاشاه تصمیم قطعی گرفته بود که یک نفر هم از اشخاصی که مطیع او نباشد انتخاب نشود. من در مجلس برخلاف این اقدامات حرف زدم و این باعث آن شد که دوباره اطراف منزل من را مفتش گذاشتند. طول هم کشید، قریب دو سه ماه. عاقبت کاغذی نوشتم، وقت خواستم بروم شاه را بینم وقت هم داد. وقتی رفتم سعدآباد دیدیم موقع معین نشده. شکوه الملک آمد عذر آورد که اتفاقی افتاده و اوقاتش تلخ شده است.

فردای آن روز رفتم. زیر چادر بود. خودش آمد با ادب و با محبت دلجویی و عذرخواهی کرد. گفت: «شما دلگیر نشوید که انتخاب نشدید. این مجلس دیگر موافق شأن و حیثیت شما نیست. برای شما باید در خارجه پستی بدهیم. قبل از سلطنت هم عقیده اش درباره من رفتن به روسیه بود. ولی روسها مایل نبودند. چیچرین وزیر امور خارجه بود. گفت ما تصور نمی کنیم آمدن فلان کس روابط را بهتر بکند. البته این نظر روی سابقه عقد قرارداد [تجارتی]

ص: ۲۱۷

با آنها پیدا شده بود. آنجا آنها به قدری ناراحت شدند که گفتند این تابع دولت خودش هم نیست. (۱)»

در بازگویی دیگری در رابطه با این ملاقات ضمن ذکر مطالبی شبیه مطالب فوق می گوید:

«به من گفت که دل شما تنگ نشود که این مجلس انتخاب نشدید. این مجلس دیگر لایق شما نبود. گفت کاری در خارجه بگیریید. همین طور هم شد. وقتی از آنجا برگشتم دیگر مفتش نبود. مرا سفارت مسکو دادند. همیشه قبل از سلطنت هم نیتش این بود که اگر کارش در ایران گرفت مرا مأمور مسکو کند. علی الرسم آگرمان می خواهند که جنبه تشریفاتی دارد. اما روسها نخواستند و قبول نکردند. به رضاشاه هم خیلی برخورد و گفت به جهنم که نمی خواهند. بعد مرا مأمور لندن کردند.

قریب هفت ماه در منزل نشستم. هیچ کاری نداشتم. منتظر گردش روزگار شدیم. سه چهار مرتبه در زندگی بیش از اندازه تصور از حیث معیشت بد گذشت. یکی هم همین اوقات بود که طول کشید. یک تومان هم عایدی نداشتم. دارائی هم نداشتم. مهمانی از تبریز رسید. همشیره زاده، برای خوردن چیزی نداشتم به حدی سخت گذشت که آخر ماه که حقوق نوکر و کلفت را دادم نگرفتند. هر چه اصرار کردم نگرفتند. در آن بین مهمان رسید. ساعت طلای خود را درآورده به مستخدم دادم که گرو بگذارد و نان و گوشتی بخرد بیاورد. (۲)»

تقی زاده درباره والیگری خراسان، می نویسد:

ص: ۲۱۸

۱- زندگی طوفانی، صص ۲۱۱-۲۰۸.

۲- همان، نقل به اختصار.

«مجلس ختمی در مسجد سپهسالار بود. به آنجا رفته بودم.

تیمورتاش دم در بود برداشت چیزی به من نوشت که ممکن است شما قبول بفرمایید به خراسان بروید؟ گفتم من به حکومت نمی روم. ما خیلی دوست داشتیم، یکی هم سرلشکر حبیب الله شیبانی بود. از بهترین اشخاص ایران، وطن پرست و ایران دوست بود. رضا شاه هم به او اعتقاد داشت. او به حد افراط دشمن انگلیس بود. ضد انگلیس بود.

با شیبانی که صحبت درباره رفتن به خراسان کردم گفت قبول بکنید و گرنه کینه به دل می گیرد. بعدها سلام علیک هم نمی کند. با مستوفی الممالک [هم] مصلحت کردم. او آدم پخته ای بود. گفت حالا اوضاع این طور است. خلاف مصلحت است اگر قبول نکنید. قبول کردم رفتم به مشهد. قریب شش هفت ماه در خراسان بودم. یعنی والی خراسان بودم تا اینکه در اواخر تابستان ۱۳۰۸ به تهران آمدم و به لندن رفتم. فوریه ۱۹۲۹ به مشهد رفتم و در ماه اوت ۱۹۳۰ به تهران آمدم.»^(۱)

مأموریت لندن

«رضاشاه امیدش به من بود که بروم لندن جلو انگلیسی ها را بگیرم. من رفتم ولی تلفات زیادی دادند.»^(۲)

برای روشتر شدن مطلب فوق اشاره به نکات ذیل از قول تقی زاده، بی فایده نیست. هر چند آن گونه که باید، مطلب را از ابهام بیرون نمی آورد. تقی زاده می نویسد:

ص: ۲۱۹

۱- زندگی طوفانی، صص ۲۱۶-۲۱۲، نقل به اختصار.

۲- ایرج افشار در زیر نویس همین صفحه نوشته است: کذا، مطلب مفهوم نیست.

«رضا شاه فکرش از اغتشاشی که در ممسنی و کرمانشاه رخ داد ناراحت شد. حبیب الله خان شیبانی را با طیاره با اختیارنامه فرستاد آنجا و همه آنها را دیگر را معزول کرد. آدم زیاد کشته شد. بجبوحه جنگ بود که کلاه خود را برداشت و با حالت مشوش به من گفت آنجا فتنه شده، شما چه نظر دارید؟ ما می جهیم؟ می گفت من بروم انگلیس تا بیستم ژوئیه که پادشاه انگلیس به سیلان می رود، صحبت کنم. احتمال کلی دارد [که] شیبانی [به او] گفته بود فلانی می تواند تابع آنها نباشد.» (۱)

در جای دیگر ضمن اشاره به مسئله نظام اجباری و مخالفت خود و مصدق با آن و متقاعد شدن مصدق توسط حبیب الله خان شیبانی می نویسد:

«مصدق به او [شیبانی] اعتقاد داشت. عمده وجه اشتراکشان هم ضدانگلیسی بودن بود. حتی انگلیس [اجازه] گرفته بود که طیاراتشان از وسط تهران برود. حبیب الله خان رفت به رضا شاه گفت که به هم بزنند. به قدری انگلیسی ها رنجیده و عصبانی شدند که وقتی سفیر تازه ای فرستاده بودیم به انگلیس، روز اول که رفته بود پادشاه انگلیس گفته بود این «مرد که» کیست؟ آن سفیر ماند.

بعدها که من به انگلیس رفته بودم- و رضاشاه گفته بود برگردم- روزی که معین کردم برگردم پادشاه انگلیس مرا خواست. موقع رفتن من به آن جا ناخوش بود. شنیده بود من می خواهم بروم. مرا خواست من به تهران تلگراف کردم پادشاه انگلیس مرا خواسته. می خواست از ما خداحافظی بکند. خانم رفت پیش ملکه و من رفتم پیش پادشاه. هر کدام عکسشان را به ما دادند. منظور این

ص: ۲۲۰

است که قبل از آن خیلی رنجیده بودند»^(۱).

در بخش «پیوست»ها، نامه ای از تیمورتاش وزیر دربار به تاریخ ۱۳ خرداد ۱۳۰۸ خطاب به تقی زاده، هنگامی که والی خراسان بود، ذکر شده است که در آن تیمورتاش، از تقی زاده می خواهد برای برقراری روابط حسنه با دولت انگلیس که توسط حزب کارگر انگلیس تشکیل شده بود، به عنوان وزیر مختار ایران در لندن عازم آن دیار شود. تقی زاده نیز پس از این پیشنهاد عازم لندن شد.^(۲)

علی ای حال، چنان که تقی زاده در خاطرات خود می نویسد:

«به تهران آمدم و با عجله به لندن رفتم. تا آنجا که خاطر من هست در ماه اوت فرنگی وارد لندن شدم. تا ماه آوریل ۱۹۳۱ در لندن به عنوان سفارت بودم. آن وقت مرا از تهران خواستند. رضاشاه مایل بود که من در کابینه هیئت وزرا داخل شوم و میل داشت وزارت مالیه یا یک وزارت دیگری را قبول بکنم و چون ملتفت شد که من به وزارت مالیه مایل نیستم وزارت طرق را پیشنهاد کرد. من به وزارت طرق رفتم و قریب پنج شش ماه در وزارت طرق بودم. بعد به اصرار به من قبولانید که وزارت مالیه را به عهده بگیرم و این چهاردهم مرداد سال بعد مطابق عید مشروطیت واقع شد. چندی متکفل هر دو وزارتخانه بودم. ولی به واسطه زیادی کار وزارت طرق را ترک کردم و منحصر مشغول وزارت مالیه شدم.

سه سال و کسری متصدی وزارت مالیه بودم، تا آنکه رضاشاه قدری عدم رضایت پیدا کرد و کابینه را که تحت ریاست مرحوم مخبرالسلطنه هدایت بود، عوض کرد و ذکاءالملک فروغی را

ص: ۲۲۱

۱- همان، ص ۲۱۳.

۲- زندگی طوفانی، پیوست دوازدهم، نامه دوم تیمورتاش، ص ۵۴۵.

رئیس الوزرا کرد. کابینه جدیدی تشکیل دادند که من دیگر در آن نبودم.»^(۱)

یکی از فزاهای پر راز و رمز و پیچیده زندگی سیاسی تقی زاده دوران فعالیت‌های سیاسی وی در دوره حکومت دیکتاتوری و استبدادی رضاشاه است. تقی زاده در سال ۱۳۲۹ ق. به عنوان نماینده مجلس شورای ملی، در دوره سوم انتخاب شد ولی از آمدن به ایران خودداری نمود. وی در دوره چهارم تقنینیه نیز از طرف مردم تهران به نمایندگی برگزیده شد ولی به علت فعالیت‌هایش در برلن و گردانیدن چرخ کمیته ایران، به کشور باز نگشت. وی در دوره سردار سپه‌ی رضاخان، به عنوان نماینده مجلس در دوره پنجم انتخاب شد و برخلاف دوره‌های قبل جهت شرکت در مجلس پنجم به ایران بازگشت.

گفتنی است که تقی زاده، پیش از این، یعنی در دوران رئیس الوزرای رضاخان نیز، یک بار مأموریت یافت، برای مذاکره با دولت انگلیس از برلن به لندن برود. خود وی در این باره می نویسد:

«بعد رضاخان سردار سپه، رئیس الوزرا شد. او ذهنش مغشوش بود. به انگلیس خیلی سوء ظن داشت. به من در برلن تلگراف کردند به انگلستان بروم. در انگلیس حزب کارگر سر کار بود و مکدونالد رئیس الوزرا. سردار سپه به این خیال افتاد یک کسی را که بتواند با آن‌ها طرف بشود بفرستد به لندن تا با آنها صحبت بشود که به ایران مزاحم نشوند (از من خواهش کردند که به لندن بروم، به این خیال که من در میان کارگرهای انگلیس (در پارلمان) از قدیم آشنایانی داشتم. مرحوم فروغی ذکاءالملک گویا وزیر امور خارجه بود. تلگراف کرد چنین صلاح می دانند شما بروید به لندن.

ص: ۲۲۲

هزار لیره هم به من حواله دادند. من به لندن رفتم. ولی نمی دانستم به چه عنوان با حضرات انگلیسی ها صحبت کنم. چون عنوان رسمی نداشتم. تهران از این کار به کلی غفلت داشت. سفیر ایران مفتاح السلطنه بود.»(۱)

باز می بینیم که در دوران سردار سپهی رضاخان، تقی زاده، از آغاز ورودش، به جرگه مشاورین و افراد مورد احترام و اعتماد رضاخان می پیوندد. در جریان انتقال سلطنت از خاندان قاجاریه به پهلوی در مجلس پنجم، وی را در جمع معدود نمایندگان مخالف این طرح می بینیم که در مجلس این عمل را نقض قانون اساسی دانسته به عنوان نخستین ناطق با این طرح مخالفت می نماید. این مخالفت اگرچه برای برخی بسیار گران تمام شد و چنان عناد و دشمنی در دل رضاخان ایجاد کرد که زمینه شهادت کسی چون مرحوم سیدحسن مدرس را فراهم ساخت، ولی برای عده ای نه چنان بود که انتظار می رفت. تقی زاده از جمله کسانی بود که مخالفتش ظاهراً خشم رضاخان را برنینگیخت. چرا که پس از چندی والی خراسان، بزرگترین و حساس ترین استان کشور شد و دیری نپایید که به عنوان وزیر مختار ایران، عازم لندن شد. ظاهراً مخالفت تقی زاده با طرح انتقال سلطنت، به هیچ وجه در موضع رضاخان نسبت به تقی زاده تغییر ایجاد ننمود. چرا که تقی زاده خود می نویسد رضاخان در زمانی که سردار سپه بود میل داشت که اگر گردش ایام به کامش باشد و کارها به نفع او سامان یابد، وی را به عنوان وزیر مختار ایران به روسیه اعزام نماید. پس از رسیدن به قدرت، رضاشاه می کوشد به نظر خود در این باب جامه عمل بپوشاند. لذا وی را جهت اخذ آگرمان به دولت روسیه معرفی می کند،

ص: ۲۲۳

ولی دولت روسیه از پذیرش تقی زاده به عنوان سفیر امتناع می ورزد.

این عدم پذیرش اگر چه به عقیده خود تقی زاده به خاطر عملکرد وی در کمیته عقد قرارداد تجاری بین ایران و شوروی بود، اما با عنایت به اینکه تقی زاده در این مأموریت هر نوع سختگیری و انعطاف ناپذیری که در مذاکرات از خود نشان داده باشد، برای حفظ منافع و مصالح کشورش بوده و بروز این گونه تعصب ها و تصلب ها در اعمال نظریات جهت حفظ منافع کشور متبوع نه امری است مغایر با آداب و رسوم دیپلماتیک و نه دلیلی است منطقی جهت مخالفت با یک دیپلمات. بنابر این آنچه می توانسته زمینه ساز مخالفت دولت شوروی با وزیر مختاری تقی زاده در شوروی باشد شرکت فعالانه او در کمیته برلن و فعالیتهای صریح و آشکار وی در جنگ تبلیغاتی کمیته ایرانیان برضد شوروی و در ظاهر انگلیس و به نفع دشمن آنان آلمان در جنگ جهانی اول بود.

بنابراین شاید بتوان گفت عدم صدور آگرمان و مخالفت روس ها با تقی زاده، به خاطر همکاری وی با دشمن قدرتمند و مهاجم شوروی یعنی آلمان و فعالیت شدید سیاسی و تبلیغاتی بر له آلمان و علیه شوروی بوده و ظاهرا این دلیل برای نپذیرفتن تقی زاده موجه تر و در عرف دیپلماتیک پسندیده تر به نظر می رسد تا پافشاری و سختگیری و تعصب و تصلب وی در حفظ منافع کشورش.

به همین جهت، پذیرش تقی زاده به عنوان سفیر کبیر ایران در لندن، توسط دولت انگلیس، علی رغم حضورش در کمیته برلن که با هزینه آلمان جهت انجام فعالیت های سیاسی و تبلیغاتی علیه انگلیس و روسیه شکل گرفته بود، همواره در اذهان تحلیل گران مسائل سیاسی و تاریخی، ایجاد سؤال کرده و این مسئله را در هاله ای از ابهام و شک و تردید

فروبرده است. چرا که به همان میزان که عدم پذیرش تقی زاده از طرف روسها طبیعی جلوه می کند، پذیرش وی از طرف انگلیس غیرطبیعی است.

البته پیش از این مأموریت نیز، چنان که گفتیم، تقی زاده از برلن که ظاهرا پایگاه فعالیتهای سیاسی اش علیه روس و انگلیس بود، به منظور جلب حمایت دولت انگلیس، مأموریت می یابد که به انگلیس برود، بدون اینکه عنوانی رسمی داشته باشد. در آن مأموریت نیز مخالفتی از طرف دولت انگلیس به عمل نیامد و وی موفق شد با نخست وزیر انگلیس ملاقات کرده، طبق متن ارسالی از ایران که به خط محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) وزیر امور خارجه وقت ایران موجود است، با نخست وزیر وقت انگلیس مک دونالد به گفتگو نشیند و نظر موافق دولت انگلیس را جلب نماید. در مورد مأموریت نخست نیز این سؤال در ذهن نقش می بندد که چگونه سیاستمداران ایران، امیدوار بوده اند که تقی زاده که تا چندی پیش، به عنوان رئیس کمیته ایرانیان برلن، علم مخالفت با دولت انگلیس برافراشته بود و آب به آسیاب دشمن قدر قدرت انگلیس یعنی آلمان می ریخت، بتواند به نفع ایران با انگلیسی ها وارد مذاکره شود.

به هر تقدیر تقی زاده، والی خراسان بود که از وی می خواهند، به عنوان سفیر ایران، عازم لندن شود و به گفته تقی زاده، وی با عجله عازم لندن می شود و به عنوان سفیر ایران، در آن شهر مستقر می گردد و بنا به گفته خویش، رابطه سرد لندن نسبت به تهران را گرمی می بخشد. به گونه ای که وقتی از او می خواهند برای شرکت در کابینه و پذیرش وزارت طرق، لندن را ترک گوید پادشاه انگلیس چون از این امر مطلع می گردد، در همان روز حرکت از وی می خواهد که به دیدارش برود. به ناچار

تقی زاده سفر خود را به تأخیر انداخته به دیدن پادشاه می رود. پادشاه در حالی که بیمار بود او را به حضور می پذیرد و همسر آقای تقی زاده نیز به دیدار ملکه نائل می گردد و به رسم یادبود، هر یک عکس خود را به مهمانان خود هدیه می کنند.

تقی زاده، از لندن به تهران آمده علی رغم اصراری که برای پذیرش پست وزارت دارایی داشته اند، از پذیرش این سمت امتناع ورزیده، ناچار او را به عنوان وزیر طرق «وزیر راه» در کابینه معرفی می کنند. اما پس از چند روز او می خواهند مسئولیت وزارت دارایی را بپذیرد. بنابراین تقی زاده بنا به گفته خود، بالاجبار این سمت را پذیرفته، یک چند عهده دار مسئولیت هر دو وزارتخانه بوده، سپس وزارت راه را ترک گفته، هم خود را مصروف وزارت دارایی می کند.

تقی زاده در سمت وزیر دارایی بود که نمایشنامه لغو قرارداد داری و تجدید و تمدید قرار داد مذکور که یکی از عمده ترین اهداف دولت انگلیس در برنامه طراحی شده حذف خاندان قاجار و استقرار حکومت دیکتاتوری رضاخان بود، به روی صحنه می آید و تقی زاده مشروطه طلب و وطن پرست که به پاسداری از قانون اساسی که آن را حاصل رنج خویش و همفکرانش می پنداشت با انتقال سلطنت مخالفت ورزید، عامل اجرای آن شد.

تمدید قرارداد داری، از جمله مسائلی است که همواره، مورد عنایت خاص سیاستمداران و مورخین و تحلیل گران تاریخ معاصر ایران بوده و طبعاً هر گاه این مسئله مطرح شده، پای تقی زاده نیز به عنوان یکی از امضا کنندگان این قرار داد به میان کشیده شده و اغلب از آن به عنوان نقطه تاریک زندگی سیاسی تقی زاده، یاد شده است.

هر چند معدودی از افراد کوشیده اند، با عنایت به روحیات رضاخان، پادشاه حکومت استبدادی پهلوی که خود را قدرت بلامنازع ایران می دانست و هیچ کس را یارای مقاومت در برابر خواست و نظر او نبود، تقی زاده را از جرم خیانت به ایران تبرئه کرده بر گفته تقی زاده که خود را آلت فعل دانسته بود، صحنه گذارند. ولی بسیاری از مورخین و تحلیل گران مسائل سیاسی با توجه به مواضع سیاسی قبل و بعد از این ماجرا، بر این باورند که مسئله تمدید قرارداد، مسئله ای خلق الساعه نبوده که تقی زاده نادانسته به دام آن فروغلتیده باشد و جریانی نبوده است که وی ناگهان با آن مواجه شده باشد که بپذیریم در این ماجرا، تقی زاده مسلوب الاختیار در مقابل شاه دیکتاتور، چاره ای جز امضای قرار داد نداشته. بلکه تقی زاده بر اساس یک برنامه دقیق و از پیش طراحی شده وارد این ماجرا شده و یا با شناختی که از او داشته اند او را وارد این ماجرا کرده اند. لذا از آنجا که این واقعه، یکی از عمده ترین عواملی است که می تواند، در شناخت این شخصیت سیاسی به ما یاری کند، می کوشیم حتی الامکان، با بهره گیری از نظریات و اقوال مختلف، ماجرای تمدید قرارداد داری را روشن ساخته، بدین وسیله با شخصیت مورد بحث و ابعاد شخصیت وی بیشتر آشنا شویم.

نقش تقی زاده در تمدید قرارداد داری

انگلیسی ها که غرض و منظورشان از روی کار آوردن «پهلوی» تأمین منافع سیاسی و اقتصادی شان بود، به مقصود رسیده بودند. لذا درصدد برآمدند که نخست قرارداد «داری» را که حدود سی و یک سال از مدت آن گذشته و ۲۹ سال دیگر باقی بود برای مدت سی سال دیگر که تصور

می کردند تا آن موقع مخازن نفتی ایران تمام خواهد شد تمدید نمایند. ولی در صدد بودند با نقشه ای که ظاهرش زننده نباشد، آن را به مرحله اجرا درآورند.

لاجرم به عملیات و نیرنگی که به خیمه شب بازی و سیاه بازی و جنگ زرگری شبیه تر بود دست زدند. از همان روزی که شروع به مذاکره نمودند، بحث تمدید مدت پیش آمد. اینکه تقی زاده در مجلس پانزدهم گفته که صحبت تمدید مدت در آخرین ساعت مذاکره به میان کشیده شد، صحیح نیست، زیرا از تقی زاده نامه ای در دست است که هنگامی که سفیر کبیر ایران در لندن بود به تیمورتاش وزیر دربار وقت که در آن موقع کارهای مهم مملکتی به اداره و زیر نظر مستقیم او بود نوشته و می رساند که یکی از اهم مسایلی که مورد توجه و خواست انگلیسی ها بود، تمدید مدت قرارداد مزبور می باشد.^(۱)

در این نامه که به منظور اجتناب از تطویل کلام از ذکر تمامی مطالب مندرج در آن خودداری می شود، آمده است:

«... مخصوصا در باب مذاکرات راجع به امتیاز نفت و «تمدید» آن و شرایط آن و حسابهای نفت و دلایل طرفین و منظور هر کدام از آنها یک کلمه هم اطلاع به دست مخلص نرسیده...»

...حتی صورت پروژه قرارداد را که در نظر بوده برای تمدید امتیاز منعقد شود تا امروز ندیدم...

ضمنا باید عرض کنم که «مالین تک» ارتباطی با «گلبانگیان» دارد. گویا آنها او را به دولت ایران معرفی کرده اند و در این اواخر «گلبانگیان» یعنی پسر گلبانگیان پاریس که در لندن خود را آتاشه افتخاری مالی سفارت می داند مکرر پیش این جانب آمده و در

ص: ۲۲۸

تأیید منظورات کمپانی نفت «انگلیس و ایران» در مسئله تمديد امتیاز حرف زده...»^(۱)

مذاکرات بین دولت ایران و شرکت نفت از سال ۱۳۰۸ شمسی و شاید قبل از آن در جریان بوده ولی هیچ کس اطلاعی نداشت. یعنی مخفی و محرمانه نگاهداری می شد. تا اینکه ناگهان و بدون سابقه قبلی روزنامه اطلاعات در روز هفتم تیرماه ۱۳۱۱ در مقاله ای چنین نوشت:

«در عصری که دنیا به مقررات و عهدنامه های رسمی پشت پا می زند، قراردادهایی را که تمام نمایندگان دول امضا و مهر نموده اند زیر پا گذارده و اعتنا نمی کنند آیا عجیب نیست نسبت به یک امتیازنامه خشک که بدون حزم و احتیاط و در یک ایام تاریک و ظلمانی مملکت تحت تأثیرات خارجی و به نفع اجانب داده شده است این قدر دل بستگی و علاقه مندی داشته باشیم.»

در ماه صفر ۱۳۱۹ هجری یعنی درست ۳۲ سال قبل امتیازی به داری برای استخراج نفت جنوب به مدت شصت سال داده شد که سستی و بی بنیانی مقررات امتیازنامه از مواردی که تنظیم و در آن موقع تسلیم داری شده است به خوبی واضح و روشن می گردد. ...»

باید متوجه بود در آن دوره اختناق دیکتاتوری که زنجیر سانسور بر دست و پای مطبوعات محکم بسته بوده و حق اظهار نظر در این قبیل مسائل را نداشته اند آیا ممکن است بدون دستور و امر مقامات رسمی روزنامه اطلاعات بدون مقدمه و سابقه قبلی چنین اظهار نظر و مقاله ای درج نماید؟^(۲)

ص: ۲۲۹

۱- همان، ج ۵، صص ۲۵۳-۲۵۲.

۲- روزنامه اطلاعات؛ هفتم تیر ۱۳۱۱.

در جلسه ۹۷ دوره هشتم مجلس شورای ملی مورخه بیست و هشتم تیرماه ۱۳۱۱ «روحی» نماینده کرمان سؤالی از وزیر خارجه در باره حق الامتياز سال ۱۹۳۱ از شرکت نفت نموده تصريح می کند:

«گرچه موضوع کمی عایدات دولت ایران در سال ۱۹۳۱ از شرکت نفت جنبه مالی دارد و باید از آقای وزیر دارایی سؤال کرده باشم ولی چون سیاست شرکت نفت در تحت قیود سیاست انگلستان قرار دارد به این ملاحظه از آقای وزیر خارجه سؤال نمودم و چون دولت ایران صیانت کننده حقوق ملت ایران است این وضع غیرقابل تحمل است و باید تجدید نظر در آن به عمل آید. آیا دولت اقداماتی در این خصوص کرده است یا نه؟»

وزیر خارجه در جواب چنین گفته است:

«البته آقایان می دانند که این امتیاز در سی سال قبل که ایران سر و صورتی نداشت، داده شده و البته یکی از موضوعاتی که طرف توجه کامل واقع شده همین موضوع است و وقتی که «سرجان کدمن» به ایران آمده و بنده افتخار ریاست دولت را داشتم در این باب مذاکره کردیم که اولیا شرکت باید به ایران عایدات کافی و وافی بدهند و مخصوصاً سال گذشته که آقای تیمورتاش به اروپا رفته مذاکراتی نموده امیدواری حاصل کردند.»

در روز سه شنبه مورخه چهارم مرداد ۱۳۱۱ (در جلسه ۹۸ مجلس شورای ملی) دشتی ضمن سؤال از وزیر دارایی می گوید:

«آقایان اطلاع دارند که شرکت نفت سهمیه ما را به چه میزان مسخره آمیز تنزل داده که از یک میلیون و سیصد هزار لیتر به ۳۶۰ هزار لیتر رسیده است. از قراری که شنیده ام دولت از گرفتن حق الامتياز استنکاف نموده است و به نظر بنده اگر از این چند صد هزار لیتر صرف نظر کنیم آسمان به زمین نمی آید و ضمناً باید

ص: ۲۳۰

گفت اوضاع امروز دنیا طوری است که بهتر می شود احقاق حق نمود و امروز دیگر روزی نیست که ما به اتکای سندی که از روی جهالت صادر شده از حقوق حقه خود محروم گردیم... (۱)»

پس از جلسه مورخه چهارم مرداد تا چندی موضوع امتیاز داری و حق الامتیاز مسکوت ماند تا در تاریخ بیست و هشتم آبان ۱۳۱۱ مطابق نوامبر ۱۹۳۲ روزنامه اطلاعات تحت عنوان الغای امتیاز داری می نویسد:

«هفته گذشته روزنامه شریفه ایران تحت عنوان «سوغات شاهانه» موضوع را مورد بحث قرار داده و به نام افکار عمومی از اعلیحضرت همایونی تمنی کرده بود که نسبت به الغای امتیاز نامه داری اقدام فرمایند...».

در صد و شانزدهمین جلسه مورخه پنج شنبه سوم آذرماه ۱۳۱۱ مطابق بیست و چهارم نوامبر ۱۹۳۲ باز دشتی در مجلس شورای ملی از وزیر دارایی سؤال کرده، می گوید:

ص: ۲۳۱

۱- مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۵، ص ۲۵۸؛ در همین صفحه پاسخ وزیر دارایی به علی دشتی نیز چنین درج شده است: این موضوع از طرف دولت تعقیب شده و کاملاً مورد توجه است که این امر در اثر غفلت گذشتگان است. آقایان می دانند که روابط ما با کمپانی بریک سندی است معروف به امتیازنامه داری و در سی و دو سال قبل تحریر شده طرز حساب حق الامتیاز هم رضایت بخش نیست و هیچ ضمانتی نسبت به منافع ایران متضمن نیست. طرز حساب فعلی که شرکت معمول می دارد مبنی بر قراری است که ارمیتاژ اسمیت گذارده و دولت ایران این قرار را تصویب ننموده از دو یا سه سال قبل مذاکراتی شده و به هیچ نتیجه ای نرسیده. البته دولت از گرفتن این مبلغ که به نام حق الامتیاز به او عرضه می شود امتناع نموده و سعی خواهد کرد منافع ملت را محفوظ دارد - بدیهی است هرگاه مذاکرات با کمپانی به نتیجه مطلوب نرسید دولت ناچار برای حل اشکالات به طریق دیگری برای احقاق حق خود توسل می جوید.

«سؤالی که در دو ماه قبل از آقای وزیر مالیه به سهمیه دولت ایران از نفت جنوب نموده ام هنوز به جایی نرسیده و در آن موقع تذکر دادم که دولت باید یک قدری شهامت و شجاعت فکری داشته باشد و به این وضعیت خاتمه دهد. امروز که دولتها معاهده ورسای را لغو می کنند دولت ما نبایستی نسبت به یک امتیاز نامه پوسیده که تمام یک طرفی است سهل انگاری کند و من می دانم که این مسئله هنوز حل نشده و دولت اقدام جدی به عمل نیاورده است و چرا دولت در الغای امتیاز داری مسامحه می کند.»^(۱)

روزنامه اطلاعات عصر روز شنبه مورخه ۵ آذرماه ۱۳۱۱ مقاله ای تحت عنوان مقاله وارده منتشر می کند که نویسنده در آن مقاله می نویسد که: به قلب من الهام شده است عنقریب امتیاز نامه داری لغو می شود.

عصر روز یکشنبه شش آذرماه وزارت دارایی نامه ای به مضمون زیر به عنوان شرکت نفت انگلیس و ایران مبنی بر الغای امتیازنامه داری در روزنامه اطلاعات منتشر می گردد:

«شرکت نفت انگلیس و ایران - آقای جکسون مدیر مقیم - ۳۶۴۸۶ - ۶/۹/۱۳۱۱

دولت ایران مکرر به اطلاع کمپانی نفت انگلیس و ایران رسانیده است که امتیاز داری مورخه ۱۹۰۱ مسیحی مصالح و منافع مملکت ایران را تأمین نمی نماید و لازم می دانست هر چه زودتر پایه روابط دولت شاهنشاهی و کمپانی براساس تازه ای که مستلزم تأمین منافع واقعی مملکت ایران باشد گذارده شود. معایب و نواقص امتیازنامه داری و عدم توافق آن با منافع ایران به طوری که مکرر خاطر نشان شده جای هیچ تردید نیست و البته دولت

ص: ۲۳۲

ایران حقا و منطفا نمی تواند خود را ملزم به مقررات امتیازنامه ای که قبل از استقرار رژیم مشروطیت داده شد با طرزی که این گونه امتیازات در آن زمانها تحصیل و اعطا شده بدانند. معذلك به امید اینکه کمپانی اقتضای زمان و موقعیت امروز مملکت ایران را در نظر گرفته و منافع آن را مطابق مقتضیات تأمین نماید. دولت ایران از اعمال حق خود در الغای امتیاز داری تا به حال خودداری نموده، متأسفانه در مقابل صبوری دولت شاهنشاهی از طرف کمپانی نفت نه تنها اقدام عملی در تأمین منافع مملکت ایران به عمل نیامده بلکه هر چه بر توسعه و بسط کمپانی نفت انگلیس و ایران افزوده شده منافع ایران بیشتر دچار تضییع گردید. بنابراین دولت ایران از نیل به نتیجه ای که در نظر داشت یعنی از رسیدن به مقصود از طریق مذاکره با کمپانی مایوس شد و ناچار راه تأمین حقوق خود را منحصر به الغای امتیازنامه داری دیده و این وزارتخانه برحسب تصمیم دولت شاهنشاهی اعلام می نماید که از این تاریخ امتیازنامه داری را ملغی کرده و بلا اثر می داند.

در همان حال نظر به اینکه دولت ایران قصدی جز تأمین منافع مملکت ندارد، اگر کمپانی انگلیس و ایران برخلاف گذشته حاضر شود منافع مملکت را مطابق نظر دولت ایران بر وفق عدالت و انصاف تأمین نموده و شرایط لازم را برای تأمین منافع مذکوره بدهد دولت ایران از اعطای امتیاز جدیدی به آن کمپانی اصولاً امتناع نخواهد داشت.»^(۱)

«پس از انتشار نامه وزارت دارایی در جرأید وقت، جشنها و چراغانی های متعددی در مرکز و ولایات منعقد گردید و تلگرافهای زیاد از شهرستانها به دولت مخابره شد و مردم این

ص: ۲۳۳

کشور که از نتیجه نهایی الغای امتیاز با خبر نبودند و نمی دانستند که در امتیاز مجدد چگونه سی سال بر مدت امتیاز افزوده خواهد شد از نظر علاقه به حفظ منافع مملکت و معادن این سرزمین که ذخایر نسلهای گذشته برای نسل فعلی و نسلهای آینده بود به همدیگر تبریک می گفتند.»^(۱)

«صد و هجدهمین جلسه مجلس شورای ملی در تاریخ دهم آذرماه ۱۳۱۱ منحصر به مذاکرات مبنی بر تأیید عمل دولت در الغای امتیاز نفت و تحسین و تقدیر عمل دولت بود و بالاخره پیشنهادی مبنی بر تأیید عمل دولت تنظیم و مقرر شد که نسبت به پیشنهاد که در ضمن اعلام اعتماد به دولت باشد رأی گرفته شود و حضار مجلس که ۸۸ نفر بودند به اتفاق آرا ماده واحده را تصویب و بالنتیجه به دولت رأی اعتماد دادند.»^(۲)

مهدی بامداد در جلد اول «شرح حال رجال ایران» ضمن شرح حال حسن مشار «مشارالملک» درباره قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت می نویسد:

«پس از توقیف فیروز میرزا نصره الدوله وزیر دارایی و محکومیتش (۱۳۰۸ و ۱۳۰۹ خ) مدت کمی تصدی وزارت دارایی با هدایت (مخبرالسلطنه) نخست وزیر وقت بود و بعد مشارالملک در همین سال (۱۳۰۹) وزیر دارایی شد و چون تجدید قرارداد نفت از موضوعات قطعی و حتمی و قبلاً درباره آن قول و قرار داده شده و در نظر بود که قرارداد نفت جنوب (دارسی) مطابق میل انگلستان تجدید شود و مقدمات آن به مرور داشت فراهم می شد و بایستی که قرارداد مزبور به دست شخصی که به اصطلاح شهرت و وجهه ای داشته باشد انجام پذیرد، باطنا در نظر

ص: ۲۳۴

۱- مکی، تاریخ بیست ساله، ج ۵، ص ۲۶۱.

۲- همان.

بود که مثلاً توسط مستوفی الممالک، مشیرالدوله و مؤتمن الملک این کار صورت عمل به خود بگیرد. اما آنها حتی الامکان زیر چنین بار ننگینی نمی رفتند و مشکل بود که قرارداد را به آن طرز عجیب و غریب و افضاح آور به تصویب مجلس برسانند. از این جهت پس از یأس از آنان قرعه فال به نام سیدحسن تقی زاده که پس از ایالت خراسان، از سال ۱۳۰۸ خ، وزیر مختار ایران در لندن بود، زده شد و برای انجام این کار احضار و آماده گردید. پس از ورود وی در فروردین ۱۳۰۹ خورشیدی، ابتدا در کابینه دوم مخبرالسلطنه به سمت وزیر طرق و شوارع (وزارت راه) و یک ماه بعد در اردیبهشت به سمت وزیر دارایی، به جای مشارالملک معرفی شد. قرارداد نفت در تاریخ ۹ آذرماه ۱۳۱۱ خورشیدی لغو گردید. لکن پس از یک رشته دعوای زرگری و ظاهرسازیهای خنک، بنابر لایحه تنظیمی و تهیه شده در ۲۷ ماده از طرف تقی زاده وزیر دارایی که تمام به سود بیگانه و به زیان ایران بود، در ۷ خرداد ۱۳۱۲ بدون یک کلمه مخالفت یا اظهار نظر به اتفاق آرا از طرف نمایندگان مجلس شورای ملی! به مدت شصت سال!!! به تصویب رسید.»^(۱)

گفتنی است، در بدو امر کسی که در مورد نفت و مسایل آن با کمپانی نفت «انگلیس و ایران» مذاکره می کرد و مأمور رسمی ایران در امور نفت بود، میرزا عیسی خان فیض (کمیسر ایران درباره نفت در لندن) بود و تقی زاده با انجام مکاتباتی با تیمورتاش در باب نفت و مسایل مربوط به تمدید قرارداد با تیمورتاش، خود را وارد این معرکه می کند. چه عاملی موجب شده بود که تقی زاده خود رابه مسایل مربوط به نفت علاقه مند

ص: ۲۳۵

نشان داده و از اینکه وی در جریان مسایل قرار نمی گیرد، گله نماید، مسئله ای است مبهم. علی ای حال تقی زاده به هنگام حضور در لندن خود را وارد این ماجرا می کند:

«وقتی امتیاز نامه را به هم زده بود (شاید هیچ کس این را نمی داند) خودش [رضا شاه] رفته بود مازندران، از آن روزی که امتیاز نامه نفت را پاره کرده و انداخته بود بخاری گفت بردارید بنویسید ما این امتیازنامه را فسخ کردیم. تیمورتاش خیلی مضطرب بود. داور آدم خیلی عاقلی بود. رفیق خیلی صمیمی و جانجانی تیمورتاش هم بود. آخر به او گفت حالا می گوید چه؟ گفتند تمام شد. باید امشب از اینجا برویم و این کار را بکنیم و الا اسباب زحمت می شود. ما همان شب فسخ امتیاز نامه را نوشتیم. فردای آن شب عید مبعث بود و صبح بایستی برویم به سلام پیش رضاشاه. من این فسخ امتیاز نامه را نوشته بودم. شنیدم در خارج گفته بودند می خواهند از انگلیس بگیرند به روس بدهند. برای دفع این شبهه ها در آخر آن مراسله که برای فسخ امتیازنامه نوشتیم، نوشتیم که چون عمل کمپانی برخلاف منافع ایران است اگر همین کمپانی مطابق منافع ایران - چنانکه مطلوب ما باشد حاضر شود که امتیاز تازه بدهیم می دهیم و مضایقه از این نداریم که به خود آن ها امتیازی بدهیم. مشروط به آن که مقاصد ما حاصل شود. این دیگر لازم به نظر می آمد.

صبح که آنجا رفتیم، من جلو رفتم. به رضاشاه اولی را نشان دادم. خواند و گفت بلی خیلی خوب است. بعد گفتم ولی یک نسخه دیگری هم نوشته ایم این را هم ملاحظه بفرمایید (آن تکه آخر را). گفت این هم خوب است، عیب ندارد. برای این که کاغذ را رسماً ماشین کنیم و بفرستیم کمپانی - چون روز عید مبعث وزارت مالیه

بسته بود- فرستادم قفل را باز کردند و همایون سیاح معاون وزارت مالیه را خبر کردم از منزلش آمد.[نامه] را در وزارت مالیه نوشتیم و به آنها فرستادیم. آنها هم ابدًا بو نبرده بودند. هیچ احتمالی نمی رفت و از خاطرشان هم نمی گذشت.

عصر دعوت چایی داشتند، در یک جایی. آن جا همان طوری که نشسته بودند یکی آمده و گفته بود آقا روزنامه فروشها در خیابان صدا می زنند، فسخ امتیازنامه. روحشان هم خبر نداشت. بعد دیگر کشمکش شروع شد. به دولت اعتراض کردند. وزیر مختارشان آمد پیش فروغی که داستان طولانی است. رضاشاه هم در این بین رفت به مازندران. دیگر کمپانی نفت از دولت ایران منقطع شده بود. یعنی کسی همدیگر را نمی دید.»(۱)

« کمی جلوتر بگویم. آن روزی که رضاشاه امتیازنامه نفت را به هم زد مرحوم فروغی وزیر خارجه بود. رفته بود ترکیه. آنجا خیلی با او گرم گرفته بودند. تیمورتاش هر وقت رضاشاه صحبت امتیاز نفت را می کرد می گفت بلی، آقای وزیر امور خارجه بیاید. این هم خوشش نمی آمد. آن روز که خواست قرارداد را به هم بزند گفت به من می گویند وزیر خارجه بیاید! وزیر خارجه داخل چه آدمی است؟ من اگر تصمیم بگیرم [تمام است]. قبل از آن حرکت که امتیاز نامه را انداخت توی بخاری، فروغی را خواسته بود. قدری با او صحبت کرده و گفته بود من امروز می آیم به هیئت وزرا و اشلتم می کنم و به شما هم شاید بد بگویم [همان که می گفت وزیر خارجه که هست]. به او قبلاً گفته بود که دلگیر نشود. گفته بود به فلانی هم بگویند (یعنی به من). از من این ملاحظه را داشت. [می دانست] اگر حرف تند می زد که اینها تأخیر کردند در این

ص: ۲۳۷

کار، من جواب می دهم. وقتی مرحوم فروغی از پیشش می رفته دوباره [او را] صدا کرده و گفته [بود] به فلانی هم بگو.

آمد همین بازی تناثر را کرد. گفت که به من می گویند وزیر خارجه بیاید، وزیر خارجه داخل چه آدمی است؟»^(۱)

«رضاشاه هر چه زور داشت داد به اینکه بر ضد کمپانی نفت در ولایات چراغان کردند. تلگراف زدند و فریاد بر ضد کمپانی بلند شد که ریشه انگلیسی ها را بکنند. هر وقت او چیزی می خواست در و دیوار به صدا در می آمد که آن کار انجام شود.

آخر منتهی شد به اینکه دولت انگلیس به وکالت از کمپانی نفت از دست ایران به جامعه ملل عارض شد. چیز غریبی بود. کسی نمی گفت یک کمپانی امتیاز گرفته است به شما چه مربوط است.

جلسه منعقد شد. در آن جا مرحوم علا و داور از طرف ایران برای مدافعه رفتند و مدافعه کردند. اول شاه در هیئت وزرا گفت فلان کس (من) برود. بنا شد من و علا برویم. آخر جلسه رأیش عوض شد که داور برود. آنها رفتند.

مباحثات زیاد شد از طرف ایران. آخر وزیر امور خارجه چکسلواکی «بنش» را جامعه ملل «راپورتر» معین کرد که رسیدگی بکند. او هم آخر برگشت و گفت دولت ایران گفته اگر مطابق منظور و حقانیت ما امتیاز می خواهند حاضریم و به همین ها امتیاز جدید می دهیم. خوب آنها زرنگی کردند و همین مطلب را عنوان کردند. گفتند اینها بروند مذاکره مستقیم بکنند. در اغلب مجادلات و دعوها و غیره آخر قرار می گذارند که مذاکرات مستقیم باشد.

رئیس کمپانی به نام کدمن که بعدها لرد کدمن شد آمد به تهران. معاونش فریزر بود که بعد از کدمن جانشین او و رئیس کمپانی شد.

ص: ۲۳۸

او هم آخرش لرد شد. تا این اواخر هم رئیس بود. او خیلی آدم سختی بود. همه اتفاقات بعدی از وی ناشی شد. قبل از آن [وقتی] در لندن بودم به او می گفتم که این امتیاز کهنه مثل عهدنامه های جزایر خلیج فارس می ماند که صدسال پیش بسته شده. تا قیامت که نمی ماند، بالاخره باطل می شود. شما بیاید بعضی مساعدهتها بکنید. گفت نه، یک حرف این امتیازنامه را این طرف و آن طرف نمی کنم. او هم آمد تهران. تصادف این بود که من وزیر مالیه بودم. رضاشاه اول میلش این بود که من به جامعه ملل بروم. بنا هم بر همین طور شد. در آخر هیئت وزرا عقیده اش عوض شد. گفت فلان کس وجودش این جا لازم است داور برود.

اینها که آمدند، در همین عمارت بانک ملی که الان هست چند اتاق معین کردند تا ما هر روز آنجا بنشینیم و بحث بکنیم. ما خیلی بحث کردیم. من که به کلی خسته شدم. از صبح تا چند ساعت از شب گذشته دائما بحث می شد. قریب یک ماه چهل روز، هر روز بحث کردیم.

از میان ما مرحوم فروغی و علاء و من به انگلیسی حرف می زدیم. بیشتر من حرف می زدم. برای داور هم ترجمه می کردیم. او انگلیسی نمی دانست. آخر تقریبا در بعضی مطالب نزدیک شدیم. موافقت حاصل کردیم. ولی در میزان آنچه باید بدهند به ایران، حداقل آنها هفتصد و پنجاه هزار لیره می گفتند و ما می گفتیم یک میلیون و دویست هزار لیره حداقل. روی آن موافقت نشده بود. اختلاف در اینجا باقی ماند و درست نمی شد. بالاخره درست شد. یکی هم روی مالیات بود که در امتیاز نوشته شده بود از مالیات معاف است. آن ها از این بابت حاضر نبودند حتی یک قدم کوچک بردارند. بالاخره گویا تقریبا به دویست و بیست هزار لیره راضی

کردیم و این وقتی بود که نماینده کمپانی «جک» در تهران، در جلسه حضور نداشت. وقتی فریزر به او گفت، او خیلی اوقاتش تلخ شد. گفت شما گول خوردید. پنجاه هزار لیره هم از این بابت زیاد بود. فریزر پریشان شد. ولی گفت حرفی است زده ام، دیگر نمی شود پس بگیرم.

در آخر کار گفت عوضش به ما چه می دهید. ما که این همه گذشت کردیم. پیشنهاد کردند که مدت امتیاز زیاد بشود. این صحبتها در حدود ۱۹۳۰ بود. امتیاز اول شصت ساله بود. اگر تمدید نمی کردند و همانطور می ماند ۱۹۶۰ یا ۱۹۶۱ تمام می شد. گفتند شصت سال از آن تاریخ و این به ۱۹۹۰ می رسید. این پیشنهاد باعث نارضایتی شدید شد، خیلی نارضایتی. آخر هم تمام غوغاها از آن درآمد. ما گفتیم خیر ما راضی نیستیم. به رضا شاه گفتیم. او هم گفت. خیر. این را فراموش نکنند. یک همچون چیزی نمی شود.

لرد کدمن چمدانش را بست رفت پیش رضا شاه. گفت ما را مرخص بفرمایید، می رویم. گفت برای چه؟ گفت ما با وزرای شما نتوانستیم سازش بکنیم. شدنی نیست. اینها یک قدم پیش نمی آیند. رضاشاه خود را به تجاها زد. گفت خوب اختلاف شما سر چیست؟ من می خواهم مسبق بشوم. (در صورتی که ساعت به ساعت از ماقع مطلع می شد). پس گفت حالا امروز نرو، اینجا باش و با این وزرا یک جلسه پیش من بکنید. من هم باشم. قبول کرد. عصری آمدند و جلسه در حضور رضاشاه تشکیل شد که همان آدمها: فروغی و داور و علاء و من بودم و شاید یکی دو نفر از وزرا هم بودند. لرد کدمن و فریزر هم آمدند. رضاشاه هم آمد. نشستند. مترجم لازم بود که هرچه صحبت می شد ترجمه بکند. کدمن

می خواست مصطفی فاتح را بیاورد. فاتح همه کاره شان بود. رضاشاه گفت خیر او را نیاورید. گفت: [با] آمدن او به وزرای من برمی خورد. هم شأن وزرای من نیست. گفت همان دکتر را بیاورید. آنها دکتری داشتند به اسم دکتر یانگ که رضاشاه را معالجه می کرد. آن دکتر مدتها در ایران بود و فارسی خوب می دانست. آن دکتر آمد. هر چه به فارسی صحبت می شد ترجمه می کرد. در صحبت ها که می کردیم گفتیم که در بعضی چیزها توافق نتوانستیم بکنیم. گفتیم اصل کار این است که آنها مدت زیادتر می خواهند و زیر این بار نمی رویم. رضاشاه خیلی برآشفتم. گفت اینکه دیگر هیچ شدنی نیست و نمی شود. گفت: «ما سالهای سال لعنت کرده ایم به آنهایی که آن امتیاز اولی را منعقد کرده اند، حالا می خواهید که مدتهای دیگر هم به ما لعنت بکنند؟» به فارسی می گفت و آنها که مترجم داشتند فهمیدند. گفت خیر هیچ نمی شود و شدنی نیست. لرد کدمن دیگر چیزی نگفت. آرام بود. گفت خوب نمی شود، ما حرفی نداریم. پس مرخص می فرمایید برویم. او همیشه تهدیدش این بود که دوباره به جامعه ملل می رویم.

بعد از آن جلسه [را] خدا می داند. من نمی دانم، هیچ کس هم نمی داند چه واقع شد. رضاشاه هم به داور و علاء گفت شما هم چمدانهایتان را ببندید و به جامعه ملل بروید. ولی باطنا زلزلی پیدا شده بود. ما خوشحال بودیم که او محکم ایستاده است یا اینها ترسیده اند. رضاشاه زلزلی پیدا کرده بالاخره راضی شد. خدایا مرزد داور را، گفت این دیگر خیلی بد شد. احساس می کرد که همیشه باعث بدنامی و هیاهو می شود و به ما لعن می کنند. آخر بنا شد که همین طور حاضر بشود و امضا بکنند. من خیلی خیلی متأثر شدم. به حد افراط متأثر شدم. گفتم چه باید کرد؟ آدم

نمی دانست. من می گفتم نمی کنم. وزیر مالیه بودم. البته فرقی در امضا کننده نبود. هیچ در آدمش یک ذره و به قدر خردلی فرق نمی کرد. هر کس را شاه می گفت - داور بکند یا کس دیگر - او امضا می کرد. ما خیلی ناراضی شدیم.

آخر یک شبی امضا شد. قلم طلا حاضر کرده بودند. بعد آن را بایک کاغذی به من فرستادند. من هم کاغذی نوشتم و قلم را فرستادم به رضاشاه و گفتم پیش خودتان باشد. در واقع معنی اش این بود که شما این کار را کرده اید. ولی او نفهمید. به من هم می گفت دلگیر نباشید، بد نشد اما ناراضی بودم. چرا که او یک مرتبه... (۱) شد.

من چون خیلی خیلی ناراضی بودم پیش خودم می گفتم یک روزی از دست رضاشاه از ایران می روم و دیگر بر نمی گردم. خیلی ملول شدم. رضاشاه ملتفت شد. گفت شما چی تان هست. گفتم شب نخوابیده ام. روز دیگر هم دید بی اندازه ملولم. قلم طلا را هم که گفتم با کاغذی به او فرستادم. ولی او ملتفت نشد. سعی می کرد به من تسلی بدهد. می گفت آن قدر هم بد نشد. بهتر از آن نمی شد. خیالش این بود قدرت دارد و بعدها درست می کند. (۲)

در پایان بی مناسبت نیست سخنان سید حسن تقی زاده در مجلس دوره پانزدهم در باب چگونگی تمدید قرارداد داری را بررسی کنیم.

سخنان سید حسن تقی زاده در باب تمدید امتیاز داری در مجلس دوره پانزدهم

لازم است در اینجا برای روشتر شدن مسئله تمدید قرارداد داری،

ص: ۲۴۲

۱- یک کلمه ناخوانا.

۲- زندگی طوفانی، صص ۲۴۲-۲۳۶، نقل به اختصار.

گوشه هایی از سخنان تقی زاده در مجلس دوره پانزدهم را، نقل کنیم.

عباس اسکندری در تاریخ ۳۰ دیماه ۱۳۲۷ در مواردی، دولت ساعد را استیضاح کرد. یکی از آن موارد درباره شرکت نفت بود که در خلال آن، به سید حسن تقی زاده، وزیر دارایی وقت و امضا کننده قرارداد ۱۹۳۳، حمله کرد. در تاریخ هفتم بهمن همان سال، تقی زاده که به عنوان نماینده تبریز در آن مجلس حضور داشت، نطق مفصلی در پاسخ عباس اسکندری ایراد کرد که مشروح آن را حسین مکی در کتاب «نفت و نطق مکی» آورده است و ما به بخشهایی از آن اشاره می کنیم.

تقی زاده پس از ذکر مقدماتی، در مورد سخنان اسکندری می گوید:

«حالا- فقط نسبت به آنچه راجع به خودم است جواب مختصری می دهم و با حرفهای دیگر ایشان که قسمت اعظم آن پاک افسانه بود و بس (مانند داستان موهوم فراماسونی و حمله به اشخاص درجه اول این مملکت که از ابرار و اخیار این مملکت هستند یا قصه های جن و پری دیگر) کاری ندارم و نیز باید بگویم که هم اکنون باز خیلی تأسف دارم که مجبور به عرض مطالبی شده ام که شاید با همه اجمال آن ناگفتنش در ملاً علنی بهتر و با مصلحت مملکت موافق بود.

مسئله نفت جنوب ایران و امتیاز معروف داری و امتیازنامه جدید ۱۶ سال قبل، خود موضوعی است مملکتی و دخالت یک نفر از افراد ضعیف مثل بنده در آن و میزان دخالتش باز موضوع دیگری است که هر دو باید جدا جدا مورد دقت و مطالعه قرار داده شود.

پس از عودت بنده به ایران از مأموریت که افتخار نمایندگی این مملکت را در خارجه داشتم، شاه (سابق) به طور قطع و جزم

مصمم بود که همه عهد نامه های نامطلوب و امتیازات خارجی و

مداخلات خارجی را در حقوق و محاکمات اتباع خود ایران و حتی هر نوع حقوق کهنه شده را مانند وجود دو قطعه خاک در شمیرانات خارج از حیطه قدرت و حکم دولت این مملکت فسخ و نسخ و باطل و ملغی سازد و این کار را کاملاً به انجام رسانید تا آنکه نماند از آنها جز امتیاز داری. پس اقدام به اصلاح آن امتیاز کرد تا حقوق ایران به طور مطلوب استیفا شود. این اقدام داستان خیلی درازی دارد و چند سال طول کشید و اسناد و اوراق آن در ضبط وزارت مالیه باید موجود باشد. عاقبت حوصله شاه تنگ شد و شاید تعویق کار را حمل بر ملاحظه می نمود. یک روز بغتاً مصمم شد امتیاز را فسخ کند. پس این کار اجرا شد. اگر چه اتخاذ این طریق به این نحو به عقیده وزرا و رجال خیرخواه ایران در آن زمان صحیح نبود. (۱) موضوع منجر به شکایت کمپانی و حمایت دولت او و تقاضای حکمیت لاهه و تهدید از طرف ایران به شکایت از انگلستان به جامعه ملل و قبول آنها مراجعه امر را به جامعه ملل و رفتن آقایان علاء و داور به ژنو شد و تا اینجا کار با وزارت خارجه بود و اقدامات به وسیله مرحوم فروغی به عمل می آمد. در جامعه ملل کار به جایی نرسیده و قبل از صدور حکمی در این باب وساطت و توصیه های مذاکرات مستقیم به میان آمد.

حضرات به تهران آمدند تا سعی در حصول مقصود به این نحو نموده امتحانی بکنند. مذاکرات در تهران با مأموریت ۴ نفر برای این کار یعنی مرحوم فروغی، مرحوم داور و آقای علاء و اینجانب جریان یافت. پس از چند هفته مذاکره، توافقی در شرایط حاصل نشد. وقتی که حضرات از توافق با مأمورین ایرانی واسطه

ص: ۲۴۴

۱- گویا رضاخان عصبانی شده، قرارداد را داخل بخاری انداخته می سوزاند.

مذاکرات مایوس شدند، عزم عودت کردند و به شاه هم گفتند. در

این وقت بود که وی ظاهراً از عاقبت کار اندیشناک شد و عزم بر میانه گرفتن شخصاً و سعی در کنار آمدن با حضرات کرد و اگر هم با همان شرایطی که خود شرکت حاضر به قبول آنها شده بود در واقع همان شرایط فعلی امتیازنامه فعلی بود (غیر از موضوع تمدید امتیازنامه) کار انجام می یافت، امتیازنامه جدید به مراتب مرجح بر امتیاز قدیم بود و اگر کسی غیر از این پندارد ناشی از اشتباه و قلت تدقیق و مطالعه است، لکن در روز آخر کار، بناگهانی صحبت تمدید مدت را به میان آوردند.^(۱) و حضرات در منظور خودشان پافشاری و تهدید به قطع مذاکرات و حرکت فوری از ایران کردند و شد آنچه شد. یعنی که ما چند مسلوب الاختیار به آن راضی نبودیم و بی اندازه و فوق هر تصویری ملول شدیم و از همه بیشتر شخص من و پس از من (محض یاد خیر باید بگویم) مرحوم داور... متأثر و متألم و ملول شدیم. لکن هیچ چاره نبود و البته حاجت به آن نیست که عرض کنم که چرا چاره نبود، زیرا زمان نزدیک است و اغلب آقایان شاهد وقایع و وضع آن عهد بودند. فقط همین قدر باید بگویم که تا آنجا که من می دانم و خدا نیز شاهد است، اصلاً سوءنیتی از طرف هیچ کس یعنی هیچ ایرانی ابداً نبوده است. اما موضوع دوم یعنی سهم بنده در این امر از اول تا آخر که شاید بعضی اشخاص خالی از بی غرضی در این قسمت بیشتر علاقه مند باشند تا به اصل موضوع اولی، باید عرض کنم که بنده در این کار اصلاً و ابداً هیچ گونه دخالتی نداشته ام و جز آنکه

ص: ۲۴۵

۱- آقای مکی در زیرنویس همین صفحه می نویسد: طبق بیان دکتر مصدق در جلسه ۱۳۲ مورخ شنبه ۲۲ فروردین ماه ۱۳۳۰، تقی زاده به موجب مکاتباتی که با تیمورتاش نموده از چند سال قبل از نظر کمپانی راجع به تمدید مدت مطلع بوده است.

امضای من پای آن ورقه است (خنده شدید نمایندگان و مخبرین

جراید) و آن امضا چه مال من بود و چه من امتناع می کردم و مال دیگر بود (لابد حتما یکی فوراً امضا می کرد) هیچ نوع تغییری را در آنچه واقع شد و به هر حال می شد، موجب نمی شد و امتناع یکی از امضا - اگر اصلاً امتناعی ممکن بود - در اصل موضوع یعنی انجام [دادن] آن امر هیچ تأثیری ولو به قدر خردلی نداشت. بنده در این مورد هیچ عرضی ندارم منتهی این است که شاید خود عمل امضای اضطراری قصور یا تقصیری شمرده شود و من عرض نخواهم کرد که امضا جعلی است و کس دیگر امضا را عوض من گذاشته بلکه هر تقصیری در آن عمل بسیط غیر اختیاری می باشد، خداوند خواسته بود که آن تقصیر فرضی بجای آن سه نفر دیگر همراهان ما یا وزرای دیگر دامنگیر من شود و من خود شخصا با اقرار به اینکه در صورت امکان بهتر بود ولو با فدای نفس هم باشد انسان از این تقصیر فرضی غیراختیاری دوری [گزیند] و بی دخالت در آن بماند. فرق زیادی بین امضای قلمی اجباری و امضای قولی اجباری و امضای با ورقه سفید دادن در مجلس و تصویب اجباری صد نفر اشخاص محترم که وکیل ملت نامیده می شدند نمی بینم.

من شخصا هیچ وقت راضی به تمدید مدت نبودم و دیگران هم نبودند و اگر قصوری در این کار یا اشتباهی بود، تقصیر آلت فعل نبود. بلکه تقصیر فاعل بود که بدبختانه اشتباهی کرد و نتوانست بر گردد. او خود هم راضی به تمدید مدت نبود و در بدو امر اظهار این مطلب از طرف حضرات روبروی آنها به تحاشی و وحشت گفت: «عجب این کار که به هیچ وجه شدنی نیست، می خواهید که ما که سی سال بر گذشتگان - برای این کار - لعنت کرده ایم، پنجاه سال

دیگر مورد لعن مردم و آیندگان بشویم.» ولی عاقبت در مقابل

اصرار تسلیم شد.^(۱)

با عنایت به آنچه درباره تمدید قرارداد داری گفته شد، علیرغم آنچه تقی زاده در خاطرات خود و در نطق مشهورش در مجلس پانزدهم عنوان نموده، جریان تمدید قرارداد طی فرایندی، برنامه ریزی و انجام شد و شواهد و قرائن نشان می دهد که انگلیسی ها براساس یک نقشه از پیش طراحی شده، عوامل دخیل در این امر را برگزیدند و جوانب کار را به دقت بررسی نمودند و اصولاً همه طرفنها، از جمله کاهش حق و حقوق ایران و تقلیل حق السهم دولت ایران، اعتراض ایران و عدم وصول آن، جهت فراهم ساختن زمینه ای برای اعتراض ایران، انعکاس این مطلب در مجلس و نشریات وابسته به دولت و در نهایت لغو یکجانبه قرارداد از طرف ایران، آنهم به شکل سوزاندن قرارداد در بخاری توسط رضاخان، مقدماتی بوده است که براساس آن، قرارداد جدید، تمدید گردید. برای آشنا شدن با ابعاد ضرر و زیانی که از ناحیه این قرارداد و تمدید آن، متوجه ایران شد، بی مناسبت نیست نظر دکتر مصدق را نقل کنیم. ایرج افشار در کتاب زندگی طوفانی، پیوست بیست و یکم را به نظریات دکتر مصدق نسبت به تقی زاده اختصاص داده است. در این پیوست از قول دکتر مصدق در جلسه ۷ آبان ۱۳۲۳ مجلس (دوره چهاردهم) آمده است:

«و تاریخ عالم نشان نمی دهد که یکی از افراد مملکت به وطن خود، در یک معامله، شانزده بلیون و یکصد و بیست و هشت هزار ریال ضرر زده باشد و شاید مادر روزگار نزاید کسی را که به بیگانه چنین خدمتی کند.»^(۲)

ص: ۲۴۷

۱- مکی، نفت و نطق مکی، صص ۱۰۴ - ۹۹، نقل به اختصار.

۲- زندگی طوفانی، ص ۶۵۳.

دکتر مصدق در جلسه ۱۹ دیماه ۱۳۲۴، بار دیگر بدین نکته اشاره می کند که:

«آقای تقی زاده که امتیاز داری را سی و دو سال تمدید نمود و یک میلیارد و شصت میلیون تومان ضرر به ملت ایران وارد کرد، امروز سیاست دولت دست اوست و در سازمان ملل متحد رأس نمایندگان ایران واقع شده است.»^(۱)

استعفای دولت مخبرالسلطنه و برکناری تقی زاده

روز ۲۱ شهریور ۱۳۱۲، دولت مخبرالسلطنه هدایت به دستور رضاخان ملزم به استعفا می شود. شواهد و قرائن حاکی از آن است که یکی از عمده ترین دلایل صدور این دستور، نارضایتی رضاخان از عملکرد سید حسن تقی زاده وزیر دارایی کابینه مخبرالسلطنه بوده است.

مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) در خاطرات خود، با اشاره به این نکته، می نویسد:

«نزدیک غروب (روز ۲۱ شهریور ۱۳۱۲) شاه مرا خواست. رفتم. از دور فرمودند: خبر خوشی برایت ندارم. عرض کردم خبری که از طرف اعلیحضرت باشد، خوش است. اظهار نارضامندی از دو سه نفر از وزرا کردند و فرمودند همه استعفا بدهید. این تکلیف استعفا خیلی به خوشی بود. عرض کردم: اجازه می فرمایید، صبح استعفا می کنیم. فرمودند: همین حالا. تو هم هر کاری بخواهی می دهم داخله یا خارجه. عرض کردم: هیچ کار نمی خواهم استدعایی ندارم مگر اجازه گاهی شرفیابی. مجلس به خوشی و مهربانی گذشت. آمدم زرگنده، منزل سردار اسعد. گفتم رفیق تازه

ص: ۲۴۸

چیست؟ چیزی نداشت. تفصیل را گفتم. تلفن کردیم وزرا آمدند. سوای فروغی که در تجریش بود و صبح، ملاقاتِ مفصل با شاه کرده بود و مظنون بود که نظر به اوست. به منزل او رفتیم. صور(۱) استعفا نامه نوشت، گذاردیم و مرخص شدیم. من می دانستم که بر سر بطئی پیشرفت ساختمان عمارت پستخانه از صور دلتنگند. از تقی زاده به دو جهت دلتنگ بودند. یکی آنکه تقی زاده فرمایشی که می شد اگر محتاج بود به مجلس می برد و قانونی می کرد. دیگر آنکه مبلغی از ارز نفت را موقتا به مصرف خرید طلا زده بود.»(۲)

نامه های محرمانه حسین شکوه (شکوه السلطنه) رئیس دفتر مخصوص دربار به تقی زاده وزیر مالیه، نیز مؤید نارضایتی رضاخان از عملکرد اوست. نامه مورخه ۲۵/۳/۱۳۱۲ تذکاری است در مورد اینکه چرا وزیر مالیه بدون کسب اجازه از شاه، لایحه ای به منظور فروش املاک خالصه به رعایای شبستر به مجلس داده است. در فرازی از این نامه محرمانه آمده است:

راپرتی که به نمره (۹۹۳۴) به شبستر ارسال شده بود به شرف عرض خاکپای مبارک ملوکانه ارواحنا فداه رسید. مقرر فرمودند: در موضوع واگذاری و فروش خالصجات به رعایا، می دانید اساساً نظر مخالفی ندارم ولی به طوری که مسبوق هستید، وقتی بنای لایحه به مجلس دادن باشد، باید قبلاً خاطر ملوکانه از مورد آن مطلع گردیده، با اجازه اقدام شود. معلوم نیست در این مورد چرا تحصیل اجازه نشده است.

چون ذات مقدس شاهانه از لحاظ خیر و صلاح مملکت مایل

ص: ۲۴۹

۱- میرزا قاسم صور اسرافیل، وزیر پست و تلگراف کابینه مخبرالسلطنه.

۲- هدایت، خاطرات و خطرات، ص ۴۰۱.

هستند از کلیه امور مسبوق و مستحضر باشند و خود را مسؤول [یک کلمه ناخوانا] مملکت می دانند نمی توانند این اقدامات را با لاقیدی تلقی بفرمایند و غفلت از مقررات را اجازه بدهند. اولیای امور یا باید خودشان از روی عقیده و ایمان مراقب حفظ سیره و ترتیب مقرر باشند یا آنها را به اجرای مقررات مجبور و متوجه خواهند نمود.

لایحه راجع به شبستر چون بدون اجازه به مجلس داده شده بود می بایستی مسترد گردد. محض احترام جنابعالی این دفعه صرف نظر می شود ولی در صورت تکرار، امر به استرداد لوایح صادر خواهد شد. (۱)

نامه محرمانه دیگر حسین شکوه به تاریخ ۲۰/۶/۱۳۱۲، حدود سه ماه پس از نامه اول و یک روز پیش از ملزم نمودن کابینه مخبرالسلطنه به استعفای جمعی مبین این واقعیت است که شاه به اصل مسئولیت وزرا معتقد نبود؛ لذا عملکرد تقی زاده مبنی بر خرید شمش طلا از وجوه حاصله از عواید نفت و اخذ تأیید از هیئت دولت، موجب نارضایتی شاه از تقی زاده و هیئت دولت شده بود. از این نامه بر می آید که شاه تصمیم و عمل وزیر مالیه را مخالفتی با نظر قاطع خودش می دانسته است. چرا که شاه عواید نفت را ذخیره می کرد که به مصارف مورد نظر خود، از جمله مخارج قشون برساند و طبعاً خریداری شمش طلا موجب می شد که محدودیتی در مخارج قشونی و مصارف دولتی پیش آید.

شکوه الملک در قسمتی از این نامه خطاب به تقی زاده می نویسد:

مثل این است که تصور شده باشد بدون اجازه هم ممکن است وزارت مالیه بتواند در این مورد اقدامی بنماید. مطالب به این طرز

ص: ۲۵۰

و ترتیب نباید به عرض خاکپای مبارک برسد و جای تعجب است که چرا جنابعالی با مقررات و ترتیبات آشنا نمی شوید؟ (۱)

استعفای اجباری کابینه مخبرالسلطنه درست یک روز پس از صدور این نامه، مؤید این واقعیت است که یکی از عمده ترین دلایل صدور این دستور، نارضایتی رضاخان از عملکرد تقی زاده وزیر کابینه مخبرالسلطنه بوده است. تقی زاده، در خاطرات خود به این مسئله اشاره کرده، می نویسد:

«مؤید احمدی، وکیل مجلس (وکیل کرمان) گفته بود که وزیر مالیه طلا را زیاد کرده، (شاه) گفته بود که وزیر مالیه که هست؟ من خودم می خرم. مثل اینکه خیال کرد مردم توجهی به من پیدا می کنند. آن وقت عزمش را جزم کرد. گویا به او گفته بودند فلانی می خواهد دست شما را کوتاه کند که اسلحه نخرید. این پول را مصرف نکنید و اسلحه و کارخانه نخریم.

از من هم - مثل اینکه قول داده باشد حرکت عینی نکند - رودروایستی داشت. آخرش به آنجا رسید که تصمیم گرفت کابینه را عوض بکند. از این تصمیم هم قصدش این بود که من در کابینه نباشم.

قبل از ظهر یا حوالی ظهر آن روزی که عصرش جلسه هیئت وزرا در سعد آباد بود، می بایستی به آنجا برویم. مخبرالسلطنه را قبل از وقت صدا کرده بود. وقتی او پیشش رفته بود، گفته بود: خبر خوشی برایت ندارم. بعد گفته بود شما بروید کنار، کس دیگر باشد. بعد گفته بود همه وزرا به خانه سردار اسعد جمع بشوند و خودشان به خط خود استعفا بدهند. همه ما فهمیدم همه اینها را

ص: ۲۵۱

۱- همان، ص ۵۵۷.

برای من نقشه می کشد که [به من] نگویید بروید کنار، والا به همه آنها می گفت بروید کنار همین کار را می کردند. همه نوشته امضا کردیم. (۱)»

انتصاب تقی زاده به عنوان وزیر مختار ایران در پاریس

پس از استعفای کابینه مخبرالسلطنه، محمد علی فروغی (ذکاءالملک) مأمور تشکیل کابینه می شود (از ۲۶ شهریور ۱۳۱۲ تا آذر ماه ۱۳۱۴). باقر کاظمی به سمت وزیر امور خارجه در دولت فروغی انتخاب می شود. کاظمی، تقی زاده را در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۱۲ به عنوان وزیر مختار ایران در پاریس منصوب می نماید، اما دیری نمی پاید که تقی زاده مجدداً مورد خشم رضاخان واقع و در تاریخ ۲۹ مرداد ۱۳۱۳ از این سمت برکنار می شود. تقی زاده در خاطرات خود به چگونگی این انتصاب و علل عزل خود، پس از اشاره به چگونگی سقوط کابینه مخبرالسلطنه می نویسد:

«آمدیم ماندیم منزل؛ یک چندی گذشت تا به این خیال افتاد مرا سفارت برلن بدهد. کاظمی وزیر خارجه شده بود. او با من خیلی دوست بود. من او را به کار آورده، ترقی دادم. حق شناس هم بود. او به من گفت می خواهند شما را به برلن بفرستند. به او گفتم که من مایل نیستم به برلن بروم. کاظمی خیلی با جرأت و جانفشان است.

ص: ۲۵۲

۱- زندگی طوفانی، ص ۲۴۷. ایرج افشار می نویسد: «از مرحوم الله یار صالح شنیدم که در سوابق و اوراق وزارت مالیه (اللهیار صالح در دوره خدمت علی اکبر داور که پس از تقی زاده وزیر مالیه کابینه محمد علی فروغی بود، صاحب منصب مقدم وزارتخانه و طرف اعتماد کامل داور بود) نامه ای از حسین شکوه رئیس دفتر مخصوص دربار، راجع به تقی زاده دیده بوده است که در آن به استعفای تقی زاده از وزارت مالیه اشاره و بدین مضمون به او ابلاغ شده بود: استعفا دادن وزرا مربوط به دوره های هوچیگری بود. اکنون اگر از کار وزیری رضایت حاصل نباشد او را مرخص خواهند فرمود.» (زندگی طوفانی، ص ۵۶۲).

رفته [و] به رضا شاه گفته بود اجازه بدهید فلانی را به پاریس بفرستیم. جامعه ملل که منعقد می شد، سفیر ایران که در پاریس بود ریاست هیئت نمایندگی آنجا را هم به عهده می گرفت. کما اینکه مرحوم علا [وقتی] آنجا بود این سمت را هم داشت. رضا شاه میل نداشت من به پاریس بروم. ولی گفته بود خیلی خوب.

ما را فرستادند به پاریس و آقای نجم را که رفیق خیلی نزدیک کاظمی بود، مأمور برلن کردند. یک وقت وزیر مختار آلمان آمد پیش من، گفت که چرا دولت شما با ما این طور رفتار می کند؟ شما را به پاریس و معاون شما را به برلن می فرستد. ^(۱)

تقی زاده در مورد عزل خود از مقام سفارت ایران در پاریس می نویسد:

«وقتی در پاریس روزنامه ها بر علیه رضا شاه مطالبی نوشتند. مرتبا به من می گفتند این را دنبال نکنم و چون کار [ی] نمی شد کرد، شاه

سخت متغیر شد. عاقبت گفتند به مأموریت شما خاتمه داده می شود. معاون وزیر امور خارجه سهیلی بود، تلگراف کرد به من که هر کاری کردنی است بکنید که به جاهای بد منجر می شود.

اول که رضا شاه پرسیده بود، کاظمی گفته بود که مشغول است. یک هفته تأمل کرد که بفهمد حرف کاظمی چه نتیجه می دهد. بعد دید خبری نشد، نوشتند به خدمت شما خاتمه داده می شود. عاداتاً سفیر را احضار می کنند. راجع به من احضار هم درست نمی آمد، چون احضار در مورد آنهایی است که مأمور دولت باشند و من سابقه خدمت رسمی نداشتم. این بود که گفتند خدمت شما خاتمه یافت. ^(۲)

ص: ۲۵۳

۱- زندگی طوفانی صص ۲۵۰-۲۴۹.

۲- همان، ص ۲۵۳. ظاهراً این انتقادات، پس از برکناری تقی زاده نیز ادامه یافته و به قول مهدیقلی خان هدایت مخبرالسلطنه این اطلاع لسان موجب تیرگی روابط ایران و فرانسه می شود. مخبرالسلطنه در کتاب خاطرات و خطرات، تحت عنوان متارکه با فرانسه در تاریخ ۱۸ دی ماه ۱۳۱۷ می نویسد: روزنامجات پاریس نسبت به مقام سلطنت دست به اطلاع زبان نهادند، از طرف حکومت ایران شکایت شد. دولت منتظر بود روزنامجات تنبیه شوند، قانون فرانسه اجازه نمی داد، کار به خواستن تلامیذ ایرانی از پاریس کشید. نظمی پاریس آن قدرت را ندارد که به امر دولت روزنامه توقیف کند یا روزنامه نویس را زندانی. دول سایره برای بستن زبان روزنامه نویس در سفارت خودشان بودجه مخصوص دارند. البته اطلاع لسان هم بی مایه ای از طرفی نبوده، روزنامه محرکی داشته؛ به هر حال دولت فرانسه قانونی از مجلس گذراند که از زبان درازی نسبت به مقامات خارجی بتواند جلوگیری کند و التیامی شد. در آلمان هم این غوغا را داشتیم. هدایت، خاطرات و خطرات، صص ۴۱۵ - ۴۱۴.

تقی زاده پس از عزل، بنا به گفته خود، بلافاصله محل سفارت را ترک می کند و همسر خود را به برلن می فرستد و خود مدتی در یک هتل سکونت می کند. پس از چندی به یکی از مناطق کوهستانی می رود و یکی دو ماه در آنجا می ماند، سپس عازم برلن می شود، در آنجا آپارتمانی اجاره و سکونت اختیار می کند.

عدم بازگشت تقی زاده به تهران، پس از تحویل سفارتخانه به میرزا ابوالقاسم خان نجم، وزیر مختار جدید، موجب شد که برخی از مطبوعات فارسی و عربی، این عدم بازگشت را تمرد از فرمان دولت تلقی و عمل تقی زاده را تفسیح کنند، از جمله، مجله «چهره نما»ی قاهره، تحت عنوان «تقی زاده به ممتازالسلطنه تأسی کرده» این سرپیچی را مورد انتقاد قرار داد.^(۱)

به دنبال مطالب مندرج در مطبوعات یاد شده، حسین شکوه رئیس دفتر مخصوص شاهنشاهی نامه ای در تاریخ ۱۴ مهر ۱۳۱۳ ارسال کرد که در آن آورده بود: تقی زاده، برای اقامت خود در برلن کسب اجازه نموده

ص: ۲۵۴

۱- زندگی طوفانی، ضمام، ص ۷۸۳.

است. حسین شکوه در پاسخ به درخواست تقی زاده نیز نوشت:

«قربانت شوم؛ مرقومه محترمه که از ۲۲ شهریور (۱۳۱۳)، تاریخ داشت زیب وصول بخشید و از اظهار ملاطفت و تفقدی که نسبت به بنده فرموده بودید، امتنان و تشکر حاصل گردید. راجع به کسالت مزاجی و لزوم توقف پاریس یا آلمان برای معالجه شرحی مرقوم فرموده بودید. مضمون رقیمه را به عرض خاک پای مبارک ملو کانه ارواحفاده رسانیدم. مقرر فرمودند از کسالت حضرتعالی سابقه اطلاع دارند. البته مشغول معالجه شوید و زودتر کار اصلاح مزاج را به اتمام رسانیده، به ایران مراجعت نمایید. ذات مقدس شاهانه، جنابعالی را از خدمتگزاران دولت و مملکت می دانند و مایل هستند که همیشه موجبات و وسایل راحت و سلامت جنابعالی فراهم باشد. در خاتمه مراتب ارادت را تجدید می نماید. حسین شکوه.»^(۱)

نامه هایی که تقی زاده در این دوره به شاه می نویسد بیانگر آن است که سخت از رنجش وی نگران است، لذا می کوشد به هر نحو از وی استمالت و دلجویی کند و به تعبیر خود از شاه می خواهد که خطاهای نادانسته را ببخشد.^(۲) نوشته های تقی زاده حاکی از آن است که وی این

ص: ۲۵۵

۱- همان، ضمام، ص ۵۶۲.

۲- تقی زاده در یکی از نامه های خود به شاه می نویسد: چندی بعد از آنکه حسب الامر از مأموریت پاریس معاف شدم، برای جان نثار تأملی روی داد که مبادا خاطر مبارک ملو کانه نسبت به چاکر بیش از آنچه مصلحت عمومی اقتضای تغییر مأمور پاریس را اقتضا نموده تغییر و ملالی داشته باشد. خاتمه مأموریت چاکر درین نقطه ابتدا برای جان نثار موجب هیچ نوع یأس و دلسردی نشده و نباید هم بشود؛ چه بدیهی است که نظر مبارک شاهانه که محیط به کلیه امور مملکت است، معطوف به خیر و صلاح امور مزبور است و مطابق آنچه مصلحت کار باشد، همیشه حل و عقد می فرماید و امثال چاکر که یک گوشه کار را می بینیم از درک مصالح عمومی عاجز هستیم و بنابراین یقین داریم که آنچه را شاهنشاه و پیشوای مملکت تشخیص می دهد، مبنی بر دلیلی است که ما گاهی از توجه به آن قاصریم، لکن اگر این تغییر متضمن بی لطفی و خدای نخواستہ عدم رضایت یا ظن تقصیر در وظیفه خدمتگزاری [کذا] به وجود مبارک و مملکت باشد برای جان نثار موجب تأثر و دل شکستگی عظیم خواهد بود و منظور از جسارت به عرض این عریضه چاکرانه به خاک پای مبارک نیز دفع این شبهه است. مقام بلند ذات همایونی که خیلی بالاتر از پادشاهی تنهاست بلکه سرنوشت یک مملکت قدیمی را در سر انگشت دارد و قدرت کامل و محیطی که خداوند عطا فرموده عالی تر از آن است که توجه و سلب توجه شاهانه از فردی از افراد ملت و خصوصاً فردی ضعیف در زندگی و سعادت او تأثیر عظیم و بلکه قاطع نداشته باشد. هم چنان که عطف نظر شاهنشاهی به ذره حقیری او را دارای همه چیز در زندگی و جاه و قدرت خدمتگزاری [کذا] تواند بود همان طور سلب توجه و اعتماد ملو کانه نیز موجب فنای سعادت دنیوی شخصی خواهد بود. لهذا احساس تغییر خاطر مبارک که ملجأ کامل افراد ملت ایران است برای این ناچیز که می خواهیم در زیر سایه همای همایون اگر هم لایق خدمتی نباشم در گوشه ای از خاک ایران به آسایش باقی عمر را به سر برم حکم و فنای کلی دارد. چاکر دورترین مردم از مداهنه و تملق بی حقیقت هستم و لهذا براستی عرض می کنم که عقلاً و منطقاً محال و ممتنع است و ممکن نیست تصور کرد که یک فرد ایرانی که از عقل و دوستی وطن خود بهره ولو کم داشته

باشد از دل و جان و تمام قلب و روح ارادت صادقانه و صمیمانه و حقیقی به وجود مبارکی که امروز سعادت و عظمت و امنیت و ترقی و احیای ایران و تأسیس شالوده حیات آینده آن بسته به سلامت و قدرت و عظمت و بقا و دوام او است نداشته باشد. در خاتمه نمی خواهم عرض کنم که اگر عدم صداقت جان نثار در خاطر مبارک یقین شده عفو فرماید ولی استدعای آن دارم که اگر ظن و گمان چنین تقصیری رفته تجدید نظر و تحقیق ثانوی و دقیق فرمایند و اگر قصور و غفلی در ادای وظایف به دیده اغماض و چشم پوشی نگریسته، خدمتگزار جان نثار ارادت شکاری را برای همیشگی از نظر دور نیندازند. بخشی از نامه ای که تقی زاده به خط خود به شاه نوشته است؛ زندگی طوفانی، پیوست بیست و پنجم، تصویر شماره ۴۱، مسوده نامه تقی زاده به رضا شاه

دوره را در عسرت و تنگدستی گذرانده است:

«روز به روز زندگی بر ما سخت می شد. هیچ نوع زندگی نداشتیم. وهاب زاده آمد گفت به ما اجازه بدهید ماهی فلان مبلغ به شما بدهم. قرض باشد. قبول کردیم. ماهی دویست مارک می گرفتیم و

ص: ۲۵۶

با آن گذران می کردیم. آخرش به او پس دادیم. با آن پول باز هم عرصه تنگ بود.»^(۱)

ظاهراً دلگیری رضاخان از تقی زاده یا تصور آن، موجب شده بود که حتی دوستان و همفکران تقی زاده نیز از ارجاع هر نوع مسئولیتی به وی پرهیز داشته حتی بنا به گفته خود جرأت ذکر نام وی نیز نداشته باشند. وی در خاطرات خود در مورد انتخابش به عنوان نماینده ایران، جهت شرکت در انجمن مستشرقان می نویسد:

«بعد یک وقتی دیدیم از تهران نوشتند که من بروم به انجمن بین المللی مستشرقین که در رم تشکیل می شد. مطلب از این قرار بود که کنگره مستشرقین در رم (ایتالیا) بنا بود منعقد شود. از ایران هم دعوت کرده بودند، کسی که در این کار سر رشته داشته باشد به آنجا برود. کسی جرأت نمی کرد درباره من حرف بزند. یک کسی گفته بود این شایسته فلان کس است. رضا شاه گفته بود خوب گفتید. این را که گفته (بود) همه روشن شدند. عقده ها باز شد. تلگراف کردند که من از جانب ایران به انجمن بین المللی مستشرقین بروم.^(۲) رفقا که در ایران بودند خیلی ابراز مسرت کردند. ابراز جلو رفت و هوا روشن شد.

من رفتم آنجا، مراقبول کردند که از طرف دولت آمده است. در آن مجمع دو نفر بودیم که از طرف دولتها معرفی شده بودیم. یکی از فنلاند، یکی از ایران، به ما خیلی احترام می کردند. مرا و آن فنلندی را در مهمانیهایی که می دادند، بالاتر می نشانند.»^(۳)

ص: ۲۵۷

۱- همان، ص ۲۵۵.

۲- طبق نامه مورخه ۳۱ تیرماه ۱۳۱۴ تقی زاده می باید که در صورت موافقت، در نوزدهمین کنگره بین المللی مستشرقین از ۲۳ الی ۲۹ سپتامبر در رم (ایتالیا) شرکت نماید.

۳- زندگی طوفانی، صص ۲۵۵ و ۲۵۶.

عامل دیگری که موجب ناراحتی رضاشاه از تقی زاده شده بود، چاپ مقاله جنبش ملی ادبی در مجله تعلیم و تربیت بود. تقی زاده به درخواستهای علی اصغر حکمت، وزیر معارف، از وی جهت ارسال مقاله به مجله یاد شده و چاپ چند مقاله بی اسم و امضا از وی اشاره می کند و می نویسد:

«من این دفعه یکی نوشتم که حالا هست. آن را بر ضد فرهنگستان که لغت تازه می ساختند نوشتم. گفتم این کار بیخود است و فارسی را خراب می کنند. آنجا یک چیزی هم نوشتم که حکم شده این عبارات و لغات استعمال نکنند. می گفتند به تصویب همایونی رسیده. لغت درست می کردند و می بردند به شاه نشان می دادند. آن وقت همه چیز این طوری شده بود. او هم تصویب می کرد. مثل حکم می شد. من در آن مقاله نوشته بودم این کار اهل علم است که از آن بصیرتی داشته باشند و این با حکم و اینها نمی شود. گفتم از قدیم گفته اند که شمشیر در کار قلم نباید مداخله بکند. آقای حکمت این [مقاله] را چاپ کرده بود [در این کار] در تهران دو دستگی بود. بعضی ها عقیده مرا داشتند. می گفتند. این لغت سازی بی معنی و نامربوط است. بعضی ها خود آن لغت سازها بودند. رضا شاه مجله خوان نبود. مجله و اینها دستش نمی آمد. ظاهراً روزنامه های روزانه را می خواند. آنها که بر ضد هم می نوشتند و ضد لغات جدید بودند، برای کمک به خودشان مقاله مرا از آن مجله تعلیم و تربیت برداشته و در روزنامه اطلاعات مقابل مدعی خودشان چاپ کرده بودند. آن وقت مقاله من به او رسیده و یک مرتبه دیگر آتش گرفت. بعد از اینکه میانه ما یک قدری اصلاح شده بود یک مرتبه دیگر ترکید. خیلی عصبانی شد و گفت آنهایی که سواد دارند به مقاله من جواب بنویسند. در آن وقت آن قدر بی

عقلی بود که کار و بار با نظمی جاری می شد. من که در رم بودم یک مرتبه تمام روزنامه ها شروع کردند و همه بر ضد من نوشتند و خجالت هم نمی کشیدند. اگر حکمت در تهران بود (برای کاری رفته بود به مسکو) ممکن بود کتک بخورد. چند نفر زیر دست او من جمله آقای رعدی و غیره را گرفتند، حبس کردند. آقای حکمت جانی به در برد. چون مسافرت او طول کشید از یاد رضا شاه رفته بود. (۱)

تدریس در مدرسه السنه شرقیه لندن

تقی زاده می نویسد:

«من بعد از انجمن بین المللی مستشرقین که به برلن برگشتم، باز چند ماهی در آنجا بودم و کاری نداشتم. مرحوم علا در لندن سفیر بود. آمده بود به بلژیک کنار دریای «لوزوت» به اتفاق خانم. برای گردش و استراحت آمده بود. من هم رفتم به آنجا به او خبر دادم می خواهم یک روز شما را ببینم. مرا دعوت کرد. گفت بیایید. می خواست ناهار هم بدهد، من قبول نکردم. بعد که منزل او رفتم به او گفتم کار من یک قدر مرتب نیست. من خیالم این است بلکه شما ببینید یک کاری از دست من بیاید در مدرسه و غیره پیدا شود. علا خوب آدمی بود. به همه کس کمک می کرد. علا رفت لندن. هیچ خبری نبود. علا رفته بود به مدرسه السنه شرقیه که رئیس آن سردنيس راس رئيس مستشرقين بود. به او گفته بود شما که در اینجا فارسی و عربی و ترکی دارید، چنین کسی لازم است. اما آنها خیلی از رضا شاه می ترسیدند. برای آن، مدرسه جرأت

ص: ۲۵۹

نمی کردند.

بعد گفتند خوب این را سفیر کبیر ایران می گوید. پس مصمم شدند به من کار جزئی تعلیم زبان فارسی برای متتهیان بدهند. تعلیم مقدمات را کس دیگری می داد. یک روز در ماه دسامبر و آخر سال ۱۹۳۵ یک تلگراف به من رسید (همان اوقات نوئل کریسمس) که آیا شما ممکن است این جا تدریس زبان فارسی را در مدرسه قبول بکنید یا نه؟ من سابقا به کتابخانه مدرسه شرقی آنجا رفته بودم. همان سردنيس راس از من خیلی چیزها پرسیده بود و مرا می شناخت. من هم جواب دادم که قبول می کنم. خدا رسانده بود. او مرا می شناخت و بیش از آنچه من می دانم درباره من اعتقاد داشت. گفتم می آیم. با خانم رفتیم به لندن. روز دهم ژانویه ۱۹۳۶ وارد لندن شدیم. در آنجا مرحوم علاء را دیدم. بنا شد ما درس در آنجا بدهیم. یک مبلغی هم حق التدریس به من دادند. سالی هشتصد لیره، ماهی شصت لیره.

مدرسه چیز قابلی نداشت و چندان عاید ما نمی شد. فقط امر ما می گذشت. این جا کسی بود توده ای (خلیلی ملکی) که به زمین و آسمان فحش می داد. به من هم خیلی بد گفت. از طرف روزنامه های توده آمده بود لندن. او نوشته بود خیر اینکه فلاینی در آنجا، در مدرسه، درس می داده اینها بهانه است. یک جا هم نوشت گفته شد شصت لیره بهش می دادند! او می خواست بگوید صد هزار لیره می دادند. ولی خوب آن وقت در لندن هر کس با شصت لیره امرش می گذشت.

آنها نمی توانستند چیز قابلتری بدهند. اما عیبی نداشت. وقتی آنجا رفتم یک لیره هم عایدی نداشتم. خیلی عرصه تنگ شده بود. نعمت آسمانی [بود که] یک مرتبه نوشتند شما حاضرید این جا

ص: ۲۶۰

بیایید؟ گفتم می آیم. اگر معطل نبودم قبول نمی کردم. برای اینکه یک قدری خیال می کنم مناسب شأن نبود. اما دیگر خیلی در مضیقه بودیم. حدود شش سال آنجا درس دادم.

وقتی جنگ شد، بمب ریختند به لندن، همه در رفتند. مدرسه را هم به کمبریج بردند. خیلی از مدارس به خارج لندن رفت. معلمین مدرسه هم مجبور شدند بروند به کمبریج و آنجا سکنی بگیرند. ما هم رفتیم آنجا. فامیلی بود پیش آنها اتاقی گرفته ماندیم. گویا چهار سال طول کشید.»^(۱)

انتخاب تقی زاده به عنوان سفیر ایران در لندن

پس از ورود قوای شوروی و انگلیس به ایران و حوادث شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضاخان از ایران، علی سهیلی وزیر امور خارجه دولت محمد علی فروغی، در تاریخ ۵ آبان ۱۳۲۰ سید حسن تقی زاده را به عنوان سفیر ایران در انگلستان به لندن گسیل داشت:

«قشون انگلیس و روس که وارد ایران شدند، طولی نکشید رضا شاه رفت. دو ماه یا سه ماه بعد از آن تلگراف کردند به من که شما سفارت ایران را در لندن قبول بکنید و چون خیلی ملول بودم قبول نکردم. اول نوشتم خیر همان آدم هست (محمد علی مقدم). ولی دست برنداشتند. خدا بیامرزد، فروغی که رئیس الوزراء و سهیلی که وزیر خارجه بودند، گفتند: نمی شود. سهیلی تلگراف کرد می دانیم که این کار دون شأن شماست ولی کسی دیگر را ما پیدا نمی کنیم که این کار را عهده دار شود. آخر قبول کردم رفتیم به لندن.»^(۲)

ص: ۲۶۱

۱- همان، صص ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۳ و ۲۴۶.

۲- همان، ص ۲۵۶؛ ظاهراً در آن هنگام تقی زاده ساکن کمبریج بوده است.

با وجود اعلام بی طرفی ایران در جنگ جهانی دوم، دولتین روس و انگلیس پس از ارسال یادداشت هایی برای دولت ایران مبنی بر اخراج اتباع آلمانی از ایران، بی طرفی دولت ایران را نقض کردند. ساعت چهار بامداد روز سوم شهریور ۱۳۲۰، نمایندگان دو دولت شوروی و انگلیس به منزل علی منصور نخست وزیر وقت رفتند و گفتند: متأسفانه دولت جنابعالی نه تنها به تذکرات دواستانه توجه نکرده، سهل انگاری نیز کرده است، لذا دولتهای ما ناگزیر شدند به نیروهای مسلح خود دستور دهند که از مرزهای ایران عبور نمایند و اینک با کمال تأسف اطلاع می دهیم که واحدهای شوروی و انگلیس طبق دستور ستادهای خود وارد خاک ایران شده و مشغول پیشروی هستند و در این باره دو یادداشت نیز تسلیم نخست وزیر نمودند.

منصور، روز پنجم از نخست وزیری کناره گرفت و محمد علی فروغی (ذکاءالملک) که قریب شش سال مغضوب رضاخان و دور از کارهای سیاسی به سر می برد به کاخ سعد آباد احضار و مقام ریاست دولت به او

پیشنهاد شد. فروغی بدون هیچ قید و شرطی نخست وزیری را پذیرفت و اولین جلسه هیئت دولت مرکب از وزیران کابینه قبلی با حضور رضاخان تشکیل شد و پس از مشورت با شورای عالی نظام، تصمیم به ترک مخاصمه گرفته شد. فروغی بلافاصله با مجلس تماس گرفت و قرار گذاشته شد فردای آن روز، یعنی روز ۶ شهریور ساعت ۹ بامداد جلسه علنی مجلس تشکیل شود. در این جلسه فروغی پیش از معرفی اعضای کابینه ضمن نطق کوتاهی گفت: دولت و ملت ایران طرفدار صلح و مسالمت بوده و می باشند. برای اینکه نیت تزلزل ناپذیر آن کاملاً بر جهانیان مکشوف گردد، در این موقع که از جانب دو دولت شوروی و انگلستان اقدام به عملیاتی شده که ممکن است موجب اختلال صلح و سلامت گردد، دولت به قوای نظامی کشور اکنون دستور می دهند که از هرگونه عملیات مقاومتی خودداری نمایند تا موجبات خونریزی و اختلال امنیت مرتفع شود و آسایش عمومی حاصل گردد.

همان روز (۶ شهریور ۱۳۲۰) در جلسه هیئت وزیران تصمیم دولت مبنی بر ترک مخاصمه تصویب گردید و قرار شد رسماً به دو سفارتخانه ابلاغ شود. بامداد روز هفتم شهریور اسمیرنوف سفیر کبیر شوروی و سرریدرز بولارد وزیر مختار انگلیس در منزل فروغی حضور یافتند و مذاکرات خود را درباره ترک مخاصمه ادامه دادند و شرایط سنگین خود را به اطلاع رئیس دولت رسانیدند. این مذاکرات، پنهانی و محرمانه ادامه یافت و سرانجام به استعفای رضا شاه از سلطنت و خروج او از ایران منجر شد. روز بیست و پنجم شهریور ماه ۱۳۲۰ شاه از سلطنت مستعفی و با خانواده خود، از طریق اصفهان - یزد - کرمان - بندرعباس از ایران خارج شد. انگلیسی ها او را به جزیره موریس در جنوب آفریقا تبعید نمودند و

روز بعد ولیعهد در مجلس شورای ملی مراسم تحلیف به جای آورد. به تدبیر فروغی رضاخان قبل از خروج از ایران تمام اموال منقول و غیر منقول خود را که عبارت از شصت و هشت میلیون تومان پول نقد و پنجهزار و دویست رقبه ملک بود به جانشین خود هبه کرد.

در دوره نخست وزیری محمد علی فروغی پیمان سه جانبه، میان سه دولت ایران، اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان، در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۲۰ تقدیم مجلس شد. این پیمان که مشتمل بر ۹ اصل بود، مقرر می داشت که پادشاه بریتانیا و هیئت رئیسه اتحاد جماهیر شوروی مشترکا و منفردا تمامیت خاک ایران و حاکمیت و استقلال سیاسی ایران را محترم شمرند؛ ایران راههای مواصلاتی خود را برای حمل مهمات و خواربار در اختیار شوروی و انگلیس قرار دهد؛ طرفین قرارداد با ایران می توانند در ایران نیروی نظامی خود را اعم از زمینی و هوایی و دریایی به هر میزان که لازم باشد نگاهداری نمایند و در فصل پنجم این پیمان آمده است: شش ماه پس از خاتمه جنگ قوای شوروی و انگلیس ایران را تخلیه نمایند.

روز ششم بهمن ماه ۱۳۲۰ پیمان مذکور با ۸۰ رأی موافق از ۹۳ رأی در مجلس شورای ملی به تصویب رسید.

پس از کناره گیری دولت فروغی، به جهت ناکافی دانستن رأی اعتماد نمایندگان مجلس که حاصل فعالیت سیاسی احمد قوام بود، علی سهیلی مأمور تشکیل کابینه شد. اما کابینه او نیز بیش از چهار ماه دوام نیافت و احمد قوام روز هیجدهم مرداد ماه ۱۳۲۱ کابینه خود را به مجلس معرفی کرد و مجلس به آن رأی تمایل داد. در این کابینه سید حسن تقی زاده به عنوان وزیر دارایی معرفی شد و مقرر گردید تا ورود تقی زاده،

نخست وزیر خود عهده دار سرپرستی وزارت دارایی باشد (۱) مشکلات بسیار برآمده از حضور نیروهای بیگانه در کشور و نارضایتی شدید مردم از گرانی و قحطی، از جمله واقعه روز هفدهم آذر ماه سال ۱۳۲۱، معروف «به بلوای نان» در تهران که منجر به کشته و مجروح شدن چند هزار تن شد، دولت قوام را وادار به استعفا کرد و قوام روز ۲۴ بهمن ۱۳۲۱، استعفای خود را تسلیم شاه کرد و مجلس شورای ملی در روز ۲۵ بهمن ماه ۱۳۲۱، به زمامداری علی سهیلی رأی تمایل داد. علی سهیلی مجدداً مسئول تشکیل کابینه شد و روز ۲۸ بهمن ماه، کابینه خود را به مجلس معرفی کرد. در ۱۷ شهریور ۱۳۲۲ ایران به دولت آلمان اعلان جنگ داد. سهیلی نخست وزیر و اسفندیاری رئیس مجلس، درباره این تصمیم سخنانی ایراد کردند و به این ترتیب ایران در جرگه دولتهای متخاصم قرار گرفت و از متفقین جنگ شد و الحاق ایران به اعلامیه مشترک ملل متحد (۲) اعلام گردید و مرحله تازه ای در روابط دولت ایران با دولتهای شوروی، امریکا و انگلیس به وجود آمد.

در حکومت علی سهیلی عمر مجلس سیزدهم پایان یافت. مجلس سیزدهم که انتخاباتش در زمان رضاشاه آغاز و انجام گرفته بود، در آذر ماه ۱۳۲۰ شروع به کار کرد و پس از دو سال عمر آن در تاریخ اول آذر ماه ۱۳۲۲ به سر رسید. در روز ۶ اسفند ماه ۱۳۲۲ دوره چهاردهم مجلس

شورای ملی افتتاح شد و کسانی چون دکتر محمد مصدق، سید محمد صادق طباطبایی، حسین پیرنیا، دکتر رضا زاده شفق، علی دشتی، سید

ص: ۲۶۶

۱- چند روز پس از معرفی کابینه، سید حسن تقی زاده از قبول وزارت دارایی عذرخواست و به ایران هم نیامد. قوام ناچار در کابینه تغییراتی داد و باقر کاظمی را به وزارت دارایی برگزید.

۲- ۱۱ دی ۱۳۲۱ نمایندگان مختار ۲۶ کشور جهان پیمان اتحادی علیه دولت های محور امضاء کردند. این پیمان بعدها به «اعلامیه ملل متحد» معروف شد.

ضیاء الدین طباطبایی و نمایندگان از حزب توده و حزب کمونیست همچون ایرج اسکندری، دکتر فریدون کشاورز، دکتر رضا رادمش، جعفر پیشه‌وری و آرداشس آوانسیان - با اعمال نفوذ قوای شوروی - بر کرسی‌های مجلس نشستند. وجود شخصیت‌هایی با آرا و افکار متفاوت و آزادی نسبی به وجود آمده پس از بیست سال دیکتاتوری رضاخانی مجلس چهاردهم را به محل تضارب آرای نمایندگان مبدل کرده بود. مجلس چهاردهم، در دوران حضور نیروهای بیگانه در کشور و اوضاع آشفته سیاسی و اقتصادی آن - با حضور اقلیتی ۴۰ نفری به رهبری دکتر مصدق و اکثریتی ۷۰ نفری به سرکردگی سید ضیاء الدین طباطبایی و علی دشتی - از حساسیت ویژه‌ای برخوردار بود.

یکی از مهمترین وقایع دوران نخست‌وزیری علی سهیلی تشکیل کنفرانس عالی سران سه کشور متفق در تهران بود. روز چهارم آذرماه ۱۳۲۲ ژوزف استالین نخست‌وزیر و پیشوای اتحاد جماهیر شوروی و بسیاری از سران کشوری و لشکری شوروی وارد تهران شدند و روز پنجم آذر ماه وینستون چرچیل نخست‌وزیر انگلیس به اتفاق «ایدن» وزیر امور خارجه و هفتاد نفر از کارشناسان نظامی و سیاسی انگلیس و روزولت رئیس جمهور امریکا در رأس جمع بسیاری از مقامات سیاسی و نظامی این کشور وارد تهران شدند. روز ۶ آذر ماه کنفرانس سران سه کشور «شوروی، انگلیس و امریکا» در تهران تشکیل شد و سران سه کشور مدت چهار روز درباره پیروزی جنگ جهانی دوم و راه‌های کوتاه ساختن مدت جنگ، مذاکره و تصمیماتی اتخاذ نمودند.

این کنفرانس، در تاریخ نهم آذر ماه ۱۳۲۲ (اول دسامبر ۱۹۴۳) راجع به ایران اعلامیه‌ای صادر و در آن تعهد نمود که: دولتهای کشورهای

متحده امریکا و اتحاد جماهیر شوروی و ممالک متحده انگلستان در حفظ استقلال و تمامیت ارضی ایران با دولت ایران اتفاق نظر دارند و به مشارکت ایران با سایر ملل صلح دوست در برقراری صلح بین المللی و امنیت و سعادت بعد از جنگ بر طبق اصول منشور آتلانتیک که مورد قبول هر چهار دولت است استظهار دارند.

در روز ۲۵ اسفند ۱۳۲۲، علی سهیلی نخست وزیر طبق عرف پارلمانی از ریاست دولت کناره گیری کرد. روز ۲۷ اسفند اکثر نمایندگان مجلس شورای ملی در یک جلسه خصوصی به نخست وزیری محمد ساعد مراغه ای وزیر امور خارجه ابراز تمایل کردند و بدین ترتیب علی سهیلی پس از یک سال و یک ماه زمامداری، مجدداً از صحنه سیاسی ایران خارج شد.

ساعد در هشتم فروردین ۱۳۲۳ وزیران خود را معرفی کرد، اما مجلس با ترکیب کابینه موافق نبود. به ناچار ساعد با فراکسیونهای مجلس به مذاکره پرداخت و سرانجام مجلس با برکنار کردن سه تن از وزیران، در روز ۲۷ فروردین ۱۳۲۳ به کابینه ساعد رأی اعتماد داد.

در جریان طرح اعتبار نامه نمایندگان، در روز ۲۳ تیر ماه ۱۳۲۳، اعتبار نامه سید جعفر پیشه وری رد شد که به زعم برخی رد اعتبار نامه پیشه وری، یکی از عوامل مهم تأثیرگذار جریان غائله آذربایجان بود.

حضور نیروهای بیگانه و اوضاع فلاکت بار کشور و وجود دولت های ضعیف و وابسته به دولت های خارجی و حضور نمایندگان که با صراحت از منافع بیگانگان در مجلس شورای ملی حمایت می کردند و از بیان وابستگی خود به بیگانگان ابائی نداشتند، روز به روز بر دامنه تقاضای بیگانگان می افزود. از سوی دکتر میلسپو رئیس کل دارایی ایران

و دیگر مستشاران امریکایی وزارت دارایی به استناد اختیارات مصوب ۱۳ اردیبهشت ۱۳۲۲ ترکتازی می کردند و از دیگر سو شوری در صدد اخذ امتیاز استخراج نفت شمال ایران و امریکا و انگلیس در پی دریافت مجوز استخراج نفت بلوچستان بودند. گفتنی است پیش از پایان دوره سیزدهم مجلس، در زمان نخست وزیری علی سهیلی، در آبان ماه ۱۳۲۲ (ژانویه ۱۹۴۴) دو نفر نماینده شرکت انگلیسی «شل» از لندن و در اسفند ماه همان سال نماینده دیگری از شرکت امریکایی «استاندارد و اکیوم» از واشنگتن به تهران آمدند تا در خصوص اراضی نفت خیز ایران - خارج از حدود نفت جنوب - مطالعه و راجع به گرفتن امتیاز آن، با دولت مذاکره نمایند. چند ماه بعد کمپانی دیگر امریکایی به نام «سینگلر» نماینده ای به ایران فرستاد. او نیز پیشنهادهایی در همین خصوص به دولت تقدیم کرد. برای اینکه به این پیشنهادهای از جنبه فنی رسیدگی شود، دولت دو نفر متخصص امریکایی به نام «هور» و «کرتیس» استخدام نمود و آنها در اوایل سال ۱۳۲۳ وارد ایران شدند و ظاهراً طرحی تهیه و به دولت تسلیم نمودند. جریانات مذکور که در کمال اختفا و استتار صورت می گرفت، در روز ۱۹ مرداد ماه ۱۳۲۳ برای اولین بار به وسیله «طوسی» نماینده بجنورد مطرح و از نخست وزیر «ساعد» در این مورد سؤال شد. در همان جلسه «دکتر رادمنش» نماینده لاهیجان و عضو فراکسیون توده نیز از نخست وزیر در این مورد توضیحاتی خواست. (۱)

چندی از این مذاکرات و سرو صدای مطبوعاتی و انعکاس آن در بین مردم نگذشته بود که شوری نیز وارد میدان شد و در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۲۳ کافتارادزه معاون کمیساریای امور خارجه شوری در رأس

ص: ۲۶۹

هیئت مذکور مسافرتی به شمال نمود و نواحی نفت خیز را مورد بررسی قرار داد و ظاهراً با ساعد نخست وزیر نیز مذاکراتی انجام داد. (۱) نخست وزیر در جلسه ۲۷ مهر ماه ۱۳۲۳ مجلس شورای ملی، در نطق خود که در واقع توضیحاتی درباره گفته ها و نوشته های مربوط به مذاکرات نفت بود، خاطر نشان ساخت: در پی درخواست شرکت «شل» و شرکت امریکایی «استاندارد و اکیوم» که در دی ماه ۱۳۲۲ وارد تهران شده و پیشنهادهایی به دولت ایران دادند، در اولین جلسه هیئت وزیران فعلی در روز شنبه یازدهم شهریور ۱۳۲۳ (دوم سپتامبر ۱۹۴۴) این موضوع مطرح و این طور مذاکره و تصمیم گرفته شد که قبل از روشن شدن اوضاع اقتصادی و مالی دنیا و استقرار صلح عمومی مطالعه اعطای هیچ گونه امتیاز خارجی مقتضی و ضروری نمی باشد. دو هفته پس از اتخاذ این تصمیم جناب آقای «کافتارادزه» به تهران آمده و در باب تقاضای امتیاز نفت در برخی از قطعات ایران با اینجانب مذاکره نمودند. موضوع مذاکرات فیمابینی با توضیحات کافی در جلسات متعدد هیئت وزیران مطرح و نظریه اولیه در ۱۱ شهریور در هر بار تأیید گردید. (۲)

کافتارادزه که سخنانی ساعد در مجلس را به منزله رد تقاضای اتحاد جماهیر شوروی تلقی کرده بود، در یک کنفرانس مطبوعاتی در سفارت شوروی خاطر نشان ساخت: دولت اتحاد جماهیر شوروی در نظر دارد امتیاز نواحی «آذربایجان شمالی»، «گیلان» و «مازندران» و قسمتی از ناحیه «سمنان» و چند ناحیه از «خراسان شمالی» (شمال قوچان) را

ص: ۲۷۰

۱- همان، ص ۱۶۰.

۲- همان، ص ۱۶۱.

تحصیل نماید.^(۱) ولی چنانکه معلوم است تصمیمی مبنی بر اینکه مطالعه واگذاری امتیاز به دولت شوروی [را] تا پایان جنگ موکول سازد اتخاذ نموده که در حقیقت رد پیشنهاد می باشد. این جانب باید صراحتاً و به طور آشکار اظهار نمایم که تصمیم فوق در محافل شوروی کاملاً به طور منفی تلقی گردیده است. افکار عمومی شوروی بر این عقیده است که دولت جناب آقای ساعد به وسیله اتخاذ چنین رویه ای در باب دولت شوروی در راه تیرگی مناسبات بین دو کشور قرار گرفته است.^(۲)

در تاریخ ۵ آبان ماه ۱۳۲۳ حزب توده ایران راه پیمایی عظیمی علیه دولت ساعد در تهران برگزار نمود. عده زیادی از سالدات های شوروی داخل راه پیمایی بودند. این راه پیمایی برای اعطای نفت شمال به شوروی بود. در تاریخ ۱۸ آبان ماه ۱۳۲۳ محمد ساعد از نخست وزیری کناره گیری کرد. سه روز بعد یعنی روز ۲۱ آبان، مجلس به نخست وزیری دکتر مصدق رأی تمایل داد. اما دکتر مصدق قبول نخست وزیری را موکول بر این امر نمود که پس از کناره گیری از نخست وزیری مجدداً به مجلس باز گردد، اما این شرط مورد قبول مجلس واقع نشد و روز ۲۹ آبان ماه ۱۳۲۳ مجلس به نخست وزیری مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطنه) رأی تمایل داد. روز ۱۱ آذر ماه ۱۳۲۳ دکتر مصدق در مجلس شورا نطق مفصلی راجع به نفت و اعطای امتیاز به کمپانیهای خارجی ایراد کرد و طرحی را که تهیه و از طرف نمایندگان امضا شده بود به مجلس داد و طرح مزبور در مجلس به تصویب رسید. به موجب این طرح هیچ یک از مقامات کشور حق ندارند راجع به امتیاز نفت با خارجی ها مذاکره یا

ص: ۲۷۱

۱- همان، ص ۱۶۲.

۲- همان، ص ۱۶۳.

قرارداد منعقد نمایند. ولی برای فروش نفت با اجازه مجلس حق دارند. متخلفین از این قانون به حبس مجرد از ۳ تا ۸ سال و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم خواهند شد.^(۱)

در تاریخ ۲۷ اسفند ماه ۱۳۲۳، هیئت وزیران آقایان انتظام وزیر امور خارجه، عدل (منصور السلطنه) وزیر دادگستری، دکتر سیاسی وزیر مشاور، تقی زاده سفیر کبیر ایران در انگلستان، آهی سفیر کبیر ایران در مسکو را برای شرکت در کنفرانس سانفرانسیسکو انتخاب کرد. آهی، تقی زاده و انتظام از قبول این مأموریت خودداری نمودند. در نتیجه باقر کاظمی، اللهیار صالح، دکتر غنی و سرلشکر ریاضی به عضویت هیئت انتخاب شدند. مجلس نیز دکتر شفق، دکتر عبده و دکتر اعتبار را انتخاب و برای عضویت در این هیئت به دولت معرفی کرد. این هیئت در انجمن سانفرانسیسکو شرکت کردند. تقی زاده در مورد عدم پذیرش این مأموریت می نویسد:

«وقتی که بنای اساس تشکیلات ملل متحد گذاشته شد، جلسه ای در سانفرانسیسکو منعقد کردند. از اغلب ممالک که داخل جنگ بودند، یا اقلاً آنها که با آلمان در حال جنگ بودند، دعوت به عمل آمد که در آنجا طرح سازمان ملل متحد را بریزند و اساسش را بگذارند. از ایران هم دعوت به عمل آمده بود. دولت ایران مرا به سمت نماینده خود در آن جلسه تعیین کرد که با عده ای دیگر تقریباً هفت هشت نفر به آنجا برویم. ولی من قبول نکردم و مخصوصاً به واسطه وضع نامطلوبی که در جریان امور دولت در ایران بود به عنوان کسالت مزاج عذر خواستم. از این حیث در

ص: ۲۷۲

۱- برای مطالعه نطق دکتر مصدق و طرح پیشنهادی بنگرید به: کتاب سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، حسین کی استوان، ج ۱، صص ۱۹۹ - ۱۸۹.

تهران قدری ناراضی شدند. همان هیئت را تحت ریاست منصورالسلطنه (مصطفی عدل) به سانفرانسیسکو فرستادند. با این اساس، سازمان ملل طرح ریزی و تأسیس شد.»^(۱)

روز ۲۸ فروردین ۱۳۲۴ مرتضی قلی خان بیات نخست وزیر در اطراف چهار ماه زمامداری خود نطق مفصلی ایراد نمود. آنگاه تقاضای رأی اعتماد کرد. از ۹۲ نفر عده حاضر ۴۳ رأی ممتنع، سه مخالف و ۴۵ رأی موافق دادند و در نتیجه دولت بیات سقوط کرد.

نمایندگان مجلس شورای ملی پس از ۱۵ روز بحران، در روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۴ در یک جلسه خصوصی به زمامداری ابراهیم حکیمی ابراز تمایل نمودند و ابراهیم حکیمی در روز ۲۳ اردیبهشت برنامه کار خود را مطرح کرد و وزیرای کابینه خود را به مجلس معرفی نمود.

در روز ۸ خرداد ماه ۱۳۲۴، انوشیروان سپهبدی وزیر امور خارجه، در مجلس اعلام کرد به متفقین کتبا اعلام شده است که به مناسبت خاتمه جنگ قوای خود را از ایران خارج کنند.

برنامه دولت حکیمی در چهارده جلسه مورد بحث و مذاکره قرار گرفت و سرانجام نخست وزیر طی نطق کوتاهی تقاضای رأی اعتماد کرد. در این رأی گیری فقط ۲۵ نفر به دولت حکیمی رأی اعتماد دادند. دو مخالف و بقیه ممتنع بودند. بدین ترتیب دولت حکیمی شکل نگرفت و در روز ۱۳ خرداد ماه ۱۳۲۴ پس از ۳۱ روز ساقط شد. روز ۱۵ خرداد ماه ۱۳۲۴ فراکسیون اکثریت مجلس تمایل خود را نسبت به نخست وزیر محسن صدر (صدرالاشراف) ابراز نمود و فرمان از طرف شاه صادر شد.

ص: ۲۷۳

پس از ابراز تمایل اکثریت به صدر، بدون حضور اقلیت و تشکیل کابینه، دکتر محمد مصدق که جزء منفردین مخالف بود، به تشکیل فراکسیون اقلیت پرداخت و چهل نفر عضویت اقلیت را به رهبری مصدق قبول نمودند. محسن صدر روز ۲۹ خرداد ۱۳۲۴ به اتفاق وزیران در جلسه علنی شرکت کردند ولی اقلیت دست به آبستراکسیون زد و مجلس را از اکثریت انداخت. سرانجام پس از چهل روز جلسه علنی مجلس در اثر توافق اکثریت و اقلیت در روز ۲۶ تیر ماه ۱۳۲۴ منعقد گردید و نخست وزیر موفق شد اعضای کابینه خود را به مجلس معرفی کند و برنامه دولت را به اطلاع نمایندگان برساند. از وقایع مهم دوران نخست وزیری صدر، تشکیل کنفرانس پتسدام با شرکت ترومن، استالین و چرچیل در تاریخ ۲۶ تیر ماه ۱۳۲۴ بود. در روز ۱۳ مرداد ماه در کنفرانس پتسدام تصمیم گرفته شد هر چه زودتر ایران از قوای متفقین تخلیه شود.

یکی دیگر از وقایع مهم دوران نخست وزیری صدر، آغاز غائله آذربایجان بود. سید جعفر پیشه وری نماینده دوم مردم تبریز و مدیر روزنامه آژیر، پس از رد اعتبارنامه اش در مجلس و توقیف روزنامه اش، روز ۳ شهریور ۱۳۲۴ وارد تبریز شد و روز ۱۲ شهریور ماه بیانیه ای صادر کرد. در این بیانیه خودمختاری آذربایجان و رسمیت زبان ترکی را جزو مرام خود قرار داد. روز ۲۳ شهریور تشکیل فرقه دمکرات اعلام گردید و هیئت مؤسس، پیشه وری را به عنوان صدر فرقه و شبستری را به معاونت او برگزید.

مخالفت اقلیت مجلس به سرکردگی مصدق با دولت صدر موجب شد که بالاخره صدر عصر روز ۲۹ مهر ماه ۱۳۲۴ استعفای خود و وزیران کابینه را تسلیم شاه نماید. روز ۲ آبان ماه ۱۳۲۴ نمایندگان مجلس در یک

نشست خصوصی مجدداً به نخست وزیری ابراهیم حکیمی ابراز تمایل کردند و شاه فرمان نخست وزیری او را صادر کرد و روز ۱۵ آبان مجلس با اکثریت قریب به اتفاق آرا به دولت حکیمی رأی اعتماد داد. تنها فراکسیون حزب توده رأی نداد.

روز ۲۶ آبان ماه ۱۳۲۴ وزارت امور خارجه طی یادداشتی که به سفارت کبرای شوروی فرستاد، متذکر شد: دخالت نیروهای ارتش شوروی موجب گردیده است در استانهای شمالی و کردستان وقایعی به وجود آید که موجبات ناامنی و اختلال در امور شود. در این نامه درخواست شد به مقامات نظامی شوروی دستور دهند که با آزادی عمل ارتش و قوای تأمینیه ایران در استانهای شمال موافقت نمایند.

روز ۵ آذر ۱۳۲۴ سفارت شوروی طی یادداشتی دخالت نیروهای نظامی خود در شئون آذربایجان و کردستان را تکذیب کرد.

در روز ۲۱ آذر ماه ۱۳۲۴ نیروهای فرقه دمکرات شهر تبریز را محاصره کرد و سه ساعت قبل از ظهر مجلس ملی آذربایجان افتتاح و شبستری به ریاست مجلس انتخاب گردید و پیشه وری وزرای کابینه خود را به مجلس ملی آذربایجان معرفی کرد. در همین روز از طرف قاضی محمد رئیس حزب کومله کردستان هیئتی برای تبریک به تبریز اعزام شد.

روز ۲۲ آذرماه ۱۳۲۴ دولت ایران طی دو یادداشت که برای سفارتخانه های شوروی و انگلیس فرستاد عدم امنیت در کشور و عوارض آن مخصوصاً حوادث آذربایجان و کردستان را مولود توقف نیروهای متفقین در ایران دانست و تأکید کرد هر چه زودتر ایران را تخلیه کنند.

در ایامی که دولت حکیمی در کلاف سردرگم راه نجات آذربایجان گرفتار شده بود، کنفرانس مسکو تشکیل شد. تمام توجه دولت ایران

معطوف به تصمیم این کنفرانس بود. این کنفرانس ده روز به طول انجامید، ولی تصمیمی راجع به ایران اتخاذ نگردید و حل موضوع ایران به مجمع عمومی ملل متفق محول گردید.

مهدی فرخ در مورد وقایع این ایام می نویسد که حکیم الملک در اندیشه کنار آمدن با پیشه وری با ملایمت و از طریق مذاکرات، سهام السلطان بیات را به عنوان استاندار آذربایجان با اختیارات کامل به تبریز گسیل داشت تا مسئله را با پیشه وری از طرف مجلس شورای ملی حل و فصل کند، ولی مذاکرات شکست خورد. دولت حکیمی وقتی که وضع را چنین دید به توصیه سفارتخانه های انگلیس و امریکا، مسئله آذربایجان را به عنوان نخستین شکایت در اولین جلسه سازمان ملل متحد که در لندن تشکیل می شد، در برابر چشم جهانیان قرار داد و متعاقب آن دولت هیئتی مرکب از باقر کاظمی، منصورالسلطنه عدل، نصرالله انتظام را به مشورت جلال عبده و عباسعلی خلعتبری به لندن فرستاد. ولی انگلیسی ها که در مسکو با مولوتف وزیر امور خارجه شوروی به توافق رسیده بودند، دیگر لزومی به طرح شکایت ایران در یک مجمع بین المللی نمی دیدند. به همین جهت سفیر انگلیس از حکیمی نخست وزیر خواست تا تلگرافی به تقی زاده دستور دهد تا شکایت ایران را پس بگیرد.

تقی زاده در خاطرات خود به این موضوع اشاره کرده و می نویسد:

«قبل از افتتاح این جلسه در نظر گرفته شده بود مسائلی که در جلسات سازمان ملل متحد مطرح می شود، قبلاً در دستور جلسات آن گذاشته شود. هر یک از دول عضو می توانست قبل از اول ژانویه یعنی تا انتهای روز ۳۱ دسامبر مسائلی را که می خواهد، طرح بکند تا در دستور جلسه وارد شود. دولت

انگلیس با این کار [طرح شکایت ایران] موافق نبود. سعی زیاد کرد که مانع از تقدیم این شکایت در موقع خود بشود. عنوان شکایت را بر حسب دستور رئیس الوزرای ایران که مرحوم حکیم الملک بود، من تهیه کرده بودم و می خواستم در موقع خود به دفتر سازمان ملل متحد بفرستم. انگلیسی ها خیلی به دست و پا افتادند که این کار به عمل نیاید. عنوانشان این بود که این سازمان حکم بچه نوزاد دارد و حالا که برای دفعه اول تشکیل می شود خوب نیست یک موضوع به این سنگینی و تندی که مبارزه با دولت روسیه باشد در آنجا طرح شود. به قول خودشان، این کار ممکن است کمر سازمان ملل را بشکند. وزیر امور خارجه انگلیس به من شخصا اصرار زیاد کرد که من شکایت را ندهم ولی من قبول نکردم. گفتم چون دولت ایران حکم داده من تغییری در آن کار نمی دهم و چون تا نصف شب، یعنی ساعت دوازده روز ۳۱ دسامبر آخرین موقعی بود که ممکن بود چیزی در دستور سازمان ثبت بشود. انگلیس ها در آن یکی دو روز آخر دسامبر تقلای زیادی کردند که ما شکایت نامه را ندهیم و چون من با حرف آنها در تصمیم خودمان تغییر ندادم [آنها] با عجله زیاد در تهران اقدام کردند که از دولت ناسخ حکم را بگیرند. همان روز آخر دسامبر ناسخ حکم از دولت رسید که گفتند [شکایت را] طرح نکنید.

من شخصا از این امر ناراضی و متأثر شدم. ولی بعد از افتتاح جلسات، خود انگلیسی ها و امریکاییها متوجه شدند که فرصت این کار فوت می شود و بی خود نباید مانع شکایت ما بشوند. این بود که با وجود فوت موقع از درج شکایت ما در دستور سازمان، ما مصمم شدیم شکایت را به سازمان بدهیم. عنوان شکایت ما هم همان مانع شدن عزیمت قوای نظامی ایران به آذربایجان بود. پس

عازم شدیم که شکایت را بدهیم. ولی قدری تردید بر این بود که آیا شکایت ایران را به مجمع عمومی سازمان بدهیم یا به شورای امنیت. چون آن وقت هنوز ترتیب عمل معین نشده بود و ما در این تردید باقی بودیم.^(۱)»

بنا به نوشته ناصر نجمی، درخواست سفیر انگلیس از حکیمی نخست وزیر، مبنی بر باز پس گیری شکایت ایران موجب شد که دکتر مصدق روز ۲۰ دی ماه، نامه ای به حکیمی بنویسد که پس از نقل خبر رادیو لندن انتشار یافت. نامه چنین بود: اینجانب نتوانستم درک کنم که آقای تقی زاده از چه نظر موضوع ایران را جزء فهرست کارهای جلسه سازمان نموده اند، زیرا اگر دولت نتواند قضیه آذربایجان را به طور مستقیم حل کند، تنها امیدی که برای ماست، همان طرح در سازمان ملل متفق است. لذا درخواستم از جنابعالی این است که فوراً به آقای تقی زاده تلگراف فرمایید، دری که بسته اند باز کنند و از خر شیطان پایین آیند.

حکیمی به دستور دربار و زیر فشار اقلیت مجلس و نامه دکتر مصدق، دیگر بار از تقی زاده خواست که شکایت ایران را در دستور مجمع قرار دهد. دولت حکیمی تحت شرایط مذکور و فشار افکار عمومی ایران در روز ۲۵ دی ماه ۱۳۲۴، بالاخره اعلام کرد که به تقی زاده دستور طرح موضوع ایران را در سازمان ملل متحد داده است. روز ۲۹ دی ماه ۱۳۲۴ (۱۲ ژانویه ۱۹۴۶). نماینده ایران طی نامه ای که به «سرگلاومن» متصدی امور دبیر کل سازمان ملل تسلیم کرد، تقاضا نمود که به موجب اصل ۳۵ منشور ملل شورای امنیت به قضیه ایران رسیدگی شود.^(۲)

ص: ۲۷۸

۱- زندگی طوفانی، صص ۲۷۲ - ۲۷۱.

۲- نجمی، از سید ضیاء تا بازرگان، ص ۷۲۱.

«در تهران بواسطه تحریکات شدید روسها و حزب توده و مخالفت با حکیم الملک، او مجبور به استعفا گردید. در نظر داشتند قوام السلطنه را که خیلی با روسها نزدیک شده بود سر کار بیاورند. حکیم الملک چندی مقاومت کرد و انتظار داشت که ما شکایت را به سازمان ملل داده باشیم تا پس از آن استعفا دهد. جای تشکر است، در حالی که ما در تقدیم شکایت به مجمع سازمان یا شورای امنیت در حال تردید بودیم، او مقاومت کرد و استعفا نداد. وقتی که ما شکایت را دادیم آن وقت استعفا داد.» (۱)

ابراهیم حکیمی در روز ۳۰ دی ماه ۱۳۲۴ از مقام نخست وزیری استعفا کرد و مجلس روز ۶ بهمن ۱۳۲۴ در یک جلسه خصوصی به احمد قوام (قوام السلطنه) رأی تمایل داد و شاه در روز ۷ بهمن ماه فرمان نخست وزیری او را صادر کرد. احمد قوام در همان روز با سیدحسن تقی زاده رئیس هیئت نمایندگی ایران در شورای امنیت تماس گرفت و به وی دستور داد ضمن نطقی از مشکلاتی که دولت و ملت ایران به واسطه حضور نیروهای بیگانه با آن مواجه شده اند، سخن راند و توجه نمایندگان را به اوضاع داخلی ایران جلب کند.

سید حسن تقی زاده رئیس هیئت نمایندگی ایران در شورای امنیت در روز ۸ بهمن ماه ۱۳۲۴ نطق مفصلی ایراد نمود و طی آن از مشکلاتی که دولت و ملت ایران به واسطه وجود نیروهای بیگانه با آن مواجه شده اند سخن راند. ویشینیسکی رئیس هیئت نمایندگان شوروی به وی پاسخ داد و شورای امنیت توصیه کرد ایران و شوروی مستقیماً با یکدیگر برای حل

ص: ۲۷۹

تقی زاده در خاطرات خود در این خصوص می نویسد:

«در باب طریقه تقدیم شکایت با اشخاص مختلفی مشورت کردیم. از آن جمله با دبیر کل سازمان که شخصی انگلیسی بود، من شخصا مشورت کردم و آقای نصرالله انتظام را پیش رئیس مجمع که «اسپاک» وزیر امور خارجه بلژیک بود، فرستادم که با او مشورت بکند. دبیر کل سازمان که خیلی مرد دانا و باهوشی بود صلاح اندیشی کرد که شکایت را به شورای امنیت بدهیم. ولی آقای اسپاک رئیس مجمع صلاح می دید که شکایت را به مجمع عمومی بدهیم. در این بین من خودم وزیر امور خارجه امریکا و فرانسه را دیدم و با آنها مشورت کردم. عاقبت به هر حال مصمم شدیم شکایت را به شورای امنیت تقدیم بکنیم.

مخصوصا به آن جهت که شورای امنیت قوه اجرائیه داشت و مجمع نداشت. شکایت را تقدیم کردم و خود من در مجمع عمومی نطق مفصلی راجع به تجاوزات روسها و اصل موضوع شکایت خودمان کردم که بسیار مایه توجه گردید.

شورای امنیت برای رسیدگی به شکایت ما تشکیل جلسه داد. در آنجا هیئت نمایندگی روس که به ریاست ویشینسکی آمده بودند با ما به مباحثه و مواجهه درآمدند. ویشینسکی در ورود به لندن فوراً یک بیانیه نشر کرد و به تندی شکایت ایران و مدعیات ما را رد کرد و بی اساس خواند. من فوراً جوابی به بیانیه او دادم که در همه جراید نشر شد. بیانات من هم تا حدی شاید تند بود، به طوری که انگلیسی ها اندکی ناراحت شدند.

وقتی جلسه شورای امنیت تشکیل شد و شکایت ما در آنجا طرح شد، من نطق مفصلی با دلایل و براهین برای اثبات مدعای

خودمان در آنجا کردم. ویشینیسکی هم نطق مفصلی در رد آن کرد. در این بین از تهران تلگرافی از قوام السلطنه که رئیس الوزراء شده بود رسید که تقاضای خودداری از طرح شکایت و مجادله شدید می کرد. آن تلگراف روزی به دست من رسید که بعد از ظهر آن روز بایستی در شورای امنیت به مباحثه و مجادله برویم. چون همه دستور کار معین شده بود من از نصف راه برنگشتم و به جنگ رفتم. ولی به این صدد برآمدیم که اگر پیشنهاد مذاکره مستقیم بین ایران و روس به میان بیاید از قبول آن خودداری نکنیم. (۱)»

«در ضمن این مباحث عاقبت، خود ویشینیسکی صحبت از مذاکره مستقیم بین دو دولت ایران و روس کرد و گفت که رئیس دولت جدید حکومت ایران با این کار موافق است. لذا ما هم مقاومتی برای رد این مذاکره نکردیم. در تمام این مباحثات نماینده امریکا استیونس و وزیر امور خارجه انگلیس «بوین» حاضر بودند و از ما تقویت کامل می کردند. آنها به طرف ما صحبت می کردند. پس عاقبت بنا شد این کار مسکوت بماند و مذاکره مستقیم بین دولت ایران و روس به عمل آید. ولی نتیجه را دوباره به شورای امنیت بیاورند. در واقع بنا شد موضوع شکایت در دستور بماند. (۲)»

روز ۲۹ بهمن ۱۳۲۴ هیئتی تحت ریاست احمد قوام نخست وزیر برای مذاکره درخصوص تخلیه ایران به شوروی رفتند. هیئت ایرانی در روز ۳۰ بهمن ماه وارد مسکو شد و در فرودگاه مورد استقبال مولوتوف وزیر امور خارجه و عده زیادی از مقامات شوروی قرار گرفت. روز ۱۱

ص: ۲۸۱

۱- زندگی طوفانی، ص ۲۷۳، نقل به اختصار.

۲- همان، ص ۲۷۵.

اسفند ماه در حالی که بیش از ده روز از اقامت قوام در مسکو می گذشت، رادیو مسکو اعلام کرد شوروی قوای خود را از یک قسمت از خاک ایران که تا اندازه ای آرام به نظر می رسد خارج خواهد کرد. این نواحی عبارتند: از مشهد، شاهرود، سمنان. ولی قوای شوروی در سایر نقاط باقی خواهد ماند تا اوضاع روشن شود. قوام که تا آن روز از توقف بلند مدت خود سودی نبرده بود و با وجود تجلیل های فراوان، مقامات شوروی حاضر به مذاکره درباره مسائل اصلی نشده بودند، سخت ناامید شد. قوام و هیئت وی بدون اخذ نتیجه عازم ایران بودند که مولوتف وزیر خارجه از قوام خواست یک روز بازگشت خود را به تهران به تعویق اندازد، زیرا بایستی در میهمانی استالین نخست وزیر شوروی شرکت کند. قوام و هیئت همراه به منظور شرکت در ضیافت مذکور سفر خود را به تعویق انداختند و در این ضیافت شرکت کردند. در این ضیافت استالین صریحا به قوام اظهار نمود برای حل موضوع ایران سفیر کبیری تعیین شده است که اختیارات کامل دارد و قریبا به ایران خواهد آمد و قرارداد لازم مرضی الطرفین را با شما منعقد خواهد نمود. قوام در مسکو اعلامیه مشترکی با شوروی انتشار داد و به سوی ایران حرکت نمود. او و هیئت همراهش روز نوزدهم اسفند ماه ۱۳۲۴ وارد تهران شدند. فردای آن روز قوام در مجلس حضور یافت و در کمال بی اعتنائی گزارش مختصری به مجلس داد؛ زیرا عمر مجلس چهاردهم در همان روز، یعنی ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ به پایان می رسید. روز ۲۶ اسفند ۱۳۲۴ دولت ایران شکایتی علیه دولت شوروی مبنی بر عدم تخلیه ایران در موعد مقرر و نقض قرارداد سه جانبه و دخالت در امور ایران تسلیم شورای امنیت کرد. روز اول فروردین ماه ۱۳۲۵ ترومن رئیس جمهور امریکا اولتیماتوم معروف خود را برای دولت

شوروی فرستاد و تهدید کرد که اگر شوروی ایران را تخلیه نکند، امریکا نیز نیروهای خود را وارد ایران خواهد کرد. شکایت مجدد ایران در شورای امنیت در تاریخ ۶ فروردین مطرح شد و گرومیکو نماینده شوروی مانند گذشته تقاضا نمود موضوع اختلاف ایران و شوروی در خارج از شورای امنیت حل شود، ولی نمایندگان امریکا و انگلیس معتقد بودند تخلیه ایران از قوای شوروی باید در شورای امنیت مطرح شود. شورای امنیت موضوع را به رأی نمایندگان واگذار نمود. در نتیجه با نه رأی موافق و دو رأی مخالف موضوع ایران در دستور شورای امنیت باقی ماند و حسین علاء نماینده ایران طی نطقی متذکر شد که دولت شوروی از ایران توقعاتی دارد که با حاکمیت و استقلال ایران مغایر است.

اگر چه احمد قوام (قوام السلطنه) از بدو حضورش در کابینه های عصر مشروطیت، به عنوان سیاستمداری متمایل به امریکا شهرت یافته بود و در زمره سیاستمدارانی بود که می کوشید برای تقلیل فشار روس و انگلیس، نیروی سومی را در مقابل این دو قدرت استعمارگر قرار دهد و موضعگیری های او، از جمله حمایت او و همفکرانش از مورگان شوستر امریکایی و اختیارات او، به ویژه در دورانی که به عنوان وزیر داخله (وزیر کشور) در کابینه نجفقلی خان صمصام السلطنه بختیاری که دوره اوج یکه تازی های شوستر در مقابل فتودالهای وابسته به روس و انگلیس بود و در نهایت منجر به اولتیماتوم روسیه به ایران و انحلال دوره دوم مجلس شورای ملی شد و همچنین به تصویب رساندن لایحه واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال ایران به کمپانی امریکایی «استاندارد اویل» در جلسه مخفی و علنی مجلس، در دومین کابینه خود و تقدیم لایحه استخدام مستشاران خارجی و تصویب آن در جلسه پنجشنبه چهارم مهر

ماه ۱۳۰۱ شمسی و استخدام دکتر میلیسیو - که لیاقت و صداقت او توسط دولت امریکا و مورگان شوستر تصدیق و تضمین شده بود - جهت اصلاح امور مالی کشور، از جمله عواملی بود که قوام السلطنه را به عنوان سیاستمداری طرفدار امریکا می دانستند، در بازگشت از شوروی سیاست زیرکانه و دیپلماسی ماهرانه ای در پیش گرفت و آن جانبداری و حمایت ظاهری از سیاست شوروی در ایران بود. لذا دستور داد کلیه کسانی که در گذشته با سیاست شوروی در ایران مخالفت نموده بودند و اساساً جزء مخالفین شوروی بوده و هستند توقیف شوند. پس از ورود سادچیکف به ایران، قوام السلطنه مذاکرات فشرده ای با وی انجام داد. مذاکرات قوام و سادچیکف همه روزه حتی روزهای تعطیل صبح و بعد از ظهر و بعضی از مواقع تا نیمه های شب ادامه داشت. پس از دو هفته مذاکرات پایان پذیرفت و روز پانزدهم فروردین ۱۳۲۵ اعلامیه مشترک قوام - سادچیکف انتشار یافت. در این اعلامیه آمده بود:

«۱- ارتش شوروی ظرف یک ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه خواهد نمود. ۲- قرارداد ایجاد شرکت نفت ایران و شوروی تا انقضای مدت هفت ماه برای تصویب مجلس پانزدهم پیشنهاد شود. ۳- راجع به آذربایجان چون امر داخلی ایران است، باید ترتیب مسالمت آمیزی اتخاذ گردد. (۱)»

قسمت اول مقاوله نامه قوام - سادچیکف در موعد مقرر انجام شد؛ یعنی نیروهای شوروی ظرف یک ماه و نیم تمام خاک ایران را تخلیه نمودند. روز ۴ خرداد ۱۳۲۵ سفیر کبیر شوروی، رسماً اعلام کرد تخلیه ایران از نیروهای شوروی انجام گرفت. روز ۲۱ خرداد یک هیئت سیاسی

ص: ۲۸۴

به ریاست مظفر فیروز و یک هیئت نظامی به ریاست سرتیپ عبدالله هدایت از طرف نخست وزیر به تبریز عزیمت نمودند تا مذاکرات لازم با دولت خود مختار آذربایجان را انجام دهند. روز ۲۳ خرداد بین هیئت نمایندگی ایران و سران فرقه دمکرات موافقت نامه ای امضا و مبادله شد و روز ۲۵ خرداد دکتر سلام الله جاوید وزیر داخله دولت خود مختار آذربایجان از طرف دولت قوام به استانداری آذربایجان منصوب شد.

با توجه به اختتام دوره چهاردهم و لزوم برگزاری انتخابات، در تاریخ دوم اردیبهشت ۱۳۲۵ شورای عالی انتخابات تشکیل شد تا در موقع انتخابات ناظر جریان برای صحت عمل باشد. احمد قوام به منظور محقق ساختن اهداف و برنامه های مورد نظر و کسب اکثریت در مجلس پانزدهم و جلوگیری از مسائلی که دولتها در دوره چهاردهم با آن مواجه بودند، مبادرت به تشکیل یک حزب دولتی نمود تا بتواند از همه امکانات موجود به منظور تحقق این هدف بهره مند گردد. لذا روز ۹ تیر ماه ۱۳۲۵ طی پیامی تشکیل حزب دموکرات ایران را به اطلاع ملت ایران رسانید. روز ۲۹ تیر هیئت مؤسس حزب دمکرات ایران، احمد قوام را به سمت رهبر کل حزب برگزید. اعضای کمیته مرکزی به این شرح معرفی شدند: سردار فاخر حکمت، مظفر فیروز، محمد ولی میرزا فرمانفرمائی، موسوی زاده، سید هاشم وکیل، ابوالحسن حائری زاده، ابوالحسن عمیدی نوری، محمود محمود، زین العابدین فروزش، ابوالحسن صادقی و حسن ارسنجانی.

عصر روز ۱۰ مرداد ۱۳۲۵، احمد قوام نخست وزیر کابینه ائتلافی خود را با شرکت وزیران حزب توده، حزب دمکرات ایران و حزب ایران به این شرح به شاه معرفی کرد: احمد قوام نخست وزیر، وزیر امور

خارجہ و وزیر کشور، سپہد امیر احمدی وزیر جنگ، عبدالحسین ہژیر وزیر دارایی، اللہیار صالح وزیر دادگستری از حزب ایران، سرلشگر فیروز وزیر راه، انوشیروان سپہدی وزیر مشاور، دکتر منوچہر اقبال وزیر پست و تلگراف، مظفر فیروز وزیر کار و تبلیغات، شمس الدین امیر علائی وزیر کشاورزی، دکتر مرتضی یزدی وزیر بہداری از حزب تودہ، ایرج اسکندری وزیر پیشہ و ہنر و بازرگانی از حزب تودہ، دکتر فریدون کشاورز وزیر فرہنگ از حزب تودہ.

روز ۱۴ مہر ماہ ۱۳۲۵ فرمان انتخابات دورہ پانزدہم مجلس شورای ملی صادر شد. اما اوضاع حاکم بر آذربایجان و کردستان، تحریکات عشایر، در فارس و بختیاریہا در منطقہ بختیاری و اصفہان و پیرامون آن، طبعاً اجازہ برگزاری انتخابات را آن گونہ کہ قوام و حزب دولتی دمکرات ایران در صدد برگزاری آن بود، نمی داد. قیام عشایر فارس کہ بہ زعم گروہی از جملہ ترفندہای سیاسی قوام السلطنہ برای منکوب کردن غائلہ پیشہ وری در تبریز بود و بی اعتنایی قوام و کابینہ وی بہ درخواست وزرای تودہ ای کابینہ مبنی بر سرکوب نہضت جنوب، زمینہ ساز استعفای وزرای تودہ ای کابینہ شد. (۱) و در نتیجہ کابینہ قوام در روز ۲۵ مہر ماہ ۱۳۲۵ ساقط شد و قوام در همان روز، یعنی فردای روزی کہ محمد ناصر قشقایی طی تلگرافی پایان تحریکات ایل قشقایی را اعلام کرد (۲۴ مہر ماہ) مجدداً مأمور تشکیل کابینہ شد. کابینہ ای کہ دیگر در آن از وزرای تودہ ای خبری نبود. احمد قوام روز ۲۷ مہر ماہ ۱۳۲۵ وزرای تازہ خود را معرفی کرد و عملاً از موضعی دیگر بہ مقابلہ با غائلہ آذربایجان پرداخت. قوام کہ از مذاکرہ با سران فرقہ دمکرات آذربایجان نتیجہ ای نگرفتہ بود،

ص: ۲۸۶

در اول آذرماه اعلامیه ای صادر کرد و در آن از تصمیم دولت، درباره اعزام نیرو به آذربایجان سخن گفت. روز هیجدهم آذرماه ۱۳۲۵ جلسه در حضور شاه، وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش و چند تن از امرا تشکیل یافت تا نحوه حرکت قوا به آذربایجان تعیین شود و بالاخره روز ۲۱ آذرماه ۱۳۲۵ نیروی نظامی وارد تبریز شد و غائله آذربایجان خاتمه یافت.

احمد قوام پس از ختم غائله آذربایجان و حل موضوع فارس و تعیین تکلیف حزب توده، در صدد انجام انتخابات دوره پانزدهم قانونگذاری برآمد. انتخاباتی که فرمان شروع آن چندی قبل صادر شده بود. در دی ماه ۱۳۲۵ انجمن نظارت بر انتخابات دعوت شد و هیئت رئیسه انجمن، انتخاب شدند. روز پانزدهم دی ماه، حزب دولتی دموکرات ایران نامزدهای نمایندگی خود در تهران و بعضی از شهرها را معرفی کرد.

تشکیل مجلس پانزدهم

انتخابات مجلس پانزدهم که به کارگردانی حزب دمکرات ایران در اکثر نقاط کشور به رهبری قوام السلطنه آغاز شده بود، راه را برای ورود طرفداران احمد قوام به مجلس شورای ملی گشود. به غیر از استان آذربایجان که مخالفت شدید علی منصور استاندار وقت (۱) با قوام السلطنه، مانع از تشکیل حزب دمکرات و فعالیت آن در سطح آن استان گردید. (۲)

علی منصور توانست با اعمال نفوذ در امر انتخابات شرایطی را فراهم

ص: ۲۸۷

- ۱- علی منصور در تاریخ ۵ دی ماه ۱۳۲۵ به استانداری آذربایجان منصوب شد.
- ۲- در اسفند ۱۳۲۵ علی منصور منصورالملک استاندار آذربایجان نمایندگان قوام السلطنه را که برای تشکیل حزب دمکرات به تبریز رفته بودند نپذیرفت و روانه تهران کرد. احمد آرامش وزیر تبلیغات و اعزاز نیک پی که جزو هیأت مزبور بودند در یک مصاحبه اعلام کردند مردم آذربایجان از حزب دمکرات نفرت دارند. چه مؤسس آن پیشه وری باشد یا قوام السلطنه.

آورد که برخی از مخالفین احمد قوام، از جمله احمد متین دفتری کاندیدای نمایندگی از مشکین شهر و ساعد مراغه ای، کاندیدای نمایندگی مردم مراغه به مجلس راه یابند. در این دوره تقی زاده نیز به عنوان نماینده مردم تبریز برگزیده شد. ظاهراً انتخابات آذربایجان که تأمین کننده آزادی آن دستاویزی برای خاموش کردن غائله آذربایجان بود،^(۱) رسواتر از تمام نقاط کشور برگزار شد. انتخابات آذربایجان را روزنامه های «فریاد» و «شاهین» که در تبریز منتشر می شدند، چنین توصیف کرده اند:

«... در بورس و کالت نرخ رأی تا ۵۰ ریال بالا رفته و با عرضه کم و تقاضای زیاد که اینک حکمفرماست، ترقی بیشتری پیش بینی می شود. کسانی که سرکیسه را شل نموده و به تفاوت از ۱۰ الی ۱۰۰ هزار تومان برای ابتیاع کرسی های بهارستان وقف نموده اند، چگونه می توانند صالح باشند و اتومبیل های باری که مانند درشکه های جنازه کش برای حمل موکل به دهات و قصبات

ص: ۲۸۸

۱- در روزهای بیستم و بیست و یکم آذرماه، عده ای از سران فرقه که حاضر نبودند دست بسته تسلیم دشمن شوند، جهت کسب تکلیف به قلی اوف کنسول شوروی در تبریز مراجعه کردند. کنسول به آنها صراحتاً گفت: نیروهای دولتی برای نظارت در امر انتخابات به آذربایجان می آیند و با شما کاری ندارند. شما کما فی السابق به کار خود مشغول باشید. آنها به ما قول داده اند که با مردم آذربایجان رفتار مسالمت آمیزی خواهند داشت و چون مسوولین سیاسی شوروی در تبریز اطلاع یافتند که ممکن است عده ای دست به عملیات پارتیزانی بزنند، از این اقدام جدا جلوگیری کرده و به آنها اظهار داشتند: در آذربایجان نباید هیچ گونه برخورد نظامی پیش بیاید. چنانچه خود را در معرض خطر ببینید می توانید به خاک شوروی پناهنده شوید. به همین لحاظ بر خلاف تصمیم اولیه، به جای عده ای انگشت شمار، ستونهای منظمی از سربازان و فدائیان فرقه دمکرات به خاک شوروی عقب نشینی کردند. چنانکه در سال ۱۳۲۶ روزنامه های باکو، تعداد پناهندگان آذربایجان را نزدیک به هفتاد هزار نفر نوشتند. (گذشته چراغ راه آینده است، ص ۴۱۹).

می فرستند، چطور ممکن است با رضا تلقی نمود؟^(۱)»

تقی زاده در مورد انتخاب شدنش از تبریز و تصمیمش مبنی بر مراجعت به ایران و شرکت در مجلس و مخالفت احمد قوام با این امر در خاطرات خود می نویسد:

«قوام السلطنه همه کاره بود، مثل پادشاه، حکم با او بود. من از تبریز برای مجلس شورای ملی انتخاب شدم. قوام السلطنه می خواست من به ایران نیایم، چون همه را تابع خود کرده بود. به قول خودش نمی خواست پر زورتر از خودش کسی در ایران باشد. با اینکه قانون هست که کسی بیش از پنج سال در خارجه نماند و سر پنج سال او را می خواستند و از این دوره من پنج سال گذشت، شش سال هم شد وقتی انتخاب شدم که بیایم. قوام السلطنه در هیئت وزرا طرح کرده بود که آن قانون را لغو می کنیم که تا ده سال هم بماند. ولی من گفتم به هر حال عازم شده ام بیایم. تبریزها با شور و شوق مرا انتخاب کردند. چند نفر کار می کردند و سعی می کردند که انتخاب بشوم. بعضی ها گفتند: می آید یا نه؟ یکی گفته بود اگر نیاید من خودم را می کشم.»^(۲)

به هر حال انتخابات مجلس پانزدهم به عنوان یکی از مفضلترین انتخابات ادوار مشروطیت، توأم با فساد، رشوه، پیشکشی، جواز فروشی و زد و بندهای نامشروع به پایان رسید و در ۲۵ تیر ماه ۱۳۲۶ با نطق افتتاحیه شاه کار خود را در حالی آغاز کرد که پیچیدگی مواضع قوام، همه جناح های سیاسی را به تکاپو واداشته بود. در این مقطع حساس، پیش

بینی موضع قوام در مقابل شوروی در مورد واگذاری امتیاز نفت شمال، با

ص: ۲۸۹

۱- گذشته چراغ راه آینده است، ص ۴۴۸.

۲- زندگی طوفانی، ص ۲۸۱ - ۲۸۲.

توجه به عملکرد زمامداران شوروی در امر خروج ارتش سرخ و قطع حمایت از پیشه‌وری که علی‌الظاهر مبتنی بر تلاش‌های قوام و قول مساعد وی در جهت اعمال نظر مثبت در تصویب لایحه واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال بود بسیار دشوار می‌نمود. تلاش او در فرستادن طرفداران خود به مجلس با تأسیس حزب دمکرات ایران و دخالت در امر انتخابات، موضع وی را مبهم‌تر نیز کرده بود. لذا موضع‌گیری انگلیس و سیاستمداران وابسته به انگلیس در مقابل قوام و مخالفت با دولت او به منظور عدم تحقق واگذاری امتیاز نفت شمال ایران به شوروی، امری صریح و آشکار بود. غیر قابل‌پیش‌بینی بودن موضع قوام، نه تنها انگلیس و سیاستمداران انگلوفیل را در مقابل این سیاستمدار کهنه کار قجری (۱)، به

تکاپو علیه خویش واداشته بود، بلکه با وجود شهرتش به طرفداری از امریکا، امریکایی‌ها را نیز به جرگه مخالفین خود کشانده بود. شاه و درباریان به دلیل غرور و نخوت قوام و بی‌اعتنایی اش به شاه در زمره مخالفین وی بودند، به ویژه آنکه قوام، مظفر فیروز فرزند نصرت‌الدوله، یکی از دشمنان سرسخت و پر و پا قرص شاه را به عنوان معاونت سیاسی و پارلمانی خود برگزیده بود. مظفر فیروز که در واقع مهره اصلی کابینه قوام و به تعبیری عقل منفصل قوام محسوب می‌شد، آن‌چنان از شاه متنفر بود که بنا به نوشته دکتر عاقلی گفته می‌شود هنگامی که شاه برای دلجویی و استمالت از فرزندان مقتولین دوره رضا شاه، آنها را به دربار احضار نمود تا به ترتیبی رضایت خاطر آنها را فراهم سازد، مظفر فیروز از

ص: ۲۹۰

۱- به قول پیتر آوری: اشراف زاده زیرکی که در سال ۱۹۴۲ تا ۱۳۲۱ شمسی نخست‌وزیر کمال مطلوب روس‌ها بود، نخست‌وزیری که روسی را به خوبی می‌دانست و حرف می‌زد. چون قسمتی از تحصیلاتش را در روسیه تزاری گذرانده بود.

حضور در دربار و ملاقات با شاه خودداری نمود و پیغام سختی برای شاه فرستاد و رسماً رضا شاه را قاتل پدر خود خواند و به واسطه ملاقات گفته بود که این بیت را به اطلاع شاه برساند:

پدر کشتی و تخم کین کاشتی

پدر کشته را کی بود آشتی

برخورد قوام با حزب توده و یورش مداوم به شورای متحده کارگران حزب توده و سایر ارگانهای آن حزب که با آتش زدن و ویران کردن مراکز حزب توده به وسیله چماق داران حزب دولتی دموکرات ایران به سرکردگی عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان همراه بود و نیز بی توجهی به آرای وزرای توده ای کابینه در جریان قیام عشایر فارس و تداوم حمله به دفاتر حزب توده، حتی در دوران حضور وزرای توده ای در کابینه، توده ای های تحت فرمان شوروی را نیز - علیرغم امید سردمداران شوروی به اعطای امتیاز نفت شمال - به انفعال کشانده بود. بر همه این مخالفت ها، مخالفت ملیون را باید افزود که سخت از مداخله قوام و حزب دمکرات ایران در امر انتخابات و زد و بندها و تقلب های صورت گرفته ناراضی بودند و این نارضایتی موجب شد که گروهی از جمله: امام جمعه تهران، آیت الله زاده شیرازی، سید رضا فیروزآبادی، دکتر محمد مصدق، دکتر احمد متین دفتری، سید مهدی فرخ، سید محمد صادق طباطبایی و دیگران در دربار متحصن شوند. مدت تحصن این افراد بیش از سه روز به طول نینجامید و بدون نتیجه دربار را ترک نمودند.

این دسته بندی ها در مقابل قوام و یارانش طبعاً هم در فضای مجلس و هم در جامعه آن روز، محیط ملتهب و پر آشوبی ایجاد کرده بود و مجلس پانزدهم در چنین جوی کار خود را آغاز نمود. مجلسی که در آغاز ۸۰ درصد کرسی های آن متعلق به حزب دمکرات بود و فراکسیون حزب

دمکرات به عنوان فراکسیون اکثریت متجاوز از ۷۵ نفر عضو داشت.

تقی زاده و مجلس پانزدهم

انتخاب تقی زاده به عنوان نماینده مجلس و رواج این باور که وی به عنوان مهره ای قوی از سوی انگلیس برای مقابله با قوام السلطنه به میدان آورده شده، زمینه را برای رواج حمله به تقی زاده و معرفی او به عنوان چهره ای وابسته به انگلیس در جراید وابسته به طرفداران قوام، توده ای ها و ملیون فراهم ساخت. مخالفین تقی زاده را در این زمان می توان به سه گروه تقسیم کرد:

جمعی از هواداران قوام و گروهی از ملیون و مخالفین سیاستهای استعماری انگلیس، همچنین هواداران حزب توده و کمونیست های طرفدار شوروی که در دوران مماشات قوام و حضور قوای نظامی شوروی در ایران و حمایت صریح و علنی ارتش سرخ از توده ای ها و همچنین سلطه پیشه وری بر آذربایجان قدرتی یافته بودند، علیه تقی زاده به عنوان عامل انگلیس و امضا کننده قرارداد ۱۹۳۳ مبنی بر تمدید مدت قرارداد داری در سمت وزیر دارایی در زمان سلطنت رضاخان، متفق شده بودند. شرکت ملیون و گروهی از مردم و مخالفین سیاستهای استعماری انگلیس در تظاهراتی که علیه تقی زاده ترتیب داده می شد،^(۱)

ص: ۲۹۲

۱- در گزارش مورخه ۱ مرداد ۱۳۲۶ به منابع امنیتی آمده است: همان طور که مخالفین دولت و طرفداران تقی زاده قصد دارند هنگام ورود مشارالیه از او استقبال شایانی کرده و تظاهراتی به نفع نامبرده به عمل آورند، عده زیادی از جوانان و افراد دست چپ و اشخاص متفرقه نیز تصمیم گرفته اند دو روز قبل از رسیدن مشارالیه به تهران نمایشات و بیانیه های متعددی علیه او داده و مشارالیه را به ملت معرفی کرده و نشان بدهند که (تقی زاده) جاسوس و کارچاق کن انگلیس ها می باشد. (مرکز بررسی اسناد تاریخی، تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ص ۲).

بیانگر آن بود که اگر چه وی به علت عدم توانایی در جلوگیری از نشر مقالاتی بر ضد رضاخان در برخی جراید پاریس در زمان سفیر کبیری اش در پاریس و نوشتن مقاله ای علیه فرهنگستان که از آن بوی مخالفت با دخالت رضاخان و نظامیان در امر واژه سازی به مشام می رسید، مغضوب رضاخان واقع شده بود و تا زمان سقوط رضاخان جرأت بازگشت به ایران را نداشت، ولی هنوز ملیون و مردم او را نبخشیده و به چشم عامل انگلیس در او می نگرستند.

مخالفت طرفداران قوام، توده ای ها و ملیون طبعاً عرصه را بر تقی زاده تنگ کرده بود و این موضع گیریها، تقی زاده را بر آن داشت که در آمدن به ایران و حضور در مجلس عجله و شتابی از خود نشان ندهد.^(۱) تقی زاده خود در خاطراتش می نویسد:

«یواش یواش راه افتادم که بیایم. رفتم کمی در سوئیس استراحت کنم. در سوئیس با صفاترین جا «اینترلاکن» است. رفتم آنجا، مدتی طول کشید. از آنجا آمدم «ژنو» و یواش یواش آمدم ایران^(۲)».

درباره تعلل تقی زاده برای عزیمت به ایران و حضورش در مجلس، عللی را می توان برشمرد. یکی از عمده ترین دلایل آن، مسئله تصویب اعتبار نامه اش در مجلس بود. بدیهی است در مجلسی که در آغاز، هشتاد

ص: ۲۹۳

۱- در گزارش مورخه ۲۲ مرداد ماه ۱۳۲۶ آمده است: روز بیستم ماه جاری در یک مجلس خصوصی اظهار می شد که تقی زاده تلگرافا به دوستان خود در تهران اطلاع داده است که به سوئیس عزیمت خواهد نمود و فعلاً خیال حرکت به تهران را ندارد. بعضی از محافل عدم حضور تقی زاده را در مجلس طبق نقشه مخصوصی می دانند و عقیده دارند عملیاتی در پس پرده در شرف انجام است و در این موقع صلاح نیست مشارالیه در تهران باشد. خبر بالا روز بیستم در محافل و مجالس شهر منتشر و درباره آن عقاید مختلفی ابراز می گردد. (مرکز بررسی اسناد تاریخی، همان، ص ۴).

۲- زندگی طوفانی، ص ۲۸۲.

درصد کرسیهایش متعلق به حزب دولتی قوام بود و مخالفین حملات صریح و سنگین به او می کردند، امیدی به تصویب اعتبارنامه اش نداشته باشد. لذا طبیعی بود که با به تعویق انداختن آمدنش به تهران درصدد روشن شدن وضع اعتبارنامه خود باشد. تا اینکه اعتبارنامه او در روز ۸ مرداد ماه ۱۳۲۶، در جلسه علنی مجلس شورای ملی مطرح شد و عباس اسکندری، یکی از نمایندگان وابسته به حزب دمکرات و طرفدار قوام السلطنه مسئولیت مخالفت با اعتبارنامه تقی زاده را به عهده گرفت. (کما اینکه به پیشنهاد قوام مسئولیت مخالفت با عضویت رزم آرا در کابینه قوام را که به اصرار شاه وارد کابینه قوام شده بود نیز به عهده گرفت). عباس اسکندری هنگام طرح اعتبارنامه سید حسن تقی زاده نماینده تبریز، به تفصیل درباره عدم صلاحیت سیاسی وی سخن گفت. اسکندری در نطق خود درباره مجلس اول و دوم و نقش تقی زاده در قتل سید عبدالله بهبهانی و تحصن وی در سفارت انگلیس (بعد از به توپ بستن مجلس به دستور محمد علی شاه) و ارتباط وی با خارجی ها و تمدید قرارداد نفت داری در سال ۱۹۳۳ بحث نمود و تقی زاده را صالح برای نمایندگی مجلس ندانست. در دفاع از صلاحیت تقی زاده، امیر تیمور کلالی و عباس مسعودی به تفصیل به بحث پرداختند و اتهامات وی را رد کردند. سرانجام با فرمول پیشنهادی دکتر شفق مبنی بر صلاحیت شخصی و جریان انتخابات آقای تقی زاده رأی گرفته شد و اعتبارنامه وی به تصویب رسید.

تصویب اعتبارنامه تقی زاده، در واقع یکی از عمده ترین دل نگرانیهای وی را برطرف کرد. اما تعلق وی در عزیمت به ایران دلیل دیگری نیز داشت و آن هم مسئله نفت شمال و روشن نبودن موضع قوام بود. در این

خصوص می توان گفت آنچه موجب شده بود که تقی زاده با وقت گذرانی در اروپا، از حضور در ایران و مجلس خودداری ورزد، این مهم بود که هنوز موضع قوام و مجلس در قبال اعطای امتیاز استخراج نفت شمال روشن نبود. (۱) مجلسی که در بدو امر چنین می نمود که اکثریت نمایندگان آن مطیع قوام هستند و حضور تقی زاده در چنین مجلسی در زمان تقدیم لایحه نفت شمال، او را در محذور سیاسی و اخلاقی شدیدی قرار می دهد.

در چنین مجلسی اگر به فرمان قوام، مقرر می گردید که اعضای فراکسیون حزب دمکرات (فراکسیون اکثریت) به لایحه اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی رأی مثبت دهند، طبعاً او به عنوان چهره شاخص اقلیت و به عنوان شخصیتی آشنا با مسائل نفتی، اجباراً می بایست در مخالفت با این لایحه سخن گوید و سکوت او در این مورد مغایر با شئون سیاسی و موقعیت اجتماعی اش بود و سخن گفتن وی در مخالفت با اعطای امتیاز به شوروی به عنوان کسی که به عنوان امضا کننده قرار داد سال ۱۹۳۳ داغ اتهام خیانت به مردم ایران و وابستگی به انگلیس بر پیشانی داشت، امر مضحکی به نظر می رسید و علاوه بر اینکه این مخالفت، نمی توانست مؤثر افتد، بهانه مناسبی بود برای جراید مخالف جهت پرده دری ها و حملات بیشتر به او، لذا تقی زاده با این تعلل در پی آن بود که ابرهای تیره شک و تردید نسبت به موضع قوام و مجلس هر چه بیشتر کنار رود که این

ص: ۲۹۵

۱- در گزارش مورخه ۱/۷/۱۳۲۶ آمده است: محترماً معروض می دارد. به طوری که در محافل سیاسی مذاکره است، آقای «تقی زاده» چون وضعیت نفت تاکنون روشن نشده و چنانچه تصمیمی در این مورد گرفته شود خوب یا بد در صورتی که ایشان در ایران باشند وجود ایشان را مؤثر در این مورد خواهند دانست. تصمیم گرفته اند تا روشن نشدن وضعیت نفت از عزیمت به ایران خودداری کنند. مرکز بررسی اسناد تاریخی، همان، ص ۵.

ابهام در مورد مجلس، با موضع گیری نمایندگان در مقابل قوام رفته رفته کمتر می شد.

بروز اختلاف در فراکسیون اکثریت و اعلام انصراف تعدادی از نمایندگان از عضویت در فراکسیون حزب دمکرات، از جمله انصراف حسین مکی، دکتر مظفر بقایی کرمانی، غلامحسین رحیمیان در تاریخ ۱ شهریور ۱۳۲۶ و اعلام جرم عبدالقدیر آزاد علیه احمد قوام به عنوان نقض قوانین در روز ۱۵ شهریور و در واقع پشت کردن گروهی از نمایندگان که با حمایت حزب دمکرات وارد مجلس شده بودند به قوام، پیش از معرفی کابینه به مجلس، که زمینه ساز بروز اختلاف و تشتت و در نتیجه تضعیف فراکسیون اکثریت شد، در واقع حاصل همکاری و همگامی انگلیس و ایادیش، امریکا و هوادارانش و دربار و وابستگانش علیه قوام و تمهید مقدمات رد لایحه اعطای امتیاز نفت شمال به شوروی در مجلس شورای ملی بود.

لذا پیش از طرح مسئله نفت در مجلس، فضای مجلس چنین می نمود که حتی اگر قوام هم بخواهد، نمایندگان به لایحه اعطای امتیاز نفت شمال رأی نمی دهند و این لایحه به تصویب نخواهد رسید. هر چند امتناع قوام در مقابل اصرار «سادچیکف» سفیر کبیر شوروی در خصوص امضای قرارداد - پیش از تقدیم آن به مجلس - بدون هیچ اظهار نظری، مبین آن بود که قوام در پی اعطای این امتیاز به شوروی نیست. کما اینکه خودداری قوام از امضای قرارداد سبب شد که دولت شوروی در بیانیه شدیدالحن خود، امتناع قوام السلطنه از امضای طرح پیشنهادی را به عنوان نقض موافقت نامه ایران و شوروی و بازگشت به سیاست خصمانه سابق تلقی

ص: ۲۹۶

نماید(۱). همچنین تصویب اعتبارنامه تقی زاده در تاریخ ۸ مرداد ۱۳۲۶ و نامزد کردن وی به وسیله هوادارانش در تاریخ ۲۵ مرداد ماه ۱۳۲۶ در مقابل رضا حکمت (سردار فاخر)، کاندیدای احمد قوام و فراکسیون اکثریت و در نتیجه اخذ ۳۶ رأی مثبت در مقابل ۷۳ رأی رضا حکمت که به ریاست مجلس برگزیده شد، منجر به روشن شدن نسبی وضع مجلس، موقعیت قوام و لایحه نفت شمال شد. لذا تقی زاده در تاریخ ۱۵ مهر ماه ۱۳۲۶، زمانی که به زعم خود معذوریت ها از بین رفته بود و برای اعلام مخالفت با لایحه نفت شمال در صورت مطرح شدن در مجلس، نمایندگان بسیاری بودند که می توانستند این بار را از دوش تقی زاده بردارند، به ایران مراجعت کرد و در مجلس شورای ملی حضور یافت.(۲)

به هر حال در روز ۲۹ مهر ماه ۱۳۲۶ احمد قوام نخست وزیر در مجلس شورای ملی گزارش مفصلی در باب مسافرت خود به مسکو و تنظیم مقاله نامه نفت قرائت نمود و طرح پیشنهادی جمعی از نمایندگان، در رد مقاله نامه نفت، مطرح شد و با اکثریت ۱۰۲ رأی مثبت از ۱۰۴ نماینده حاضر در جلسه به تصویب رسید. ضمناً در همین طرح، دولت موظف شد، درباره استیفای حقوق ملت ایران از نفت جنوب باب گفتگو

را باز کند.

ورود تقی زاده به مجلس اگر چه می توانست زمینه ساز یک جریان

ص: ۲۹۷

۱- گذشته چراغ راه آینده است، ص ۴۵۰.

۲- گزارش ۱۶/۷/۲۶: محترماً معروض می دارد، ورود آقای تقی زاده تأثیر کاملی را در وضعیت مجلس و مخصوصاً جریان نفت خواهد داشت. از هم اکنون نمایندگان اقلیت برای آنکه اتحاد کاملی داشته و جبهه مستقلاً را تشکیل داده و بر علیه حزب دمکرات هم اقدام نمایند، شروع به فعالیت شدیدی کرده اند. عده ای از نمایندگان اکثریت نیز پس از ورود ایشان به اقلیت ملحق خواهند شد. فردا عده ای از نمایندگان اقلیت قرار است در منزل آقای دکتر متین دفتری اجتماع نمایند. مرکز بررسی اسناد تاریخی، همان، ص ۷

قوی علیه واگذاری امتیاز استخراج نفت شمال به شوروی باشد، ولی ظاهراً آنچه در این برهه، بیش از هر چیز مورد توجه انگلیس و عمالش و دربار و درباریان بود، حذف قوام السلطنه به عنوان شخصیتی مخالف منافع انگلیس و مشهور به مدافع حضور امریکاییان در ایران و عنصری مغرور و جاه طلب و بی اعتنا به مقام سلطنت بود. به همین منظور حضور تقی زاده به عنوان لیدر نمایندگان مخالف قوام برای ساقط و خارج نمودن او از صحنه، کارسازتر از مخالفت او با اعطای امتیاز به شوروی بود. بنابراین شاهد آنیم که برای حذف قوام، دربار و نمایندگان انگلوفیل جبهه مشترکی علیه او تشکیل می دهند. (۱)

فراکسیون اقلیت مجلس که در زمره چهره های شاخص آن می توان از کسانی چون دکتر احمد متین دفتری نماینده مشکین شهر و ساعد مراغه ای نماینده مراغه که هر دو با اعمال نفوذ علی منصور استاندار آذربایجان به مجلس راه یافته بودند و اخیراً تقی زاده نماینده تبریز که از بدو انتخابش در بین سیاسیون و مطبوعات شایع بود که انگلیس وی را برای مقابله با قوام وارد میدان کرده است، نام برد، هم خود را مصروف سقوط قوام کرده بودند.

ص: ۲۹۸

۱- گزارش مورخه ۲ مرداد ۱۳۲۶ حاکی از آن است که: اخیراً روشنفکران تهران و اغلب اهالی مرکز اظهار می دارند که دولت انگلیس و کارکنان آن در ایران به عناوین مختلف برای تضعیف دولت فعلی می کوشند و از تمام وسائل ممکنه برای منظور فوق استفاده می نمایند و اشخاص و عناصری را که در انگلستان در سالهای قبل برای چنین روزی تربیت نموده یکی بعد از دیگری به میدان مبارزه می فرستند و اکنون نوبت تقی زاده رسیده است ولی تقی زاده آن وجهه کاملاً ملی را که امروز انگلستان بدان نیازمند است ندارد و قریباً مشت او نیز مانند (سید ضیاء الدین) باز خواهد شد. در این صورت باید یک وجهه المله تازه نفسی را تعیین نماید. بعداً راجع به دربار شاهنشاهی صحبت کرده و می گویند مبلغین انگلیسی می خواهند در بین دولت و دربار اختلاف تولید کرده و آن را خیلی مهم جلوه گر سازند. (مرکز بررسی اسناد تاریخی، همان، ص ۳)

از مهمترین مسائلی که تقی زاده در مجلس پانزدهم با آن مواجه شد، حمله تند عباس اسکندری بود. عباس اسکندری که یکبار به هنگام طرح اعتبار نامه تقی زاده به عنوان مخالف علیه او سخن گفته بود، مجدداً در تاریخ ۷ بهمن ۱۳۲۷ طی نطق مشروحي دولت محمد ساعد را به خاطر قرارداد و لزوم الغای آن استیضاح کرد و چندین جلسه در آن مورد سخن گفت و سرانجام در مورد تمدید قرارداد نفت در ۱۹۳۳ سید حسن تقی زاده را مورد انتقاد شدید قرار داد. تقی زاده در پاسخ اسکندری نطقی ایراد کرد و پس از ذکر مطالبی مقدماتی گفت:

«حالا فقط نسبت به آنچه راجع به خودم است جواب مختصری می دهم و با حرف های دیگر ایشان که قسمت اعظم آن پاک افسانه بوده و بس (مانند داستان موهوم فراماسونی و حمله به اشخاص صالح درجه اول^(۱)) این مملکت که از ابرار و اخیار این مملکت هستند یا قصه های جن و پری دیگر) کاری ندارم.»^(۲)

از آنجا که تقی زاده در پاسخ خود به ایرج اسکندری و اتهام وابستگی اش به لژهای فراماسونی در طول دوران حیاتش سخن نگفته است، بی مناسبت نیست در مورد تقی زاده و عضویتش در لژهای فراماسونی به اجمال اشاراتی داشته باشیم.

ص: ۲۹۹

۱- عباس اسکندری در سخنان خود گفته بود: مرشد فراماسون ایران آقای حکیم الملک است و آقای نجم الملک هم اخیراً به رتبه استادی رسیده اند.

۲- سخنان تقی زاده در مورد چگونگی عقد قرارداد ۱۹۳۳ تمدید قرارداد داری قبلاً ذکر شده است.

در مطالبی که سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) درباره آغاز فعالیت جمعیت فراماسونی در ایران گرد آورده بود، آمده است: فعالیت های فراماسونری در ایران از اواسط سلطنت قاجاریه آغاز گردید. در بدو امر ریاست این تشکیلات را که تحت عنوان «جمعیت ایرانی فراماسونری» نامیده می شد، میرزا ملکم خان عهده دار بود و اعضای آن را رجال و بزرگان مملکتی آن زمان تشکیل می دادند. لژ مذکور که وابسته به لژ گرانداوریان فرانسه «شرق اعظم» بوده ابتدا تحت عنوان «فراموشخانه» نامیده می شد که بعدها به لژ ماسونیک موسوم گردید. بعد از امضای قرارداد ۱۹۰۷ در شهر سن پترزبورگ که به موجب آن ایران بین دو کشور روسیه تزاری و انگلستان تقسیم گردید - و خوشبختانه مفاد این قرارداد هرگز به مرحله اجرا در نیامد - وزیر امور خارجه آن روز فرانسه که به لحاظی مبتکر تدوین و امضای چنین قراردادی بود، مقدمات تشکیل فراماسونری در ایران را طرح ریزی کرد و در نتیجه در اواخر همان سال اولین لژ با قواعد رسمی در ایران تشکیل شد که نام آن «لژ بیداری ایران»

این لژ که ۱۲۷ نفر عضو داشت در انقلاب مشروطیت فعالیت های در خور توجهی داشت؛ به طوری که ادوار یکم تا پنجم مجلس شورای ملی به دست آنان اداره می شد.

در مورد اعضای لژ بیداری عقیده بر این است که اصولاً مرکب از ایرانی های تحصیل کرده در خارج کشور، از جمله عده ای از شخصیت های والامقام بوده باشند. در میان این ها، مستوفی الممالک، حسن پیرنیا، حسین علاء، محمد ساعد، حکیم الملک و محمد علی فروغی را می توان یاد کرد که عموماً به نخست وزیری رسیده اند و نیز عده ای از دانشمندان محقق و وکلای طراز اول مانند حاج نصرالله تقوی، انتظام السلطنه، لقمان الملک و عباسقلی قریب را می توان نام برد و افراد با اهمیت دیگری چون سپهسالار اعظم، امیر نظام گروسی، عزالدوله، شعاع السلطنه، مفتاح السلطنه، مشاور الملک، ذکاء الملک (پدر محمدعلی فروغی) [و] سردار اسعد بختیاری در آن عضویت داشته اند. این لژ در انقلاب مشروطه و استبداد صغیر چنان پایه های فعالیت خود را مستحکم نمود که مجالس اول تا پنجم [یعنی] پنج دوره پارلمان ایران را در دست داشت و اداره می کرد.

در سال ۱۳۰۴ که سلطنت از سلسله قاجاریه به خاندان پهلوی تفویض گردید، هنگام طرح این مسئله در مجلس مرحومین محمد علی فروغی، حسین علاء، سید نصرالله تقوی و آقای سید حسن تقی زاده در مجلس آن دوره و خارج با سلطنت اعلیحضرت فقید مخالفت می کردند و این چهار نفر همگی از استادان لژ بودند. (۱)

ص: ۳۰۲

محمود کتیرائی در مورد لژ بیداری ایران می نویسد:

«لژ بیداری، اولین شعبه رسمی ماسونی در ایران بود که زیر نظر گرانداوریان فرانسه در شب سه شنبه نوزدهم ربیع الاول سال ۱۳۲۶ قمری (۱۲۸۶ ه ش) در تهران بنیان نهاده شد. دبیرالملک شیرازی، محمد علی ذکاءالملک فروغی، سید نصرالله تقوی، میرزا صادق خان امیری فراهانی (ادیب الملک) و سیدحسن تقی زاده از گردانندگان ایرانی لژ بیداری بودند.»^(۱)

اسماعیل راین دربارۀ لژ بیداری ایران، ذیل زندگینامه سیاسی حسینقلی خان نواب، در کتاب حقوق بگیران انگلیس در ایران می نویسد:

«در جریان استبداد صغیر، حسینقلی خان نواب به عضویت «کمیته سری» که فراماسونهای ایران آن را اداره می کردند درآمد. ملک زاده دربارۀ این کمیته می نویسد: کمیته سری انقلاب از شانزده نفر رهبران مشروطه که اسامی آنها در پایین ذکر می شود، تشکیل شده بود: ملک المتکلمین، سیدجمال الدین اصفهانی، میرزا جهانگیرخان صور اسرافیل، سید محمد رضا مساوات، سید حسن تقی زاده، حکیم الملک، سید عبدالرحیم خلخالی، سید جلیل اردبیلی، معاضدالسلطنه، میرزا سلیمان خان میکده، حسینقلی خان نواب، میرزا علی اکبر خان دهخدا، حاجی میرزا ابراهیم آقا، میرزا داود خان علی آبادی، ادیب السلطنه، نصرت السلطان. محل این کمیته در خانه حکیم الملک، واقع در خیابان پستخانه (اکباتان فعلی) تشکیل می شد. اعضای آن قبل از طلوع آفتاب متفرق می شدند. این کمیته سری، همان لژ بیداری ایران بوده است و با توجه به محل تشکیل آن و نامۀ ای که در تاریخ ۲۸ آپریل ۱۹۶۱

ص: ۳۰۳

۱- کتیرائی، فراماسونری در ایران، صص ۱۲۶ - ۱۲۵.

لژ گرانداوریان فرانسه به نگارنده نوشته، بدون شک مرکز «لژ فراماسونی بیداری ایران» وابسته به «گرانداوریان» فرانسه بوده است. در این نامه پانتیر «Pannetier» دبیر کل گرانداوریان می نویسد: «لژ بیداری در تهران در روز ۶ نوامبر ۱۹۰۷ (۱۳۲۵ ه. ق) تشکیل شده و برای اولین بار در سالنامه ۱۹۱۳ میلادی (۱۳۳۲ ه. ق) گرانداوریان دفرانس ذکر از تشکیل لژ مزبور شده است. محل لژ در خیابان پستخانه، کوچه جلیل الدوله نمره ۸ و روز ملاقات برادران شنبه هر هفته می باشد.»^(۱)

رئین در مورد عضویت تقی زاده در لژ بیداری ایران می نویسد:

«تقی زاده نخستین بار در سال ۱۹۰۷ میلادی (۱۳۲۵ ه. ق) وارد لژ بیداری ایران شده و پرونده او در دوسیه شماره ۲۵، کارتن شماره ۵ بایگانی لژ به ثبت رسیده است.»^(۲)

پس از انقراض سلسله قاجاریه و روی کار آمدن رضاخان، به یک فرمان فعالیت احزاب من جمله فراماسون ها به حالت رکود در آمد و بساط تشکیلات نوظهور فراماسونری در ایران برچیده شد. در تاریخچه تشکیل فراماسونری آمده است: بعد از صدور فرمان انحلال لژ، فراماسونهایی که باقی مانده و آنهایی که تمایلات شدید انگلیسی داشتند در حزب عامیون گرد آمده و تا امروز نیز این حزب باقی است. حزب عامیون در تجدید فعالیت علنی بعد از شهریور ۱۳۲۰ برای اولین بار روز ۱۴ بهمن سال ۱۳۲۷ تشکیل جلسه فوق العاده داده و در مرامنامه اش جمله هایی که می توان از آن استنباط مخالفت با رژیم سلطنتی و حکومت وقت نمود، گنجانیده و تجدید سازمان کرد که تا سال ۱۳۲۹ فعالیتهایی

ص: ۳۰۴

۱- رئین، حقوق بگیران انگلیس در ایران، صص ۳۱۵ و ۳۱۷.

۲- رئین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، ص ۵۳۱.

داشت، ولی به علت تشکیل جبهه ملی و مبارزه‌هایی که بین این دو جناح در گرفت، فعالیت‌های علنی خود را تعطیل نمود. (۱)

مهدی مجتهدی در مورد حزب عامیون می‌نویسد:

«عده‌ای از کارمندان بلند پایه دولت که خواب و کالت و وزارت و استانداری و سفارت می‌دیدند و از توده بازی و چپ‌گرایی (فضولی) کارمندان دون پایه دلتنگ بودند و از نفوذ ارتش در ادارات کشوری می‌ترسیدند بر آن شدند که تحت ریاست فائقه تقی زاده و حکیمی و نجم که در ارجاع قضیه آذربایجان به سازمان ملل در شرایط بسیار دشوار محبوبیتی در میان وطن پرستان کسب کرده بودند، حزبی به نام «عامیون» تشکیل دهند. تقی زاده ریاست حزب را پذیرفت. غافل که مردم کوچک و بازار از حزب بازی خسته شده‌اند و طالب آرامش هستند، تابه کارهای خود برسند و جوانان هنوز چشم به حزب توده و چپ‌گرایان دارند و ارتشی‌ها از کلمه حزب می‌ترسند. چپ‌گرایان، حزب عامیون را ساخته بریتانیا و شعبه‌ای از فراموشخانه نامیدند. جوانان روشنفکر گفتند که این فسیل‌ها (پیرمردان) همه چیز را در انحصار خود می‌خواهند. تا تقی زاده در مجلس و باشگاه حزب صحبت از لزوم تقلیل کارمندان کرد، مخالفان فریاد برآوردند که آقایان به دستور ارباب یعنی انگلیس می‌خواهند در ادارات را به روی جوانان وطن پرست ببندند و کسی جز اعضای فراموشخانه را به دستگاه دولت راه ندهند. آری چپ‌اندیشان به مسخره می‌گفتند: حزبی که حکیم الملک و مختار الملک و نظام السلطنه مافی و مهذب الدوله کاظمی و ناصرالدوله فیروز، ناظران حوزه‌های آن و ذکاء السلطنه شیبانی و

ص: ۳۰۵

امین التجار اصفهانی و لقمان الملک و مساعد الممالک خلعت بری و بهاء الملک قراگوزلو و شاهزاده امیر حشمت و ظهیر دفتر اعضای فعال آن باشند، چطور می تواند حزبی مرفعی باشد و به نفع زحمتکشان قدم بردارد. حزب عامیون انحلال یافت، از آن چیزی جز کتابی به نام «از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید - تاریخیچه فرقه دمکرات یا جمعیت عامیون» تألیف حسین جودت که مورد مراجعه ما در این صفحه بود به جای نماند.» (۱)

حبیب یغمایی در یادنامه تقی زاده می نویسد:

«من اهل سیاست و حزب نیستم، اما وقتی ناگزیر شدم به حزبی در آیم، حزب عامیون را انتخاب کردم. حزب عامیون در آن هنگام فرسوده و رفتنی بود. اعضای حزب، مردمانی شریف و معتمد بودند: تقی زاده، حکیم الملک، نجم الملک، حسین سمیعی، محمود عرفان، حسین جودت و ...» (۲)

اسماعیل راین ضمن توضیح در خصوص انجمن اخوت، در مورد فعالیت حزب عامیون می نویسد:

«پس از وقایع شهریور ۱۳۲۰ که احزاب جدیدی بوجود آمد، انجمن اخوت هیچ گونه فعالیت علنی نداشت. فقط در سال ۱۳۲۷ شمسی که دو حزب (عامیون و دمکرات) با هم ائتلاف [کردند] و

«حزب عامیون ایران» را تشکیل دادند و روز ۱۵ بهمن آن سال اعلام رسمیت کردند، انجمن اخوت (۳) نیز که در رأس آن یازده نفر

ص: ۳۰۶

۱- مجتهدی، تقی زاده، صص ۳۳۳ و ۳۳۴.

۲- یادنامه تقی زاده، به اهتمام حبیب یغمایی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹، صص ۲۸۱-۲۸۲.

۳- انجمن اخوت که علیخان ظهیرالدوله داماد ناصرالدین شاه بنیان گذار آن بود، در زمره لژهای فراماسونری وابسته به فرانسه بود. ظهیرالدوله که در سازمان های فراموشخانه و مجمع آدمیت ملکم و لژ بیداری ایران شرکت داشت و در زمره مریدان صفی علیشاه و یکی از محارم جلسات سری «انجمن اخوت» بود، یک سال پس از فوت صفی علیشاه ذیقعده سال ۱۳۱۶ فرمانی از مظفرالدین شاه برای تأسیس انجمن اخوت گرفت. تا آن روز انجمن مزبور سری و مرکب از عده ای از درباریان و دوستان صمیمی و نزدیک آن مرحوم بود. پس از مرگ مظفرالدین شاه، انجمن اخوت مبارزه شدیدی را با دربار محمد علی شاه آغاز کرد. لذا روزی که محمد علی شاه مجلس را به توپ بست دستور داد خانه صفی علیشاه ظهیرالدوله را که داماد ناصرالدین شاه و خانه اش هم مرکز لژ بیداری ایران و هم محل تشکیل جلسات انجمن اخوت بود، ویران کنند. ولی یکی از اعضای فراماسونری که در خدمت شاه مستبد قاجار بود، شب قبل از حمله به این محل، تصمیم محمد علی شاه را به اطلاع کارگردانان لژ بیداری رسانید. رؤسای لژ شبانه همه اسناد و مدارک لژ را به وسیله ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) به سفارت فرانسه برده، با کمک میرزا محمود خان، منشی سفارت (سناتور محمود جم کنونی) آنها را در یکی از اتاق های سفارت به امانت گذاشتند. (فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲، ص ۱۴۶). محمود محمود ضمن اشاره به این نکته که «علاوه

برمحافل لندن از طرف لژ داران پاریس نیز در تهران لژ ایرانی دایر گردید، دستگاہ مرحوم ظہیرالدولہ مربوط بہ فراماسون فرانسه بود. در رابطہ با حملہ عمال محمد علی شاہ بہ خانہ ظہیرالدولہ می نویسد: «چون قبلاً اطلاع رسیدہ بود کہ محمد علی میرزا چنین قصدی دارد، شبانہ وزیر مختار فرانسه را دیدہ بودند و ہر چہ کہ متعلق بہ ماسونہای فرانسه بود بہ سفارت فرانسه بردند» (رائین، اسماعیل، فراموشخانہ و فراماسونری در ایران، ج ۳، ص ۵۰۰).

از اعضای قدیم «هیئت مشاوره» قرار داشتند (که بعضی از آنها معروف به عضویت در فرقه فراماسونری هستند) شروع به فعالیت علنی کرده و جشن پنجاهمین سال خود را برگزار کرد. فعالیت علنی (حزب عامیون و انجمن اخوت) که اعضای مؤثر هر دو دسته معروف به عضویت در فرقه فراماسونری هستند، این شبهه را به وجود می آورد که دو سازمان فراماسونری (انگلیس - فرانسه) بار دیگر قصد فعالیت علنی داشتند، ولی حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (سوء قصد به شاه) موقتا فعالیت علنی و تظاهر این دو دسته را

ص: ۳۰۷

۱- راین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، صص ۵۰۳ - ۵۰۲. در گزارش مورخه ۱۹/۷/۱۳۲۶ موجود در اسناد ساواک آمده است: محترماً معروض می دارد. بعضی از محافل دمکرات می گویند: حزب جدیدی با شرکت نمایندگان آذربایجان در مجلس با کمک دربار و ارتش در شرف تشکیل است و سیصد هزار تومان نیز بودجه آن تهیه شده و محور این حزب آقای تقی زاده خواهد بود. بعید نیست این گزارش نیز در رابطه با فعالیت تقی زاده و همفکرانش در جهت تمهید مقدمات تأسیس حزب عامیون باشد. همچنین در گزارش مورخه ۳۰ شهریور ماه ۱۳۲۷ آمده است: طبق اطلاع واصله «تقی زاده» قصد دارد حزب جدیدی با رعایت اصول سوسیالیستی تشکیل دهد و برای این کار زیاد فعالیت می نماید. نامبرده اظهار نموده است پس از تشکیل این حزب بساط و اوضاع فعلی را اصلاح و تحولی روی اصول سوسیالیستی به دست این حزب ایجاد خواهیم کرد. مرکز بررسی اسناد تاریخی، همان آنچه در رابطه با این گزارش می توان گفت اینکه سخنان تقی زاده مبنی بر تأسیس حزبی با مرام سوسیالیستی که ظاهراً غرض همان حزب عامیون ایران است، شاید بتوان اتخاذ تصمیمی جهت مقابله با گسترش حزب توده ایران که از زمان نخست وزیری احمد قوام به علت مفاشات وی با این حزب پس از بازگشت از شوروی و تشکیل کابینه ائتلافی با شرکت چند وزیر توده ای، قدرتی کسب کرده و روز به روز بر دامنه فعالیت های خود افزوده بود، تلقی نمود تقی زاده که در صدر مشروطه از بنیان گذاران حزب اجتماعیون - عامیون یا به عبارتی سوسیال دمکرات بود و در مجلس دوم لیدر فراکسیون این حزب بود، شاید در صدد بود علاوه بر مقابله با حزب توده، با تأسیس حزبی با مرام سوسیالیستی - که تقی زاده نسبت به آن ظاهراً بی تمایل نبود - با توجه به اینکه مرام سوسیالیزم در آن روزگار، تحت تأثیر تبلیغات روشنفکر مآبان به عنوان مرامی مترقی و پیشرو، مردمی و مخالف با استبداد، استعمار و استثمار توده ها و ضد سرمایه داری و اشرافیت و فئودالیزم معرفی و تبلیغ شده بود، اهداف خود را مطرح سازد. تقی زاده در مجلس دوم، همانگونه که اشاره شد عضو و رهبر فراکسیون حزب اجتماعیون - عامیون یا به عبارتی سوسیال دمکرات بود که یکی از اصول مرامنامه آنان تقسیم اراضی بود. به قول مجتهدی که می گوید: بارها دیدم که در مجلس مالکان، از لزوم تقسیم املاک صحبت کرد یا در محفل کارمندان (در باشگاه حزب عامیون) از لزوم تقلیل کارمندان سخن به میان آورد. هم او می نویسد: در یازدهم صفر ۱۳۲۵، تلگراف مالکان گیلان در مجلس اول خوانده شد به این مضمون که رعایای اینجا معنی مشروطیت را نمی دانند و بهره مالکانه نمی دهند. مجلس به انجمن رشت تلگراف زد که به رعایا بفهمانند که مقصود از مشروطیت ندادن بهره مالکانه نیست. تقی زاده پشت تریبون رفت و گفت: مقصود از سرکشی رعایا گویا این باشد که ارباب ها و ملا-کین می خواهند سرهای رعایا را ببرند و آنها در وقت سر بردن سرشان را عقب می کشند که این عمل به «سرکشی» تعبیر می شود... ملاکین در املاک خود سلطنت مستبده می رانند و جریمه می گیرند و چوب می زنند و بگیر و ببند، بزن و بکش به کار می اندازند و بر مال و جان و ناموس و عصمت دهاتی ها دست درازی می کنند... مجتهدی، تقی زاده، ص ۳۳۰. تقی زاده در کنگره دهقانان شرکت جست و آزادی اقتصادی را به «رعیت» تبریک گفت. بعدها به جمال زاده نوشت که نمی دانم چرا اینای زمان از مخلص، دوری می جویند و خصومت عجیبی ابراز می کنند. در جلسه اجتماع دهقانان از تحقق آرزوی دیرینه خودم ابراز مسرت کردم، این امر موجب روگردانی «ملت» و «آزادی خواهان» تهران از من و خصومت شدید آنان شد. تقی زاده به

گردآوری مال تقیدی نداشت. مجتهدی می نویسد: حاج حسین آقا ملک، قطعه زمینی از اراضی باغ صبا را تقریباً به زور به اقساط به تقی زاده فروخت. تقی زاده پس از ادای اقساط، آن زمین را به دیگری واگذار کرد و با پول آن زمین و با قرضی که به کمک مرحوم سپهبد آق اولی رئیس هیئت مدیره بانک سپه از آن بانک گرفت خانه دروس را ساخت. می توانیم بگوییم که ملک و حاج مخبرالسلطنه و آق اولی در کار شدند و رفیق ما را صاحب خانه کردند. (مجتهدی، همان، صص ۳۶۶-۳۲۹).

فعالیت لژهای فراماسونری بعد از شهریور بیست

هر چند وابستگان به لژهای فراماسونری بعد از شهریور ۱۳۲۰ و تبعید رضاخان از ایران، فعالیت های خود را در محفل های غیر رسمی و به صورت مخفی از سر گرفته بودند، اما نخستین تلاش برای راه اندازی مجدد لژهای رسمی ماسونی، پس از شهریور بیست توسط محمد خلیل جواهری صورت گرفت. جواهری که در سال ۱۳۱۹ برای اولین بار به ایران آمده بود و از بدو ورود در پی راه اندازی یا تجدید فعالیت های ماسونی در ایران بود، بنا به گفته خود برای تحقق این هدف با برخی از ماسون های قدیمی از جمله محمدعلی فروغی، حکیم الملک و سید محمدصادق طباطبایی تماس می گیرد، اما پاسخ آنان این بوده است که

ص: ۳۰۹

محیط اجتماعی وقت، آماده فعالیت نیست. جواهری می نویسد: «حادثه شهریور ۱۳۲۰ (۱۹۴۱ م) و زمامداری مرحوم فروغی به من فرصتی داد تا بار دیگر درباره امکان فعالیت لژهای فراماسونری در ایران مطالعه کنم.

بالاخره تلاش جواهری موجب می شود که نخستین لژ رسمی فراماسونری، پس از شهریور ۱۳۲۰، در سال ۱۳۳۰ (۲۴ نوامبر ۱۹۵۱) توسط خلیل ابوالخود استاد اعظم لژ بزرگ ایده آل جهانی مصر که شعبه ای از گراند اوریان فرانسه بود، به نام لژ پهلوی و سپس لژ همایون تأسیس گردد و نخستین جلسه آن در خانه مسکونی خلیل جواهری، واقع در خیابان کاخ شماره ۲۱۲ منعقد گردید. و این قدمی بود در جهت بستر سازی برای تشکیل محافل فراماسونری و گسترش شعب مختلف طریقت فراماسونری و گرد آمدن وابستگان و هواخواهان دول بیگانه، تحت لوای فراماسونری جهانی.

کتاب اسناد فراماسونری، تحت عنوان لژهای فراماسونری در ایران، با تکیه بر مندرجات اسناد ساواک، لژهای فراماسونری سال ۱۳۴۷ را با توجه به وابستگی شان در پنج گروه طبقه بندی و تحت عنوان پنج طریقت فراماسونری در ایران به شرح زیر معرفی می کند.

یک) لژهای وابسته به لژ بزرگ اسکاتلند (انگلستان).

دو) لژهای وابسته به گراند اوریان (شرق اعظم) فرانسه [زیرنویس: ناسیونال دو فرانس].

سه) لژ ایران چاپتر ۴۱۰ وابسته به فراماسونری امریکا

چهار) لژهای وابسته به گراند لژ آلمان

پنج) لژهای مستقل ایران (۱)

ص: ۳۱۰

۱- اسناد فراماسونری در ایران، ج ۱، صفحات متعدد.

در ذیل «لژهای وابسته به گراند لژ آلمان» آمده است: در دورانی که دکتر گیلدهامر سفیر آلمان در ایران بود، یک لژ فراماسونری وابسته به گراند لژ جرمنی در تهران تشکیل شد که در این لژ سید حسن تقی زاده، ۱ ندرس شریف امامی، ۴ مهندس شریف امامی، دکتر اسکندانی، میکده و مرحوم علاء جزء مؤسسين آن بودند. (۱)

اسماعیل راین می نویسد:

«نخستین فراماسون ایرانی که به فکر تأسیس و ایجاد لژهای تابع گراند لژهای آلمان در ایران افتاد، دکتر تقی اسکندانی بود. وی که تحصیلات عالی خود را در دوران زمامداری نازی ها در آلمان هیتلری به پایان رسانده بود و در آلمان وارد لژ فراماسونری شده بود، در ایران با راهنمایی یکی از دوستان خود به لژ همایون پیوست. دکتر اسکندانی می گوید «وقتی از آلمان به ایران آمدم با مرحوم حکیمی و آقای تقی زاده تماس گرفتم. به آنها گفتم فراماسون هستم و می خواهم لژ فراماسونی در ایران تشکیل بدهم. آنها گفتند فعلاً که زمینه ترویج این فکر در ایران آماده نیست. به علاوه عده ای دور هم جمع شده اند و لژی تشکیل داده اند که از چگونگی کار و نحوه فعالیت آنها بی اطلاعیم. با راهنمایی این آقایان با یکی از مقامات مؤثر لژ مذکور تماس گرفتم. در اولین ملاقات با علائم و نشانهایی که محمد خلیل جواهری داد، فهمیدم که او نیز ماسون است و وارد تشکیلات لژ همایون شدم.» (۲)

پس از انحلال لژ همایون که حسین علاء، در برجیده شدن آن نقش

مؤثر و درجه اول داشت، فکر تشکیل لژی که با سازمانهای ماسونی

ص: ۳۱۱

۱- همان، ص ۱۰۹.

۲- راین، فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۳، صص ۵۱۷ - ۵۱۶.

انگلیس و فرانسه بستگی نداشته باشد، در بین تعدادی از فراماسون های قدیمی شکل می گیرد. راین در این مورد به نقل از حسین علاء می نویسد:

«با متلاشی شدن لژ مذکور (لژ همایون) و تقدیس و تأسیس لژهای دیگر، مکرر از طرف شخصیت های فراماسونی ایران، به من مراجعه شد که در یکی از سازمانهای آنها شرکت جویم. ولی به عللی که با سلیقه و نظر شخصی ام ارتباط دارد، حاضر نشدم با آنها همکاری کنم. تا اینکه از طرف چند نفر از شخصیت های قابل اعتماد فراماسون، پیشنهاد تأسیس لژی که با دو سازمان ماسونیزم انگلیس و فرانسه بستگی نداشته باشد عنوان شد. بعد از اینکه شش نفر از استادان ماسونیزم ایران، باهم برای تأسیس لژهای آلمان در ایران توافق کردند، با آنها هم عقیده شده و فعالیتی را که متأسفانه نمی توانم جزئیات آن را افشا کنم و یا نام برادرانم را بگویم، آغاز کردیم.»^(۱)

تأسیس لژ مهر

با این مقدمات، نخستین لژ فراماسونی به نام «مهر» بنا به تقاضای هفت استاد فراماسونی تشکیل شد. هفت استاد تقاضا کننده عبارت بودند از: حسین علاء، سید حسن تقی زاده، مختار الملک صبا، عبدالله انتظام، دکتر تقی اسکندانی، ابوالحسن حکیمی اتباع ایران و «فوگل» تبعه آلمان. این هفت استاد ماسونی، ابتدا از «لژ الپینا»ی سوئیس تقاضا کردند تا اجازه تشکیل لژی به نام «مهر» تابع قانون اساسی این گراند لژ مستقل و آزاد سوئسی را به آنها بدهند. ولی لژ «الپینا»ی سوئیس به آنها اطلاع داد که نمی تواند با این تقاضا موافقت کند، زیرا گراند لژ مذکور منحصر در

ص: ۳۱۲

سوئیس فعالیت داشته و به هیچ یک از سازمانهای فراماسونی جهان بستگی ندارد.^(۱)

در نتیجه هفت استاد مذکور از سازمان فراماسونی آلمان که «لژهای متحده آلمان» نامیده می شد، تقاضای تشکیل لژی را نمودند که وابسته به آنها باشد. سازمان ماسونی مذکور بلافاصله با این تقاضا موافقت کرد و اولین قدم این هفت نفر تشکیل یک سازمان نیمه مخفی به نام «کلوب ماسونیک» بود. پس از چندی سازمان فراماسونی آلمان با اعلام قبولی تشکیل لژ مهر در ایران منشور تأسیس لژ را صادر کرد و به اصطلاح ماسون ها «نور» از آلمان به ایران آورده شد و روز هفدهم بهمن ۱۳۳۸ لژ

ص: ۳۱۳

۱- این همان پاسخی است که به درخواست خلیل جواهری داده بودند و این خود نکته جالب و قابل توجهی است که چرا بنیانگذاران لژ «همایون» و لژ «مهر» قبل از تقاضای وابستگی به گراند لژهای مورد نظر خود، از لژ الپینای سوئیس که قاعدتا می دانند، فعالیت برون مرزی ندارد و به تشکیلات فراماسون جهانی وابستگی ندارد، تقاضای تشکیل لژ و اعلام تبعیت از قانون اساسی آن لژ را می کنند؟ چرا محمد خلیل جواهری که بنا به گفته خود، پروفیسور «ژویل» فرانسوی او را وارد تشکیلات ماسونی وابسته به فرانسه می کند و به قول خودش به عالی ترین مقامات ماسونی از گراند اوریان فرانسه، دست می یابد، [یعنی درجه ۳۳ که بنا به نوشته ای تحت عنوان «نشان و حمایل فراموشخانه»، نشان و حمایل درجه سی و سوم یعنی عالی ترین نشان افتخاری فراموشخانه است از این نشان فقط به ژرژ ششم، ترومن و ونسان اوریول رئیس جمهور فرانسه داده شده است راین، ص ۱۱ به نقل از مجله تهران مصور، شماره ۳۹۵، ۱۱ اسفند ۱۳۲۹] از لژ الپینای سوئیس تقاضای تبعیت می کند و پاسخ می شنود که لژ الپینا فقط در داخله کشور سوئیس می تواند فعالیت کند و از فعالیت در خارج از این کشور عاجز است. راین، فراموشخانه، ج ۳، ص ۱۰ همچنین مؤسسين لژ مهر که «گيلد هامر» سفير آلمان در ايران، در شكل گيري آن نقش داشته و فوگل تبعه آلمان در آن عضویت داشته و مشخصاً لژ وابسته به آلمان بود، از الپینا تقاضای تبعیت می کنند و همان جواب را دریافت می کنند. پاسخی که قاعدتا این اساتید قدیمی می دانستند. بررسی چرایی این تقاضاها از طرف مؤسسين لژهایی که از پیش تبعیت آنها از لژهای فرانسوی و آلمانی معلوم بوده، می تواند جالب باشد.

در سند ۱۴ ب ۴۲۷۰۵۹ ساواک در این مورد چنین گزارش شده است:

«در سال ۱۹۵۸ هفت نفر از فراماسونهای قدیمی ایران به نامهای تقی زاده، عبدالله انتظام، حسین علاء، دکتر تقی اسکندانی، ابوالحسن حکیمی، دکتر تئودور فوگل در تهران کلوبی تشکیل دادند. این کلوب با مکاتبه با لژهای متحده آلمان، موافقت آنها را برای تشکیل شعبه لژ مذکور در ایران جلب کرد و اولین لژ به نام «لژ مهر» تشکیل شد. (۲)»

لژ آفتاب

استقبالی که یک طبقه خاص، یعنی روشنفکران ایرانی از سازمان جدید التأسيس مذکور نمودند، باعث شد، فکر تشکیل لژ دیگری که در آن ایرانیان «آلمانی زبان» و آلمانی های مقیم تهران عضویت داشته باشند، به وجود آید. این لژ که «آفتاب» نامیده می شود، در آن ایرانیان و آلمانی ها فعالیت داشتند و استادی آن با «فوگل» آلمانی بود. پس از تشکیل این دو لژ و ثبت نام و مشخصات آن در دفاتر فراماسونی جهانی، لژهای انگلیسی و فرانسوی که در ایران فعالیت می کردند، آنها را به رسمیت شناختند و درهای محافل خود را به روی اعضای آن گشودند. زیرا به طوری که قبلاً گفته شد، لژهای متحده آلمان هم پس از قبول «عبودیت و سروری و برتری» لژهای انگلیسی در سازمان های ماسونی جهانی به رسمیت

شناخته شده بودند. (۳) فراماسونی آلمان که از پیشرفت سریع دو لژ مهر و

ص: ۳۱۴

۱- راین، همان، ج ۳، ص ۵۲۱.

۲- تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ص ۱۳۱.

۳- راین، همان، ص ۵۲۲.

آفتاب راضی شده بود، به هیئت رهبری این دو لژ اجازه داد تا لژ دیگری نیز تأسیس کنند، این لژ که «ستاره سحر» نامیده شد در ردیف لژهای متحد آلمان در جهان، در ردیف ۸۶۷ ثبت گردید و خیلی زود اعضای آن به چهل تن رسید. استادی این لژ به مهندس شریف امامی واگذار گردید. مهندس شریف امامی که در مدت سه ماه عضویت در لژ آفتاب، از عضویت ساده به درجه استادی و حتی «استاد ارجمند»ی ترقی کرده بود، بزودی در رأس لژ «ستاره سحر» قرار گرفت. (۱)

تشکیل گراند لژ ملی ایران

در سند ۱۴ ب ۴۲۷۰۵۹ آمده است: «کارگردانان اصلی این لژ که به نامهای تقی زاده، انتظام، مختارالملک صبا، مهندس غلامعلی میکده بودند، پس از مشورت با همه اعضا عبدالله انتظام را مأمور مذاکره با اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر نمودند. معظم له نظر انتظام را مبنی بر «اتحاد همه لژهای فراماسونری ایران و عدم الحاق آنها با فراماسونهای جهانی و نیز تشکیل گراند لژ ملی ایران، مورد تأیید قرار دادند. در نتیجه لژهای وابسته به آلمان موضوع را با مرکز خود در میان گذاشتند و آنان نیز با چنین اقدامی موافقت کردند.» (۲)

ص: ۳۱۵

۱- همان، صص ۵۲۳ - ۵۲۲.

۲- در سند دیگری در مجموعه اسناد سید حسن تقی زاده تحت عنوان: پیشنهاد لژ فراماسونری ملی ایران، آمده است: در لژهای فراماسونری وابسته به اسکاتلند و فرانسه پیشنهادی که از قول اعلیحضرت شاه عنوان شده مطرح گردیده است. در این پیشنهادات گفته شده که همه لژهای فراماسونری ایران در یکدیگر ادغام شده و تحت عنوان لژ ملی ایران فعالیت کنند. چنین لژهایی در خاورمیانه از جمله مصر و اردن و سایر کشورها وجود دارد. در مذاکراتی که در درون لژها شد هنوز توافق کامل بین اعضای لژها حاصل نشده است. به خصوص که لژهای آلمانی به نامهای (مهر، آفتاب تابان، صفا) که تا دو سال قبل وابسته به گراند لژ آلمان بوده و از آن تاریخ تاکنون مستقل شده است... با اعضای لژهای فرانسوی و انگلیسی همکاری کرده و یا ادغام شود. لژهای آلمانی که سید حسن تقی زاده، شریف امامی، دکتر اسکندانی - دکتر هدایتی کارگردان آنها هستند با همکاری با فراماسونهای عضو لژهای فرانسوی و انگلیسی مخالفند و در این لژها عناصر نادرست از لحاظ اخلاقی و سیاسی [را] فراوان می دانند (مرکز بررسی اسناد تاریخی، تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ص ۱۳۸).

اما در همین وقت آقایان مهندس شریف امامی، دکترامیر حکمت، اشرف احمدی، معدل و عده ای دیگر که تعدادشان ۲۳ نفر می شد، با مذاکره با گرانده لژ آلمان، همچنان وابستگی خویش را با لژهای جهانی ماسونی حفظ کردند و در نتیجه سالنامه فراماسونری جهانی نام چهار لژ مذکور را حذف و به جای آنها، دو لژ دیگر به نامهای «صفاء» و «وفا» تأسیس و سپس موجودیت گرانده لژ ملی ایران را اعلام کردند. اما سازمانهای فراماسونری جهانی در ایران، بلافاصله ارتباط خود را با گرانده لژ ملی ایران قطع و آنها را غیر قانونی و تشکیل آن را بدون اجازه اعلام نمودند. از آن تاریخ تاکنون ارتباط بین اعضای لژهای چهارگانه با اعضای لژهای فراماسونری جهانی قطع شده، حتی ملاقاتهای معمولی نیز انجام نمی دهند. رؤسای لژهای وابسته به گرانده لژ مستقل ملی ایران عبارتند از :

۱- دکتر تقی اسکندانی دبیر کل

۲- سید حسن تقی زاده

۳- مختارالملک صبا

۴- غلامعلی میکده

۵- عبدالله انتظام

که شورای بزرگ این سازمان فراماسونری را تشکیل می دهند. محل کار این لژها، انجمن اخوت که فقط روزهای پنجشنبه و جمعه درهای آن

ص: ۳۱۶

به روی درآویش باز است و سایر روزهای هفته مخصوص تشکیل لژها است. بدین ترتیب:

۱- روزهای شنبه هر هفته ماه شمسی «لژ وفا».

۲- روزهای یکشنبه هفته دوم و سه شنبه هفته اول هر ماه «لژ مهر».

۳- روزهای یکشنبه و سه شنبه هفته سوم «لژ آفتاب».

۴- روزهای یکشنبه و سه شنبه هفته چهارم «لژ صفا».

در گزارش ۱۵۰۷۰/۴۷۱۱۵۰۷۰/۸/۴/۲۰ ه ۴ آمده است:

«اخیراً لژ غیر منظمی از لژ آلمان مجزا شده که گردانندگان آن آقایان سپهبد بازنشسته آق اولی، میکده و مختارالملک صبا بوده و همچنین آقایان تقی زاده و مهندس اسکندانی نیز عضو همین لژ می باشند. محل تشکیلات لژ غیر منظم واقع در خیابان فردوسی و روبروی بانک ملی ایران در خانقاه مربوطه [خانقاه صفی علیشاه، محل تشکیل انجمن اخوت] می باشد و به عقیده فراماسونری نظر به اینکه لژ مزبور از اصول ماسونی خارج گردیده، لذا لژهای مادر، چه لژ مرکزی ایران و چه لژهای مادر دنیا این لژ را مطرود دانسته و در لژها به لژ غیر منظم معرفی گردیده است. (۱)»

در رابطه با تشکیل گراند لژ ایران در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی آمده است:

«با صعود ریچارد نیکسون به ریاست جمهوری امریکا (آبان ماه ۱۳۴۷) و اقتدار جناح «صهیونیست های نصاری» در بریتانیا (۲)»

ص: ۳۱۷

۱- اسناد فراماسونری در ایران، ص ۲۵۳.

۲- صهیونیست های نصاری، اصطلاحی است که برخی از محققین عرب بر جناح وابسته به صهیونیسم دولتمردان بریتانیا اطلاق کرده اند و چهره هایی چون دیزرائیلی یهودی الاصل، بالفور، لرد نور تکلیف، وینستون چرچیل، ادوارد هیث، مارگارت تاچر و غیره را در برمی گیرد (ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۴۰۸).

محمد رضا پهلوی با برنامه ریزی زیرکانه شاپور ریپورتر «شاپورجی» و اسدالله علم به اجرای طرح هایی برای منکوب ساختن دولتمردان و ایجاد سیطره مطلقه بر مجامع توطئه گر ماسونی دست زد. یکی از این طرح ها، تمرکز لژهای پراکنده فراماسونی موجود در ایران، در «لژ بزرگ ایران» به ریاست جعفر شریف امامی بود. پیش از تشکیل «لژ بزرگ ایران» شریف امامی در رأس لژهای تابع تشکیلات ماسونی آلمان بود که جلسات آن در منزل شخص دکتر علی امیر حکمت در قلعهک تشکیل می شد. در لژ بزرگ ایران مهندس شریف امامی به عنوان استاد اعظم در رأس این لژ بود.»^(۱)

یکی از ویژگی های گراند لژ ایران که موجب نارضایتی فراماسونرهای وابسته به لژهای جهانی شد، تلاش گردانندگان این لژ در تغییر آداب و رسوم و ریتول های داخلی محافل بین المللی و شکل ایرانی دادن به آنها بود. مثلاً در لژهای انگلیسی، فرانسوی، امریکایی، مجسمه هایی از موسی، مسیح، سقراط، بقراط، آبراهام لینکلن و غیره می گذارند و آن ها را ستایش می کنند. ولی در لژهای فراماسونی گراند لژ ایران، تمثال حضرت علی علیه السلام را نصب می کردند و ابیات مثنوی مولوی را می خواندند این تغییرات که حسین علاء در به وجود آوردن آن مؤثر بود، به تدریج سبب مخالفت لژهای انگلیسی و فرانسوی و سنت پرستان با این لژها شد.^(۲)

حسین علاء که در امریکا به سازمانهای فراماسونی پیوست، نخستین استاد اعظم گراند لژ مستقل ایران بود. حسین علاء که در تمام دوران

ص: ۳۱۸

۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۴۰۹-۴۰۸.

۲- راثین، همان، ج ۳، ص ۵۲۳.

فعالیت های سیاسی و اجتماعی خود، پس از بازگشت به ایران با تقی زاده، حکیم الملک و سایر فراماسونهای متنفذ و سرشناس مملکت ارتباط دائم داشت و با یاری و همفکری آنان امور مملکتی را اداره می کرد، قبل از اینکه در لژ مهر و گراند لژ مستقل ایران به دریافت مقام «استاد اعظمی» نایل شود از لژ بزرگ ایده آل جهانی صاحب عالی ترین عنوان یعنی مقام فراماسونری «مادام العمر» شده بود. (۱)

دومین استاد اعظم گراند لژ مستقل ایران، سید حسن تقی زاده (۲)، یکی از بنیانگذاران لژهای آلمانی در ایران است. وی که نخستین بار در سال ۱۳۲۵ ه. ق (۱۹۰۷ م) وارد لژ بیداری ایران شده و پرونده او در دوسیه شماره ۲۵ کارتن شماره ۵ بایگانی لژ به ثبت رسیده است، بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰، هرگاه در نشریات فارسی زبان و محافل و مجالس سیاسی ذکری از سازمانهای فراماسونری و فراماسونهای معروف ایران می شد، نام سید حسن تقی زاده در ردیف اول قرار داشت. در عین حال تقی زاده، همواره از بیان عضویت خود و یا حتی وجود چنین تشکیلاتی خودداری می کرد.

هنگامی که عباس اسکندری در روز ۳۰ دی ماه ۱۳۲۷ در جلسه ۱۳۵ مجلس شورای ملی از نفوذ استعمار بریتانیای کبیر به وسیله فرقه

ص: ۳۱۹

۱- راین، همان، ج ۳، ص ۵۲۸.

۲- سند مندرج در صفحه ۱۸۹ کتاب تقی زاده به روایت اسناد ساواک: در دعوتنامه ای که مجمع لژهای وابسته با امضای تقی اسکندانی، دبیر بزرگ، برای دکتر امیر حکمت ارسال نموده، آمده است: به مناسبت انجام تشریفات استقرار استاد بزرگ جدید بسیار معزز برادر محبوب سید حسن تقی زاده و قائم مقامان لژ بزرگ و معرفی صاحب منصبان بزرگ ایران، کار معبد در درجه شاگردی اجرا خواهد شد. از آن برادر ارجمند دعوت می شود که در ساعت ۲۱۶ بعد از ظهر روز سه شنبه ۱۳ اسفند ماه سال جاری در مقر لژ خیابان فردوسی در این جلسه با شکوه حضور بهم رسانید .

فراماسون در ایران سخن می گوید و نام عده ای از جمله حکیم الملک، تقی زاده، نجم الملک (۱) را ذکر می کند، تقی زاده در جواب اسکندری، سخنان وی در باب فراماسونری را داستان موهوم فراماسون و قصه جن و پری می داند. (۲)

اسماعیل رائین سکوت تقی زاده را در مورد فراماسونری چنین توجیه می کند:

سید حسن تقی زاده دو سخنرانی درباره (مشروطیت ایران) و (اخذ تمدن خارجی) در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ ش (۱۹۶۰ و ۱۹۶۱ م) در باشگاه مهرگان ایراد کرد که در هیچ یک از آنها یا مقالات مصاحبه ها و حتی گفتاری که در مجله یغما به صورت سلسله مقالات جداگانه چاپ شده، درباره نقش فراماسونها و لژیوناری ایران در انقلاب مشروطیت ایران اظهاری ننموده و سکوت مطلق کرده است.

تقی زاده در آخرین روز سخنرانی خود درباره (اخذ تمدن خارجی)، وقتی نوبت به سؤال و جوابها رسید، از طرف نگارنده مورد سؤال و جوابی قرار گرفت که اطلاع از آن لازم است.

۱- سؤال اول درباره نفوذ و رسوخ افکار خارجی ها و اقدامات آنها در مشروطیت بود. تقی زاده در جواب گفت: بدون شک اندیشه ها و افکار خارجیان و حتی کمک های آنان در انقلاب مشروطیت ایران مؤثر بوده و هیچ کس نمی تواند این مسئله را نادیده بگیرد و انکار کند.

ص: ۳۲۰

۱- اسماعیل رائین در مورد عضویت نجم الملک در لژهای فراماسونری می نویسد: در مدت بیست سالی که مشغول تحقیق درباره فراماسونری در ایران بودم، جز در همین استیضاح و نطق عباس اسکندری هیچ گاه به نام نجم الملک برخورد نکرده ام.

۲- رائین، همان، ج ۳، صص ۵۳۲ - ۵۳۱.

۲- سؤال دوم درباره نقش لژ بیداری ایران در انقلاب مشروطیت

بود. تقی زاده بلافاصله به این سؤال پاسخ نداد و پس از اینکه به سؤالات دیگران پاسخ گفت، در آخرین لحظاتی که جلسه سخنرانی تمام می شد، پس از خواندن سؤال اظهار داشت: منظور سؤال کننده از فعالیت لژ فراماسونی است که من اطلاعی ندارم. (۱)

ص: ۳۲۱

۱- راین، همان، ج ۲، صص ۲۱۹ - ۲۱۰.

پس از سقوط احمد قوام به همیاری دولتهای انگلیس و امریکا از سویی و مخالفت مردم، روحانیون و جمعی از نمایندگان با او از دیگر سو، محمد رضا شاه به سوی قدرت برتر، امریکا گرایید؛ اما این امر موجبات عدم رضایت دولت انگلیس را فراهم ساخت. لذا «ایدن» وزیر امور خارجه انگلیس برای تحکیم موقعیت متزلزل انگلیس به تهران آمد و پس از گفتگویی طولانی با شاه، وی را از طرف پادشاه انگلستان به لندن دعوت کرد.^(۱) ولی به علت تردید شاه در پذیرفتن این دعوت، اعلامیه

ص: ۳۲۳

۱- مهدیقلی خان هدایت در مورد سفر شاه به لندن می نویسد: «برای ۲۷ تیر اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی از طرف اعلیحضرت پادشاه انگلیس ژرژ ششم به لندن دعوت شده اند. در نزاکت بین المللی قبول فرموده اند. روز ۲۲ تیر نمایندگان مجلس را خواسته اراده ملوکانه را اظهار داشتند، اشاره به ملاقاتهای اوقات جنگ نمودند، منجمله اجتماعی که در تهران شد. به منافع اینگونه ملاقاتها اشاره فرمودند و توضیحاتی فرمودند که این ملاقات هیچگونه جنبه سیاسی در بر ندارد مگر آنچه به آن بچسبانند.» پس از اشاره به ورود شاه به لندن در تاریخ ۲۹ تیر و سفر به پاریس و سوئیس و رم و بازگشت شاه در روز پنجشنبه ۴ شهریور به تهران، می نویسد: «[شاه] در هر موقع فرمایشات مفید می فرمایند از نطق این موقع کلمه شاهانه را یاد باید کرد: تحول باید از بالا شروع شود اگر نه از پائین شروع خواهد شد.» خاطرات و خطرات، صص ۴۶۴-۴۶۳

مسافرت فقط ۴ روز قبل از حرکت (روز ۲۳/۴/۱۳۲۷) انتشار یافت.

شاه روز ۲۷/۴/۱۳۲۷ به سوی لندن حرکت کرد. خبرنگار روزنامه فرانسوی «تریبون دوناسیون» مسافرت شاه ایران به لندن را چنین توصیف کرد: از منابع موثقی اطلاع حاصل کردم که در این بازی نقش مهم را شرکت نفت انگلیس و ایران بر عهده داشته است. قرارداد داری که باید در سال ۱۹۶۰ منقضی می گردید از طرف شاه سابق، تقریباً پانزده سال قبل تا سال ۱۹۹۳ تمدید گردید. ایرانیان نسبت به این اقدام شدیداً اعتراض و اظهار داشتند که مجلس در نتیجه فشار و تهدید خارجی ها با تمدید قرارداد موافقت نموده است. بنابراین انگلیسی ها مایلند که تجدید قرارداد به طور غیر مستقیم از طرف نمایندگان مجلس فعلی تسجیل و تأیید گردد. برای تأمین این منظور، بهترین وسیله آن است که در بعضی از موارد قرارداد تجدید نظر به عمل آید. مثلاً مواد ۱۰ و ۲۶ که در عین حال خالی از مزایای چند برای انگلستان نخواهد بود.^(۱)

نتیجه ای که دولت انگلستان از این مسافرت منظور داشت، عبارت بود از تحکیم پایه های متزلزل امپریالیسم انگلستان در ایران از راه:

۱- تثبیت موقعیت شرکت نفت انگلیس و ایران با تغییرات جزئی در شرایط امتیاز

۲- ادامه کار بانک شاهی پس از انقضای مدت امتیاز آن

۳- محدود ساختن نفوذ و امتیازات دولت امریکا در ایران

ص: ۳۲۴

۱- گذشته چراغ راه آینده است، به نقل از نشریه داد، شماره ۱۳۰۱، برگرفته از تریبون دوناسیون - ۲۷/۵/۲۰.

۴- انجام اصلاحات صوری در کشور، جهت بستن دهان مردم و یا به قول شاه «تحول از بالا»

۵- تحکیم سیاست مبارزه با رشد دموکراسی و آزادی و نفوذ شوروی.

اما ثمراتی که محمد رضا شاه از این مسافرت می خواست عبارت بود از: جلب موافقت دولت انگلیس با استقرار حکومت فردی او از راه سرکوب آزادی و آزادیخواهان و تغییر قانون اساسی به نفع سلطنت. در این باره مطبوعات داخلی و خارجی توضیحاتی به شرح زیر ارائه کرده اند: «اعلیحضرت همایونی میل دارند اختیاراتی وسیع داشته باشند و در اطراف تحصیل این قبیل اختیارات مذاکراتی با اشخاص مختلف به عمل آمده، چون با این و کلا به دست آوردن اختیارات دشوار می باشد. در پیرامون ایجاد مجلس مؤسسان هم گفتگو شده ولی تأسیس چنین مجلسی خالی از اشکال بلکه خطر نمی باشد.» (۱)

پیش از تشکیل مجلس مؤسسان در فروردین ۱۳۲۸، بیش از یک سال بود که مشورت با سفیر انگلستان و سفیر امریکا درباره تغییر قانون اساسی جریان داشت. مطابق اسناد وزارت خارجه انگلستان در ۱۰ آبان ۱۳۲۶ شاه از سفیر انگلستان درخواست مشورت کرده بود. لوروزتل «Le Rougetel» پس از مشورت با لندن، در ۱۶ دی با نظر شاه موافقت کرد که ترکیب جاری مجلس عملاً اصلاح دستگاه اداری یا وضع سیاست اقتصادی سازنده ای را برای دولت شاه ناممکن کرده است.» (۲)

شاه پس از واقعه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ (ترور نافرجام شاه) به فکر ازدیاد قدرت خود افتاد و بر اثر تلقین اطرافیان درصدد برآمد در قانون اساسی

ص: ۳۲۵

۱- گذشته چراغ راه آینده است، خواندنیها شماره ۳۷۴- ۲۴/۱/۲۷ به نقل از روزنامه اقدام.

۲- لاجوردی، اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران، ص ۱۶۰.

تغییراتی بدهد. از این رو پس از مشورت با عده ای از سران نهضت مشروطیت که در آن ایام حیات داشتند، مانند مستشارالدوله صادق، ابراهیم حکیمی، نصرالملک، تقی زاده و عدل الملک که همه آنها موافق با تغییر قانون اساسی بودند، شاه روز پنجم اسفند، یعنی بیست روز پس از واقعه دانشگاه، نمایندگان فراکسیونهای مجلس را احضار کرد و شمه ای از اوضاع ناگوار در مملکت را تشریح نمود. آن گاه از تندرویهای قوه مقننه سخن راند و سرانجام گفت: دولتها را شما می آورید و می برید، ولی من باید گلوله آن را بخورم. شاه در این دیدار صریحا نمایندگان مجلس را موظف نمود تا موجبات انتخابات مجلس مؤسسان را فراهم نمایند و چند اصل از قانون اساسی را تغییر دهند. انتخابات مجلس مؤسسان با سرعت خارق العاده ای انجام گرفت و روز اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ شروع به کار کرد. سید محمد صادق طباطبایی به ریاست مجلس انتخاب شد و مجلس مجموعا ۸ جلسه تشکیل داد. ابتدا تهیه و تصویب اصل الحاقی به متمم قانون اساسی مبتنی بر تشکیل مجلس مؤسسان در آتیه بود، آن گاه تغییر اصل ۴۸ قانون اساسی.

بی مناسبت نیست در اینجا به گوشه ای از سخنان دکتر مظفر بقایی نماینده کرمان در مجلس پانزدهم درباره تمهید مقدمات تأسیس مجلس مؤسسان و بازیها و نمایش های تکراری و نخ نما شده سردمداران رژیم و مطبوعات وابسته آن روزگار، به هنگام استیضاح دولت ساعد اشاره کنیم. بقایی در سخنان خود می گوید:

«در ۶ اسفند اعلیحضرت همایونی آن فرمایشات را فرمودند و در ۸ اسفند مجلس و دولت موافقت خودشان را اعلام داشتند و در روز چهارشنبه ۱۱ اسفند در [روزنامه] اطلاعات نوشته شده است: تلگرافات مربوط به مجلس مؤسسان در این دو روزه؛ در این دو

روزه تلگرافات زیادی از طبقات مختلف از تهران و شهرستانها به اداره واصل و از پیشگاه همایونی و هیئت دولت و مجلس شورای ملی تقاضای تشکیل مجلس مؤسسان و تکمیل مواد قانون اساسی را نموده اند که از شماره فردا به تدریج در صفحه سوم روزنامه منتشر خواهد شد.

[تکرار و تأکید ناطق]: در تاریخ ششم اسفند و کلا شرفیاب شدند به حضور ملوکانه. در روزهای هفتم و هشتم و نهم اسفند. مجلس، یعنی به اسم مجلس نمایندگان فراکسیونها اظهار نظر کردند(۱) و

هیئت دولت هم تصویبنامه صادر کرد. یک وقت متوجه شدند که به این ترتیب مجلس مؤسسان قانونی نیست و دست پاچه شدند و در تاریخ نهم اسفند یعنی بعد از تمام شدن تمام آن جریانات، تلگرافی از ستاد ارتش - تلگراف را بنده خودم دیدم - تلگراف کردند فوری به تمام لشکرها که ابراز احساسات از طرف ملت و تقاضای تشکیل مجلس مؤسسان بشود. شما هیچ تلگرافی به تاریخ قبل از ۹ اسفند نمی توانید ارائه بدهید. چون دستور مال روز ۹ اسفند است، روز ۱۱ اسفند در روزنامه اطلاعات نوشتند که این دو روزه تلگرافات رسیده است والا اگر چنانچه تصمیم دولت و تصمیم ملوکانه متکی بر تقاضای مردم بود، روزنامه اطلاعات می بایست اقلاً روز چهارم اسفند بنویسد که تلگرافاتی برای تشکیل مجلس مؤسسان رسیده است. آن وقت تصمیم ملوکانه را

ص: ۳۲۷

۱- موافقت فراکسیونهای پارلمانی: پس از مباحثاتی که در جلسات امروز در اطراف نظریات شاهانه و اصلاح و تکمیل بعضی از مواد قانون اساسی به عمل آمد در آخر وقت نمایندگان فراکسیونهای اتحاد، اتحاد ملی، آزادی، ترقی، دمکرات ایران، اتفاق نظر خود را کتبا ضمن نامه ای نوشته و تقدیم مقام ریاست کردند. در این نامه ها آقایان نمایندگان فراکسیونهای حاضر در مجلس موافقت خود را با تشکیل مجلس مؤسسان و اصلاح و تکمیل بعضی از مواد قانون اساسی اعلام کردند. استیضاح از دولت ساعد، ص ۸۶، ۲۷ فروردین ۱۳۲۸.

تأیید بکنند و این یک موضوعی است و از آن اشتباهات عجیب غیر قابل عفو است سپس دکتر بقایی نمونه هایی از تلگراف های چاپ شده در روزنامه اطلاعات را قرائت می کند:

از کاشمر یک عده تلگراف کرده اند که این جانبان: نانوایان و بقالان و قصابهای شهرستان کاشمر به واسطه نقص قوانین نامطلوب فعلی و وضع اجتماعی کنونی کشور که موجب زحمت و اشکالات زیادی شده است به ستوه آمده ایم (خنده نمایندگان) و بدینوسیله از اولیای محترم امور تقاضا داریم به منظور رفاه و آسایش حال ما بیچاره ها، به منظور رفاه و آسایش اهالی هر چه زودتر برای تشکیل مجلس مؤسسان و سنا و تعدیل قوانین فعلی کشور اقدامات مؤثری به عمل آید. (۱)

یک تلگراف دیگری دارم که این تلگراف بزرگترین سند ترقیات ما است. خیلی سند مهمی است. نشان می دهد که ما چقدر با قدم های بلند در اثر نمی دانم فلان به طرف تعالی و ترقی و عدالت اجتماعی و تحول فلان و فلان پیش رفته ایم.

کیهان: صدور فرمان همایونی در خصوص تشکیل مجلس مؤسسان برای تکمیل و تجدید اصول ۴۸ و ۴۴ قانون اساسی، در بین دانش آموزان کردستان (ببینید کردستان که بیشتر سکنه آن بی سوادند حالا چطور با سواد شدند). ایجاد ذوق و شعفی فوق العاده نموده. بدین وسیله مراتب شکرگزاری خود را به پیشگاه ملوکانه معروض داشته و استدعا می نمایند امر اکید صادر فرمایند که وسایل تشکیل مجلس سنا را فراهم کنند.

من مقصودم توهین نیست به تمامشان هم اظهار ارادت می کنم و از اینجا به پدرانشان درود می فرستم که این چنین فرزندان برومندی

ص: ۳۲۸

تربیت کرده اند که بین سنین ۷ و ۱۴ سال راجع به قانون اساسی اظهار نظر می کنند (خنده حضار). (۱)

به هر تقدیر روز ۶ فروردین ماه ۱۳۲۸ انجمن نظارت بر انتخابات مجلس مؤسسان تشکیل شد. نصرالملک هدایت به ریاست انجمن منصوب گردید و روز اول اردیبهشت ۱۳۲۸ ساعت ده بامداد مجلس مؤسسان در کاخ دادگستری افتتاح شد و حکیم الملک به ریاست سنی انتخاب شد. روز ۳ اردیبهشت ۱۳۲۸ سید محمد صادق طباطبایی به ریاست مجلس مؤسسان و نصرالملک هدایت و سهام السلطان بیات به نیابت انتخاب شدند.

روز ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان اصل الحاقی به قانون اساسی را تصویب کرد (۲) و فردای آن روز (۱۸ اردیبهشت) اصل ۴۸ قانون اساسی که تغییراتی در آن داده شده بود به تصویب مجلس مؤسسان رسید. (۳)

ص: ۳۲۹

۱- همان، ص ۵۶.

۲- اصل الحاقی به متمم قانون اساسی: در هر موقعی که مجلس شورای ملی و مجلس سنا هر یک جداگانه خواه مستقلاً خواه به پیشنهاد دولت لزوم تجدید نظر در یک یا چند اصل معین از قانون اساسی یا متمم آن را با اکثریت دو ثلث کلیه اعضای خود تصویب نماید و اعلیحضرت همایون شاهنشاهی نیز نظر مجلسین را تأیید فرمایند، فرمان همایونی برای تشکیل مجلس مؤسسان و انتخاب اعضای آن صادر می شود. اختیارات مجلس مزبور محدود خواهد بود به تجدید نظر در همان اصل یا اصول بخصوصی که مورد رأی مجلسین و تأیید اعلیحضرت همایون شاهنشاهی بوده است. تصمیمات مجلس مؤسسان با اکثریت دو ثلث آرای کلیه اعضا اتخاذ و پس از موافقت اعلیحضرت همایون شاهنشاهی معتبر و مجری خواهد بود. این اصل شامل هیچ یک از اصول قانون اساسی و متمم آن که مربوط به دین مقدس اسلام و مذهب رسمی کشور که طریقه حقه جعفریه اثنی عشریه می باشد و احکام آن ویا مربوط به سلطنت مشروطه ایران است، نمی گردد و اصول مزبور الی الابد غیر قابل تغییر است.

۳- اصل چهل و هشتم بدین شرح تغییر یافت: اعلیحضرت همایون شاهنشاهی می تواند هر یک از مجلس شورای ملی و مجلس سنا را جداگانه و یا هر دو مجلس را در آن واحد منحل نماید.

پس از سقوط دولت قوام، شاه برای تجدید اقتدار خود که در زمان قوام سخت مورد بی‌اعتنایی نخست‌وزیر واقع و خدشه‌دار شده بود، به فکر تأسیس مجلس سنا افتاد. این مجلس که نیمی از نمایندگان آن مقرر بود سناتورهای انتصابی و در واقع منتخبین شاه باشند، می‌توانست اقتدار از دست رفته شاه را به او بازگرداند. (۱)

هر چند تقی زاده در خاطرات خود می‌نویسد:

«مشروطه طلب‌ها و وکلای مجلس شورای ملی با [تشکیل] مجلس سنا مخالف بودند و نمی‌خواستند یک روزی سنا تشکیل شود. مدت چهل - پنجاه سال گذشت و نگذاشتند تشکیل بشود. به نظر مشروطه طلب‌ها، سنا مؤسسه‌ای بر ضد مجلس شورای ملی حساب می‌شد. جهتش از اول این بود که روز اول در قانون اساسی نوشتند هر وقت بین مجلس و شاه اختلاف افتاد و شاه خواست مجلس شورای ملی را منحل بکند، اگر مجلس سنا موافقت کرد می‌شود. این مطلب باعث وحشت مجلسی‌ها بود و آن را حکم قتل مجلس می‌شمردند. پس سعی می‌کردند هر چه ممکن است سنا به

ص: ۳۳۰

۱- ناگفته نماند که احمد قوام به منظور جلب رضایت شاه ضمن دفاع از برنامه دولت خود، در مهر ماه سال ۱۳۲۶ گویا برای «استحکام مبانی مشروطیت» از تشکیل مجلس سنا سخن به میان آورده، گفت: نه تنها دولت به نقض قانون اساسی مبادرت نکرده، بلکه برای اجرای کلیه مواد آن در نظر است لایحه تشکیل مجلس سنا به مجلس شورای ملی تقدیم شود. به این ترتیب ارکان مشروطیت ایران قویم گردد و این نقص که از لحاظ پارلمانی متوجه دموکراسی ایران بوده برطرف شود. رزم، شماره مخصوص ۶، مورخه ۱۵/۵/۲۷، سرمقاله

اما حکیمی، یار و یاور و هم مسلک تقی زاده، در ۱۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۷ لایحه تشکیل مجلس سنا را به مجلس برد و به تصویب رساند (۲) و دولت ساعد آیین نامه انتخابات مجلس سنا را تهیه کرد و به

ص: ۳۳۱

۱- زندگی طوفانی، ص ۲۹۰. در ذی قعدة ۱۳۲۵ به دنبال حادثه میدان توپخانه، شاه و اطرافیان از مجلس خواستند که مجلس «سنا» تشکیل شود. چون در قانون اساسی مقرر بود که نظامنامه آن مجلس را باید مجلس شورا بنویسد. مجلس زیر بار نرفت و سنا تشکیل نشد. سقوط محمد علی شاه، موجب شد که اعیان و اشراف پس از آنکه از برکت سردار اسعد و سپهدار مشاغل مهم به دست آوردند، به خیال تشکیل سنا افتند؛ لذا از آیت الله خراسانی و آیت الله مازندرانی فتوا گرفتند که تشکیل مجلس سنا لازم است. در جلسه ۵۱ مجلس دوم شبه اول صفر ۱۳۲۸ قمری رئیس مجلس گفت که چند طغرا عریضه از اعیان و اشراف و تجار و ایل بختیاری درباره لزوم تشکیل سنا به مجلس رسیده است. تقی زاده پشت تریبون رفت و گفت که مجلس شورای ملی پس از آنکه مجال یافت نظامنامه مجلس سنا را خواهد نوشت... حالا- که اسامی امضا کنندگان را خواندیم، دیدیم که صاحبان این امضاها اقدامی در امر مشروطیت نکرده اند که امروز حفظ قانون اساسی آنان را وادار به این اظهارات بنماید. یک روز همین حجج اسلام حکم به وجوب مجلس شورای ملی کردند. از اینان که این عریضه ها را امضا کرده اند، یک نفر عریضه ای به محمد علی میرزا نداد که مجلس شورای ملی را که بر حسب حکم حجج اسلام واجب است افتتاح نمایند. تقی زاده و دوستانش مخالف تشکیل سنا بودند و می گفتند که سنا در انگلستان حافظ امتیازات لردها و در ممالک متحده امریکا مدافع حقوق ایالات است. اما در ایران معنی اعیان و اشراف روشن نیست. به علاوه پس از توپ بندی مجلس وضع حقوقی سابق تغییر کرده است چه «سنا» رشوه ای بود که ملت به مظفرالدین شاه داده بود تا مشروطیت بگیرد. در اثر نطق رهبر حزب دمکرات مجلس دوم تقی زاده تشکیل سنا سی سال به تأخیر افتاد. عده ای بر وی خرده گرفته اند که شایسته نبود که در هفتاد سالگی خود را کاندید سناتوری کند. (مجتهدی، مهدی، تقی زاده، صص ۳۳۶، ۳۳۷).

۲- هنگام تقدیم این لایحه حسین مکی نماینده مجلس فریاد زد: چرا لایحه تشکیل مجلس شورای ملی را نمی آورند و به قول عمیدی نوری «ملتی که نمایندگان مجلسش را دیگران انتخاب می کنند و اساسا روح مردم از انتخاب آنها بی اطلاع است چه اسمش سنا باشد چه مجلس شورا، چه باری از دوش ملت برخواهد داشت. گذشته چراغ راه آینده است، به نقل از داد، شماره ۱۲۳۱، مورخه ۲۰/۲/۲۷، یادداشت روز. از طرف دیگر عناصر طرفدار سیاست انگلیس نیز - قبل از مسافرت شاه به لندن - نسبت به این لایحه روی خوش نشان نمی دادند. از آن جمله سید محمدباقر حجازی با اشاره به لایحه مزبور نوشت: به موجب نص صریح ماده دوم متمم قانون اساسی و ماده چهل و هفتم قانون اساسی، مجلس سنا شرط تحقق مشروطیت و شرط صحت قانون گذاری مجلس شورای ملی نبوده و نیست. (گذشته چراغ راه آینده است، به نقل از وظیفه، شماره ۱۹۷، مورخه ۴/۳/۲۷، سرمقاله).

مجلس داد. و مجلس آن را در ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۲۸ تصویب کرد. فرمان تشکیل نخستین دور مجلس سنا در ۲۵ خرداد ماه ۱۳۲۸ توسط شاه صادر شد و فعالیت گروهها و احزاب و متنفذین برای فرستادن افراد مورد نظر خود به مجلس سنا، آغاز شد.

فعالیت احزاب و گروهها و دسته بندی ها جهت ورود به مجلس سنا

تقی زاده و مجلس سنا

گزارش موجود در اسناد ساواک، حاکی از آن است که از آغاز صدور فرمان تشکیل مجلس سنا، عضویت تقی زاده را در سنا، برخی از احزاب و گروهها و افراد متنفذ مطرح کرده بودند.

در یکی از گزارش ها، آمده است:

«آقایان تقی زاده و نجم الملک نیز از طرف «عامیون ایران» کاندید [ای] نمایندگی مجلس سنا می باشند و در این مورد در حزب برای آنها فعالیت می شود.»

در گزارش ۲۵/۵/۲۸ ت ۱ آمده است:

«دیروز غروب عده ای از اعضای حزب اتحاد ملی که در مقابل درب ورودی کلوب اجتماع داشتند، این اشخاص را از طرف

ص: ۳۳۲

دربار کاندید[۱] [اعلام می داشتند: حکیم الملک، جم، تقی زاده، عباس اقبال، سرلشگر ضرغامی، دکتر شفق، سید محمد صادق طباطبایی، حسین سمیعی، نصرالملک هدایت.]»

در گزارش ۲۵/۵/۱۳۲۸ ت آمده است:

«دیروز در منزل آقای فرهودی معاون اسبق نخست وزیری واقع در خیابان حقوقی جلسه ای برای انتخابات مجلس سنا تشکیل شده بود. اشخاصی که در آنجا جمع شده بودند عبارتند از: مورخ الدوله سپهر، دکتر ملک زاده، تقی زاده، حکیم الملک، این دسته مخصوص آقای حکیم الملک جدا فعالیت می کنند و آقای تقی زاده برای انتخاب شدن از صبح تا شام در فعالیت است.

گزارش مورخه ۳ شهریور ۱۳۲۸: طبق گزارش مأمور ویژه، شب گذشته جلسه ای مرکب از ۱۸ نفر از کاندیداهای نمایندگی مجلس سنا در منزل سهام السلطان بیات تشکیل شد و بعد از مذاکرات مفصل چون از کمک آقایان حکیمی، تقی زاده و چند نفر دیگر از این قبیل اشخاص مایوس می گردند، قرار می شود اسامی آنها را از لیست خودشان حذف نمایند. روی این تصمیم صبح امروز بیات، بوشهری و تهرانچی با حضور نیکپور در اتاق بازرگانی تشکیل جلسه داده و در روی اسامی ۴۵ نفر توافق نموده و قرار شد عصر امروز ضمن آگهی رسمی این اسامی را به اطلاع عموم برسانند.»^(۱)

گزارش ۳۱/۵/۲۸ ت ۲ در خصوص نامزدهای انتخاباتی مجلس سنا آورده است:

«حزب عامیون دمکرات، آقایان حکیم الملک، تقی زاده، فرهودی، آرامش، دکترمتین دفتری، نجم الملک، دکتر ملک زاده، دکتر

ص: ۳۳۳

۱- تقی زاده به روایت اسناد ساواک، همان، صص ۹۹ - ۹۴.

قاسم زاده، دکتر شایگان، عباس مسعودی را کاندید نموده و فعالیت زیادی هم می نمایند و (یک کلمه خوانده نشد، احتمالاً فرهنگها) هم چون به آقای حسین فرهودی علاقه دارند، به آنها رأی می دهند.»^(۱)

به هر تقدیر در روز ۲۲ مرداد ۱۳۲۸ هیئت نظارت بر انتخابات مجلس سنا تشکیل شد و سید محمد صادق طباطبایی به ریاست هیئت نظارت انتخاب شد.

در آن تاریخ انتخابات مجلس سنا دو مرحله ای بود. هر حوزه پنج نفر را انتخاب می کردند و منتخبین از میان خود یک نفر را به عنوان «سناتور انتخابی» بر می گزیدند و او به مجلس سنا راه می یافت.

در انتخابات مرحله اول تهران ۷۵ نفر انتخاب می شدند و این منتخبین، ۱۵ نفر را از میان خود انتخاب کرده، به مجلس می فرستادند. روز هفتم آبان ماه ۱۳۲۸ بر حسب دعوت استاندار تهران از منتخبین مرحله اول و اعضای نظارت انتخابات مجلس سنا، جلسه ای برای انتخابات مرحله دوم مجلس سنا تشکیل گردید و از میان ۶۴ نفر از برگزیده شدگان مرحله اول که در این جلسه حضور داشتند، ۱۵ نفر، از جمله: سید حسن تقی زاده، نصرالملک هدایت، ابراهیم حکیمی، دکتر احمد متین دفتری، عبدالحسین نیکپور، دکتر سعید مالک، یمین اسفندیاری، محمد سروری، ابراهیم خواجه نوری، نجم الملک، عباس مسعودی، دکتر صدیق، حسین تقوی، دکتر ملک زاده و جواد بوشهری به عنوان سناتور انتخابی تهران به مجلس سنا راه یافتند.

در خصوص اعمال نفوذ در جریان انتخاب مرحله دوم در گزارش

ص: ۳۳۴

۱- همان، ص ۱۰۱.

مورخه ۲۹ شهریور ماه ۱۳۲۸ آمده است:

«بنا به اظهار شخص مطلعی در دعوت مطبوعاتی روز ۲۲ ماه جاری دکتر مصدق علاوه بر (یک کلمه خوانده نشد) علنی به طور خصوصی نیز به ارباب جراید گفته است سفارت انگلیس به دولت فشار می آورد که من به نمایندگی مجلسین سنا و شورای ملی انتخاب نشوم و می خواهند تقی زاده را به ریاست مجلس سنا بگمارند که لایحه نفت را به تصویب برساند و شاید برای افتتاح مجلس شورای ملی هم منتظر وکلای تهران نشوند و مجلس را به ریاست «دکتر طاهری» که قرار است از یزد انتخاب شود، افتتاح کنند.»^(۱)

هر چند نگارنده مطلبی دال بر کاندیداتوری تقی زاده در تبریز برای نمایندگی مجلس سنا در دوره اول ندیده است، اما سند مورخه ۱۷ شهریور ۱۳۲۸ در پرونده تقی زاده حاکی از آن است که تقی زاده نیز در بین حائزین اکثریت بوده است. در این سند آمده است:

«حائزین اکثریت انتخابات مجلس سنا در تبریز که خاتمه پیدا کرده، گنجه ای ۴۶۷ رأی، ممقانی ۳۲۳ رأی، تقی زاده ۳۲۴ رأی، اسکندری ۳۰۴ رأی، ایپکچی ۳۴۱ رأی، حکیم الملک ۳۳۷ رأی، عبدالله ثقه الاسلامی ۱۶۲ رأی، ثقه الاسلام ۱۵۱ رأی و عده دیگری که رأی آنها نسبت [نسبتاً] کم بوده است.»^(۲)

به هر حال روز ۲۰ بهمن ماه ۱۳۲۸ دوره اول مجلس سنا و دوره شانزدهم مجلس شورای ملی افتتاح شد و ابراهیم حکیمی به ریاست سنی مجلس سنا و مخبر فرهمند به ریاست سنی مجلس شورای ملی

ص: ۳۳۵

۱- همان، ص ۴۲.

۲- همان، ص ۴۰.

انتخاب شدند.

روز ۳۰ بهمن ۱۳۲۸ انتخابات هیئت رئیسه دائمی مجلس سنا انجام گرفت و سیدحسن تقی زاده به عنوان رئیس و نصرالملک هدایت و سهام السلطنه بیات به عنوان نائب رئیس انتخاب شدند. مجتهدی می نویسد:

«شیخ الشیوخ (تقی زاده) ضمن تشکر از صمیم قلب گفت:

که من به این تالار انس دارم. به همین جهت موقع وداع ابدی از این محوطه تأثری بزرگ برای من دست داد. اینک خدا را شکر می کنم که باز به اینجا برگشته ام.»

هم او توضیح می دهد که جلسات سنا در بهارستان منعقد می شد. در پایان مجلس پانزدهم تقی زاده پس از تجلیل از احرار صدر مشروطیت گفت: «سنم اجازه نمی دهد به وکالت مجلس انتخاب شوم. اینک این آستان را می بوسم و مرخص می شوم.»^(۱)

هیئت رئیسه مجلسین روز ۴ اسفند ماه ۱۳۲۸ با شاه ملاقات کردند و آمادگی مجلسین را برای کار اعلام داشتند. در این دیدار شاه از مجلسین خواستار حقوقی برای خود شد که مجلس مؤسسان در اصل ۴۸ برای شاه منظور نموده بود.

ص: ۳۳۶

۱- مجتهدی، تقی زاده، ص ۲۵۵.

همان گونه که اشاره شد، علیرغم همدلی و هماهنگی روحانیت، مردم و جمعی از نمایندگان مجلس در جریان ملی شدن نفت، نمایندگان مجلس سنا، از همگامی با مردم خودداری ورزیده، با دولت مصدقی همراهی نمی نمودند.

مهدی مجتهدی، یکی از مریدان تقی زاده می نویسد:

«ارباب (تقی زاده)، مجلس سنا را با کفایت و بی طرفی اداره می کرد. اما ایران وطن عزیز ما، آبستن حوادث بود... مدتی بسیار کوتاه حسین علاء نخست وزیر بود. آخر کار پس از دو قتل سیاسی، مرحوم دکتر مصدق که کابینه انداز بود، کابینه ساز شد. مردی که یک عمر رهبر اقلیت بود، نخست وزیر ایران شد و صنعت نفت را ملی اعلام کرد. سنا در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ عمل انجام یافته را بی گفتگو پذیرفت، چه وطن پرستانه بود و شجاعانه بود و پس از قتل مرحوم هژیر و مرحوم رزم آرا مجالی برای گفتگو نبود(!)»^(۱)

ص: ۳۳۷

هم او می نویسد:

«پس از اعلام ملی بودن صنعت نفت مشکلات پیش آمد. هر دو مجلس به دولت دکتر مصدق همواره رأی اعتماد می دادند؛ اما آن مرحوم چنانکه مشار در مجلس شورا گفته بود، جز با مرعوب و مجذوب نمی توانست کار کند و پیرمردان سنا مرعوب و مجذوب نبودند و از فعالیت حزب منحل توده نگران بودند و نگرانی خود را کتمان نمی کردند.»^(۱)

مهدی مجتهدی با اشاره به این سخنان دکتر مصدق در مجلس دوره چهاردهم که گفته بود:

«آقای تقی زاده که امتیاز داری را سی و دو سال تمدید نمود و یک میلیارد و شصت میلیون تومان ضرر به ملت ایران وارد کرد، امروز سیاست دولت دست اوست و در سازمان ملل متفق رأس نمایندگان ایران واقع شده است و سهیلی را هم که پنج اعلام جرم در این مجلس علیه او داده شده می خواهد وارد هیئت نمایندگی ایران کند و با یک تیر دو نشان بزند. یکی اینکه یک همفکر بیشتر پیدا کند و دیگر اینکه همفکر متهم خود را طیب و طاهر نماید. این است که عرض می کنم رحمه الله علی نباش الاول...»^(۲)

در ادامه می نویسد:

«مرحوم دکتر مصدق در ساعاتی که آذربایجان از دست می رفت، بر حکیمی که شکایت از روس به سازمان ملل برده بود، تاخت و هیئت نمایندگی ایران را بی آبرو ساخت و تقی زاده را خائن شماره ۱ و سهیلی را خائن شماره ۲ خواند. خوشبختانه آذربایجان نجات

یافت .

ص: ۳۳۸

۱- همان.

۲- کی استوان، سیاست موازنه منفی، ص ۲۲۶.

تقی زاده به ریاست و رئیس آبستروکسیون به صدارت و سهیلی به برائت رسید، اما میان رئیس سنا و رئیس دولت جبهه ملی شکر آب باقی بود.

از این رو هر وقت رئیس دولت جبهه به مجلس سنا می آمد، رئیس، کرسی ریاست را ترک می کرد و اداره مجلس شیوخ را به یکی از معاونان محول می داشت.^(۱)

مخالفت سناتورهای انتصابی با مصدق و ملی شدن صنعت نفت به پیروی از اوامر و نواهی شاه و درباریان ذی نفوذ و برخورد تقی زاده با مصدق، موجب شد که در روز ۱۶ تیر ماه ۱۳۳۱، نمایندگان مجلس سنا از ابراز تمایل به نخست وزیری مصدق خودداری نمایند که همین عدم ابراز تمایل موجب شد که دکتر مصدق از قبول پست نخست وزیری امتناع کند. نمایندگان مجلس سنا در جلسه خصوصی روز ۱۸ تیر ماه، تمایل به نخست وزیری دکتر مصدق را مطرح نمودند که از ۳۶ سناتور حاضر در جلسه فقط ۱۴ نفر به نخست وزیری مصدق ابراز تمایل نمودند.

عدم همگامی سناتورها با دولتی که با حمایت روحانیت و مردم می رفت تا دست استعمار انگلیس را از مداخله در امور داخلی کشور قطع کند، موجب شد که در روز ۱۹ تیر ماه آیت الله کاشانی اعلامیه شدید اللحنی علیه مجلس سنا انتشار دهد.

وقایع ۳۰ تیر و سقوط دولت احمد قوام و صدور فرمان نخست وزیری مجدد مصدق موجب شد سناتورها در روز اول مرداد ۱۳۳۱، در جلسه علنی خود، از ۴۱ سناتور حاضر در جلسه، ۳۳ نفر به نخست وزیری مصدق و در روز ۱۱ مرداد ماه از ۳۵ سناتور حاضر در جلسه ۳۴

ص: ۳۳۹

نفر به مصدق و برنامه هایش رأی اعتماد دهند و در روز ۲۰ مرداد مجلس سنا لایحه اختیارات شش ماهه مصدق را تصویب کند. اما مخالفت سنا با دولت و مردم خاتمه نیافت و با لوایح مصوب مجلس شورای ملی در مورد عفو خلیل طهماسبی و مصادره اموال قوام السلطنه عامل وقایع خونبار سی ام تیر، در تاریخ ۲۵ مهر ماه ۱۳۳۱ مخالفت کرد و آن را خلاف قانون اساسی و قوانین موضوعه دانست.

تقی زاده در مورد تعارض دولت و سنا می نویسد:

«مصدق السلطنه با آقا سید ابوالقاسم کاشی (کاشانی) بر ضد مجلس سنا بودند. مصدق می خواست هر دو مجلس در زیر حکمش باشد. آخرش حق وضع قوانین برای خودش گرفت، چون مجلس یواش یواش جانش را به لب رسانده بود. بقائی و معظمی و مکی هر چه که می خواست می کردند. آنجا حکمش نافذ بود. خیال کرد که حکم مطلقش با وجود سنا شاید نافذ نباشد. چون در سنا اشخاصی بودند که شاید مقاومت می کردند. این بود که با سید ابوالقاسم کاشی بنا را بر این گذاشتند که سنا را کلیتا از بین ببرند.»^(۱)

تقی زاده در مورد انحلال مجلس سنا می نویسد:

«وقتی که آقا سید ابوالقاسم کاشی رئیس مجلس شورای ملی شد هیچ وقت به مجلس نرفت. [مهندس احمد] رضوی را نایب گذاشت. من رئیس سنا بودم. مجلس شورای ملی، برای جای سنا طرف جنوب شرقی باغ مجلس، اتاق کمیسیون را دادند که دفتر مجلس سنا باشد. آن اتاق دست سنا بود. سناتورها آنجا جمع می شدند و هر چه مطلب داشتند، می گفتند. مثل اینکه آنجا مال

ص: ۳۴۰

جلسه مجلس شورای ملی هفته ای دو روز یا سه روز دست آنها بود و جلسه مجلس سنا هم همان جا که مال اینها بود هفته ای دو روز یا سه روز منعقد می شد. حتی این طوری شد که چون نیکسون معاون رئیس جمهوری [امریکا] آمد به ایران [برای آمدن] مجلس سنا، به همان اتاق بزرگی که دست ما بود آمد و آنجا ما پذیرایی کردیم. نطق هم کرد. من هم نطقی در جواب او کردم. گفتم خیلی باید عذر بخواهم که اتاق ما محقر و کوچک است، جایی نداریم و شما را این جا پذیرایی می کنیم. گفتم شاعر معروف ما گفته است:

گر خانه محقر است و تاریک

بر دیده روشنت نشانم

جمله معترضه است: یک کسی از همدان نامه ای نوشت که یک نفر کافر را راه داده اید و آن وقت هم می گویند بر دیده روشنت نشانم. در این بین کسی را فرستادم پیش آقا سید ابوالقاسم کاشی که ملاقاتی بکنیم. گفت خیلی خوب حاضریم بعد از روز دوشنبه. نگو توطئه چیده بودند [همان روز] سنا را از بین ببرند و او وعده دوشنبه داد. سید ابوالقاسم و مصدق محرمانه نشسته بودند و برای بر هم زدن مجلس سنا نقشه کشیده بودند. [به این طور] که چون در قانون اساسی نوشته مدت مجلس دو سال است، مجلس شامل هر دو مجلس است. [پس] نیم سال هم از حقش گذشته. محرمانه و مخفیانه و ناگهانی عمل کردند.

در این حیص و بیص از سنا ده یا بیست نفر آمده بودند. یک مرتبه گفتند که سید ابوالقاسم با تلفن حکم کرده و گفته است یک نفر هم از سنا [تورها را] از بیرون نگذارید بیاید تو. این را که به من گفتند من بلند شدم. در همان اتاقی که بودیم همه آقایان را اطراف خود جمع کردم و به گوششان گفتم همه بروند منزل نظام السلطنه

(مافی). گفتم او سالنش را آماده کند. آبتین را فرستادم در میدان بهارستان بایستد و هر کدام از سناتورها که آمد بروند جلو به گوشش بگویند بروند منزل نظام السلطنه. همین طور هم شد. بعد خودم رفتم. دیدم همه بدون استثنا آمده اند. آنجا جلسه را منعقد کردم، می خواستم این مطلب درز نکند. چون بعضی ها نگرانی داشتند و اطمینان به ظهیرالاسلام^(۱) نداشتند. او که می خواست بروند من گفتم

ص: ۳۴۲

۱- ظهیرالاسلام «سید جوادامامی»: سید جواد ظهیرالاسلام فرزند حاج سیدزین العابدین ظهیرالاسلام امام جمعه تهران در سال ۱۳۰۰ قمری متولد شد. مادرش شاهزاده «ضیاءالسلطنه» دختر سوم ناصرالدین شاه و خودش داماد مظفرالدین شاه قاجار بود. او به سبب خویشاوندی با اهل دربار همواره مورد احترام پادشاه قاجار بود. سید جواد امامی پس از درگذشت پدرش در ذیقعد سال ۱۳۲۱ قمری به لقب ظهیرالاسلام ملقب گردید. او در ابتدای جنبش مشروطه راه ملایمت و مماشات با هر دو دسته مستبد و مشروطه خواه را در پیش گرفته بود. روزی از طلاب مدرسه ناصریه می خواست در سیاست دخالت نکنند و علیه دولت به مخالفین و تظاهرکنندگان نپیوندند، روز دیگر برای «سید محمد طباطبایی» که در قم متحصن بود تلگراف حمایت و پشتیبانی می فرستاد. پس از فوت مظفرالدین شاه و روی کار آمدن محمد علی شاه و بروز اختلاف بین مشروطه خواهان و دربار، به صف مخالفین مشروطه ملحق شد و ضمن حرام دانستن مجلس شورای ملی، به جرگه هواداران مشروطه مشروعه پیوست. پس از پیروزی مشروطه خواهان و فتح تهران، او از هر گزندی مصون ماند، اما هنگامی که در سال ۱۳۲۹ قمری، محمد علیشاه مجددا در صدد به دست آوردن تاج و تخت با همراهی «شجاع الدوله» و «سالارالدوله» برای سرنگون کردن دولت مشروطه دست به فعالیت هایی زد، ظهیرالاسلام، مجدالدوله و امین الدوله به دستور صمصام السلطنه بختیاری نخست وزیر وقت دستگیر و زندانی شدند. در دوم مهر ماه ۱۳۰۰ خورشیدی، او و عده ای دیگر همچون: ضیاءالسلطان، میرزا احمد خان برادر سالار فاتح و مشارالملک به جرم ایجاد کمیته ای سری برای سوء قصد به جان «سردار سپه» بازداشت شدند. فرماندار نظامی، تهران به هنگام افشای این کمیته در اعلامیه فرماندار نظامی، ظهیرالاسلام را رئیس کمیته ترور معرفی کرد، ولی اندکی بعد او نیز در سلک هواداران رضا شاه درآمد و به مقام و منصب دست یافت. ظهیرالاسلام پنج بار در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۳۴ و ۱۳۴۲ قمری و مرداد ۱۳۳۰ و آذر ۱۳۴۲ خورشیدی نایب التولیه مدرسه عالی سپهسالار و دوبار نیز در سالهای ۱۳۳۴ و ۱۳۳۸ قمری نایب التولیه آستان قدس رضوی گردید. او در سال ۱۳۱۵ خورشیدی به نمایندگی دولت ایران برای افتتاح مسجد مسلمانان به پاریس رفت و در همان سال به دستور شاه از لباس روحانیت خارج شد. در دولت قوام السلطنه بعد از شهریور ۱۳۲۰ به اتهام اختلاس بازداشت شد و در دوره اول مجلس سنا با عنوان سناتور انتصابی بدین مجلس راه یافت. سید جواد امامی «ظهیرالاسلام» سرانجام در فروردین ماه ۱۳۴۴ در سن ۸۴ سالگی در تهران، در گذشت و در مقبره جدش «میرزا ابوالقاسم امام جمعه» معروف به «سرقبر آقا» واقع در جنوب تهران به خاک سپرده شد. (مرسلوند، حسن، زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، صص ۲۶۴ - ۲۶۱)

تأمل کنید بعد بروید. جلسه را منعقد کردیم. نطق شد. همه را خواندیم. گفتم این کار را که کردند بر خلاف قانون است. ما قبول نمی‌کنیم. سنا وجود دارد و کماکان هست. جا مهم نیست. هر زمان بخواهیم از همان جا که مانده منعقد می‌کنیم. این خوب تدبیری بود. بعد از یک سال نتیجه داد. دیگر لازم نبود انتخاب جدیدی بکنیم. همه را صدا کردیم و جلسه را در همان بهارستان تشکیل دادیم. آن هم داستانی دارد»^(۱)

پس از کودتای امریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، سپهبد فضل‌الله زاهدی نخست‌وزیر کودتا، برای حل و فصل مسئله نفت که به مدت دو سال در جهان جنجال آفرین شده بود و به منظور برقراری روابط سیاسی بین ایران و انگلیس خود را نیازمند مجلسینی می‌دید که بدون چون و چرا قراردادهای آینده نفت را به تصویب رسانند، لذا در نخستین ماههای نخست‌وزیری خود به فکر تشکیل مجلسین افتاد.

همان گونه که گفته شد، مجلس شورای ملی، دوره مجلس سنا را پایان یافته تلقی و آن را منحل کرد و مجلس شورای ملی نیز با استعفای نمایندگان طرفدار مصدق عملاً تعطیل و پس از رفراندومی که در تاریخ

ص: ۳۴۳

۱۲ مرداد ۱۳۳۲ در تهران و در روز ۱۹ مرداد ۱۳۳۲ در شهرستانها انجام شد، منحل گردید.

در مورد تشکیل قوه مقننه در زمان نخست وزیری زاهدی دو نظر وجود داشت: نظر اول این بود که انتخابات دوره هفدهم در نقاطی برگزار شود که انتخابات در آن نقاط، انجام نگرفته است و به فراندوم هم - که به نظر کابینه کودتا، امری غیر قانونی بوده است - توجهی نشود و تعدادی از نمایندگان که از ترس مصدق مستعفی شده بودند، استعفای خود را که مراحل قانونی آن طی نشده است، پس بگیرند. در مور مجلس سنا هم کابینه عقیده داشت تفسیر مجلس شورای ملی از قانون اساسی مبنی بر تقلیل دوره نمایندگی سناتورها از چهار سال به دو سال به هیچ وجه صحیح نیست و مجلس مزبور کماکان دارای اعتبار و شخصیت قانونگذاری است.

ظاهرا همین نظر در مورد مجلس سنا بود که موجب تشکیل مجدد این مجلس پیش از انحلال مجلسین شد. تقی زاده در مورد تشکیل مجدد مجلس سنا می نویسد:

«وقتی مصدق السلطنه از میان رفت و زاهدی رئیس الوزراء شد [به وسیله ابراهیم] خواجه نوری که با زاهدی رفیق بود و رفت و آمد داشت پیغام دادم که ما مجلس سنا را منعقد کنیم. او تن در نمی داد و تعلق داشت. البته بر ضد مصدق بودند ولی نمی دانم چرا جرأت نمی کردند. هنوز قال و قیل مکی و حائری زاده بود که قانون، قانون است و نباید سنا دوباره شروع به کار کند. عاقبت منتهی شد به اینکه با زاهدی صحبت کنم. خانه زاهدی نزدیک شاه آباد بود. ما از زاهدی وقت گرفتیم و با خواجه نوری رفتیم. خیلی احترام کرد. ظاهرا شام هم داد. گفتم مجلس سنا که منحل نشده، ما می خواهیم

ص: ۳۴۴

دوباره افتتاح بکنیم. هی نق نق می کرد. می گفت آقا این که گذشته است. من خیلی جدی حرف زدم. او هم آدمی بود. اول دفعه قبول نکرد. دفعه دوم که رفتیم او بر روی من نماند، گفت ما باز می کنیم. هیئت دولت هم باید برود نطق بکند. بعد جهتش را فهمیدیم که شاه میل نداشت. نمی خواست یک سنایی راه بیفتد. من گفتم که خیلی زننده است. او (زاهدی) مردانگی داشت و قبول کرد. ما روزش را معین کردیم و جلسه را افتتاح کردیم»^(۱)

بنابراین نخستین جلسه علنی مجلس سنا پس از یازده ماه تعطیلی به ریاست سید حسن تقی زاده در حضور سپهبد زاهدی تشکیل شد.

اما در مورد مجلس شورا، زاهدی با دو بن بست مواجه بود: یکی آنکه دوره هفدهم در اردیبهشت ۱۳۳۳ منقضی می شد و بنابراین عمری چند ماهه داشت، دیگر آنکه نمایندگان چون آیت الله کاشانی، حسین مکی، دکتر مظفر بقایی و حائری زاده به آسانی در مقابل هر نوع قراردادی برای فروش نفت تمکین نمی کردند و طبعاً مشکل بزرگی برای دولت ایجاد می شد. لذا تصمیم به انحلال مجلسین و تجدید انتخابات گرفته شد. دولت از اختیارات شاه که ناشی از مجلس مؤسسان سال ۱۳۲۸ بود، استفاده کرد و فرمان انحلال مجلسین و شروع انتخابات جدید را صادر نمود.^(۲) و خود نیز به سرعت به تعیین کاندیداها پرداخت و انتخابات به مرحله اجرا درآمد.

انتخابات دوره هجدهم نمونه ای از انتخابات دوره رضا شاه بود و فقط آنهایی به مجلس راه یافتند که دولت قبلاً با انتخاب آنها موافقت کرده بود.

ص: ۳۴۵

۱- زندگی طوفانی، صص ۲۹۹-۳۰۰.

۲- فرمان انحلال مجلسین سنا و شورای ملی در ۲۸ آذر ۱۳۳۲ از جانب شاه صادر و برای اجرا به دولت ابلاغ گردید.

انتخابات مجلس سنا نیز به سرعت انجام گرفت، ولی چهره سنا با گذشته تغییر زیادی نکرد. فقط به جای رفتگان از ماندگان استفاده شد و بدین ترتیب مجلسین جدید ایران در پناه حکومت کودتا و با اعمال نفوذ مستقیم تشکیل شد.

تقی زاده و نمایندگی مجلس سنا از تبریز

تقی زاده در مورد نامزدی نمایندگی از تبریز می نویسد:

«در آن موقع که انتخابات مجلس سنا می شد، مشغول اقدامات شدند. ما هم دسته ای با هم بودیم. نجم الملک بود و حکیم الملک بود و سروری بود و من بودم و دو سه نفر از آقایان دیگر، آقای نیکپور بود. دور هم جمع شدیم که حقانیتی در انتخابات مجلس سنا بکنیم. بعد زاهدی خیلی دخالت کرد. ما تحمل [می] کردیم. بعد شورش را در آورد. مردم را می گرفتند سرشان را می تراشیدند و خیلی افتضاحات.

آخر گفتیم ما نیستیم. عقب کشیدیم. من گفتم ممکن است از تبریز انتخاب بشوم. یک شب هم دربار بودیم. شاه دعوت کرده بود به شام. آقای ساعد هم آنجا بود. من به آقای ساعد گفتم من میل دارم از تبریز انتخاب شوم. او هم رفت فوری به شاه که آنجا ایستاده بود گفت. او هم گفت البته خیلی خوب است. من با آقای ممقانی رفتیم تبریز. رمضان بود. معلوم شد باطنا به آنها اشاره شده بود که یک نوعی مانع بشوند. با مانع شدن قصدشان این نبود که من وارد سنا نشوم. آنها که تلگراف فرمودند و مانع شدند نظرشان این بود که آن ابتدای امر که مجلس سنا افتتاح می شود، من رئیس آنجا نباشم. ضمناً نظرش این بود اول یکی از آنها انتخاب بشود و بعد از چندی استعفا بدهد و من انتخاب بشوم.

تبریز دو درجه بود، بایست منتخبین اردبیل و مراغه و امثال آنها به تبریز جمع بشوند آنها اشاره کردند و نگذاشتند آنها بیایند. ما در تبریز آواره ماندیم. آنها نیامدند. پس از چندی به ممقانی گفتم من می روم تهران. در اینجا نمی مانم. چون هزاره ابن سینا بود و من هم می بایستی در تهران در آن کار باشم. او گفت من در تبریز می مانم و گفت آخرش درست می شود. من آمدم تهران.

هزاره ابن سینا را برگزار کردیم. سنا هم باز شده بود و رئیس دیگر پیدا شد. حکیم الملک را رئیس انتخاب کردند. بعد گفتند تبریز مانعی نیست. رفتم تبریز انتخاب شدم. مقصود این بود که من رئیس مجلس سنا نباشم. (۱)»

مجتهدی می نویسد:

«تقی زاده خود را نامزد سناتوری دوره دوم سنا از آذربایجان شرقی کرد و پیروز گردید. این پیروزی اهمیت داشت، چه حریف او تیمسار سرلشکر ظفرالدوله حسن مقدم مراغه [ای]، مدافع پاتاق کرمانشاهان بود، چرچیل در خاطرات خود از این سردار ایرانی نام برده است که در سوم شهریور ۱۳۲۰ با مقاومت دلیرانه جلو پیشرفت ارتش امپراطوری را گرفت، تا متارکه نشد، راه پاتاق را نگشود.

جلسه اول دوره دوم سنا در ۲۷ اسفند ۱۳۳۲ منعقد گردید. چون آن هنگام انتخابات سنا در آذربایجان شرقی خاتمه نیافته بود. سناتورها مرحوم ابراهیم حکیمی را به ریاست انتخاب کردند.

حکیمی به دوستان گفت که امانت تقی زاده را نگاه می دارم، اگر او به سنا راه یافت، آن را به وی باز پس می دهم. رفیق تقی زاده به عهد

ص: ۳۴۷

خود وفا کرد. در ۵ اردیبهشت ۱۳۳۴ گفت که نمی خواهم رئیس سنا باشم. در همان روزها سناتورهای تقی زاده را به ریاست سنا انتخاب کردند.^(۱)»

اما تقی زاده خود در این مورد می نویسد:

«اعضای مجلس سنا، چه در اولی، چه دومی و سومی به افراط طرفدار من بودند. می گفتند هر طور است فلانی رئیس باشد. بعد وقتی این کار را کردند اینها فکر کردند کی رئیس مجلس باشد؟ این امام جمعه تهران دوندگی کرد که بیاید رئیس سنا بشود. دیگری میرزا محمد صادق طباطبائی بود. آنها که خیلی از من طرفداری داشتند، رفتند پیش شاه، دشتی (علی) و فلان. دشتی هم که تند حرف می زد. شاه خودش تمام زورش را برای طباطبایی به وسایل غیر مستقیم به کار انداخت. سعی می کرد یکی از آنها بشود. حتی نوکر و آشپزش را هم مأمور کرده بود که این جا و آنجا برای طباطبایی بدونند. خیلی سعی کرد. ولی پیش نمی رفت. آخرش اینها رفتند پیش شاه. دشتی گویا تند هم حرف زده بود. گفتند چیزی که می گوئید شدنی نیست. این که (یعنی سید محمد صادق طباطبایی) از جایش نمی تواند بلند شود، هیچ شدنی نیست. آخر گفته بود: پس که؟ گفته بودند منحصر است به فلان کس آن وقت گفته بود که من مخالف نیستم. قبول دارم. ولی در این موقع مصلحت نیست. اشاره اش به این بود که قانون نفت از مجلس می گذرد. شاید هم حق داشت. خیال می کرد اگر من آنجا باشم تهمتی می زنند. گفته بود این قانون بیاید و از مجلس بگذرد بعد او دوباره رئیس بشود. فعلاً یک نفر پیدا بکنیم که رفیق فلان کس هم باشد. یکی دو ماه که گذشت آن شخص استعفا بدهد و باز هم

ص: ۳۴۸

فلانی بیاید. خود شاه شاید حکیم الملک را پیشنهاد کرده بود.^(۱)»

گفتنی است که در همین ایام مسئله نفت و تشکیل کنسرسیوم بین المللی جهت استخراج و فروش نفت مطرح می شود. در تاریخ ۲۲ بهمن ماه ۱۳۳۲ یک هیئت بیست نفری مرکب از متخصصین شرکتهای نفتی علاقه مند به خرید و توزیع نفت ایران که قرار بود در کنسرسیوم بین المللی فروش نفت ایران شرکت نمایند برای بازدید نواحی نفت خیز و مطالعه در وضع پالایشگاه آبادان وارد تهران شدند.

روز ۱۲ اسفند ۱۳۳۲ سفیر کبیر انگلیس در یک کنفرانس مطبوعاتی درباره نفت گفت: دولتین امریکا و انگلیس در مورد مسئله نفت توافق کامل دارند. تشکیل کنسرسیوم بین المللی مشروط به حصول موافقت نهایی دولت ایران خواهد بود. موضوع عدم النفع منتفی نشده و موضوع دریافت غرامت را نباید یک موضوع کاملاً جداگانه از مسئله نفت تلقی کرد.

دولت ایران در پاسخ به سخنان سفیر کبیر انگلیس بیانیه ای انتشار داد. در این بیانیه آمده بود: دولت اختلاف نفت را در حدود قوانین مصوبه بخصوص قانون ملی شدن صنعت نفت و روی اصل حفظ حیثیت و شرافت ملی ایران حل و تصفیه خواهد نمود. راجع به عدم النفع هیچ موقع مذاکره ای از طرف دولت نشده که دال بر موافقت با این موضوع باشد.

در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۳۳ رسماً تشکیل کنسرسیوم بین المللی برای فروش نفت ایران اعلام شد. ۲۲ نفر نمایندگان هشت کمپانی نفتی امریکایی، انگلیسی، هلندی و فرانسوی از لندن وارد تهران شدند.

در تاریخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۳۳ گزارش مذاکرات نفت در جلسه خصوصی و سری مجلسین به وسیله زاهدی و امینی به اطلاع نمایندگان

ص: ۳۴۹

مجلس رسید. مجلسین مذاکرات انجام یافته را تأیید کردند. در روز ۳۰ خرداد ۱۳۳۳ بیست و دو نفر اعضای هیئت نمایندگی کنسرسیوم از لندن به تهران وارد شدند. تا مذاکرات نفت را در تهران دنبال کنند. در همین روز آیت الله سید ابوالقاسم کاشانی به مناسبت سومین سالگرد خلع ید از شرکت نفت انگلیس اعلامیه ای داد که در غالب مطبوعات چاپ شد. در این اعلامیه آمده بود: «اکنون که سه سال از تاریخ خلع ید از شرکت سابق می گذرد و ملت ایران با قبول و تحمل انواع محرومیت ها و مشکلات و خسارات همواره مصمم است که نگذارد یک بار دیگر اجنبی با مکر و حيله عده ای از ایادی مزدور خود را مجدداً به دین و ناموس و جان مردم ستمدیده این کشور مسلط نماید...» روز ۲۷ تیر ماه ۱۳۳۳ در پایان هجدهمین جلسه کنفرانس نفت اعلام شد که مذاکرات نفت پایان یافت. درباره چهار مسئله اساسی ۱ - اداره تأسیسات نفت ۲ - مدت قرارداد ۳ - میزان استخراج ۴ - قیمت، توافق کامل بین ایران و کنسرسیوم حاصل شد. اکنون فقط مسئله غرامت مانده است که مورد بحث و مذاکره می باشد. در تاریخ ۱۵ مرداد ماه ۱۳۳۳ مذاکرات نفت ایران با کنسرسیوم نفت پس از چهار ماه مذاکره و چند بار قهر و آشتی سرانجام پایان یافت و در مورد غرامت قرار شد از سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷ شمسی) پرداخت شود. در تاریخ ۱۴ مرداد ماه ۱۳۳۳ اعلامیه مشترک هیئت نمایندگی و کنسرسیوم نفت در تهران، واشنگتن، لندن، پاریس و لاهه انتشار یافت و علی امینی وزیر دارایی از جانب دولت ایران، «پیچ»، رئیس نمایندگی کنسرسیوم نفت، سفیر کبیر انگلیس در تهران و «اسنو»، نماینده شرکت سابق نفت اعلامیه های مربوط به تجدید فعالیت صنایع ملی نفت ایران و پرداخت غرامت را امضا کردند.

بازگشت پیروزمندانه انگلیسی ها به همراه امریکایی ها، در قالب کنسرسیوم بین المللی نفت که در واقع خنثی کردن تلاش ها و از جان گذشتگی های مردم ایران برای خارج شدن از یوغ استعمارگران و ملی

کردن صنعت نفت و استیفای حقوق پایمال شده خود به دست زمامداران نالایق و دلالان نفتی انگلیس در دربار و دولت و مجلس بوده، به واقع غرور ملی مردم این دیار را جریحه دار کرد.

مردم ایران دلشکسته و عزادار شدند و روز ۱۵ مرداد موج شدیدی در مخالفت با قرار داد نفت فضای ایران را فرا گرفت. در حالی که دشمنان مردم این دیار به سرور نشستند و این موقعیت را به یکدیگر شادباش گفتند. روز ۱۶ مرداد ۱۳۳۳ ژنرال آیزنهاور رئیس جمهور امریکا و چرچیل نخست وزیر انگلیس حل مسئله نفت را به ایران تبریک گفتند.

روز ۱۸ مرداد ماه ۱۳۳۳ نامه اعتراض آمیزی از طرف بعضی از علما، رجال، اساتید دانشگاه، فراکسیون سابق نهضت ملی و نمایندگان احزاب در اعتراض به قرارداد نفت به مجلسین نوشته شد و نمایندگان مجلسین را از تصویب چنین قراردادی بر حذر داشتند. از جمله امضاکنندگان عبارت بودند از: آیت الله فیروزآبادی، آیت الله زنجانی، آیت الله غروی، حجت الاسلام طالقانی، علامه علی اکبر دهخدا، دکتر معظمی، صالح، امیر علائی، مخبر فرهمند، مهندس بازرگان، عطایی، خلیلی، دکتر سبحانی، مهندس رضوی، حسن صدر و حاج سید جوادی.

جلسه هیئت رئیسه مجلسین برغم دریافت نامه فوق، در روز ۱۵ شهریور ۱۳۳۳ با حضور نخست وزیر، وزیر دارایی و وزیر خارجه تشکیل شد و تصمیم گرفته شد قرار داد نفت به صورت ماده واحده تقدیم مجلسین شود و متن قرارداد ضمیمه ماده واحده شود.

در تاریخ ۳۰ شهریور ۱۳۳۳ لایحه قرارداد نفت و کنسرسیوم بین المللی از طرف دولت تسلیم مجلس شورای ملی شد و روز ۲۹ مهر ماه ۱۳۳۳ مجلس شورای ملی قرارداد منعقدہ بین دولت ایران و کنسرسیوم را با ۱۱۳ رأی موافق و ۵ رأی مخالف و یک رأی ممتنع تصویب کرد و در تاریخ ۶ آبان ماه ۱۳۳۳ مجلس سنا نیز قرارداد مذکور را

با ۴۱ رأی موافق، ۴ رأی مخالف و ۴ رأی ممتنع تصویب کرد.

این گونه بود که به قول هامیلتون دو دولت ایالات متحده و انگلیس پس از بحث های فراوان در مورد نفت به این نتیجه رسیدند که راه حلی را بیابند که منافع کلیه غربی ها در تولید نفت ایران را در نظر بگیرد و نهایتاً تشکیل کنسرسیومی مرکب از شرکتهایی از ایالات متحده، هلند، فرانسه و انگلیس، به عنوان راه حلی منطقی و جامع الاطراف به تصویب رسید، کنسرسیومی که تنها منافع ایتالیا و انریکو ماته ئی پرخاشجو را در بر نمی گرفت. (۱)

سهام هر یک از کمپانی های نفتی در کنسرسیوم از قرار زیر بود: ۴۰ درصد سهم شرکت نفت انگلیس و ایران بود که از حالا به بعد خود را «بریتیش پترولیوم» یا BP می نامید، تا نشانه ای از نقطه عطفی تاریخی برای آن شرکت باشد؛ ۱۴ درصد سهم شل، ۶ درصد سهم CFP فرانسه و ۸ درصد نیز سهم هر یک از کمپانی های، اسو، موبیل، سوکال، تکزاکو و گلف. هر یک از شرکت های امریکایی (در اثر اعتراض شدید یک گروه ۹ تایی از شرکت های نفتی مستقل که در این زد و بند سیاسی/تجاری نادیده گرفته شده و تهدید کرده بودند که در صورت عدم دریافت سهم خود به کمیسیون بازرگانی فدرال شکایت خواهند کرد)، مجبور شدند حداکثر ظرف یک سال ۱ درصد از سهام خود را به عنوان حق السکوت به آن گروه واگذار کنند. بریتیش پترولیوم (BP) موفق شد تا بیش از پانصد میلیون پوند استرلینگ را به عنوان غرامت مستقیم از ایران و غیر مستقیم از دیگر اعضای کنسرسیوم به عنوان ارزش بخشی که از حق الامتیاز اصلی به دست آورده بود، دریافت کند. (۲)

به هر تقدیر مسئله نفت در دوران ریاست حکیم الملک بر مجلس سنا،

ص: ۳۵۲

۱- هامیلتون، نفت پاداش قدرت، ص ۱۷۷.

۲- همان، ص ۱۸۱.

از تصویب مجلس سنا گذشت. تقی زاده در مورد ریاست حکیم الملک می نویسد:

«رئیس مجلس حکیم الملک شد. اهل این کار هم نبود. متصل یک نفر، مسعودی یا فلان را می فرستاد آن پایین پیش من می پرسید این را چطور و آن را چکار بکنیم. بیچاره عاجز بود. گوشش هم نمی شنید. چند ماه که گذشت حاضر بود استعفا بدهد، ولی من نگذاشتم. آخر سال کنار رفت و من دوباره رئیس شدم.»^(۱)

در جایی دیگر می نویسد:

«این آقای مسعودی، چون حکیم الملک گوشش نمی شنید در واقع شد رئیس مجلس. چون هر چه می گفتند به او می گفت، بعد بر می گشت می گفت تصویب شد. قال و قیل شد که ما تابع منشی نیستیم. اغلب می آمد پائین از من می پرسید که در این کار چه باید کرد. من هر چه ممکن بود به حکیم الملک کمک می کردم. وقتی که مجلس تعطیل بود، حکیم الملک خواست به فرنگستان برای معالجه برود. آنها گفتند حالا وقتی است که استعفا بدهی. زاهدی هم در این باب اصرار داشت. می خواست که این طور بشود. ولی من یک روز قبل از رفتن حکیم الملک به دیدن او رفتم. گفت خیلی خوب شد آمدید. همین مطلب را گفت که از دربار به او رسماً نوشته مرحوم علاء احتیاطی در کارها نداشت. علناً به او نوشته بودند استعفا بدهید. بی احتیاطی این جا بود. این آبتین را هم زاهدی فرستاده بود آنجا، نشسته بود که استعفایش را بگیرد و ببرد. من از این رفتار خوشم نیامد. گفتم آقا نخیر، این کار را شما نکنید. خودش هم خیلی خوشحال شد. خیلی آدم خوبی بود. ولی بدش نمی آمد رئیس مجلس سنا باشد. علاقه مند نبود، به حقوقش

ص: ۳۵۳

مقید بود. گفت بینیم فلان کس چه می گوید. گفتم ما به حکم نمی آییم که به حکم برویم. مناسب نیست. اگر هم بخواهید استعفا بدهید، آنجا که می روید، از سوئیس ممکن است بنویسید که من به طیب رجوع کردم به مصلحت ندانست که این کار را داشته باشم. نه اینکه این جا حکم به سرتان بیاورند. رفت و استعفا هم نداد. سال که به آخر رسید، طبعاً کنار رفت. خودش هم نطق کرد که این حق فلان کس است. سنای بعدی هم من رئیس بودم. (۱)»

به ترتیبی که گفته شد، تقی زاده در تاریخ ۱۵ فروردین ماه ۱۳۳۴ به ریاست مجلس سنا انتخاب شد. این دوره ریاست تقی زاده مصادف بود با دوران رئیس الوزرای حسین علاء که از دیر باز با او مواضع مشترک داشته و از آغاز تشکیل لژ بیداری ایران، در کنار هم بودند، تا این که حسین علاء در ۱۴ فروردین ۱۳۳۶ به دستور شاه از نخست وزیری کناره گرفت؛ همان گونه که بدون رأی تمایل مجلسین و به دستور شاه در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۳۴ مأمور تشکیل کابینه شده بود. پس از کنار گذاردن حسین علاء، دکتر منوچهر اقبال استاد دانشکده پزشکی و رئیس دانشگاه تهران و وزیر دربار در تاریخ ۱۵ فروردین ۱۳۳۶ جبه صدارت پوشید.

استعفای تقی زاده از ریاست مجلس سنا

در آغاز نخست وزیری اقبال، تقی زاده در تاریخ ۲۴ فروردین ۱۳۳۶ مجدداً به ریاست مجلس سنا برگزیده می شود ولی ده روز بعد، یعنی روز ۴ اردیبهشت استعفا می دهد. استعفای تقی زاده حرف و حدیث های مختلفی را در آن روزگار برانگیخت. تقی زاده در خاطرات خود علاوه بر پرداختن به دسته بندی عدل الملک دادگر جهت به دست آوردن کرسی ریاست سنا و انتخاب شدن مجددش به ریاست مجلس سنا به سفر خود

ص: ۳۵۴

به حجاز نیز اشاره می کند و در ضمن آن، مسئله استعفای خود از مجلس سنا را مطرح می سازد. تقی زاده می نویسد:

«همه دوره [ها] من رئیس بودم تا اینکه خواست برود حجاز. اول ملک سعود به تهران آمد. (۱۷ مرداد ۱۳۳۴). سال آینده که شاه خواست آنجا برود به من گفت می خواهم به ریاض بروم، شما هم می آید با هم برویم؟ گفتم نمی دانم باید فکر بکنم. هفته بعد که رفتم باز هم پرسید. باز هم همان را گفتم که هنوز تصمیم نگرفته ام، نمی دانم، شاید بیایم. باز دفعه دیگر که رفتنشان نزدیک شده بود گفت اگر می آید بگویید که باید اسامی را بدهند تا آنها هم بدانند و ما هم ترتیب خودمان را بدانیم. من گفتم که میل دارم بیایم فقط به یک شرط که بعد از شاه شخص اول من باشم. شاه گفت واضح است و همین طور است. قبلاً هم به طور غیر مستقیم اشاره کردم که بین شاه و من شخص دیگری نباشد. رفتیم به آنجا. در ریاض سه چهار روز بودیم و از آنجا هم با طیاره رفتیم به جده و مکه و بعد با طیاره رفتیم به مدینه. از مدینه دوباره آمدیم به ریاض و از ریاض به تهران.

من قبل از رفتن با شاه به نجد و حجاز، به طور جدی مصمم شده بودم هفته بعد که انتخاب رئیس، عملی می شد دیگر ریاست را قبول نکنم. اما به کسی نگفته بودم غیر از دکتر لقمان الملک. به او گفتم در غیاب من برای انتخاب من دسته بندی نکنند. گفتم بدانید که قبول نخواهم کرد. آنجا یک روز سر ناهار که من پهلوی شاه می نشستم به او گفتم که من مطلبی هم به شما دارم، هر وقت فراغت دارید بگویم. گفت همین حالا بعد از ناهار برویم اتاق من. رفتیم اتاق او. گفتم می خواستم عرض کنم که من ریاست مجلس سنا را دیگر نمی خواهم قبول بکنم. خیلی تکان خورد. بلافاصله

گفت که پس سنا چه می شود. گفتم که اشخاصی هستند. آدم پیدا می شود. یکی دو تا اسم هم خودش برد. گفت فکری بکنید بلکه تغییری در تصمیمتان بدهید. هفته دیگر که در تهران رفتیم دیدنشان به من گفت شما در تصمیم خود باقی هستید؟ گفتم بلی من دیگر محال است قبول کنم.

صحبت این شد که لقمان الملک رئیس بشود یا صدرالاشراف. اینها هر دو سعی داشتند. البته صدرالاشراف شایسته تر بود. او شد. دوره های دیگر تا وفات صدرالاشراف، او بود و مسلما او بهتر از هر کس بود. به طور غیر مستقیم من و حکیم الملک مصلحت بینی کردیم که او باشد. من استعفا دادم. سناتورها دست بردار نبودند. باز مرا انتخاب کردند. جمال امامی گفت رأی مجلس قانونی است. آخر من آمدم نشستم و گفتم محض اطاعت رأی و فرمایش آقایان خوب من قبول کردم و آمدم. ولی چون می توانم که استعفا بدهم همین الان استعفا می دهم. اگر می خواستم تا چند سال دیگر به اتفاق آرا انتخاب می کردند. از من راضی بودند، هر کدام به جهتی. اینها می خواستند مجلس تحت حکم کسی نرود. می گفتند اگر من باشم هر چه می گویند گوش نمی دهم و مجلس مستقل می ماند. هر کس دیگر باشد زور می آورند. آثاری نبود که شاه بخواهد من نباشم. البته اگر من نبودم تسلطشان بر مجلس میسر بود. بعد وضع خیلی سست تر و بدتر شد. البته من نباید بگویم که چون من نبودم این طور شد. اما هی سست تر شد.»^(۱)

ص: ۳۵۶

۱- همان، صص ۳۱۲ - ۳۱۰، نقل به اختصار.

در مورد علل استعفای سید حسن تقی زاده از ریاست مجلس سنا، سخن بسیار است. گویا یکی از عمده ترین دلایل استعفای تقی زاده، مخالفت وی با تشکیل مجلس مؤسسان بوده است. در یکی از گزارش های موجود در پرونده تقی زاده آمده است:

«حمیدیه نماینده مجلس شورای ملی از قول سناتور تقی زاده می گفت: چون مشارالیه با تشکیل کنگره و ازدیاد دوره نمایندگی و بالاخص با هرگونه تغییر و تفسیر قانون اساسی مخالف و با حق و تو که قرار است برای ذات شاهانه در کنگره در نظر گرفته شود موافق نیست، لذا از ریاست مجلس سنا استعفا داده و در خفا نیز نمایندگان مجلس سنا را به مخالفت با کنگره تشویق و تشجیع می نماید.

سناتور تقی زاده گفته حتی المقدور از تشکیل کنگره و تفسیر و تغییر قانون اساسی جلوگیری [می کند] و در صورت تشکیل نیز در جلسات شرکت نخواهد کرد. دوستان تقی زاده می گویند: چون مشارالیه مقدار زیادی از اثاثیه منزل خود را فروخته و همسر خویش را نیز به اروپا اعزام داشته لذا احتمال دارد از نمایندگی مجلس سنا هم مستعفی [شود] و به اروپا عزیمت کند. منبع کاملاً موثق؛ ارزش خبر: تأیید شده.»^(۱)

شایان ذکر است که یکی از اقدامات عمده اقبال پس از انتصاب به مقام نخست وزیری تشکیل کنگره برای اصلاح بعضی از اصول قانون اساسی بود. روز ۹ اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۶ فرمان تشکیل کنگره از طرف شاه صادر شد و روز ۱۸ اردیبهشت نخستین جلسه کنگره در ساختمان

ص: ۳۵۷

مجلس شورای ملی به ریاست محسن صدر (صدرالاشراف) برگزار گردید. این کنگره براساس اصل الحاقی متمم قانون اساسی که در سال ۱۳۲۸ مجلس مؤسسان آن را تصویب نموده بود، تشکیل شد. در مفاد این اصل آمده است: «هرگاه در آتیه نیازی به اصلاح قانون اساسی باشد، تشکیل مجلس مؤسسان ضرورتی ندارد، بلکه کنگره ای با شرکت نمایندگان دو مجلس (شورا و سنا) تشکیل خواهد شد و کنگره مزبور حق دارد هر نوع اصلاحی را در قانون اساسی و متمم آن به مرحله اجرا درآورد.» این کنگره در سه جلسه اصول چهارم، پنجم، ششم، هفتم، هشتم و اصل چهل و نهم اصلاحی متمم قانون اساسی را تغییر داد. به موجب تصمیمات کنگره، اولاً به مجلس شورای ملی اجازه داده شد که به هنگام ضرورت بر تعداد نمایندگان خود بیفزاید و در این دوره نیز تعداد نمایندگان به ۲۰۰ نفر افزایش یافت و ثانياً بر دوره نمایندگی این مجلس که دو سال بود، دو سال دیگر افزودند. همچنین تصمیم گرفتند، در مورد مسائل مالی که از وظایف خاص مجلس شورای ملی بود، به شاه حق «وتو» دهند.

اما تقی زاده در مورد رنجش های خود از وضع موجود و دخالت شاه و دیگر عوامل قدرت سخن می گوید و در مورد علل نارضایتی اش می نویسد:

«روز حقوق بشر بود که من نطق کردم، رئیس مجلس شورا هم کرد. گفتم امروز باید اظهار خوشوقتی و تشکر کرد که حقوق بشر برقرار شده. وقتی نطق را تمام می کردم گفتم: اما باید بگویم که بعضی چیزها می شنوم که باعث نگرانی است، یعنی شاید اینجا به حقوق بشر عمل نمی شود. من خیلی متغیر بودم راجع به شکنجه و فلاخن (زمان بختیار بود). اشاره کردم و تند گفتم. گفتم باید

مملکت مراقب باشد آبروی خود را نگاه دارد و حقوق بشر را رعایت بکند. اگر نکند و مخالف حقوق بشر باشد مخالف استقلال است. آن مملکت که حقوق بشر را رعایت نکند مستحق استقلال نیست. مرحوم علاء رئیس الوزراء بود. او در مجلس حاضر بود، این جوانک فضول (اسدالله علم وزیر کشور). [روی جوانک فضول خط خورده و به جایش «علم» نوشته شده - زیرنویس صفحه ۳۱۳]. که حالا قدری پخته تر و کاملتر شده، اجازه خواست که حرف بزند. گفت خیر، این چیزها که گفتند صحیح نیست. من گفتم بلی، من هم نگفتم آن چیزها هست. اگر باشد این طور است. علم می خواست دوباره حرف بزند. گفتم من اجازه نمی دهم حرف بزنی. رئیس شما، دوست چهل ساله من اینجا است. اگر مطلبی باشد ایشان می گویند. به شما نمی رسد. چون اجازه ندادم نشست. مرحوم علاء پا شد گفت آنچه فلان کس گفت از اول تا آخر غیر از یک کلمه درست است و آن این است که دوستیم چهل سال نیست. پنجاه (سال) است که دوست هستیم. علم یک قدری کینه گرفت.» (۱)

همچنین ضمن شرح حمایت علم از رئیس شهرداری و موضعگیری نیکپور را علیه او و تشکیل کمیسیونی برای رسیدگی به موضوع و فشار علم به اعضای کمیسیون که رأی بر خلاف نظر علم ندهند. می نویسد:

«یک روز از پله ها پائین می آمدم دیدم اینها (علم و طرفدارانش) نشسته اند. همه بلند شدند. آنجا ایستادم و گفتم: آقا من بعضی چیزها می شنوم. نزد بعضی از آقایان می روند و تشبثاتی می کنند. آقای جم که آدم خوبی است به من گفت: آقا بعضی نیست، نزد تک

ص: ۳۵۹

تک اعضای کمیسیون می آیند. گفتم آقا نمی گذارم این کار در این مجلس واقع بشود. تأثیر از خارج را من محال است اجازه بدهم. در این حیص و بیص، هم علم و هم شاه، نمی خواستند صدمه آبرویی به او (شهردار) بخورد. گفته بودند ما خودمان آن آدم را کنار می کنیم. در مجلس مفتضحش نکنید. همین طور کنار کردند.» (۱)

تقی زاده در پی شرح مطالب فوق می نویسد:

«این چیزها باعث شد که دلم خوش نبود. بعد هم مسئله معاف کردن حقوق گمرک واردات از خارجه برای نظامی ها پیش آمد. این دیگر خیلی در مجلس باعث قال و قیل شد. شاه اصرار می کرد که این قانون از مجلس بگذرد. گویا مؤید ثابتی پیشنهاد کرد که برگردد به کمیسیون. سر این کار اینها دیوانه شدند. روزنامه ها در اختیار سازمان امنیت و فلان بود. یک مرتبه روزنامه ها شروع کردند به بدگویی از سنا.»

تقی زاده پس از اشاره به ناراحتی نمایندگان از نحوه برخورد با سنا و ذکر سخنان جمال امامی در این مورد می نویسد:

«من گفتم آقای جمال امامی تنها شما از این کار متأثر نیستید. به همه ما، همه مجلس سنا برخوردده و از این حرکات ناشایسته به قدر کافی متأثریم. ما [هم] قبول نمی کنیم. هر قانونی اینجا بیاید اختیارش با ماست. یا قبول می کنیم یا به کمیسیون می رود یا رد می کنیم. اختیار هر سه دست خودمان است. ما تابع این نظامی ها که از خارج تحریک می کنند نیستیم.»

عاقبت سر این مسئله مقاومت کردند. در کمیسیون مجلس، یک هیئتی معین شد که برود به شاه بگوید نمی شود آنها هر چه

ص: ۳۶۰

می خواهند بیاورند و گمرک ندهند و ما قبول بکنیم. شاه هم در این باره اصرار داشت.

ما رفتیم آنجا تقریباً یک ساعت طول کشید. سرپا ایستادیم. می گفت اگر دیگران مالیات می دهند، اینها جان خود را می دهند و باید به اینها رسید. خیلی حرف زد. مرحوم صدر هم بود. هر کس حرفی زد. خیلی تنیدی کرد. می گفت خیر باید تصویب بشود.»^(۱)

برخی اظهارات حاکی از آن است که نارضایتی تقی زاده و برخی از دوستانش از اقبال، ناشی از عدم توجه اقبال به انتظارات فراماسونها و رؤسای لژهای فراماسونی بوده است. چنانکه نوشته اند:

«در ایامی که دکتر اقبال زمامدار بود فراماسون ها و رؤسای لژها به او مراجعه و تقاضا داشتند چندین وزیر وارد کابینه کنند. در حالی که در کابینه ایشان دکتر کیان، مهندس اشراقی، دکتر هدایتی، اشرف احمدی، دکتر جلالی که فراماسون بودند، عضویت داشتند؛ فراماسون ها می خواستند در حقیقت به طور در بست کابینه فراماسونری تشکیل شود و حتی سعی نمودند در انتخابات تعدادی وکیل بدهند، دکتر اقبال به آنها گفت (چون شاه مرا به نخست وزیری تعیین نموده و لژ در این کار تأثیر نداشته من تعهدی در قبال برادران ماسونی ندارم) از آن پس اختلافات شدیدی شروع شد و در لژها علیه دکتر اقبال فعالیت هایی آغاز گردید، تا جایی که دکتر اقبال در اغلب جلسات لژها مورد حملات شدید قرار گرفت.»^(۲) لازم به ذکر است که دکتر منوچهر اقبال به اتفاق دکتر سعید مالک در رأس لژهای تابع تشکیلات ماسونی

ص: ۳۶۱

۱- همان، صص ۳۱۶-۳۱۵، نقل به اختصار.

۲- اسناد فراماسونری در ایران، ج ۱، ص ۱۱۰.

فرانسه قرار داشتند.^(۱) اقبال از اعضای گرانده لژ ناسیونال دو فرانس بود و تا رتبه ۳۳ درجه استادی ترقی کرده بود.^(۲)»

بعید نیست همین مخالفت ها، برخی از رؤسای لژهای فراماسونی را به فکر برکشیدن تقی زاده به مقام صدارت انداخته بود. چنان که در سند ۱۲۸۹ الف مورخه ۱۰ تیرماه ۱۳۳۶ آمده است:

«از طرف اعضای حزب عامیون مجددا برای تهیه زمینه نخست وزیری سناتور تقی زاده فعالیت می شود. در پاره ای از محافل گفته می شود استنکاف تقی زاده از قبول ریاست مجلس سنا و مخالفت او با تشکیل کنگره مجلسین برای این بود که تقی زاده افکار عمومی را به طرف خود جلب نموده و مردم وی را عنصری آزادیخواه و دمکرات و مخالف دیکتاتوری بشناسند و تاکنون هم در این مورد نسبتا موفقیتی حاصل و بعضا بانظر خوشبینی به او می نگرند. منبع: موق؛ ارزش خبر: تأیید شده.»^(۳)

همچنین در گزارش ۲۳۵۹ الف مورخه ۲۸ شهریور ماه ۳۶ آمده است:

«سناتور حکیم الملک به چند نفر از دوستان خود اظهار داشته، تنها راه ایجاد هماهنگی بین رجال و سیاستمداران معمر کشور، زمامداری آقای تقی زاده است. زیرا علاوه بر این که اعلیحضرت همایون شاهنشاه نسبت به ایشان نهایت اعتماد را دارند، عموم رجال مجرب کشور نیز با کمال میل حاضر به همکاری با مشارالیه می باشند. منبع موق؛ ارزش خبر: تأیید شده.»^(۴)

ص: ۳۶۲

۱- همان، ص ۳۳۸.

۲- همان، ص ۲۲۹.

۳- تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ص ۱۲۲.

۴- همان، ص ۱۲۳.

برخی از اسناد بیانگر آن است که یکی از دلایل ناخرسندی تقی زاده از دکتر اقبال، دستگیری ظهیرالاسلام در فرودگاه آبادان بود. در رونوشت اطلاعیه ۱۴۸۲ - ۷/۴/۳۸ آمده است:

«شخص مطلعی اظهار داشته پس از اینکه بین آقای دکتر اقبال و سناتور تقی زاده در مورد بازداشت ظهیرالاسلام در فرودگاه آبادان اختلاف نظر شدید پیدا شد و آقای سناتور تقی زاده به مخالفت با آقای دکتر اقبال برخاست. چون دولت آقای دکتر اقبال از طرف دولت انگلیس حمایت می شود، لذا آقای تقی زاده کوشش نموده برای ایجاد یک حریف قوی حتی المقدور خود را به دولت امریکا نزدیک کند.»^(۱)

حمایت تقی زاده از ظهیرالاسلام، مسبوق به سابقه بود. در زمان نخست وزیری حسین علاء نیز، بین علاء و تقی زاده چنین اختلاف نظری به وجود آمد که با پذیرفته شدن نظر تقی زاده توسط علاء این اختلاف نظر خاتمه یافت. دکتر سید جلال الدین مدنی در خصوص اختلافی که میان افراد رژیم حاکم در دوره نخست وزیری علاء به وجود آمده بود به اجمال اشاره می کند که: «در جهت اختلاف هیئت حاکم، ظهیرالاسلام (جواد امامی) سناتور در معرض اتهام سوء استفاده از املاک آستان قدس قرار می گیرد. تعقیب او جدی می شود. تقی زاده رئیس مجلس سنا، موافق با اقدام دولت علاء است اما سعی دارد ظهیرالاسلام با استعفا از مجلس برود، نه با سلب مصونیت و بالاخره به همین نتیجه می رسند.»^(۲)

اما ظاهراً اقبال علیرغم حمایت تقی زاده از ظهیرالاسلام، وی را

ص: ۳۶۳

۱- همان، ص ۱۳۸.

۲- مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، ج ۱، ص ۳۳۳.

دستگیر می کند و همین مسئله موجب ناراحتی تقی زاده از اقبال می شود.

سفر تقی زاده به امریکا

تقی زاده در مورد، دعوت دانشگاه کلمبیا و سفر خود به امریکا، تلویحا سفر خود به امریکا را به استعفای خود از ریاست مجلس سنا ربط می دهد و می نویسد:

«در سال ۱۳۲۹ که مجلس سنا تشکیل شد، اینجانب به عضویت آن مجلس انتخاب شدم و از ابتدای امر به ریاست برگزیده شدم و همچنین در دوره بعدی مجلس سنا باز این سمت را داشتم تا آنکه بعد از چند سال بواسطه علت مزاجی استعفا کردم و بعد بر حسب دعوت دارالعلوم کلمبیا در نیویورک به امریکا مسافرت نموده، قریب ۷ ماه در آن مملکت بودم که قسمت اخیر آن بر حسب دعوت رسمی دولت امریکا به گردش در ایالات مختلفه و دیدن مراکز علمی گذشت. در مدرسه کلمبیا خطابه های علمی راجع به تاریخ یک قرن و نیم اخیر ایران به طلاب علوم ایراد می کردم و گاهی خطابه های عمومی در این گونه مواضع در مجلس عام و یا در مجمع ماهانه اساتید و یک بار خطابه ای در باب مانی بر حسب خواهش جمعیتی علمی مربوط به همان دارالعلوم ایراد کردم و در این مدت مرتبا در مجلس مناظره ای (سمینار) که در مدرسه مطالعات شرق نزدیک هفته ای یک بار دایر می شد شرکت داشتم. در اثنای مسافرت ها در ایالات امریکا نیز در دارالعلوم های پرینستون و هاروارد و ییل از طرف اولیای مدارس و ارباب علم آن مراکز پذیرایی شدم و گاهی در مجلس بحث شرکت کردم.»^(۱)

ص: ۳۶۴

پذیرایی گرم امریکایی ها و تجلیل از وی در سنای امریکا و ملاقاتهایش با برخی از سیاستمداران امریکایی مبین آن است که سفر تقی زاده به امریکا صرفاً یک سفر علمی، به دعوت دانشگاه کلمبیا نبوده، بلکه از بار سیاسی جدی و قابل توجهی نیز برخوردار بوده است.

در گزارش شماره ۲-۳ - ۴۴۸۸ مورخه ۱۷/۱۱/۳۶ آمده است:

«در محافل سیاسی تهران گفته می شود که آقای تقی زاده از طرف مقامات امریکایی به واشنگتن دعوت شده تا در آنجا با وی راجع به اوضاع سیاسی ایران مشورت نمایند. تقی زاده قرار است از امریکا به آلمان عزیمت و پس از چند روز اقامت در آنجا به تهران مراجعت و رل حساسی را در سیاست ایران به عهده گیرد.

در محافل سیاسی تهران گفته می شود که دولت های امریکا، انگلستان و شوروی به بی طرفی تقی زاده اطمینان حاصل نموده اند.»^(۱)

پذیرایی گرم امریکایی ها از تقی زاده و تجلیل سنای امریکا از او که ظاهراً مبتنی بر برنامه ریزی و تلاش دکتر علی امینی سفیر کبیر ایران در امریکا بوده است از طرفی و ملاقات با دکتر علی امینی، چهره مورد حمایت امریکا و نخست وزیر پیشنهادی سرلشگر قره نی، پس از کودتا، مسئله را بسیار جدی کرده بود. براساس آنچه پس از کشف کودتای سرلشگر قرنی روشن گردید، ظاهراً سرلشگر قرنی با توجه به علاقه مندی شدید امریکایی ها به دکتر علی امینی، متعهد شده بود که پس از پیروزی کودتا، علی امینی را مأمور تشکیل کابینه کند. پس از کشف کودتا و دستگیری سرلشگر قره نی، علی امینی نیز جهت ادای پاره ای

ص: ۳۶۵

۱- تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ص ۱۲۸.

توضیحات به ایران دعوت شد. ولی حمایت امریکا از امینی مانع محاکمه و مجازات وی شد.

دکتر امینی در مورد ملاقات خود با سناتور تقی زاده در امریکا می گوید: روزی که تقی زاده آمد من بیمار و بستری بودم و موفق نشدم به ملاقات او بروم. روز بعد سناتور تقی زاده به عنوان عیادت به دیدنم آمد. چون هنگام مسافرت نیکسون، معاون رئیس جمهور و رئیس مجلس سنای امریکا به ایران، تقی زاده رئیس مجلس سنا بود و با او ملاقات کرد، حالا هم که تقی زاده به امریکا آمده در برنامه اقامت وی، ملاقات با نیکسون گنجانیده شده بود. من هم یک شب ضیافت شامی به این مناسبت دادم که جمعا ۷-۸ نفر در آن شرکت داشتند و محور صحبت هم راجع به آب و هوای ایران و سن تقی زاده دور می زد. از جمله معاون رئیس جمهور امریکا از تقی زاده پرسید: شما در چه سالی زبان انگلیسی را یاد گرفتید؟! او جواب داد: سال ۱۹۰۵. نیکسون خنده بلندی کرد و به شوخی گفت: در آن وقت نه من در دنیا بودم نه دکتر امینی. (۱)

در همان ایام تقی زاده در امریکا، در یک مصاحبه مطبوعاتی، مطالبی ایراد می کند که روزنامه اطلاعات و کیهان آن را به نقل از خبرگزاری آسوشیتدپرس نقل می کنند. روزنامه اطلاعات در ۲۴/۱۱/۳۶ تحت عنوان «نظریات سیاستمدار کهنسال درباره دوستی دیرین دو ملت»، از قول تقی زاده می نویسد:

«در ایران فقط کمونیست ها از دوستی ایران و امریکا ناراضی اند.

در بخشی از این نوشته آمده است: این سیاستمدار کهنسال طی یک مصاحبه مطبوعاتی در واشنگتن گفت که دوستی بین ایران و

ص: ۳۶۶

امریکا بر پایه محکمی قرار دارد. آقای تقی زاده که هشتاد سال از عمرش می گذرد گفت ایران مانند امریکا کشوری صلح دوست است و هیچ گونه نقشه های تجاوزکارانه ندارد و نمی خواهد که از خارج کسی در امور وی مداخله کند.

در این گزارش، پس از ذکر سخنان تقی زاده در تجلیل از نخستین هیئت مستشاری امریکا به ریاست مورگان شوستر که در سال ۱۹۱۰ برای اصلاح امور مالی به ایران آمد و قدردانی از فشاری که امریکا پس از جنگ جهانی دوم برای بیرون راندن قوای باقیمانده شوروی از خاک آذربایجان به دولت شوروی وارد کرده می نویسد: وی (تقی زاده) گفت: جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست که ایرانیان از دوستی صمیمانه امریکا نسبت به خود خوشحالند. شما حتی یک نفر را در ایران نمی توانید پیدا کنید که نسبت به این دوستی خوشحال نباشد، مگر آنکه آن فرد کمونیست باشد.

آقای تقی زاده در دانشگاه تهران کرسی استادی تاریخ را دارد. ایشان پاییز گذشته در مؤسسه خاور نزدیک و میانه دانشگاه کلمبیا تاریخ قرن بیستم ایران را تدریس نمود. آقای تقی زاده که در مرکز فرهنگی نیویورک در نوع خود تالی و نظیر ندارد، زمانی سفیر کبیر ایران در دربار سنت جیمز بوده و مدتی نیز وزیر دارایی و استاندار خراسان بوده است. وی چندین پیمان و معاهده بین ایران و روسیه شوروی منعقد ساخته است.

آقای تقی زاده اولین بار در سال ۱۹۱۳ از امریکا دیدن کرد و بار دیگر در سال ۱۹۲۶ به امریکا سفر نمود. آقای تقی زاده فعلاً طبق برنامه مبادله شخصیت های وزارت خارجه برای مدت دو ماه در امریکا گردش می کند. وی به اتفاق همسرش روز پنجشنبه (امروز) واشنگتن را به قصد میامی ترک می کند. نامبردگان در این مسافرت

از دانشگاه های هاروارد، پرینستون دیدن خواهند کرد و در آن دانشگاهها برنامه های تحصیلی مربوط به خاورمیانه را مشاهده خواهند کرد.

در واشنگتن ریچارد نیکسون معاون ریاست جمهوری که ریاست سنا را به عهده دارد از آقای تقی زاده استقبال گرمی به عمل آورد. آقای تقی زاده گفت نیکسون استقبال مجلس سنا را به یاد داشت. نیکسون ترتیباتی داد که سیاستمدار کهنسال ایرانی به مجلس سنا امریکا معرفی گردد. آقای تقی زاده گفت من از این جریان بسیار خوشحال شدم، زیرا در این مجلس سناتورهای امریکا نسبت به من ابراز علاقه کردند و این خاطره خوبی برای من به شمار می رود.

آقای تقی زاده روز دوشنبه توسط آقای ویلیام تولند رهبر جمهوریخواه سنا در مجلس سنا به سناتورها معرفی شد. سناتور تولند ضمن معرفی ایشان شمه ای از زندگی سیاسی این سیاستمدار کهنسال ایران را بیان کرد. سناتورها و سایر مهمانان نسبت به آقای تقی زاده ابراز احساسات کردند. آقای تقی زاده انتظار می رود اواخر ماه مارس یا اوایل آوریل امریکا را به قصد وطن خود ترک گوید. (۱)

در مورد انعکاس سفر تقی زاده به امریکا در محافل سیاسی ایران، اشاره به چند سند موجود در پرونده تقی زاده در ساواک، می تواند ابعاد سیاسی سفر وی را به امریکا، روشن کند. در گزارش شماره ۲-۳-۴۸۶۳ مورخه ۱۱/۱۲/۳۶ آمده است:

ص: ۳۶۸

«طی دو روزه اخیر در مجلس شورای ملی، تجلیل نمایندگان مجلس سنای امریکا از سناتور تقی زاده مورد بحث و گفتگو قرار گرفته و معتقدند با توجه به سوابق گذشته مشارالیه و مخالفت شدید ایشان با تشکیل کنگره و تغییر پاره ای از مواد قانون اساسی، در آتیه نزدیکی پست حساسی از طرف شاهنشاه به ایشان تفویض خواهد گردید.

ضمناً مندرجات اخیر جراید و مجلات تهران از جمله مطالبی که در مجله تهران مصور و روشنفکر هفته گذشته دایر بر خدمات گذشته آقای تقی زاده درج شده بود به این شایعات قوت بخشیده است.»^(۱)

در بخشی از «رونوشت اطلاعیه ۱۴۸۲ - ۷/۴/۳۸» آمده است:

«پس از کشف توطئه سرلشکر قرنی که گفته می شود به دستور مقامات امریکایی و برای تقویت دکتر علی امینی فعالیت داشت؛ تقی زاده علناً به طرفداری از علی امینی پرداخت و در مسافرت به امریکا نیز بیش از پیش خود را علاقه مند به سیاست امریکا نشان داده و حمله اخیر آقای سناتور تقی زاده به تدریس زبان انگلیسی در مدارس فقط به منظور کسب محبوبیت ملی برای خود بود و می خواسته به این طریق خود را مخالف اجانب و شخصی ملی قلمداد کند و این اقدام ایشان مقدمه فعالیت های وسیع تری است که در آینده با همکاری جمعیت عامیون از جمله آقای علاء، حکیم الملک، قائم مقام الملک دادگر و عده ای دیگر، برای سقوط دولت و روی کار آوردن یکی از عوامل خود، به آن دست خواهند زد.»^(۲)

ص: ۳۶۹

۱- تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ص ۱۲۹.

۲- همان، ص ۱۳۸.

«آقای حکیم الملک اظهار داشته، اقدامات آقای سناتور تقی زاده در امریکا و اظهارات مخالفت آمیز ایشان در آنجا و ملاقات دکتر علی امینی که منجر به محاکمه سرلشگر قره نی (۱) و دستگیری عده ای

ص: ۳۷۰

۱- سرلشگر ولی الله قره نی: سید محمد ولی قره نی فرزند میرزا آقا خان در سال ۱۲۹۲ به دنیا آمد، در سال ۱۳۰۹ وارد دانشکده افسری شد و پس از اتمام تحصیل، مشاغل مختلفی را در ارتش برعهده گرفت. وی علاوه بر گذراندن دوره دانشکده افسری، دوره ستاد دانشگاه جنگ را نیز طی کرد. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، قره نی با درجه سرتیپی در رأس رکن دوم ستاد ارتش قرار گرفت و تا تاریخ ۲۰/۱۱/۱۳۳۶ در این سمت بود. در این زمان وی با عنوان محترمانه معاون دوم ریاست ستاد ارتش از سمت فوق برکنار شد و در تاریخ ۲۶/۱۱/۱۳۳۶ از سمت اخیر نیز کنار گذاشته شد و مدت کوتاهی بعد به اتهام طرح کودتایی نافرجام علیه رژیم پهلوی دستگیر و در تاریخ ۳۱/۴/۱۳۳۷ به استناد ماده ۲۹۸ قانون دادرسی و کیفر ارتش، از ارتش خارج شد. طبق اسناد موجود فعالیت سیاسی قره نی علیه رژیم پهلوی از اواخر سال ۱۳۳۵، در دوران زمامداری دولت حسین علاء آغاز شد. وی با تماس های پنهانی با گروههایی چون «جمعیت ترقیخواه» احمد آرامش، «جمعیت آزادی» حسن ارسنجان و دکتر محمد شاهکار، «جامعه لیسانسیه های دانشسرای عالی» محمد درخشش و عناصری چون محمد باقر حجازی، علی اکبر مهتدی، مهندس عبدالله والا مدیر مجله تهران مصور وارد فعالیت های سیاسی شد و از اوایل سال ۱۳۳۶ به تشکیل یک محفل سیاسی دوستانه با شرکت باقر پیرنیا، دکتر حسن افشار، هلاکو رامبد، اسفندیار بزرگمهر و پرویز خوانساری مبادرت ورزید. در این دوره، مواضع سیاسی قره نی در چارچوب انتقاد از دولت های وقت محدود بود و این انتقاد با نخست وزیری اقبال (فروردین ماه ۱۳۳۶) شدت یافت. قره نی در مهر ماه ۱۳۳۶ به درجه سرلشگری رسید که این نشان دهنده آن است که تا این تاریخ محمد رضا پهلوی به او اعتماد داشت. سرلشگر قره نی که مصمم بود با حمایت امریکایی ها، در ایران دست به کودتا بزند، در تاریخ ۸ اسفند ۱۳۳۶ دستگیر شد ولی به علت محرز شدن حمایت امریکا از قره نی و کودتای وی، دولتمردان دولت انگلیس که مخالف این کودتا بودند و شخص محمد رضا پهلوی، صلاح ندیدند که این ماجرا بازتاب گسترده ای یابد و آن را در حد توطئه ای جهت تغییر کابینه مطرح کردند. قره نی در ۳۱/۴/۱۳۳۷ تنها به سه سال زندان و اخراج از ارتش محکوم شد و این در حالی بود که دادستان ارتش (سرلشکر آزموده) اقدام قره نی را به مراتب خطرناکتر از توطئه سازمان نظامی حزب منحل توده توصیف کرده و هدف این کودتا را ساقط کردن دولت و به دست گرفتن زمام حکومت دانسته بود. قره نی برای جلب حمایت مقامات امریکا، چهره مقبول دولتمردان امریکایی، یعنی دکتر علی امینی را به عنوان کاندیدای پست نخست وزیری از سوی خود اعلام نموده بود و مقامات امریکایی نیز هدف از این طرح را صعود امینی به قدرت قلمداد کردند. قره نی در تاریخ ۸/۹/۱۳۳۹ پس از گذراندن ۲ سال و ۸ ماه از دوران سه ساله محکومیت خود، مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد. او از سال ۱۳۴۱ فعالیت سیاسی خود را مجدداً از سر گرفت و تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داد. در این دوره از فعالیت های سیاسی قره نی هیچ مدرکی یا قرینه ای دال بر روابط او با امریکا وجود ندارد. در پی دستگیری فردی توسط ساواک، ارتباط قره نی با آیت الله طالقانی و برخی محافل روحانی فاش شد و وی در

تاریخ ۵/۱۰/۱۳۴۲ همراه عده ای دیگر دستگیر شد. در این مرحله برخورد رژیم پهلوی با قره نی خشن بود. او به مدت ۹ ماه در قزل قلعه در زندان انفرادی به سر برد و ممنوع الملاقات بود. سپس در دادگاه نظامی به اتهام خیانت علیه امنیت کشور به سه سال زندان محکوم شد و تا تاریخ ۲۰/۹/۱۳۴۵ در زندان به سر برد و پس از آزادی از زندان به شدت تحت نظر عوامل ساواک بود. سرلشکر ولی الله قره نی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، به عنوان نخستین رئیس ستاد ارتش جمهوری اسلامی ایران برگزیده شد و در تاریخ ۳/۲/۱۳۵۸ به ضرب گلوله گروه فرقان به شهادت رسید. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۴۸۴-۴۷۹، (نقل به اختصار).

دیگر شده موجب گردید که اعلیحضرت همایون شاهنشاه از مشارالیه بخواهند که به ایران مراجعت نماید و برای دلجویی از تقی زاده نیز قول داده اند که در دوره آینده ریاست مجلس سنا به ایشان محول خواهد شد؛ لیکن تقی زاده که از زمان توقیف ظهیرالاسلام از شاهنشاه رنجیده خاطر شده و با آقای دکتر اقبال نیز میانه خوبی ندارد، در صورت تصدی ریاست مجلس سنا از نظر پارلمانی اشکالاتی برای دولت ایجاد خواهند نمود و ممکن است در مجلس سنا دسته بندی‌هایی علیه دولت صورت گیرد.»^(۱)

ص: ۳۷۱

۱- همان، ص ۱۳۱.

پس از سقوط کابینه دکتر اقبال، جعفر شریف امامی مأمور تشکیل کابینه شد، اما کابینه هشت ماهه شریف امامی که از نهم شهریور ۱۳۳۹ تا ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰ به درازا کشید نتوانست گره از کار فروبسته مردم بگشاید و هر چند وی ظرف مدت هفت ماه سه وزیر فرهنگ را مأمور حل مشکل معلمان کرد، هیچ یک نتوانستند به خواست معلمان کشور، جامه عمل بپوشانند و حقوق ناچیز این قشر را ترمیم نمایند.

اعتصاب معلمان و حادثه کشته شدن دکتر خانعلی در میدان بهارستان و به قتل رسیدن دانش آموزی به نام کلهر - یکی از دانش آموزان مدرسه علمیه که پشت مدرسه سپهسالار قرار داشت - موجب شد که برخی از نمایندگان متنفذ تهران از جمله ارسالان خلعتبری و سیدجعفر بهبهانی دولت را استیضاح نمایند. در روز ۱۴ اردیبهشت ۱۳۴۰، در حالی که شریف امامی می کوشید در پاسخ به سخنان تند نمایندگان چون اللهیار صالح و رضا جعفری و محمد عبدالله گرجی پاسخ گوید، مورد اعتراض شدید سردار فاخر حکمت رئیس مجلس شورا قرار گرفت. رئیس مجلس

با عصبانیت و با تندی و سخافت، رئیس دولت را از تریبون به زیر کشید و در حقیقت او را از مجلس بیرون کرد. شریف امامی از مجلس به دربار رفت و استعفای خود را به شاه تسلیم کرد.

تقی زاده در آخرین نطق خود در سنا(۱)، در آخرین جلسه دوره سوم، در ۱۶ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ به حادثه کشته شدن دکتر خانعلی پرداخت و در نطق قبل از دستور گفت:

«به سه علت در این موضوع سخن می رانم اگر مردم مجلس سنا و شورا را پناهگاه خود ندانند به جاهای دیگر رو می آورند، ما نباید این منظره را تماشا کنیم و سکوت کنیم - مقتول معلم بود و من هم معلم هستم. معلمان در میدان بهارستان گرد آمده بودند و تقاضاهایی داشته اند و سلاح نداشته اند. نمی دانم که به چه علت به جمع آنان آتش گشوده اند و یکی از آنان را کشته اند.»(۲)

پس از استعفای جعفر شریف امامی، با مقدماتی که از قبل تدارک شده بود، شاه فرمان نخست وزیری را با اختیارات کامل به نام دکتر علی

ص: ۳۷۴

۱- اولین جلسه دوره سوم سنا در فروردین ۱۳۳۹ افتتاح یافت. تقی زاده در این دوره سناتور انتصابی آذربایجان شرقی بود. مجتهدی می نویسد: وی به همکاران خود گفت که پیر شده ام و صحت و سلامت خود را از دست داده ام و نیروی کافی برای اداره مجلس سنا را ندارم. سنا با تأسف تقاضای او را قبول کرد و سید محسن صدر را به ریاست انتخاب نمود مجتهدی، تقی زاده، ص ۲۹۶. اما مأمور ویژه ساواک در گزارش شماره ۲ - ۳ - ۱۳۴۷ مورخه ۲۷/۱/۳۹ می نویسد: سناتور تقی زاده به یکی از دوستان نزدیک خود اظهار داشته با اینکه آقای صدر الاشراف از قبول ریاست مجلس سنا عذرخواسته و اکثر نمایندگان سنا نیز مایل بوده اند به من رأی بدهند، معهداً حسب الامر ملوکانه و تأکید و پافشاری سازمان اطلاعات و امنیت کشور مجدداً آقای صدر الاشراف بر خلاف میل باطنی به ریاست مجلس سنا انتخاب گردید در صورتی که صدر الاشراف حتی از حضور در مجلس سنا نیز عذرخواسته بوده است. مرکز بررسی اسناد تاریخی، تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ص ۱۵۲.

۲- مجتهدی، تقی زاده، ص ۲۹۷.

امینی صادر کرد و او با پشتیبانی کامل امریکا زمام امور را در دست گرفت. آنچه در مورد زندگی سیاسی دکتر علی امینی و چگونگی رسیدن او به مقام نخست وزیری شایان ذکر است این که: علی امینی پس از اخذ دیپلم متوسطه مدتی در نجف به تحصیل معارف اسلامی پرداخت و سپس برای ادامه تحصیل عازم فرانسه شد و در رشته اقتصاد مدرک دکتری گرفت. پس از بازگشت به ایران، در هنگامی که داور وزیر دادگستری بود، دو سه سالی در دادگستری کار کرد و با انتصاب داور به مقام وزارت دارایی، به تقاضای او، به وزارت دارایی انتقال یافت. در سال ۱۳۱۵ شمسی، چند ماه قبل از خودکشی داور، رئیس کل گمرک ایران شد. امینی قریب یک سال مدیر کل گمرک بود، بعد مدیر کل وزارت دارایی شد و تا شهریور ۱۳۲۰ این سمت را حفظ کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰، در دولت فروغی، دکتر حسن مشرف نفیسی به وزارت دارایی منصوب شد و او برادر همسر خود، دکتر علی امینی را به معاونت وزارت دارایی برگزید. در سال ۱۳۲۱ که احمد قوام (قوام السلطنه) بار دیگر وارد صحنه سیاسی ایران شد و به مقام نخست وزیری رسید، دکتر علی امینی ۳۷ ساله را که داماد برادرش، وثوق الدوله نیز بود به معاونت خود برگزید. در این سالها همسر امینی (بتول وثوق - دختر وثوق الدوله) نیز نقش منشی عمومیش قوام السلطنه را ایفا می کرد. امینی پس از چندی به سمت رئیس هیئت نمایندگی اقتصادی ایران به امریکا فرستاده شد و از همان زمان بود که مورد توجه خاص دیپلماسی امریکا قرار گرفت و در کنار چهره هایی چون دکتر حسن ارسنجان (مسئول روزنامه چپگرای داریا) به عنوان یک چهره وابسته به سفارت امریکا شهرت یافت؛ لذا در سال ۱۳۲۵ که امریکا در چارچوب دکترین ترومن وام ۲۵۰ میلیون دلاری خود را به

ایران پرداخت کرد تا براساس آن سازمان برنامه هفت ساله عمرانی تشکیل شود، امینی رئیس بانک صنعتی را مطمئن ترین فرد برای اجرای این طرح تشخیص داد. بدین ترتیب سازمان برنامه به ریاست عالیہ عبدالرضا پهلوی و مدیریت مستقیم علی امینی تأسیس شد.

در سال ۱۳۲۹ در کابینه علی منصور به سمت وزیر اقتصاد ملی معرفی شد. در سال ۱۳۳۰ در کابینه دکتر مصدق نیز به وزارت اقتصاد ملی برگزیده شد، ولی پس از چند ماه از کار کناره گیری کرد. پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در کابینه فضل الله زاهدی به سمت وزیر دارایی تعیین گردید و سرنوشت نفت ایران به دست او سپرده شد. او علاوه بر سمت وزارت دارایی، رئیس هیئت نمایندگی ایران برای حل مسئله نفت بود. مذاکرات نفتی دولت ایران سرانجام منجر به عقد قرارداد کنسرسیوم شد. در جریان تصویب این قرارداد در مجلسین، دکتر امینی توضیحات مفصلی داد و از قرارداد تنظیمی دفاع کرد.

پس از برکناری زاهدی، حسین علاء، مأمور تشکیل کابینه شد و دکتر علی امینی را به عنوان وزیر دارایی کابینه خود معرفی کرد و پس از چندی به عنوان وزیر دادگستری به جای جمال اخوی نشست. سپس برای جلب کمک های دولت امریکا به ایران، با سمت سفیر کبیر عازم امریکا گردید و قریب دو سال در واشنگتن ماند. امینی در این مأموریت توانست نظر مقامات امریکایی را به خود معطوف و با سران حزب دمکرات امریکا دوستی و نزدیکی پیدا کند و در جرگه دوستان جان. اف کندی سناتور جوان دمکرات قرار گیرد. انتقاد صریح و بی پرده امینی از فساد هیئت حاکمه در دوران نخست وزیری دکتر اقبال، نزد مقامات امریکایی، مورد ناخشنودی شاه شد.

در همین دوره بود که تقی زاده عازم امریکا شد و با برنامه ریزی امینی مورد استقبال گرم مقامات امریکایی قرار گرفت و گمانه زنی درباره نزدیک شدن تقی زاده به امریکاییها را قوت بخشید. در گزارش شماره ۲ - ۳ - ۴۴۸۸ مورخه ۱۶/۱۱/۳۶ ساواک آمده است:

«در محافل سیاسی تهران گفته می شود که آقای تقی زاده از طرف مقامات امریکایی به واشنگتن دعوت شده تا در آنجا با وی راجع به اوضاع سیاسی ایران مشورت نمایند. تقی زاده قرار است از امریکا به آلمان عزیمت و پس از چند روز اقامت در آنجا به تهران مراجعت و رل حساسی را در سیاست ایران به عهده گیرد.»^(۱)

در همین دوران سفارت دکتر امینی در امریکا، مسئله دیگری رخ نمود که همان کشف طرح کودتای سرلشگر قره نی بود. در آن زمان چنین مطرح بود که اگر کودتا با موفقیت انجام می شد، علی امینی را که به شدت مورد حمایت دولت امریکا بود، مأمور تشکیل کابینه می کرد.

حضور علی امینی به عنوان سفیر کبیر ایران در امریکا و توجه خاص مقامات امریکایی به او، و انتقادهای صریح و آشکار او از دولت و مقامات ایرانی، از سویی و ورود تقی زاده به عنوان سناتور که به دلیل مخالفت با دولت وقت (دولت اقبال) و تصمیم شاه مبنی بر تشکیل مجلس مؤسسان و دست بردن در قانون اساسی از ریاست مجلس سنا استعفا داده و عازم امریکا شده بود، از سویی دیگر و همچنین کشف طرح کودتای قره نی موجب شد که این سه مسئله به هم گره خورده و پای تقی زاده به این ماجرا کشیده شود و تقی زاده را به عنوان یک رجل سیاسی مخالف رژیم و طرفدار امریکا مطرح سازد. تا آنجا که در گزارش مأمورین ساواک، به

ص: ۳۷۷

۱- تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ص ۱۲۸.

«آقای حکیم الملک اظهار داشته اقدامات آقای سناتور تقی زاده در امریکا و اظهارات مخالفت آمیزشان در آنجا و ملاقات با دکتر علی امینی که منجر به محاکمه سرلشگر قره نی و دستگیری عده ای دیگر شده موجب گردید که اعلیحضرت همایون شاهنشاه از مشارالیه بخواهند که به ایران مراجعت نماید...»^(۱)

همچنین در مورد روابط تقی زاده با امریکایی ها در سند شماره ۲-۳-۱۳۷۳ مورخه ۱۷/۳/۳۹ آمده است:

«یکی از اعضای دبیرخانه سفارت امریکا در تهران اظهار داشته، مدتی است که روابط مقامات امریکایی در تهران با سید حسن تقی زاده رجل معروف سیاسی ایران بسیار حسنه گردیده و غالباً بین نامبرده و شخصیت های امریکایی ملاقات هایی که جنبه مشورت دارد صورت می گیرد و اصولاً این ارتباط ها از زمانی که تقی زاده به دعوت وزارت امور خارجه امریکا به واشنگتن مسافرت نموده بعضاً برقرار می گردد.»^(۲)

همان گونه که اشاره شد رفتار امینی در امریکا مورد پسند شاه واقع نشد. او را به تهران فراخواند و دکتر علیقلی اردلان را به جای او به امریکا فرستاد. امینی چندی در اروپا و مدتی در تهران وقت گذرانید تا انتخابات ریاست جمهوری امریکا آغاز شد و حزب دمکرات برنده انتخابات گردید و جان اف کندی در رأس آن کشور قرار گرفت. امینی به اتکا کندی فعالیت خود را در ایران گسترده تر کرد و بالاخره با حمایت امریکا بر مسند نخست وزیری نشست.

ص: ۳۷۸

۱- همان، ص ۸۸.

۲- همان، ص ۱۲۱.

دکتر امینی پس از معرفی وزیران، در یک نطق رادیویی برنامه دولت خود را شرح داد و گفت: افراد ملت باید کمربندها را محکم ببندند. اجرای اصلاحات ارضی از مواد بسیار مهم برنامه دولت است. تقویت قوه قضائیه و تعقیب سوء استفاده کنندگان از اموال عمومی به اشد وجوه، تأمین حداقل معیشت برای کارمندان، مخصوصاً فرهنگیان، تصفیه ادارات دولتی از عناصر ناصالح، ایجاد نظم و تثبیت سازمان وزارت دارایی و نظارت در خرج به منظور تقلیل و به کار بردن وجوه عمومی، حفظ موازنه ارضی، [ارزی] تأمین بهداشت عمومی و نظارت در حسن جریان امور بیمارستانها، از اهم برنامه انقلابی دولت است.

طرح اصلاحات ارضی و تحدید مالکیت

اولین اقدامی که امینی برای اصلاحات ارضی به عمل آورد، مصاحبه مطبوعاتی بود. امینی صریحاً اعلام کرد که «اصلاح روابط مالک و زارع مقدم بر هر مسئله ای است» و هیئت مأمور تدوین مقررات آن شدند. در نتیجه طرح اصلاحی آن در ۳۸ ماده به تصویب هیئت وزرا رسید و پس از امضای شاه برای اجرا به دولت ابلاغ شد. طبق این طرح هیچ مالکی نمی توانست بیش از یک ده ششدانگ داشته باشد و بقیه املاک مالکان براساس مالیات پرداخت شده ایشان از طرف وزارت کشاورزی خریداری و بین زارعین هر ملک تقسیم می شد. وزیر کشاورزی در همان موقع اعلام کرد که هفده هزار قریه در ایران مشمول این قانون می شوند و مقرر گردید اجرای آن از روز ۲۵ دی ماه از بخش مراغه آذربایجان آغاز گردد.

اجرای این طرح توسط دولتی که در رأس آن دکتر علی امینی فرزند

محسن خان امین الدوله و عضو خانواده ای بود که برای حفظ مالکیت اراضی لشت نشا(۱) از تعرض مجاهدین گیلان (میرزا کریم خان رشتی و برادران و عموزادگان) (۲) آن اراضی را به اتباع روسی اجاره دادند و بر سر در خانه شان در تهران «پارک امین الدوله» که میرزا کریم خان رشتی حتی قصد تملک آن را نیز داشت، بیرق روسیه آویختند. (۳) و در نظام سلطنتی که پادشاه آن خود وارث پنجهزار و دویت رقبه ملک بود، در نظر آگاهان، چیزی جز یک فریب بزرگ نبود. اما تقی زاده با توجه به سابقه فکری یا همگامی با دولت امینی و یا پیروی از سیاست امریکا، طرفدار اصلاحات ارضی بود.

جواد شیخ الاسلامی می نویسد: تقی زاده سالها پیش از آنکه مسئله اصلاحات ارضی در خاورمیانه مطرح گردد، تقسیم اراضی زراعی میان دهقانان را در سرلوحه مرام حزب دمکرات که خود از مؤسسان آن بود گنجانیده بود. خود وی در این باره چنین می نویسد:

«حزب دمکرات ایران که من هم عضو آن بودم، پنجاه و دو سال قبل، تقسیم زمین را میان دهقانان جزو مرامنامه خود قرار داده بود و مجاهدت هایی هم در این باره کرد؛ ولی فتووالهای این مملکت

ص: ۳۸۰

-
- ۱- لشت نشا از نواحی گیلان، در غرب لاهیجان واقع است و شامل ۴۴ پارچه آبادی است.
 - ۲- تقی زاده در این مورد می نویسد: این مجاهدین واقعا بیداد می کردند. همین الان بعد از ۵۰ سال این امینی ها از من خیلی راضی هستند. مادرش [خانم فخرالدوله] همیشه، حتی وقتی به بیروت آمده بود، از آنجا به من که در پاریس بودم به وسیله شخصی پیغام داده بود که خیلی از شما تشکر می کنم. زیرا این مجاهدین گیلان (میرزا کریم خان و غیره) می خواستند لشت نشا امین الدوله را ببرند. دست گذاشتند روی آن. آن ها هم زور نداشتند. به تهران که آمدند حتی خانه شان را هم می خواستند تصرف کنند. اینها، یعنی مجاهدین طغیان کرده بودند. بیداد می کردند و کسی از عهده آنها بر نمی آمد. من جلوگیری کردم. گفتم ما که نیامده ایم مردم را غارت بکنیم. آنها را خلاص کردم (زندگی طوفانی، صص ۱۵۱ - ۱۵۰).
 - ۳- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، ص ۲۷۴.

آن تشکیلات را که یگانه حزب سیاسی حقیقی و ملی (به مفهوم غربی آن) و طرفدار حقوق افراد در این مملکت بود، در هم شکستند و قدرت های خارجی هم در برانداختن آن نهضت با عناصر داخلی همدست شدند. امید است با مقدمات مبارکی که در عرض این چند سال اخیر پیدا شده است نور جدیدی از افق ساطع گردد و منافع رعایا را که جزو طبقات محروم و مظلوم این کشورند تأمین و حراست نماید.»^(۱)

مجتهدی در مورد حمایت تقی زاده از رعایا و مخالفت او با بزرگ مالکان می نویسد:

«در یازدهم صفر ۱۳۲۵ تلگراف مالکان گیلان در مجلس اول خوانده شد، به این مضمون که رعایا معنی مشروطیت را نمی دانند و بهره مالکانه نمی دهند. مجلس به انجمن رشت تلگراف زد که به رعایا بفهمانند که مقصود از مشروطیت ندادن بهره مالکانه نیست. تقی زاده پشت تریبون رفت و گفت: مقصود از سرکشی رعایا گویا این باشد که ارباب ها و ملا-کین می خواهند سرهای رعایا را ببرند و آنها در وقت سر بریدن، سرشان را عقب می کشند که این عمل به «سرکشی» تعبیر می شود. ملاکین در املاک خود سلطنت مستبده می رانند و جریمه می گیرند و چوب می زنند و بگیر و ببند، بزن و بکش به کار می اندازند و بر مال و جان و ناموس و عصمت دهاتی ها دست درازی می کنند.»^(۲)

شرکت تقی زاده در کنگره دهقانان

مجتهدی می نویسد:

ص: ۳۸۱

۱- یادنامه تقی زاده، ص ۱۳۷.

۲- مجتهدی، تقی زاده، صص ۳۳۱ - ۳۳۰.

«اما آخرین فعالیت سیاسی او شرکت در کنگره دهقانان بود. کنگره روز چهارشنبه ۱۹ دی ۲۵۲۱ شاهنشاهی (۱۳۴۱ شمسی) در سالن محمدرضا شاه پهلوی در پارک شهر توسط شخص محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه آریامهر گشوده شد.

تقی زاده پشت تریبون رفت و گفت که شصت و هفت سال بود که آرزوی چنین روزی را می کشیدم. صد سال پیش رسم رعیتی در روسیه و آیین بردگی در امریکا منسوخ شد. ما در این امر خیر، صد سال تأخیر کرده ایم. نام اینان (حسن ارسنجانی و دستیارانش) مانند نام آبراهام لینکلن جاوید خواهد ماند. آن گاه میان کشاورزان رفت و بازبان ترکی با عده ای از آنان صحبت کرد. چنانکه خواهیم گفت از این نطق مالکان و آزادیخواهان رنجیدند.^(۱) شنیدم که یکی دو تن به ایشان گفته بودند که در آن امر خیر شرکت نجویند و منطقی داشتند که پر بی پایه نبود. مالکان گله داشتند که چرا حسن ارسنجانی را که در مجلس پانزدهم با اعتبارنامه همه نمایندگان تبریز مخالفت کرد و اعتبارنامه خودش به علت بی احترامی به مقدسات ملی و هواداری از حکومت پیشه وری و کلاهبرداری رد گردید، همسنگ آبراهام لینکلن دانسته است.»

مجتهدی در پاورقی می نویسد:

«ارسنجانی مردی سخت بی پروا بود و پس از مرگ معلوم شد که شش میلیون (قبل از تورم اخیر) در ایران و چهارصد هزار دلار در خارج دارد. به نقل از روزنامه اطلاعات مورخه (۲۵/۲/۱۳۵۱).^(۲)

در کتاب اسناد فراماسونری در ایران آمده است:

ص: ۳۸۲

۱- همان، ص ۲۹۷.

۲- همان، ص ۳۳۸.

«در جریان تشکیل کنگره دهقانان لژ آلمانی مهر به تقی زاده دستور داد که برای خنثی نمودن اثرات اقدامات شاهنشاه در زمینه اصلاحات ارضی، دکتر حسن ارسنجانی را وارد لژ کند ولی قبول نکرد. اما تقی زاده بالاخره در یکی از جلسات کنگره گفته بود (ارسنجانی، آبراهام لینکلن ایران است) و ظاهراً منظورش از این بیان آن بوده که وانمود سازد، اصلاحات ارضی را ارسنجانی انجام داده است، نه شاهنشاه ایران.»^(۱)

در مورد پی آمدهای نطق تقی زاده در کنگره دهقانان، خود تقی زاده در نامه ای به تاریخ ۲۱ اسفند ماه ۱۳۴۱ (۱۲ مارس ۱۹۶۳) به جمال زاده می نویسد:

«اگر بگویم فقط یاد دوستان خیلی خیلی معدود، مرا زنده نگاه می دارد ورنه هیچ میل زندگی و هوس معاشرت با مردم زمانه، که هر روز عده دوستان کمتر می شود و عدد دشمنان خیلی زیادتر ندارم، گزاف نگفته ام.

چندی است که به کل بی کس و بی مصاحب و بی رفیق شده ام و به تدریج غالب دوستان رخت بر بسته اند. در این اواخر نمی دانم چرا ابنای زمان و تازه به دوران رسیده ها از مخلص دوری می جویند. بلکه خصومت عجیبی که سببش بر من معلوم نیست ابراز می کنند و این حال از طرف نود و نه درصد از طبقه عالی و متوسط مشهود است که یکی از اسباب عمده آن نطقی بود که من در جلسه اجتماع دهقانان مبنی بر مسرت خودم از تحقق آرزوی دیرینه خودم برای منسوخ شدن ارباب رعیتی در ایران کردم و موجب روگردانی «ملت» و «آزادیخواهان» تهران از من و خصومت شدید آنها شد

ص: ۳۸۳

[توضیح نویسنده مقاله: آشکار است که این جمله با لحن طعن و طنز نوشته شده است و مقصود «آزادیخواهان کاذب و جماعتی است که خود را ملت می خوانند.»(۱)]

اما دیری نپایید که حملات دکتر ارسنجان (که تقی زاده او را آبراهام لینکلن ایران خوانده است)، به رجال صدر مشروطه و نقش فراماسون ها در ابقای فئودالیسم و در نتیجه شکست مشروطه، تقی زاده را به خشم آورد.

در گزارش شماره ۵۷۶۷/۳۱۲ مورخه ۱۲/۱۲/۴۰ مأمور ویژه ساواک، تحت عنوان «نظر مخالفین دولت و رجال بی طرف» آمده است:

«به طوری که از سید محمد هاشمی نماینده سابق و مشاور علمی مجلس شورای ملی که با عده ای از رجال صدر مشروطیت معاشرت دارد کسب خبر گردیده است. حملات بی سابقه و پی گیر اخیر دکتر ارسنجان وزیر کشاورزی به رجال صدر مشروطیت و مجاهدین آزادی و انتساب آنان به لژهای فراماسونی، موجب افزوده شدن گروه جدیدی بر مخالفین جدی دولت گردیده و جمعی مانند تقی زاده و دوستان او را که سعی داشتند نسبت به دولت حاضر رویه بیطرفانه اتخاذ نمایند و تاکنون نیز از هر گونه تنقید و حتی انتقادی نسبت به اقدامات دولت خودداری می نمودند علیه دولت به سختی برانگیخته است و تقی زاده به دوستانش اظهار داشته است که حرفها و نسبت هایی را که حتی در زمان استبداد محمد علی شاه نشنیده بودیم در زمان حکومت محمدرضا شاه شنیدیم و افزوده است که اعلیحضرت زمام امور و اختیار همه چیز مملکت را به دست چند نفر دیوانه مصروع نهاده و از بیم

ص: ۳۸۴

متوجه شدن حملات آنها به دربار آنان را در حمله به هر چیز و هر کس آزادی داده اند در حالی که دیر یا زود سگ های هاری که به جان دیگران انداخته اند نیش هایشان را به معظم له نیز خواهند زد.»^(۱)

ص: ۳۸۵

۱- تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ص ۱۴۲.

بالاخره زندگی پر فراز و نشیب تقی زاده و به تعبیر خودش «زندگی طوفانی» اش در سن ۹۲ سالگی، پایان یافت. وی که فرزندی نداشت، روز سه شنبه هشتم بهمن ماه ۱۳۴۸ آخرین رجل سیاسی مؤثر در انقلاب مشروطه بود که روی در نقاب خاک کشید. مراسم تشییع از مسجد سپهسالار آغاز شد و در مقبره ظهیرالدوله شمیران پایان یافت. تقی زاده در آخر عمر به علت فلج پا، به تعبیر مهدی مجتهدی، چرخ نشین بود و راه رفتن نمی توانست و تنها پرستارش، همسرش عطیه بود.

آخر رمضان ۱۲۹۵۵ مهر ۱۲۵۷۲۷ سپتامبر ۱۸۷۸ سال تولد نهم شوال ۱۳۱۴ در گذشت پدر ۱۳۱۶ تدریس علم فیزیک در دارالفنون مظفری تبریز ۱۳۱۷ تدریس علم فیزیک در مدرسه لقمانیه تبریز و معلم خانه. ترجمه کتاب «عجائب آسمانی» اثر کامیل فلاماریون از زبان فرانسه به فارسی (در سن ۲۱ سالگی) ۱۳۱۷ یا ۱۳۱۸ فراگیری زبان انگلیسی در مدرسه امریکایی تبریز ۱۳۱۹ تأسیس مدرسه تربیت با همکاری محمدعلی خان (بعدها تربیت) و میرزا سید حسین خان (بعدها عدالت) و میرزا یوسف خان آشتیانی اعتصام دفتر (بعدها اعتصام الملک) در تبریز که قبل از دایر شدن بسته شد و سپس تأسیس کتابخانه (کتابفروشی) تربیت. ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۱ تأسیس مجله علمی و ادبی «گنجینه فنون» با همکاری محمدعلی خان تربیت، میرزا سید حسین خان عدالت و یوسف اعتصام الملک ترجمه «سفینه غواصه» یا بیست هزار فرسنگ زیر دریا. اثر ژول ورن ۱۳۲۱ سفر به قفقاز (توقف یک ماه) استانبول (شش ماه)، مصر (نزدیک به شش ماه)، بیروت (پنج‌جاه روز) و دمشق (یک هفته) شعبان ۱۳۲۳ بازگشت به تبریز ۱۳۲۴ انتشار رساله «تحقیق احوال کنونی ایران یا محاکمات تاریخی» در روزنامه فارسی زبان «حکمت» قاهره رجب ۱۳۲۴ حرکت به قفقاز برای آمدن به تهران دهم رمضان ۱۳۲۴ مهر ۱۲۸۵ ورود به تهران ۲۱ شوال ۱۳۲۴ آبان ۱۲۸۵ انتخاب به وکالت مجلس شورای ملی از طرف طبقه تجار تبریز در (در سن ۲۸ سالگی)

۱۳۲۶ تير ۱۲۸۷ پناهندگي در سفارت انگليس پس از به توپ بستن مجلس در ۲۳ جمادي الاولى ۱۳۲۶ (دوم تيرماه ۱۲۸۷) و خروج از ايران تحت حمايت سفارت انگليس (در سن ۳۰ سالگي) ذيقعدة ۱۳۲۶ آذر ۱۲۸۷ بازگشت از اروپا به تبريز از راه عثمانی رجب ۱۳۲۷ شهریور

۱۲۸۸ ورود به تهران پس از فتح تهران به دست مجاهدين و عضويت در «هيئت مديره موقتي» (در سن ۳۱ سالگي) ذيقعدة ۱۳۲۷ آبان ۱۲۸۸ انتخاب به نمايندگي مجلس از تهران و تبريز و پذيرش نمايندگي تبريز ۱۳۲۸ مشارکت در تشكيل حزب دمکراتجمادی الثاني

۱۳۲۸۱۲۸۹ عزيمت به تبريز پس از واقعه قتل سيد عبدالله بهبهانی در روز جمعه ۸ رجب ۱۳۲۸ (۲۴ تير ۱۲۸۹) و اعطای مرخصی اجباری مجلس به تقی زاده جهت خروج از ايران (در سن ۳۲ سالگي) ذی الحجه ۱۳۲۸ حرکت از خوی به استانبول صفر ۱۳۲۹ بهمن ۱۲۸۹۱۵ ژانويه ۱۹۱۰ ورود به استانبول و يك سال و نیم اقامت در استانبول ۱۳۲۹ سفر کوتاه به پاریس به دعوت سردار اسعد و بازگشت به استانبول پائيز ۱۳۲۹ شش ماه اقامت در انگليس ۱۳۲۹ انتخاب به نمايندگي مجلس سوم. (ولی در مجلس شرکت نکرد) ۱۳۳۱ حرکت از استانبول به اروپا ۱۳۳۱۱۲۸۹ اکتبر ۱۹۱۲ ورود به انگلستان رديبهشت ۱۲۹۰ آخر ماهمه ۱۹۱۲ حرکت به امريکا (ورود به نيويورک روز ششم ژوئن ۱۹۱۲) و نوزده ماه توقف در امريکا انتشار چهار مقاله سياسی به زبان فرانسه درباره اوضاع سياسی ايران و عثمانی و ممالک عربي در «مجله دنياي اسلام»

آذر ۱۲۹۱۳۰ دسامبر ۱۹۱۴ حرکت از امریکا به برلین برای همکاری با «آلمان» دی ۱۲۹۱۱۰ ژانویه ۱۹۱۵

ورود به برلن (در سن ۳۴ سالگی) ۱۳۳۴ آغاز انتشار مجله کاوه در برلن، در دوره جنگ جهانی اول

(کاوه به مدت چهار سال با جنبه سیاسی بطور نامرتب منتشر می شد) از ژانویه ۱۹۲۰ (مطابق دی ماه ۱۲۹۸) شروع دوره جدید که به شکل ادبی به طور منظم به مدت ۲ سال منتشر شد ۱۹۱۷ شرکت در مجمع سوسیالیست ها در لاهه و صدور اعلامیه مشترک با وحیدالملک سرپرستی محصلین در برلن مشارکت در تشکیل انجمن آلمان و ایران ۱۹۱۹ صدور اعلامیه خطاب به کنفرانس صلح پاریس ۱۳۳۹ انتخاب به نمایندگی دوره چهارم مجلس شورای ملی (ولی در مجلس شرکت نکرد) ۱۳۴۰ تعطیلی مجله کاوه ۳ بهمن ۱۳۰۰۲۶ آوریل ۱۹۲۲ حرکت به مسکو به نمایندگی دولت ایران برای عقد قراردادهای تجاری، کنسولی و پستی و تلگرافی و توقف تا مرداد ۱۳۰۲ / اوت ۱۹۲۳) به مدت نوزده ماه ۱۹۲۳ بازگشت به برلن و ازدواج با یک دختر آلمانی (در سن ۴۵)

سالگی) ژوئن ۱۹۲۴ عزیمت به انگلستان برای مذاکره با حکومت کارگری از طرف دولت بهمن ۱۳۰۲ انتخاب به نمایندگی مجلس پنجم (در سن ۴۵ سالگی) ۱۳۰۳۲۰ اوت ۱۹۲۴ ورود به تهران مشارکت در تأسیس و عضویت هیئت مؤسسين انجمن آثار ملی انتشار مقالاتی در مجلات «شفق» با امضای «مرزبان باوندی» و «تقدم» و «آینده» ۹ آبان ۱۳۰۴ مخالفت تقی زاده با طرح خلع ید از خاندان قاجار و واگذاری حکومت موقتی به رضاخان پهلوی در مجلس پنجم

اردیبهشت ۱۳۰۴ ۲۰ آوریل ۱۹۲۶

خروج از ایران به طرف برلن به همراه همسرش - به علت فوت پدر همسرش ۲۲ خرداد ۱۳۰۵ انتخاب به عنوان وزیر خارجه کابینه حسن مستوفی (ولی قبول نکرد) تیر ۱۳۰۵ ژوئن ۱۹۲۶ ورود به امریکا جهت شرکت در نمایشگاه فیلادلفیا به مناسب یکصد و پنجاهمین سال استقلال ایالات متحده امریکا به عنوان رئیس غرفه ایران ۱۹ تیر ۱۳۰۵ نمایندگی مجلس ششم نوروز ۱۳۰۶ ورود به تهران و حضور مجلس ششم ۲۲ مرداد ۱۳۰۷ خاتمه دوره مجلس ششم و خانه نشین شدن و تحت نظر قرار گرفتن به مدت ۷ ماه ۳ دی ۱۳۰۷ فوریه ۱۹۲۹ والیگری خراسان (در سن ۵۰ سالگی) تیر ماه تابستان

۱۳۰۸ اوت ۱۹۳۰ خاتمه دوره والیگری خراسان تیر ۱۳۰۸ اوت ۱۹۳۰ سفیر ایران در لندن (در سن ۵۱ سالگی) ۱۰ فروردین

۱۳۰۹ آوریل

۱۹۳۱ پایان دوره سفارت در لندن ۲۸ فروردین

۱۳۰۹ به تهران احضار و به سمت وزیر طرق و شوارع و در کابینه حاج مهدیقلی خان هدایت منصوب شد ۲۳ تیر ۱۳۰۹ تصدی پست وزیر مالیه با حفظ سمت سرپرستی وزارت طرق و شوارع ۳۰ دی ۱۳۰۹ به عنوان وزیر مالیه به مجلس معرفی شد

ص: ۳۹۱

اردیبهشت ۱۳۱۲۲۹ آوریل ۱۹۳۲ به عنوان وزیر مالیه (وزیر دارای) وقت قرارداد جدید نفتی، مبنی بر تمدید قرارداد داری را امضاء کرد. (در سن ۵۵ سالگی) آبان ۱۳۱۲ سفیر ایران در پاریس ۱۳۱۳ شرکت در انجمن سلطنتی صنایع مستظرفه در لندن ۲۹ مرداد ۱۳۱۳ پایان دوره سفارت در پاریس به علت نشر مقالاتی علیه رضاشاه در نشریات فرانسوی و عدم توان جلوگیری تقی زاده از نشر آن حرکت به برلن و اقامت ۱۵ ماهه در آنجا ۱۳۱۴ تألیف کتابی در تاریخ عرب و عربستان ۱۳۱۴ شرکت در مجمع بین المللی مستشرقین در رم به نمایندگی از طرف دولت ایران در ماه ۱۳۱۵ ۱۹ ژانویه ۱۹۳۶ حرکت به سمت لندن و شروع تدریس در مدرسه مطالعات شرقی «مدرسه السنه شرقیه» لندن ۴ آبان ۱۳۲۰ تصدی سفارت ایران در لندن (در سن ۶۳ سالگی) ۱۶ خرداد ۱۳۲۱

وزیر مختاری در دربار پادشاهی نروژ ۱۸ مرداد ۱۳۲۱ انتخاب به وزارت دارایی در کابینه قوام السلطنه و عدم پذیرش آناسفند ۱۳۲۳ انتخاب برای شرکت در کنفرانس سانفرانسیسکو و عدم پذیرش آن بهمن ۱۳۲۴ شرکت در شورای امنیت سازمان ملل به عنوان رئیس هیئت ایرانی به منظور طرح شکایت ایران از شوروی به علت تداوم حضور ارتش سرخ در خاک ایران و حمایت شوروی از غائله پیشروی در آذربایجان مرداد ۱۳۲۶ انتخاب به عنوان نماینده مجلس شورای ملی از تبریز در دوره پانزدهم (در سن ۶۹ سالگی) مهر ۱۳۲۶ بازگشت به ایران و شرکت در مجلس شورای ملی ۷ آبان ۱۳۲۸ برگزاری مرحله دوم انتخابات مجلس سنا و انتخاب تقی زاده به عنوان نماینده مجلس سنا از تهران (در سن ۷۱ سالگی)

۳۰ بهمن ۱۳۲۸ برگزاری انتخابات هیئت رئیسه مجلس سنا و انتخاب تقی زاده به عنوان رئیس نخستین دوره مجلس سنا ۹ اردیبهشت ۱۳۳۴ صدور حکم رتبه ده استادی دانشگاه تهران (دانشکده الهیات و معارف اسلامی) ۸ آذر ۱۳۳۵ عضویت در شورای عالی فرهنگ (تا آخر عمر) ۱۳۳۵ عضویت در شورای سلطنتی ۲۷ نوامبر

۱۹۵۵ دریافت درجه دکتری افتخاری از دانشگاه علیگره (هند) ۱۳۳۶ ریاست هیئت ایرانی در کنگره خاورشناسان (مونبخ) استعفا از ریاست مجلس سنا (در سن ۷۹ سالگی) سفر به امریکا به دعوت دانشگاه کلمبیا و دولت امریکا ۱۳ آذر ۱۳۳۷ صدور حکم بازنشستگی ۱۳۳۷ ریاست انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی ۳ آبان ۱۳۳۹ انتخاب به عنوان سناتور انتصابی در مجلس سنا (در سن ۸۲ سالگی) ۱۷ بهمن ۱۳۴۰ ریاست فرهنگستان ایران ۱۰ آذر ۱۳۴۱ عضویت در شورای سلطنتی ۳ مهر ۱۳۴۲ انتخاب مجدد به عنوان سناتور انتصابی در مجلس سنا (در سن ۸۴ سالگی) ۳۱ خرداد ۱۳۴۳ استادی ممتاز دانشگاه تهران (در سن ۸۵ سالگی) ۶ شهریور ۱۳۴۵ ریاست اولین کنگره جهانی ایرانشناسان (تهران) (در سن ۸۷ سالگی) ۸ بهمن ۱۳۴۸ فوت (در سن ۹۲ سالگی)

- ۱ - آدمیت، فریدون؛ امیر کبیر و ایران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، چاپ هفتم، ۱۳۶۲.
- ۲ - آدمیت، فریدون؛ ایدئولوژی نهضت مشروطیت، انتشارات پیام، ج ۱ و ۲، ۱۳۵۵.
- ۳ - آراین پور، یحیی؛ از صبا تا نیما، ج ۱، چاپ پنجم، انتشارات زوار، ۱۳۷۲.
- ۴ - آل احمد، جلال؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- ۵ - آوری، پیترو؛ تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ج ۱ (۱۳۷۳)، ج ۲ (۱۳۷۳)، ج ۳ (۱۳۷۱)، انتشارات عطایی.
- ۶ - استیضاح از دولت ساعد ۱۳۲۸، امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۵۷.
- ۷ - اسناد فراماسونری در ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، زمستان ۱۳۸۰.

- ۸ - افشار، ایرج؛ اوراق تازه یاب مشروطیت و نقش تقی زاده، انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۵۹.
- ۹ - افشار، ایرج؛ نامه های ادوارد براون به سیدحسن تقی زاده، به کوشش عباس زریاب خوبی، شرکت سهامی کتاب های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۱۰ - بامداد، مهدی؛ شرح حال رجال ایران، انتشارات زوار، چاپ چهارم، ۱۳۷۱.
- ۱۱ - براون، ادوارد؛ انقلاب ایران، ترجمه احمد پژوه، چاپ دوم، انتشارات معرفت، ۱۳۳۸.
- ۱۲ - بهار (ملک الشعرا)؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، جلد ۱، شرکت سهامی کتاب های جیبی، چاپ دوم، ۱۳۵۷.
- ۱۳ - تقی زاده، سید حسن؛ زندگی طوفانی (خاطرات سید حسن تقی زاده، به کوشش ایرج افشار)، انتشارات علمی، بهار ۱۳۷۲.
- ۱۴ - جعفریان، رسول؛ بست نشینی مشروطه خواهان در سفارت انگلیس.
- ۱۵ - راین، اسماعیل؛ فراموشخانه و فراماسونری در ایران، ج ۲ و ۳، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۱۶ - راین، اسماعیل؛ حقوق بگیران انگلیس در ایران، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ ششم، ۱۳۵۶.
- ۱۷ - راین، اسماعیل؛ دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، خان ملک ساسانی، انتشارات زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۲.
- ۱۸ - روحانیت و نهضت ملی شدن نفت، به کوشش گروهی از هواداران نهضت اسلامی در اروپا، اردیبهشت ۱۳۵۸.

- ۱۹ - ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد حسین فردوست، ج ۲، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ پنجم، ۱۳۷۱.
- ۲۰ - عاقلی، باقر؛ نخست وزیران ایران از مشیرالدوله تا بختیار، سازمان انتشارات جاویدان، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- ۲۱ - عاقلی، باقر؛ روزشمار تاریخ ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی، نشر گفتار، ج ۱ (۱۳۶۹)، ج ۲ (۱۳۷۰).
- ۲۲ - فتحی، نصرالله؛ زندگینامه شهید نیکنام ثقه الاسلام تبریزی، انتشارات بنیاد نیکوکاری نوریانی، اسفند ۱۳۵۲.
- ۲۳ - کاوه (نشریه کاوه مجلد)، شماره ۳۶، ۱۴ شهریور ۱۲۸۹.
- ۲۴ - کتیرایی، محمود؛ فراماسونری در ایران، انتشارات اقبال، چاپ چهارم، ۱۳۶۱.
- ۲۵ - کسروی، احمد؛ تاریخ هجده ساله آذربایجان یا سرنوشت گردان و دلیران، جلد اول و دوم، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۲۶ - کسروی، احمد؛ تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، چاپ سیزدهم، ۱۳۵۶.
- ۲۷ - کیا، تندر؛ شیخ فضل الله نوری، (از مجموعه شاهین)، تهران، ۱۳۲۵ش.
- ۲۸ - کی استوان، حسین؛ سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم، انتشارات مصدق، بهمن ۱۳۵۵.
- ۲۹ - گذشته چراغ راه آینده است، تاریخ ایران، نشر جامی.
- ۳۰ - لاجوردی، حبیب؛ اتحادیه کارگری و خودکامگی در ایران، ترجمه ضیاء صدقی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۹.

- ۳۱ - مجتهدی، مهدی؛ تقی زاده، روشنگری هادر مشروطیت ایران، ۱۳۵۷.
- ۳۲ - محمود، محمود؛ تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم، انتشارات اقبال، چاپ چهارم، ۱۳۵۳.
- ۳۳ - مدنی، سید جلال الدین؛ تاریخ سیاسی معاصر ایران، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱.
- ۳۴ - مرسلوند، حسن؛ زندگینامه رجال و مشاهیر ایران، ج ۱، انتشارات الهام، ۱۳۶۹.
- ۳۵ - مرکز بررسی اسناد تاریخی، تقی زاده به روایت اسناد ساواک، ۱۳۸۴.
- ۳۶ - مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله، نشر ناشر، ۱۳۶۲.
- ۳۷ - مکی، حسین؛ نفت و نطق مکی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷.
- ۳۸ - مکی، حسین؛ وقایع سی ام تیر ۱۳۳۱، انتشارات ایران، چاپ دوم، ۱۳۶۶.
- ۳۹ - میرزا ملکم خان؛ روزنامه قانون «مجلد»، انتشارات کویر، ۱۳۶۹.
- ۴۰ - نائینی، آیت الله شیخ محمد حسین؛ تنبیه الامه و تنزیه المله، مترجم آیت الله طالقانی.
- ۴۱ - ناظم الاسلام کرمانی؛ تاریخ بیداری ایرانیان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.
- ۴۲ - نجفی، موسی و جعفریان، رسول؛ سده تحریم تنباکو، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۷۳.
- ۴۳ - نجمی، ناصر؛ از سید ضیاء تا بازرگان، ناشر نویسنده، بهار ۱۳۷۰.

۴۴ - هامیلتون؛ نفت پاداش قدرت.

۴۵ - هدایت، مهدیقلی خان؛ خاطرات و خطرات، کتابفروشی زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۳.

۴۶ - یادگار (دوره مجلد)، سالهای اول، سوم و چهارم، انتشارات کتابفروشی خیام.

۴۷ - یادنامه تقی زاده، به اهتمام حبیب یغمائی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹.

ص: ۳۹۹

آ- ۱

آبادان / ۳۴۹، ۳۶۳

آبتین / ۳۴۱، ۳۵۳

آتابیگی / ۲۲

آخ-ون-د خراسانی، م--لا- محمد کاظم (آیت الله) / ۷۲، ۱۲۳، ۱۷۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲، ۳۳۱

آدم-یت، فریدون / ۲۲، ۱۶۷، ۳۹۵

آذربایجان / ۲۴، ۵۴، ۵۸، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۶۷، ۳۷۹، ۳۹۶

آذربایجان شرقی / ۳۴۷، ۳۷۴

آذربایجان شمالی / ۲۷۰

آذربایجانی، اسماعیل / ۱۸۵

آرامش، اح-مد / ۲۸۷، ۳۳۴، ۳۷۰

آرمسترانگ / ۲۳

ص: ۴۰۱

آرمیتاژ، اسمیت / ۲۳۱

آرین پور، یحیی / ۴۲، ۴۳، ۱۰۳، ۱۰۴، ۳۹۵

آزاد، عبدالقدیر / ۲۹۶

آزموده (سرلشکر) / ۳۷۰

آزیر (روزنامه) / ۲۷۴

آسوشیتدپرس / ۳۶۶، ۳۶۸

آشتیانی، حاجی شیخ مرتضی / ۷۱

آشتیانی / میرزا یوسف خان (اعتصام دفتر) / ۴۹

آفریقا / ۲۶۴

آقا سیدجمال الدین / ۱۳۷

آقا سید عبدالله / ۱۳۷، ۱۹۳، ۱۹۷

آقا میر باقر / ۱۰۱

آقا میرزا صادق / ۱۰۹

آقامیرزا فضلعلی / ۵۴

آق اولی (سپهبد) / ۳۰۸، ۳۱۷

آل احمد، جلال / ۳۹۵

آل بویه / ۳۲

آلمان / ۱۸، ۵۱، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۶، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۵، ۲۶۶، ۲۷۲، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۶۵، ۳۷۷

آوانسیان، آرداشس / ۲۶۷

آوری، پیتر / ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۹۰، ۳۹۵

آهانس خان / ۲۱۰

آهی / ۲۷۲

آیت الله زاده شیرازی / ۲۹۱

آیزنهاور (ژنرال) / ۳۵۱

ابراهیم آقا / ۹۳

ابن سینا / ۳۴۷

ابوالخود، خلیل / ۳۱۰

ابوالضیا، سیدمحمد / ۱۰۴، ۱۰۱، ۴۴

اتابک / ۱۹۸، ۱۶۹، ۱۲۴، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۴، ۱۱۳، ۹۵، ۹۴

اتابک، میرزا علی اصغر خان / ۱۸۴، ۱۱۹، ۱۱۷، ۱۱۵، ۱۱۳، ۹۶

اتابکی / ۲۲

اتحاد جماهیر شوروی / ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۵

ص: ۴۰۲

اتحادیه های کارگری و خودکامگی در ایران (کتاب) / ۳۲۵

اجتماعیون عامیون / ۷۰، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۶

احسائی، شیخ احمد / ۴۰

احسن الدوله / ۵۴

احمد شاه / ۱۴۶، ۲۱۳، ۲۱۵

احمد میرزا / ۱۴۶

احمدی، اشرف / ۳۱۶، ۳۶۱

احمدی، مؤید / ۲۵۱

اختر / ۴۲

اخوی، حاجی سید نصرالله / ۶۳، ۶۴

ادیب السلطنه / ۹۳، ۹۵، ۳۰۳

ارباب کیخسرو، شاهرخ / ۱۵۴

اردبیل / ۳۴۶

اردبیلی، حیدرخان / ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۹۷

اردبیلی، سید جلیل / ۹۳، ۳۰۳

اردلان، علیقلی / ۳۷۸

اردن / ۳۱۵

اردوباد / ۵۵

اردوبادی، علی اصغر / ۴۲

ارس / ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۵۰، ۵۵، ۹۷، ۱۶۴

ارسنجانی / ۳۸۴

ارسنجانی، حسن / ۲۸۵، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۸۲، ۳۸۳

میرزا یانس (ارمنی) / ۱۳۸

اروپا / ۲۳، ۲۸، ۵۰، ۷۲، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۴۱، ۱۷۵، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۳۰، ۲۹۵، ۳۵۷، ۳۷۸، ۳۹۶

از سید ضیاء تا بازرگان (کتاب) ۴، ۲۸۶

از صبا تا نیما (کتاب) / ۴۳، ۱۰۴

از صدر مشروطیت تا انقلاب سفید (کتاب) / ۳۰۶

اسپاک / ۲۸۰

اسپانیا / ۲۰۵

اسپهان / ۱۴۵

ص: ۴۰۳

استالین، ژوزف / ۲۶۷، ۲۷۴، ۲۸۲

استانبول / ۱۷، ۲۳، ۴۲، ۵۰، ۵۱، ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۹

استاندارد اوایل / ۲۸۳

استاندارد واکيوم / ۲۶۹، ۲۷۰

استرآباد / ۱۶۱

استوکس (ماژور) / ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰

استیونس / ۲۸۱

اسفندیاری / ۲۶۶

اسکاتلند / ۳۱۰، ۳۱۵

اسکندانی، تقی (دکتر) / ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۹

اسکندری / ۳۳۵

اسکندری، ایرج / ۲۶۷، ۲۸۶، ۲۹۹

اسکندری، عباس / ۲۴۳، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۱۹، ۳۲۰

اسکندریه / ۵۱

اسکندری، یحیی میرزا / ۱۶۷

اسکویی، میرزا محمود / ۴۴، ۱۰۰

اسمارت / ۱۴۰

اسمیرنوف / ۲۶۴

اسناد فراماسونری در ایران (کتاب) / ۱۵۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۰، ۳۶۱، ۳۸۳

اسنو / ۳۵۰

اسو / ۳۵۲

اشراق / ۱۵۰

اشراقی / ۳۶۱

اشرف زاده / ۲۰۹، ۲۱۰

اصفهان / ۱۷۰، ۲۶۴، ۲۸۶

اصفهانى، امين التجار / ۳۰۶

اصفهانى، سيدجمال الدين / ۳۰۳

اطلاعات (روزنامه) / ۲۳۲، ۲۵۸، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۶۶، ۳۶۸

اعتبار (دکتر) / ۲۷۲

اعتداليون - اجتماعيون / ۱۷۵

اعتلاءالملک، ميرزانصرالله خان / ۱۵۴، ۱۵۶

افتخارالاسلام دماوندى / ۱۲۲

افشار / ۲۰۸

ص: ۴۰۴

افشار، ایرج / ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۴۷، ۲۵۲، ۳۹۵

افشار، حسن (دکتر) / ۳۷۰

افشار، میرزا رضا خان / ۲۰۸، ۲۱۰

افغانی، سیدجمال الدین / ۴۲

اقبال / ۳۵۴، ۳۶۱، ۳۶۳

اقبال آشتیانی، عباس / ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۶۵، ۱۷۰

اقبال (دکتر) / ۳۷۱، ۳۷۳

اقبال، عباس / ۳۳۳

اقبال، منوچهر / ۲۸۶، ۳۵۴، ۳۶۱

اکباتان / ۳۰۳

الحدید، ۴۳، ۱۰۳

الهیة / ۱۳۸

امام جمعه، حاجی سیدمحمد / ۱۵۴

امام جمعه (خویی) / ۵۴، ۶۹، ۱۳۲، ۱۳۳

امام جمعه، میرزا ابوالقاسم / ۳۴۲

امامی، جمال / ۳۵۶، ۳۶۰

امامی، سیدجواد (ظہیرالاسلام) / ۳۴۲، ۳۶۳

امتیاز داری / ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۸

امریکا / ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۶، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۶، ۳۱۰، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵

۳۳۱، ۳۴۱، ۳۴۹، ۳۵۱، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۸۲

امويان / ٣١

امير احمدى (سپهد) / ٢٨٦

امير حكمت / ٣١٩

امير حكمت (دكتر) / ٣١٦

امير حكمت، على (دكتر) / ٣١٨

امير خيزى / ٢١٠

امير خيزى، حاجى اسماعيل آقا / ٢٠٩

امير علائى، شمس الدين / ٢٨٦

اميرى فراهانى، ميرزا صادق خان (اديب الملك) / ٣٠٣

امين الدوله / ٤٤، ١٣٣، ٣٤٢

ص: ٤٠٥

امینی، علی (دکتر) / ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۶۶، ۳۷۰، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹

انتظام / ۳۱۵

انتظام السلطنه / ۳۰۲

انتظام، عبدالله / ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶

انتظام، نصرالله / ۲۷۶، ۲۸۰

انجمن آثار ملی / ۳۰۶

انجمن آذربایجان / ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۸۱

انجمن آذربایجان تهران / ۱۱۴، ۱۸۶

انجمن اخوت / ۳۰۶

انجمن اسلامیہ / ۶۵

انجمن ایران / ۲۰۳

انجمن بین المللی مستشرقین / ۲۵۷

انجمن دروازه قزوین / ۹۶، ۱۷۱

انجمن سری / ۹۱، ۱۱۸

انجمن سری مجاهدین / ۱۱۷

انجمن شاه آباد / ۱۲۸

انجمن غیبی تبریز / ۶۶، ۶۸، ۹۱، ۱۶۸، ۱۷۱

انجمن مخفی / ۱۲۴، ۱۵۱

انجمن ملی / ۱۱۲

انجمن ملی تبریز / ۵۳، ۶۱، ۶۲، ۶۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲

انزلی / ۱۸۵

انصاری، شیخ مرتضی / ۳۶

انقلاب ایران (کتاب) / ۱۵۸

انگلستان / ۲۳، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۳۴، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۸، ۲۷۲، ۳۰۱، ۳۲۵، ۳۶۵

اورینول، ونسان / ۳۱۳

ایالات متحده / ۳۵۲

ایکچی / ۳۳۵

ایتالیا / ۲۵۷، ۳۵۲

ایدئولوژی نهضت مشروطیت (کتاب) / ۱۶۷

ایدن / ۲۶۷، ۳۲۳

ایران / اکثر صفحات

ایران‌شهر / ۲۰۹

ایران نو / ۴۲، ۴۳، ۱۷۴، ۱۷۵

ایران نو (روزنامه) / ۱۲۰

ص: ۴۰۶

ایروان / ۵۰

اینترلاکن / ۲۹۳

ب

بادکوبه / ۱۶۴

بازرگان / ۳۹۷

بازرگان (مهندس) / ۳۵۱

باشگاه مهرگان / ۳۲۰

باطوم / ۲۳، ۵۱

باغ سفارت انگلیس / ۱۴

باغشاه / ۱۲۸، ۱۸۸

باغ صبا / ۳۰۸

باقرخان / ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۷

باکو / ۲۳، ۲۴، ۵۶، ۹۸، ۱۰۲، ۱۲۶، ۱۴۰، ۱۶۵، ۲۸۸

بالاخانی / ۲۴

بالفور / ۳۱۷

بالکان / ۶۴

بامداد، مهدی / ۹۸، ۹۹، ۱۱۹، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۲۳۴، ۲۳۵، ۳۹۵

بانک سپه / ۳۰۸

بانک شاهنشاهی / ۵۷

بانک شاهی / ۳۲۴

بانک ملی ایران / ۳۱۷

بجنورد / ۲۶۹

بختیار / ۳۹۶، ۳۵۹

بختیاری / ۲۸۶

بختیاری، جعفرقلی خان (سردار بهادر) / ۱۵۴، ۱۵۶،

بختیاری، حاجی علیقلی خان / ۲۰۴

بختیاری، سردار اسعد / ۱۴۶، ۳۰۲

بختیاری، سردار بهادر / ۱۵۴، ۱۵۶

بختیاری، صمصام السلطنه / ۳۴۲

براون، ادوارد / ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴، ۳۹۵

برایتن / ۲۰۵

برلن / ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۹

بریتانیای کبیر / ۱۵، ۱۶، ۱۸، ۲۳، ۱۶۳، ۲۰۳، ۲۶۵، ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۱۹

ص: ۴۰۷

بریتیش پترولیوم / ۳۵۲

بریتیش میوزیوم / ۲۰۵

بزرگمهر، اسفندیار / ۳۷۰

بصیرالسلطنه / ۱۰۹

بغداد / ۱۹۵، ۲۱۰

بقایی کرمانی، مظفر (دکتر) / ۲۹۶، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۴۰، ۳۴۵، ۳۹۷

بقراط / ۳۱۸

بلژیک / ۶۳، ۱۵۴، ۲۵۹

بلوچستان / ۲۶۹

بلوری، حاجی میرزا آقا / ۱۰۴

بمبی / ۱۷

بندرعباس / ۲۶۴

بوشهری / ۳۳۳

بوشهری، جواد / ۳۳۴

بولارد، سرریدرز / ۲۶۴

بوین / ۲۸۱

بهار / ۱۷۳

بهارستان / ۲۸، ۱۲۸، ۱۳۴، ۲۸۸، ۳۳۶، ۳۴۲، ۳۴۳

بهار (ملک الشعرا) / ۱۷۵، ۳۹۵

بهاءالملک قراگوزلو / ۳۰۶

بهاء الواعظین / ۱۳۷، ۱۴۱

بهبهانی / ۶۲، ۶۶، ۷۱، ۷۸، ۸۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۷

بهبهانی (آیت الله) / ۱۸۰، ۱۹۸

بهبهانی، سید جعفر / ۳۷۳

بهبهانی، سید عبدالله / ۱۰، ۱۸، ۷۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۳۶، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۹۴

بیات، سهام السلطان / ۲۷۶، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۶

بیات، مرتضی قلی خان (سهام السلطنه) / ۲۷۱، ۲۷۳

بیداری ایرانیان / ۱۰۶

بیروت / ۵۲، ۳۸۰

پ

پارک امین الدوله / ۳۸۰

پاریس / ۱۷، ۴۲، ۱۸۵، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۲۸، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۹۳، ۳۰۶، ۳۴۲

ص: ۴۰۸

۳۵۰، ۳۸۰

پانتیر «۳۰۴، ۹۴» / Pannetier

پانه تی یر / ۹۴

پترسبورگ / ۴۲

پتسدام / ۲۷۴

پرورش / ۴۲

پرویز، حسین / ۲۱۶

پرینستون / ۳۶۴، ۳۶۸

پطروسکی / ۵۶

پورداد / ۲۰۹، ۲۱۰

پهلوی / ۱۸، ۲۲۳، ۲۲۷، ۳۰۲، ۳۱۷، ۳۷۰

پهلوی، عبدالرضا / ۳۷۶

پهلوی، محمدرضا / ۳۱۸، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۷۰، ۳۸۲

پهلوی، محمود / ۲۰۶

پیچ / ۳۵۰

پیرنیا، باقر / ۳۷۰

پیرنیا، حسین / ۲۶۶

پیرنیا، مشیرالدوله / ۱۵۴

پیرنیا، میرزا حسن خان / ۲۱۳، ۳۰۲

پیشه وری، سید جعفر / ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۸۲، ۲۸۷

تئودور فوگل (دکتر) / ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴

تاچر، مارگارت / ۳۱۷

تاریخ بیست ساله (کتاب) / ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۴

تاریخ روابط سیاسی انگلیس و ایران (کتاب) / ۱۱۷

تاریخ سیاسی معاصر ایران (کتاب) / ۳۶۳

تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران (کتاب) / ۱۷۵

تاریخ مشروطه ایران (کتاب) / ۷۳، ۱۰۱، ۱۲۳

تاریخ معاصر ایران (کتاب) / ۱۵۹

تاریخ معجم (کتاب) / ۳۸

تاریخ هجده ساله آذربایجان (کتاب) / ۱۷۶، ۱۸۸

تاری وردی اف / ۹۸، ۱۶۴، ۱۶۵

تبریزی، شیخ حسن / ۱۹۹، ۲۰۰

تبریزی، عباس آقا / ۹۶، ۱۱۴، ۱۱۶

تبریزی، میرزا ابراهیم آقا / ۱۶۷

تبریزی، ناظم دفتر / ۹۲

تجربش / ۲۴۹

تربیت / ۳۵، ۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۶، ۶۰، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۸

تربیت، آقامیرزا محمدعلی / ۴۹، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۸۵، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷

ترسل (کتاب) / ۳۸

ترکمانچای / ۳۰

ترومن / ۲۷۴، ۲۸۲، ۳۱۳، ۳۷۵

تریون دوناسیون (روزنامه) / ۳۲۴

تشریح الافلاک شیخ بهایی / ۳۹

تعلیم و تربیت (مجله) / ۲۵۸

تفلیس / ۲۳، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۱۶۵، ۱۹۷

تقوی، حاجی سیدنصرالله / ۶۰، ۸۴، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۵۴، ۱۹۳، ۳۰۲، ۳۰۳

تقوی، حسین / ۳۳۴

تقی زاده به روایت اسناد ساواک (کتاب) / ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۵۷، ۳۷۴

تقی زاده، سیدحسن / اکثر صفحات

تهران / اکثر صفحات

تکزاکو / ۳۵۲

تنکابنی، سپهدار اعظم / ۱۷۳

تهرانچی / ۳۳۳

تهران مصور (مجله) / ۳۱۳، ۳۶۹، ۳۷۰

تهرانی، حاجی میرزا حسین / ۷۲

تیمورتاش / ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۵

تیموریان / ۳۱

ص: ۴۱۰

ث

ثريا / ٤٢

ثقه الاسلام تبريزى / ١٠٩، ٦٧،

١١١، ١٦٨، ١٧٠، ٣٣٥، ٣٩٦

ثقه الاسلامى، عبدالله / ٣٣٥

ج

جامع المقدمات (كتاب) / ٣٨

جامع عباسى شيخ بهائى (كتاب) / ٣٨

جامعه ملل / ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤١، ٢٤٤، ٢٥٣

جاويد، سلام الله / ٢٨٥

جده / ٣٥٥

جريدة قانون / ٢٦

جزيره موريس / ٢٦٤

جعفریان، رسول / ٣٩٨، ٣٩٥

جعفرى، رضا / ٣٧٣

جكسون / ٢٣٢

جلفا / ٣٦، ٥٠، ٥٥

جليل الدوله / ٣٠٤

جم / ١٢٣، ٣٣٣، ٣٦٠

جمال زاده / ٢٠٩، ٢١٠

جمعیت آزادی / ۳۷۰

جمعیت ترقیخواہ / ۳۷۰

جم، محمود / ۳۰۶

جواہری / ۳۱۰

جواہری، محمد خلیل / ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳

جودت، حسین / ۳۰۶

جہانگیر خان / ۱۳۲

جہانگیر، نصر اللہ خان / ۲۰۹

جی، اردشیر / ۱۳۸، ۱۳۹

چ

چاتوپادایا / ۲۰۸

چالدران / ۲۹، ۳۱

چراغ برقی، ضیاء السلطان / ۱۶۷

چراغ برقی (بُمی)، حیدرخان / ۱۷، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۹،

۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷

چرچیل، وینستون / ۲۶۷، ۲۷۴

ص: ۴۱۰

۳۱۷، ۳۴۷، ۳۵۱

چهره نما (مجله) / ۲۵۴

چيچرين / ۲۱۷

ح

حائري زاده / ۳۴۵، ۳۹۷

حائري زاده، ابوالحسن / ۲۸۵

حاج آقا شيرازي / ۱۷۴

حاج امين الضرب / ۶۰، ۶۱، ۶۳

حاج سيد جوادى / ۳۵۱

حاج سيد زين العابدين ظهيرالاسلام / ۳۴۲

حاجي امين الضرب / ۶۳، ۶۴

حاجي رحيم آقا قزويني / ۲۱۳

حاجي طرخان / ۴۲

حاجي ملك التجار / ۱۰۹

حاجي ملك المتكلمين / ۱۱۶، ۱۱۹

حاجي ميرزا خليل / ۱۹۲

حاجي ميرزا محسن / ۱۰۹

حاجي نظام الدوله / ۱۰۹

حبل المتين (روزنامه) / ۴۲، ۴۴، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۴۱

حجاز / ۳۵۵

حجازی، سید محمد باقر / ۳۳۱، ۳۷۰

حریری، حاجی محمد آقا / ۵۴

حزب اتحاد ملی / ۳۳۲

حضرت اباعبداللہ الحسین (ع) / ۹۹

حضرت حجت عصر (عجل اللہ فرجہ) / ۸۹

حضرت عبدالعظیم / ۶۵، ۹۹، ۱۱۵، ۱۳۳

حضرت علی (ع) / ۳۱۸

حضرت معصومہ (س) / ۱۶۵

حقوق بگیران انگلیس در ایران (کتاب) / ۱۲۷، ۱۸۰، ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۰۳، ۳۰۴

حکاک، میرزا خداداد / ۴۴، ۱۰۰

حکمت / ۴۲، ۵۱، ۲۵۸، ۲۵۹

حکمت، رضا / ۲۹۷

حکمت، علی اصغر / ۲۵۸

حکیم الملک / ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۱۹، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۹۹، ۳۰۲

ص: ۴۱۲

۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۶۲، ۳۶۹، ۳۷۸

حکیم الملک، ابراهیم / ۱۴۹

حکیم الهی، میرزا فضل الله / ۱۵۴

حکیمی / ۲۷۵، ۲۷۸، ۳۰۵، ۳۱۱، ۳۳۱، ۳۳۳

حکیمی، ابراهیم / ۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۹، ۳۰۶، ۳۲۶، ۳۳۴، ۳۳۶، ۳۴۷

حکیمی، ابوالحسن / ۳۱۲، ۳۱۴

خ

خاطرات و خطرات (کتاب) / ۲۴۹

خامنه، آقا محمد صادق / ۱۰۱

خانعلی (دکتر) / ۳۷۴

خانقاه صفی علیشاه / ۳۱۷

خاور / ۳۶۷

خاورمیانه / ۳۱۵

خراسان / ۱۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۵، ۳۶۷

خراسان شمالی / ۲۷۰

خراسانی نجات، میرزا محمد / ۱۲۳

خطی، محمد آقا / ۵۱

خلاصه الحساب شیخ بهایی / ۳۹

خلخال / ۲۴، ۱۳۶

خلخال، آقا میرزا سید عبدالرحیم / ۱۳۷

خلخالی، سید ابراهیم / ۹۳

خلخالی، سید عبدالرحیم / ۱۳۴، ۱۴۱، ۳۰۳

خلعتبری، ارسلان / ۳۷۳

خلعتبری، عباسعلی / ۲۷۶

خلعت بری، مساعدا الممالک / ۳۰۶

خلعت بری، نصرالله خان (اعتلاء الملک) / ۱۵۴

خلیلی / ۳۵۱

خواجه نوری، ابراهیم / ۳۳۴، ۳۴۴

خوانساری، پرویز / ۳۷۰

خویی، میرزا علی اصغر / ۴۴، ۱۰۰، ۱۰۱

خیابان پستخانه / ۹۳، ۹۴، ۱۱۹

ص: ۴۱۳

خیابان حقوقی / ۳۳۳

خیابان فردوسی / ۲۱۶، ۳۱۹

خیابان گمرک / ۱۵۲

خیابان لاله زار / ۵۷، ۱۷۸

د

دادگر، عدل الملک / ۳۲۶، ۳۵۴

دادگر، قائم مقام الملک / ۳۶۹

داد (نشریه) / ۳۲۴

دارالشورا / ۷۸، ۱۰۹، ۱۳۱، ۲۰۲

دارالفنون تهران / ۴۵

دارالفنون مظفری / ۴۵

دارسی / ۲۴۳، ۲۹۴

داریا (روزنامه) / ۳۷۵

داغستان / ۵۶

دانشگاه الزهرا(س) / ۱۱، ۱۹

دانشگاه تهران / ۳۵۴، ۳۶۷

دانشگاه جنگ / ۳۷۰

دانشگاه کلمبیا / ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷

داور / ۲۳۶، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵

داور، علی اکبر / ۲۵۲

دبيرالسلطان / ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰

دبير الملك شيرازى / ۱۵۴

در بند / ۵۶

درخشش، محمد / ۳۷۰

دروس / ۳۰۸

درّه نادری / ۳۸

دست پنهان سياست انگليس در ايران (کتاب) / ۲۱۱

دشتی، علی / ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۶۶، ۳۴۸

دماوندی / ۱۲۲

دمشق / ۵۲

دموکرات عامیون / ۱۷۳

دواتگر، کریم / ۱۲۲

دوافروش، حاجی علی / ۴۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۴

دوچی، میرهاشم / ۵۴، ۶۵، ۱۴۳

دوشان تپه / ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴

دولت آبادی / ۱۷۳، ۲۱۴، ۲۱۵

دولت آبادی، حاج میرزا محمد / ۱۷۴

دولت آبادی، حاجی میرزایحیی / ۵۸، ۱۳۷

دهخدا، علی اکبر / ۹۳، ۹۵، ۱۱۶

ص: ۴۱۴

۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۷۴، ۳۰۳، ۳۵۱

دیزرائیلی / ۳۱۷

ذ

ذکاء السلطنه شیبانی / ۳۰۵

ذکاء الملک فروغی، محمد علی / ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۷۵

ذکاء الملک، میرزا علیخان / ۱۵۴

ر

رئیس الحکما / ۵۱

رائین، اسماعیل / ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲،

۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۹۶

رادمنش، رضا (دکتر) / ۲۶۷، ۲۶۹

راس، سردنیس / ۲۵۹، ۲۶۰

رامبد، هلاکو / ۳۷۰

راوندی، خان درویش / ۲۰۹

شرح حال رجال ایران (کتاب) / ۱۵۷، ۱۸۵

رحیمیان، غلامحسین / ۲۹۶

رزم آرا / ۳۳۷

رسول زاده / ۱۹۳

رسول زاده، محمد امین / ۱۷۵

رشت / ۵۶، ۵۷، ۸۲، ۸۷، ۱۳۱، ۱۵۵، ۳۰۸، ۳۸۱

رشتی، معزالسلطان / ۱۹۶

رشتی، میرزا کریم خان / ۳۸۰

رضاخان / ۱۸، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۵۱،
۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۹۱، ۲۹۳، ۳۰۴، ۳۰۹، ۳۴۲، ۳۴۵

رضازاده شفق (دکتر) / ۲۶۶

رضوی، احمد (مهندس) / ۳۴۰، ۳۵۱

ص: ۴۱۵

رعدی / ۲۵۹

رکن الملک / ۲۱۳

رم / ۲۵۷، ۲۵۹

روزولت / ۲۶۷

روسیه / ۱۸، ۲۱، ۳۶، ۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۹۱، ۹۸، ۱۰۴، ۱۱۷، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۶۸، ۲۱۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۶، ۲۶۳، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۶۷، ۳۸۰، ۳۸۲

روسیه تزاری / ۳۰، ۳۱، ۱۶۵، ۳۰۱

روشنفکر (مجله) / ۳۶۹

ریاض / ۳۵۵

ریاضی (سرلشکر) / ۲۷۲

ریپورتر، شاپور (شاپورجی) / ۳۱۸

ز

زاهدی، فضل الله (سپهد) / ۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۷۶

زرگر، میرزا موسی / ۱۶۷

زرگنده / ۲۴۸

زریاب خویی، عباس / ۱۹۹، ۳۹۵

زعیم الدوله / ۵۱

زنجان / ۷۹، ۸۲

زنجانی، آقا شیخ ابراهیم / ۱۵۴، ۱۵۵

زنجانی (آیت الله) / ۳۵۱

زنجانی، شیخ ابراهیم / ۱۵۴، ۱۵۶

زندگی طوفانی (کتاب) / ۱۸۶، ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۸، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۷،
۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۳، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۹، ۲۹۳، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۴۳، ۳۴۵

زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (کتاب) / ۳۴۲

ژ

ژاپن / ۴۹

ژرژ ششم / ۳۱۳

ژنو / ۲۴۴، ۲۹۳

ژویل / ۳۱۳

ص: ۴۱۶

سادچيکف / ۲۸۴، ۲۹۶

سازمان ملل متحد / ۲۴۸، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸

سازمان ملل متفق / ۲۷۸

ساسانی، خان ملک / ۱۲۰، ۱۵۴، ۲۱۱

ساعد / ۲۴۳، ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۲۶، ۳۴۶، ۳۹۷

ساعد، محمد / ۲۷۱، ۲۹۹، ۳۰۲

ساعد مراغه ای، محمد / ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۹۸

سالارالدوله / ۳۴۲

سالار فاتح / ۳۴۲

سافرانسیسکو / ۲۷۲، ۲۷۳

سپهبدی، انوشیروان / ۲۷۳، ۲۸۶

سپهدار اعظم، محمدولی خان / ۱۴۹، ۱۶۱، ۱۷۵، ۱۸۶، ۱۹۱

سپهر، مورخ الدوله / ۲۰۸

سپهسالار اعظم / ۳۰۲

ستارخان / ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۷۶، ۱۷۷

سحابی (دکتر) / ۳۵۱

سرابی، رجب / ۱۸۳

سردار اسعد / ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۴۸، ۲۵۱، ۳۳۱

سردار اسعد، علیقلی خان / ۱۵۴، ۲۰۶، ۲۰۷

سردار سپه / ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۳۴۲

سردار فاخر حکمت / ۲۸۵، ۳۷۳

سردار محی، عبدالحسین / ۴۹، ۱۵۶۱، ۱۷۳

سرگلادومن / ۲۷۸

سروری / ۳۴۶

سروری، محمد / ۳۳۴

سعدآباد / ۲۱۷، ۲۵۱، ۲۶۳

سعدالدوله، میرزا جوادخان / ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۱۲۳

سفارت انگلیس / ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸

سقراط / ۳۱۸

سلماسی، آقا محمد / ۴۴، ۱۰۰

سلیمان میرزا / ۱۷۴، ۱۸۰

ص: ۴۱۷

سمنان / ۲۷۰، ۲۸۲

سمیعی، حسین / ۳۰۶، ۳۳۳

سن پترزبورگ / ۳۰۱

سوئیس / ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۹۳، ۳۱۲، ۳۵۴

سو کال / ۳۵۲

سهیلی / ۲۵۳، ۲۶۱، ۳۳۸

سهیلی، علی / ۲۶۱، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹

سیاحت نامه ابراهیم بیگ (کتاب) / ۴۲

سیاح، همایون / ۲۳۷

سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم (کتاب) / ۳۳۸

سیاسی (دکتر) / ۲۷۲

سید بحرینی / ۳۸

سید تقی / ۳۵

سید عبدالرزاق / ۱۷۸

سید عبدالله / ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۹۷

سیدین طباطبایی / ۱۳۳

سیف الاطباء، میرزا نصرالله خان / ۴۰

سیلان / ۲۲۰

سینگلر / ۲۶۹

ش

شامات / ۴۹

شاه آباد / ۳۴۴

شاه تختینسکی، محمد آقا / ۵۰

شاهرود / ۲۸۲

شاهزاده امیر حشمت / ۳۰۶

شاه عباس / ۲۹

شاه عبدالعظیم / ۱۳۹، ۱۴۴

شاهکار، محمد (دکتر) / ۳۷۰

شاهنده، عباس / ۲۹۱

شاهین (روزنامه) / ۲۸۸

شبستری / ۲۷۴، ۲۷۵

شبستری (ابوالضیاء)، آقا سید

محمد / ۴۵

شبستری، سید محمد / ۴۲، ۴۳، ۱۰۰

شجاع الدوله / ۳۴۲

شجاعی، آقا تقی / ۱۰۱

شرح تجرید الکلام قوشچی (کتاب) / ۳۹

ص: ۴۱۸

شرح حال رجال ایران / ۱۶۱، ۲۳۴

شرح شمسیه / ۳۹

شرح کبیر (ریاض) / ۳۹

شرح مطالع / ۳۹

شرف الدوله / ۵۴

شرق روس / ۵۰

شرکت نفت انگلیس و ایران / ۲۳۲

شرکت نفت ایران و شوروی / ۲۸۴

شریف امامی، جعفر / ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۷۳، ۳۷۴

شریف زاده / ۴۴، ۱۰۱

شریف زاده، سیدحسن / ۴۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۴

شعاع السلطنه / ۳۰۲

شفق / ۱۷۴

شفق (دکتر) / ۲۷۲، ۳۳۳

شقی زاده / ۱۸۰

شکوه الملک / ۲۱۷

شکوه، حسین (شکوه السلطنه) / ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵

شل / ۲۶۹، ۲۷۰، ۳۵۲

شمال / ۲۷۱

شمیران / ۱۲۹، ۱۳۸، ۳۸۷

شمیرانات / ۲۴۴

شورای امنیت / ۲۷۹، ۲۸۰

شوروی / ۲۲۴، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۶،

۲۹۸، ۳۰۸، ۳۶۵، ۳۶۷

شوستر، مورگان / ۲۰۵، ۲۸۳، ۲۸۴، ۳۶۷

زندگی نامه شهید نیکنام (کتاب) / ۱۶۹

شهیدی، شیخ حسن / ۸۲

شیبانی / ۲۱۹

شیبانی، حبیب الله خان / ۲۱۹، ۲۲۰

شیبانی، عبدالحسین خان / ۱۵۵، ۱۵۶

شیبانی، وحیدالملک / ۱۵۵

شیخ الاسلامی، جواد / ۳۸۰

شیخ سلیم / ۱۰۷

ص: ۴۱۹

شیخ محمدباقر / ۱۹۱

شیدایی / ۱۹۶

شیراز / ۱۳۱

شیرازی / ۳۰۳

شیرازی، سیدمحمدرضا / ۱۳۷، ۱۸۰، ۱۸۸

ص

صابونچی / ۲۴

صاحب اختیار، غلامحسین / ۱۱۹

صادق، مستشارالدوله / ۳۲۶

صادقی، ابوالحسن / ۲۸۵

صالح، اللهیار / ۲۵۲، ۲۷۲، ۲۸۶، ۳۵۱، ۳۷۳

صدر / ۲۷۴، ۳۶۱

صدرالعلماء / ۷۱

صدر، حسن / ۳۵۱

صدر، محسن (صدرالاشراف) / ۲۷۳، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۷۴

صدقیانی، حاجی رسول / ۴۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۴

صدیق حضرت / ۶۳

صدیق (دکتر) / ۳۳۴

صراف، حاجی ابراهیم / ۶۵

صراف، میرزا محمود / ۱۳۹

صفروف، میرزا علی قلی خان / ۴۴، ۱۰۰

صفوی / ۲۹

صفوی، شاه اسماعیل / ۲۹

صفی علیشاه / ۳۰۶

صمصام السلطنه / ۱۹۳

صمصام السلطنه بختیاری،

نجفقلی خان / ۲۸۳

صنیع الدوله / ۵۸، ۹۵، ۱۲۴، ۱۶۶

صنیع الدوله، مرتضی قلی خان / ۱۴۹

صنیع حضرت، سید محمد / ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۰

صوراسرافیل، میرزا جهانگیرخان / ۹۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۷، ۳۰۳

صوراسرافیل، میرزا قاسم / ۲۴۹

ض

ضرغام السلطنه / ۱۷۷

ضرغامی (سرلشکر) / ۳۳۳

ص: ۴۲۰

ضياء السلطان / ۳۴۲

ضياء السلطنه / ۳۴۲

ضياء الملڪ / ۲۱۰

ط

طالبوف، ميرزا عبدالرحيم / ۱۷، ۴۱، ۴۴، ۵۴، ۵۶

طالقاني (آيت الله) / ۳۷۰، ۳۹۷

طالقاني (حجت الاسلام) / ۳۵۱

طاھري (دکتر) / ۳۳۵

طبا(دکتر) / ۱۴۱

طباطبائي، ميرزا محمد صادق / ۱۳۲، ۱۷۴، ۳۴۸

طباطبائي / ۶۲، ۶۶، ۷۱، ۸۶، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۹۳، ۱۹۴

طباطبائي سنگلجي، ميرزا سيد محمد / ۱۵۴

طباطبائي، سيد ضياء الدين / ۴۶، ۲۶۷، ۲۹۸، ۳۹۷

طباطبائي، سيد محمد / ۷۹، ۱۱۲، ۱۳۷، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۷۵، ۳۴۲

طباطبائي، سيد محمد صادق / ۱۱۲، ۲۹۱، ۳۰۹، ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۸

طباطبائي، صادق / ۲۶۶

طھماسبي، خليل / ۳۴۰

ظ

ظھور و سقوط سلطنت پھلوی (کتاب) / ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۶۶، ۳۸۰

ظھير الاسلام / ۳۴۲، ۳۶۳، ۳۷۱

ظهیر الدوله / ۳۸۷

ظهیر السلطان / ۱۳۷

ع

عاقلی، باقر (دکتر) / ۹۶، ۱۸۲، ۱۸۴، ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۹۶

عباس میرزا / ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۵

عبدالعظیم / ۱۲۵

عبدالوهاب زاده / ۱۲۰

عبده، جلال / ۲۷۶

عبده (دکتر) / ۲۷۲

عثمانی / ۲۴، ۲۹، ۴۰، ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۱۴۴، ۱۵۴

عدالت / ۴۲، ۴۳، ۴۴

عدالت (روزنامه) / ۴۲، ۱۰۳

ص: ۴۲۱

عدالت، میرزا سید حسین خان / ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۱۰۰، ۱۰۳

عدل، مصطفی (منصور السلطنه) / ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶

عرفان، محمود / ۱۵۴، ۳۰۶

عزالدوله / ۳۰۲

عشق آباد / ۲۳

عضد الملک / ۱۴۶

عطایی / ۳۵۱

علائی، امیر / ۳۵۱

علاء، میرزا حسین خان / ۲۱۳، ۲۱۵

علاء / ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۳۱۱، ۳۵۱، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۹

علاء الدوله / ۱۱۹

علاء، حسین / ۲۸۳، ۳۰۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۳۷، ۳۵۴، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۷۶

علم، اسد اللہ / ۳۱۸، ۳۵۹

علوی، سید علی / ۱۱، ۱۹

علی آبادی، میرزا داود خان / ۹۳، ۱۳۷، ۳۰۳

علیخان ظہیر الدوله / ۱۵۴، ۳۰۶

عمید السلطان / ۱۵۶

عمیدی نوری، ابوالحسن / ۲۸۵، ۳۳۱

عین الدوله / ۵۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۶، ۱۵۵

غروی (آیت اللہ) / ۳۵۱

غفاری، عبدالحمید خان / ۱۵۵

غلامرضا خان / ۱۲۹

غنی (دکتر) / ۲۷۲

غنی زاده، میرزا محمود / ۱۰۰، ۴۴

غنی، قاسم (دکتر) / ۱۹۰

ف

فاتح، مصطفی / ۲۴۱

فارس / ۲۹۱، ۲۸۷، ۲۸۶، ۲۱۰

فتحعلیشاه / ۲۱

فتحی، نصر اللہ / ۳۹۶، ۶۷

ص: ۴۲۲

فراموشخانه و فراماسونری در ایران (کتاب) / ۱۱۲، ۱۱۸، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱

فرانسه / ۵۱، ۶۴، ۷۴، ۹۲، ۹۴، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۱، ۱۸۷، ۲۱۳، ۲۸۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۳

۳۱۵، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۷۵

فراهانی، ادیب الممالک / ۱۵۴

فرخ، سید مهدی / ۲۹۱

فرخ، مهدی / ۲۷۶

فردوست، حسین / ۳۹۶

فردوسی / ۳۱۷

فرزین / ۱۵۴

فرش فروش، حاجی میرزا آقا / ۴۴، ۵۴، ۱۰۰

فرشی / ۱۶۹

فرشی، میرزا آقا / ۱۶۸

فرمانفرما / ۱۷۴

فرمانفرمائیان، محمدولی میرزا / ۲۸۵

فروزش، زین العابدین / ۲۸۵

فروغی، محمدعلی / ۲۵۲، ۲۶۱، ۲۶۵، ۳۰۲، ۳۰۹

فرودی، حسین / ۳۳۳، ۳۳۴

فریاد (روزنامه) / ۲۸۸

فریزر / ۲۴۰

فلک المعالی، شیخ حسن / ۱۶۷

فن کاردرف / ۲۰۹

فنلاند / ۲۵۷

فیروزآبادی (آیت الله) / ۳۵۱

فیروزآبادی، سید رضا / ۲۹۱

فیروز (سرلشکر) / ۲۸۶

فیروز، قوام مظفر / ۲۹۰

فیروز، مظفر / ۲۸۵، ۲۹۰

فیروز میرزا نصره الدوله / ۲۳۴

فیروز، ناصرالدوله / ۳۰۵

فیض، میرزا عیسی خان / ۲۳۵

فیلاڈلفیا / ۲۱۶

ق

قائم مقام دوم (میرزا ابوالقاسم) / ۲۲

قائم مقام فراهانی، میرزا عیسی / ۲۲

ص: ۴۲۳

قاسم زاده (دکتر) / ۳۳۴

قاضی محمد / ۲۷۵

قانون (روزنامه) / ۲۶، ۳۹۷

قاهره / ۵۱، ۱۰۵، ۲۵۴

قرارداد داری / ۱۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۹۲

قره داغ / ۱۲۵

قره داغی / ۱۴۴

قره نی، سید محمد ولی / ۳۶۵، ۳۷۰

قریب، عباسقلی / ۳۰۲

قزوین / ۱۳۱، ۱۴۵

قزوینی، محمد / ۱۵۷

قزوینی، میرزا محمدخان / ۲۰۹

قشقایی، محمدناصر / ۲۸۶

قفقاز / ۱۷، ۲۴، ۴۷، ۵۵، ۵۶، ۷۰، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۴۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۷۰، ۱۷۷، ۱۷۹

قفقازی / ۹۷

قفقازی، میرزا اسماعیل / ۱۶۷

قفقازیه / ۵۰، ۱۹۷

قلهک / ۱۳۸، ۱۳۹

قلی اوف / ۲۸۸

قلی زاده، محمد (میرزا جلیل) / ۵۶

قم / ۱۴، ۶۷، ۷۱، ۱۶۵، ۱۷۰، ۳۴۲

قمی، شیخ محمدرضا / ۷۱

قوام / ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۳۳۰

قوام، احمد (قوام السلطنه) / ۲۶۵، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۴، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۹

۳۴۰، ۳۴۲، ۳۷۵

قوام الدوله / ۱۹۲

قوچان / ۲۷۰

ک

کاشان / ۱۷۰

کاشانی / ۳۳۹، ۳۴۵، ۳۵۰

کاشانی، آقا سید ابوالقاسم / ۳۴۰، ۳۴۱

کاشمر / ۳۲۸

ص: ۴۲۴

کاظم زاده / ۲۰۹، ۲۱۰

کاظمی / ۲۵۲

کاظمی، باقر / ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۶

کاظمی، مهذب الدوله / ۳۰۵

کافتارادزه / ۲۶۹

کالیفرنیا / ۲۰۷

کاوه (نشریه) / ۲۸، ۲۹

کپرنیک / ۲۳

کتابخانه تهران / ۲۱۶

کتابخانه مجلس شورای ملی / ۴۹

کتسکیل (۲۰۷) / Catskill

کتیرائی، محمود / ۳۰۳، ۳۹۶

کُخال، میرزا حسین خان / ۱۵۴

کدمن، سرجان / ۲۳۰، ۲۳۸

کربلا / ۱۹۵، ۱۹۷

کرتیس / ۲۶۹

کردستان / ۲۷۵، ۲۸۶

کرمان / ۲۳۰، ۲۵۱، ۲۶۴، ۳۲۶

کرمانشاه / ۲۱۰، ۲۲۰

کرمانشاهان / ۳۴۷

کرمانشاهی، محمد / ۴۴

کسروی، احمد / ۲۴، ۴۳، ۴۴، ۵۴، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۸۸، ۳۹۶

کرمانی، ناظم الاسلام / ۳۹۷

کشاوری، فریدون (دکتر) / ۲۶۷

کلالی، امیر تیمور / ۲۹۴

کلرا / ۵۰

کلکته / ۱۷، ۴۲

کلوب بیداری / ۹۳، ۱۵۲

کلوب ماسونیک / ۳۱۳

کلهر / ۳۷۳

کمبریج / ۲۰۹، ۱۸۸، ۲۶۱

کمپانی هند شرقی / ۳۰

کمیته آذربایجان تهران / ۱۶۸

کمیته اجتماعیون عامیون / ۹۹، ۱۱۷

ص: ۴۲۵

کمیته انقلاب / ۱۱۹، ۱۲۱

کمیته انقلاب ملی / ۹۲، ۹۳، ۱۵۲

کمیته ایران / ۲۲۲

کمیته برلن / ۱۸، ۲۰۸

کمیته سری / ۹۴، ۹۶، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۲۴

کمیته غیبی تبریز / ۹۷

کمیته مجری / ۱۱۶

کمیته مخفی تهران / ۷۰، ۹۱، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۱، ۲۱۲

کمیته واسطه / ۱۴۵

کمیته برلن / ۲۲۴

کنفرانس عالی سران سه کشور متفق / ۲۶۷

کندی، جان اف / ۳۷۶، ۳۷۸

کنفرانس مسکو / ۲۷۵

کنگره بین المللی مستشرقین / ۲۵۷

کوپن (دکتر) / ۱۲۳

کی استوان، حسین / ۲۷۲، ۳۳۸، ۳۹۶

کیان / ۳۶۱

کیهان (روزنامه) / ۳۲۸، ۳۶۶

گ

گذشته چراغ راه آینده است (کتاب) / ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۱

گراند اوریان / ۹۲، ۹۴، ۱۱۸، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۳

گراند لژ آلمان / ۳۱۰، ۳۱۱

گراند لژ ایران / ۳۱۷

گراند لژ فرانسه / ۱۵۰

گراند لژ مستقل ایران / ۳۱۹

گراند لژ ملی ایران / ۳۱۵

گرجستان / ۵۰

گرجی، محمد عبدالله / ۳۷۳

گروسی، امیر نظام / ۳۰۲

گروسی، حسنعلی خان / ۴۴

گرومیکو / ۲۸۳

گلبانگیان / ۲۲۸

گلستان سعدی / ۳۰، ۳۸

گلف / ۳۵۲

گنجه ای / ۳۳۵

گنجه ای، جعفر آقا / ۴۴، ۱۰۰،

ص: ۴۲۶

۱۶۴، ۱۰۱

گنجینه فنون / ۴۹

گیلان / ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۷۸، ۲۷۰، ۳۰۸، ۳۸۰، ۳۸۱

گیلدهامر / ۳۱۱، ۳۱۳

ل

لاجوردی، حبیب / ۳۲۵، ۳۹۷

لاله زار / ۱۹۷

لاهیج / ۳۵۰

لاهیجان / ۲۶۹

لرد کدمن / ۲۴۰

لرد نورتکلیف / ۳۱۷

لژ آفتاب / ۳۱۵، ۳۱۷

لژ الپینای سوئیس / ۳۱۲، ۳۱۳

لژ ایران چاپیتر / ۳۱۰

لژ بزرگ ایران / ۳۱۸

لژ بیداری ایران / ۵۹، ۶۰، ۶۳، ۶۶، ۷۷، ۸۵، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۳، ۱۶۸،

۲۱۲، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۵۴

لژ پهلوی / ۳۱۰

لژ تابان / ۳۱۵

لژ ستاره سحر / ۳۱۵

لژ صفا / ۳۱۵، ۳۱۷

لژ فراماسونری فرانسه / ۱۱۲

لژ مرکزی ایران / ۳۱۷

لژ ملی ایران / ۳۱۵

لژ مهر / ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۹

لژ ناسیونال دو فرانس / ۳۶۲

لژ وفا / ۳۱۷

لژهای متحده آلمان / ۳۱۳

لژ همایون / ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲

لشت نشا / ۳۸۰

لقمان الملک / ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۵۵

لندن / ۱۷، ۱۹، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۸۵، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۵، ۲۳۹،

۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۹، ۲۷۸، ۲۸۰، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۴۹، ۳۵۰

لوتی / ۱۴۴

لوروزتل «۳۲۵» / Rougetel Le

لوزوت / ۲۵۹

ص: ۴۲۸

لياخوف / ۱۲۸، ۱۲۹

ليزپوز / ۱۵۴

لينچ / ۲۰۴

لينکلن، آبراهام / ۳۱۸، ۳۸۲

۳۸۳، ۳۸۴

م

ماتہ ٹی، نريكو / ۳۵۲

مازندران / ۱۶۱، ۲۳۶، ۲۳۷، مازندرانی، عبداللہ (آيت اللہ) / ۷۲، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۲، ۱۹۴، ۲۰۲، ۳۳۱

مافی، نظام السلطنہ / ۳۰۵، ۳۴۱

مالک، سعيد (دکتر) / ۳۳۴، ۳۶۱

مالين تک / ۲۲۸

متين دفتری، احمد (دکتر) / ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۳۴

مثنوی مولوی (کتاب) / ۳۱۸

مجاهد / ۴۳

مجاهد، احمد علی خان / ۱۵۶

مجاهد (روزنامہ) / ۱۰۴

مجاهد (نشریہ) / ۱۰۴

مجتهد / ۱۰۸، ۱۰۹

مجتهد، آقاسيد عبداللہ / ۸۰

مجتهد، آقا سيد محمد / ۸۰

مجتهد، حاج میرزا حسن / ۶۷، ۱۰۷

مجتهد، حاجی میرزا حسن آقا/ ۶۶، ۷۰، ۱۰۸، ۱۰۹

مجتهد، حاجی میرزا علی آقای ثقه الاسلام / ۱۵۷

مجتهدی، مهدی / ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۷۴، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۷، ۳۹۷

مجدالدوله / ۳۴۲

مجلس (روزنامه) / ۱۲۸

مجلس سنا / ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵

مجلس شورای اسلامی / ۱۵

مجلس شورای ملی / ۲۸، ۵۷، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۶۵، ۲۶۸

ص: ۴۲۸

۲۷۰، ۲۹۷، ۳۰۲، ۳۱۹، ۳۳۰، ۳۳۶، ۳۵۸

مجمع آدمیت / ۹۲

مجمع عمومی ملل متفق / ۲۷۶

محسن خان امین الدوله / ۳۸۰

محقق الدوله / ۶۳

محمدعلی شاه / ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۵۴، ۶۵، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۶،

۱۴۹، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۸، ۲۱۱، ۲۹۴، ۳۰۶، ۳۳۱، ۳۴۲، ۳۸۴

محمدعلی میرزا / ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۷، ۱۸۸

محمود، محمود / ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۸۳، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۸۵، ۳۰۶، ۳۹۷

مخبر الدوله / ۱۷۸

مخبر العلما / ۳۸

مخبر فرهمند / ۳۵۱

مختار الملک / ۳۰۵

مختار الملک صبا / ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷

مدرس / ۲۱۳، ۲۱۵

مدرسه الیانس / ۱۵۴

مدرسه تربیت / ۴۶، ۴۸

مدرسه شرقی / ۲۶۰

مدرسه عالی سپهسالار / ۱۶۵، ۳۷۳، ۳۴۲

مدرسه کمال / ۴۵

مدرسه کلمبیا / ۳۶۴

مدرسه ناصریه / ۳۴۲

مدرسه وست پوینت / ۲۰۷

مدرسه السنه شرقیه / ۲۵۹

مدرسه حاج صفرعلی / ۳۶

مدنی، سیدجلال الدین / ۳۶۳، ۳۹۷

مدینه / ۳۵۵

مراغه / ۲۸۸، ۳۴۶، ۳۷۹

مرتضوی / ۶۱

مرتضوی، آقا موسی / ۱۰۹

مرتضوی، حاجی میرزا احمد / ۶۱

مرسلوند، حسن / ۳۴۲، ۳۹۷

ص: ۴۲۹

مرکز بررسی اسناد تاریخی /

۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۳۳، ۳۵۷، ۳۶۲،

۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۴، ۳۷۷، ۳۸۵

مرکز غیبی / ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۶۴

مرکز غیبی تبریز / ۹۷، ۱۱۲

مرند، ۱۴۲

مساوات / ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۵

مساوات (روزنامه) / ۱۸۰

مساوات، سیدمحمدرضا / ۹۳، ۱۷۴، ۳۰۳

مستتر اسمارت / ۱۲۳

مسترلینچ / ۲۰۳

مستر مور / ۱۹۹

مستشار الدوله / ۵۴، ۶۳، ۶۹، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۷، ۱۶۹

مستشارالدوله، صادق / ۱۴۹

مستشارالدوله، میرزا صادق خان / ۶۳

مستشارالملک / ۶۴

مستوفی الممالک / ۱۴۶، ۲۱۳، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۵، ۳۰۲

مستوفی الممالک، میرزا حسن خان / ۱۵۴

مستوفی وکیل الدوله، میرزا محمدخان / ۱۱۹

مسجد آدینه / ۷۱

مسجد جمعه / ۱۶۵

مسجد سپهسالار / ۱۲۸، ۱۳۶، ۲۱۹، ۳۸۷

مسعود میرزای ظل السلطان / ۱۵۴

مسعودی / ۳۵۳

مسعودی، عباس / ۲۹۴، ۳۳۴

مسکو / ۲۱۸، ۲۵۹، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۷

مسیح / ۳۱۸

مشارالملک / ۶۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۳۴۲

مشار، حسن (مشارالملک) / ۲۳۴

مشاورالملک / ۳۰۲

مشاورالملک محمود / ۱۵۴

ص: ۴۳۰

مشرف نفیسی، حسن (دکتر) / ۳۷۵

مشکین شهر / ۲۹۸، ۲۸۸

مشهد / ۲۸۲، ۲۱۹، ۱۷۰، ۱۰۶

مشیرالدوله / ۳۹۶، ۲۳۵، ۲۱۵، ۲۱۳، ۱۹۶، ۱۴۲، ۱۴۰

مشیرالملک / ۲۰۴

مشیری، علی / ۱۵۰

مصدق، محمد (مصدق السلطنه) / ۳۳۸، ۳۳۷، ۳۳۵، ۲۹۱، ۲۷۴، ۲۷۲، ۲۷۱، ۲۶۷، ۲۶۶، ۲۴۸، ۲۴۵، ۲۲۰، ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۳

۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۴، ۳۷۶، ۳۹۶

مصر / ۳۱۵، ۳۱۰، ۵۴، ۵۱، ۴۹، ۴۲، ۱۷

مظفرالدین شاه / ۳۴۲، ۳۳۱، ۳۰۶، ۱۶۶، ۱۵۴، ۱۲۲، ۱۲۱، ۹۱، ۵۳، ۱۵

مظفرالدین میرزا / ۳۸

معاضدالسلطنه / ۳۰۳، ۹۵، ۹۳

معمدخاقان / ۱۹۲

معمدی / ۱۵۰

معدل / ۳۱۶

معز السلطان / ۱۹۶، ۱۷۸، ۱۷۷

معظمی (دکتر) / ۳۵۱، ۳۴۰

مغازه ای، محمداسماعیل / ۶۹، ۶۱

مغازه، حاجی محمداسمعیل / ۶۱

مفتاح السلطنه / ۳۰۲

مفخم الدوله / ٢٠٥

مقتدر نظام / ١١٤، ١٢٠

مقدم، محمدعلي / ٢٦١

مقدم مراغه اي، حسن (تيمسار سرلشگر ظفرالدوله) / ٣٤٧

مكاسب / ٣٨

مكدونالد / ٢٢٢، ٢٢٥

مكه / ٣٥٥

مكي، حسين / ٢٣١، ٢٣٤، ٢٤٣، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٩٦، ٣٣١، ٣٤٥، ٣٩٧

ملانصرالدين (روزنامه) / ١٠٣، ٥٦

ص: ٤٣١

ملك المتكلمين / ۹۳، ۹۴، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱، ۳۰۳

ملك، حاج حسين آقا / ۳۰۸

ملك زاده / ۹۴، ۱۵۲، ۳۰۳، ۳۳۴

ملك زاده (دكتور) / ۳۳۳، ۳۳۴

ملك سعود / ۳۵۵

ملكم خان / ۹۲

ممتازالدوله / ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳

ممتازالسلطنه / ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۵۴

ممسنی / ۲۲۰

ممقانی / ۳۳۵، ۳۴۶

منشور آتلاتتيك / ۲۶۸

منصور، على (منصورالملك) / ۲۶۳، ۲۸۷، ۲۹۸، ۳۷۶

منظومه حاج ملاهادی سبزواری (كتاب) / ۳۹

موبيل / ۳۵۲

موسوی زاده / ۲۸۵

موسی / ۳۱۸

موسیو، کربلايي علی / ۴۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۶۴

موقرالسلطنه / ۹۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱

مولوتف / ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۲

مونتر و / ۲۱۰

مهتدی، علی اکبر / ۳۷۰

میدان بهارستان / ۳۷۳، ۳۷۴

میدان توپخانه / ۵۷، ۱۲۱، ۳۳۱

میدان سپه / ۱۵۷

میرزا احمد خان / ۳۴۲

میرزا اسماعیل خان / ۶۳

میرزا جعفر خان / ۴۲

میرزا جهانگیر خان / ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۸

میرزا سعید خان / ۱۵۴

میرزا سید عبدالرزاق خان / ۱۹۷

میرزا علی اصغر خان / ۱۱۵

میرزا محمود خان / ۳۰۶

میرزا ملکم خان / ۱۷، ۲۵

ص: ۴۳۲

۳۹۷، ۳۰۱، ۱۵۴، ۴۴، ۴۲، ۴۱، ۲۶

میرزا مهدی / ۱۵۸، ۵۱

میرزا یانس / ۱۳۹

میرزای شیرازی / ۱۰۴

میکده / ۳۱۱، ۳۱۷

میکده، غلامعلی (مهندس) / ۳۱۵، ۳۱۶

میکده، میرزا سلیمان خان / ۹۳، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۳۰۳

میلسپو (دکتر) / ۲۶۸، ۲۸۴

مؤتمن الملک / ۱۴۲، ۲۱۵، ۲۳۵

مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی / ۱۱، ۳۰۲، ۳۶۱، ۳۸۳

ن

نائینی، آیت الله شیخ محمد حسین / ۳۹۷

نائینی، مرتضی قلی خان / ۱۴۰

نائینی، معاضد السلطنه / ۱۴۰

ناسیونال دو فرانس / ۳۱۰

ناصرالدین شاه / ۳۰۶، ۳۴۲

ناصرالملک / ۱۴۶، ۱۸۶، ۱۹۲، ۲۰۲

ناصرالملک نایب السلطنه / ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۸۶

نایب السلطنه / ۱۴۶، ۱۹۳

نبیل الدوله، علیقلی خان / ۲۰۵، ۲۰۸

نجات / ۱۵۴

نجات، میرزا محمد / ۱۵۴، ۹۴

نجد / ۳۵۵

نجف / ۱۸، ۷۲، ۷۳، ۷۵، ۸۱، ۸۷، ۱۰۳، ۱۲۲، ۱۴۵، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۸، ۳۷۵

نجف اشرف / ۳۶

نجفی، موسی / ۳۹۸

نجم / ۳۰۵

نجم آبادی، شیخ هادی / ۱۵۴

نجم آبادی، مرتضی / ۱۵۴

نجم آبادی، میرزا محسن / ۹۴

ص: ۴۳۳

نجم الملك / ۲۹۹، ۳۰۶، ۳۲۰، ۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۶

نجم، ميرزا ابوالقاسم خان / ۲۵۴

نجمی، ناصر / ۲۷۸، ۲۸۶، ۳۹۷

نخجوان / ۵۰، ۵۵

نخست وزیران ایران (کتاب) / ۹۶، ۱۸۴، ۲۸۴

نریمان بک اف، نریمان / ۹۸، ۹۹، ۱۶۴، ۱۶۵

نصاب الصبيان / ۳۸

نصرت الدوله / ۲۹۰

نصرت السلطان / ۹۳، ۳۰۳

نظم الدوله، ميرزا ابوتراب خان / ۱۵۴

نفت پاداش قدرت (کتاب) / ۳۵۲

نفيسی، سعيد / ۱۱۸، ۱۵۲

نواب / ۱۷۵

نواب، حسينقلی خان / ۱۸، ۹۵، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۴۹، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۲،

۳۰۳

نوايي / ۶۳

نوايي، عبدالحسين / ۵۴

نوبری / ۲۱۰

نوبری، ميرزا اسماعيل / ۲۰۹

نوبهار / ۱۷۴

نوروزاف / ۱۹۷

نوری، شیخ فضل الله / ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۶۵، ۷۱، ۷۷، ۸۱، ۸۷، ۷۸، ۹۵، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹،
۱۶۰، ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۹۸

نوز / ۹۹

نیساری، امیر حشمت / ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱

نیشابور / ۱۹۱، ۱۹۵

نیکپور، عبدالحسین / ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۵۹

نیک پی / ۲۸۷

نیکسون، ریچارد / ۳۱۷، ۳۶۶، ۳۶۸

نیوتن / ۲۳

نیویورک / ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۳۶۷

ص: ۴۳۴

وادی السلام / ۳۸

واشنگتن / ۲۰۷، ۲۶۹، ۳۵۰، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸

واعظ، آقا سیدجمال / ۱۱۶، ۱۱۹

واعظ اصفهانی، سید جمال الدین / ۹۳، ۹۵، ۱۲۸، ۱۳۷، ۱۵۸

واعظ، شیخ محمد / ۱۵۸

والا،

عبدالله (مهندس) / ۳۷۰

والی، قاسم خان / ۴۵

وثوق الدوله / ۳۷۵

وثوق الدوله، میرزا حسن خان / ۱۴۹

وثوق، بتول / ۳۷۵

وحیدالملک حاجی میرزا عبدالحسین خان / ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۷۴

وکیل، سید هاشم / ۲۸۵

ولی آباد / ۲۱۳، ۲۱۴

وهاب زاده / ۲۵۶

ویشینیسکی / ۲۸۰، ۲۸۱

ویلیام تولند / ۳۶۸

وین /

هارديال / ۲۰۸

هاروارد / ۳۶۴، ۳۶۸

هاشمي، سيد محمد / ۳۸۴

هاميلتون / ۳۵۲، ۳۹۸

هانري رنه / ۱۰۵

هتل پاریس / ۲۱۶

هدايت / ۱۲۰

هدايت الله ميرزا / ۵۴

هدايت، حاج مخبرالسلطنه / ۱۱۴، ۳۰۸

هدايت، عبدالله (سرتيپ) / ۲۸۵

هدايت، مهديقلي خان (مخبرالسلطنه) / ۱۲۰، ۱۳۷، ۱۸۵، ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۴۹۰، ۲۵، ۲۵۱، ۲۵۲، ۳۲۳، ۳۹۸

ص: ۴۳۵

هدایت، نصرالملک / ۳۲۶، ۳۲۹، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۶

هدایتی / ۳۶۱

هدایتی (دکتر) / ۳۱۵

هراتی، سیدمحمدتقی / ۶۵، ۷۸، ۱۲۳

هژیر، عبدالحسین / ۲۸۶، ۳۳۷

هلند / ۲۰۹، ۳۴۹، ۳۵۲

همدان / ۱۳۱

هند / ۲۰۷

هندوستان / ۵۱، ۲۰۸، ۲۱۱

هور / ۲۶۹

هیث، ادوارد / ۳۱۷

هیستگس / ۲۰۵

ی

یاچی / ۳۶

یادگار (مجله) / ۵۵، ۹۹، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۶۴، ۱۶۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۹۰، ۳۹۸

یادنامه تقی زاده (کتاب) / ۳۰۶، ۳۸۴

یانگ (دکتر) / ۲۴۱

یپرم / ۱۹۱، ۱۹۶

یحیی خان / ۱۳۹

یزد / ۲۶۴، ۳۳۵

یزدی، سید باقر / ۴۶

یزدی، سید کاظم / ۱۰۴

یزدی، سید محمد / ۴۶

یزدی، سید محمد کاظم / ۱۸۱

یزدی، شیخ محمد / ۱۹۱

یزدی، مرتضی / ۲۸۶، ۱۹۱

یزدی، میرزا عبدالرسول / ۱۹۰

یغمائی، حبیب / ۳۰۶، ۳۹۸

یغما (مجله) / ۳۲۰

یکانی، میرزا اسماعیل / ۲۰۹

یمین اسفندیاری / ۳۳۴

یمین نظام، عبدالحمید خان (سردار مقتدر کاشی) / ۱۵۵

یمین نظام کاشی / ۱۵۵

یوزباشی، مهدی / ۱۲۹

ییل / ۳۶۴

ص: ۴۳۶

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

